تفسیر

معارف القرآن

مؤلف:

دانشمند عالم اسلام حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی
دیوبندی (ره)

مترجم:

حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور

ویژه اهل تسنن

جلد دوازدهم

انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

بسم الله الرحمن الرحيم

تفسیر معارف القرآن

جلد دوازدهم

شامل سوره های: ص، زمر، مؤمن، حٰم السجدة،
شوری، زخرف، دخان، جاثیه و احقاف

مؤلف:

دانشمند عالم اسلام حضرت علامه

مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی (رح)

مترجم:

جناب شیخ الحدیث و التفسیر مولانا محمد یوسف حسین پور

مدیر و سرپرست حوزه علمیه عین العلوم گشت ـ سراوان

عثمانی، محمد شفیع، ۱۸۹۷ - ۱۹۷۶م.
تفسیر معارف القرآن/مولف محمد شفیع: مترجم محمد یوسف حسین پور .
- تربت جام: شیخ الاسلام احمد جام، ۱۳۷۷.
۱۴ ج. ISBN: 964-6765-70-X(شابک دوره)
(جلددوم) ISBN: 964-6765-6-3 ISBN: 964-6765-07-8 (جلداول)
(جلد چهارم) ISBN: 964-6765-23-8 ISBN: 964-6765-17-3 (جلد سوم)
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.(جلد دوازدهم) ISBN: 964-8688-04-4
کتابنامه.
مندرجات: ج.۱.(شامل آیات۱۴۲ال آخر سوره بقره). ـج.۲.(شامل آیات ۱۴۲ الی آخر سوره بقره). ج.۳. (شامل تمام سوره آل عمران و ۴۷ آیه از سوره نساء. ـ ج. ۴. (شامل قسمتی از سوره مبارکه نساء و قسمتی از سوره مبارکه مائده. ـ ج.۵. (شامل سوره انعام و سوره اعراف. ـج.۶.(شامل سوره انفال و سوره توبه و سوره یونس. ـ ج.۷.(شامل سوره هود و سوره یوسف) و...
۱. تفاسیر اهل سنت - - قرن ۱۴. الف. حسین پور، محمد یوسف. مترجم. ب. عنوان.
۷ت۲۵ع/ ۹۸ BP ۲۹۷ / ۱۷۹
کتابخانه ملی ایران ۱۷۲۹۷ - ۷۷م



تفسیر معارف القرآن (جلد دوازدهم)

نام مولف: **علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی(رح)**

مترجم: **شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور**

تیراژ: **۳۰۰۰ نسخه**

نوبت چاپ: **سوم ۱۳۸۶**

ناشر: **شیخ الاسلام احمد جام ۲۲۲۵۲۳۸ - ۰۵۲۸**

چاپ: **دقت(۶ خط) ۳۱۲۵۰۵۲**

شابک: **۹۶۴-۸۶۸۸-۰۴-۴**

شابک دوره: **۹۶۴-۶۷۶۵-۷۰ - X**

قیمت: **۳۵۰۰ تومان**

سورة صٓ

سورة ص مكية و هى ثمان و ثمانون آية و خمس ركوعات
سوره ص در مکه نازل شده و دارای هشتاد و هشت آیه و پنج رکوع می باشد

بسم الله الرّحمٰن الرّحيم
شروع بنام خدای بی حد مهربان، بی نهایت رحیم

صٓ وَالْقُرْءَانِ ذِى الذِّكْرِ ﴿۱﴾ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِى عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ ﴿۲﴾
ص و قسم به قرآن فهماننده. بلکه کسانی که منکرانند در غرورانند و در مقابله.

كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّن قَرْنٍ فَنَادَوا وَّ لَاتَ حِينَ مَنَاصٍ ﴿۳﴾
بسیاری را از بین بردیم ما پیش از آنها گروهها. پس شروع کردند به ندا ونماند وقتی رهایی.

وَ عَجِبُوٓا أَن جَآءَهُم مُّنذِرٌ مِّنْهُمْ وَ قَالَ الْكَٰفِرُونَ هَٰذَا
و تعجب کردند بر این که آمد نزد آنها، ترساننده از خود آنها و گفتند منکران که این

سَٰحِرٌ كَذَّابٌ ﴿۴﴾ أَجَعَلَ الْأَلِهَةَ إِلَٰهاً وَٰحِداً إِنَّ هَٰذَا لَشَىْءٌ
ساحری است دروغگو. آیا کرد به جای بندگی چندین، بندگی یکی، این هم هست موجب

عُجَابٌ ﴿۵﴾ وَانطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَىٰٓ ءَالِهَتِكُمْ
تعجب بزرگی. و رفتند اشراف از آنها که بروید و صبر کنید بر معبودان خود،

إِنَّ هَٰذَا لَشَىْءٌ يُرَادُ ﴿۶﴾ مَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا فِى الْمِلَّةِ الْأَخِرَةِ
یقیناً در این امر غرضی هست. نشنیده‌ایم ما این را در دین گذشته.

إِنْ هَـٰذَآ إِلَّا اخْتِلَـٰقٌ ﴿۷﴾ أَءُنـزِلَ عَـلَيْهِ الذِّكْـرُ مِـنۢ بَـيْنِنَا بَـلْ هُـمْ فِـى
نیست این خبر امر ساختگی. آیا بر او نازل شد نصحیت از میان مـا. نـیست چـیزی. آنـها در

شَكٍّ مِّـــن ذِكْـــرِى بَـــل لَّـــمَّا يَـذُوقُوا۟ عَـذَابِ ﴿۸﴾ أَمْ عِـــندَهُمْ
فریب‌اند از نصیحت من، چیزی نیست، تا هنوز نچشیده‌اند عـذاب مـرا. آیـا نـزد آنـها هست

خَـزَآئِـنُ رَحْـمَةِ رَبِّكَ الْـعَزِيزِ الْـوَهَّابِ ﴿۹﴾ أَمْ لَـهُم مُّـلْكُ ٱلسَّـمَـٰوَٰتِ
گنجینه‌های رحمت رب تو که غالب و بخشنده است. یـا حکـومت از آن‌آنـهاست در آسـمانها

وَٱلْأَرْضِ وَ مَـــا بَـــيْنَهُمَا فَـــلْيَرْتَقُوا۟ فِـــى ٱلْأَسْبَـــٰبِ ﴿۱۰﴾
و زمـــین و در مـــیان آنـــها، بـــاید بـــالا رونـــد بـــه طـــناب آویـــخته.

جُندٌ مَّا هُنَالِكَ مَـهْزُومٌ مِّنَ الْأَحْـزَابِ ﴿۱۱﴾ كَـذَّبَتْ قَـبْلَهُمْ قَـوْمُ نُـوحٍ
یک‌لشکر این هم در آنجا از بین رفت از همه‌ی لشکرها. تکذیب کرده پیش از آنها قوم نـوح

وَ عَـــادٌ وَفِـرْعَوْنُ ذُوٱلْأَوْتَـادِ ﴿۱۲﴾ وَثَـمُودُوَقَوْمُ لُـوطٍ وَأَصْـحَـٰبُ لْئَيْكَةِ
و عـــــاد و فـــرعون مـــیخ دار. و ثـــمود و قـــوم لوط و مـــردمان ایکـــه،

أُو۟لَـــٰٓئِكَ ٱلْأَحْزَابُ ﴿۱۳﴾ إِن كُـــلٌّ إِلَّا كَـــذَّبَ الرُّسُـلَ فَحَقَّ عِـقَابِ ﴿۱۴﴾
آن فوجهای بزرگ. همه‌ی آنها تکذیب کردند رسولان را پس ثـابت شـد از طـرف مـن سـزا.

و مَا يَنظُرُ هَـٰٓؤُلَآءِ إِلَّا صَـيْحَةً وَٰحِـدَةً مَّـا لَـهَا مِـن فَـوَاقٍ ﴿۱۵﴾ و قَـالُوا
و چشم به راه نـیستند آنـها مگـر بـه فـریاد، کـه تـنفس نـمی‌کند در وسـط. و مـی‌گویند کـه

رَبَّنَا عَجِّل لَّنَا قِطَّنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ ﴿۱۶﴾
ای رب زود بده رخصت ما را، پیش از روز حساب.

خلاصه‌ی تفسیر

ص، (معنای آن را خداوند می‌داند) قسم به قرآن که پر از نـصیحت است (که آنچه کفّار در مورد انکار رسالت شما می‌گویند درست نـیست)

بلکه (خود) کفّار در تعصّب و مخالفت (حق قرار گرفته) اند (و وبال این تعصّب و مخالفت روزی بر آنها واقع خواهد شد، چنانکه) ما پیش از آنها گروه بسیاری را (به عذاب) هلاک کردیم، پس آنان (به هنگام هلاکت) فریاد کشیدند (و بسیار هیاهو راه انداختند) و در (آن زمان با هیاهو چه می‌شود؛ زیرا که) آن، وقت رهایی نبود، (زیرا وقتی که عذاب بیاید، توبه پذیرفته نمی‌شود) و این کفّار (قریش) بر این امر تعجّب کردند که نزد آنها از خود آنها (انسان مانند خود آنان) ترساننده‌ای (پیامبر) آمد (وجه تعجّب این بود که آنها بنابر نادانی خویش، بشریت را با نبوّت منافی می‌دانستند) و (در انکار رسالت تا جایی رسیده بودند که درباره‌ی معجزات و ادّعای نبوّت آن‌جنابﷺ) می‌گفتند که (العیاذ باللّه) این شخص (درباره خوارق عادات) ساحر و (درباره‌ی ادّعای نبوّت) کذّاب است (و) آیا (این شخص می‌تواند راستگو باشد وقتی که) او به جای این همه معبود یک معبود را به جا گذاشت، (و معبودیت دیگران را نفی کرد) فی الواقع این امری است عجیب (که وجه آن به‌زودی خواهد آمد) و (با شنیدن مضمون توحید) رؤسای کفّار (از مجلس بلند شده و به مردم) گفتند که (از اینجا) بروید. و بر (عبادت) معبودان خود پایدار بمانید؛ (زیرا اوّلاً) این (دعوت توحید) چیزی است که از غرض سرچشمه گرفته است. (بدین بهانه آن‌جنابﷺ نعوذ باللّه خواهان ریاست است، ثانیاً ادّعای توحید هم باطل و شگفت‌آور است، زیرا که) ما این سخن را در مذاهب گذشته‌ی (خود) نشنیدیم. در هر صورت این دروغ خود بافته (آن شخص) است، (مراد از مذاهب گذشته این است که در دنیا مردمان گوناگونی بوده که ما پشت سر آنها آمده‌ایم، و بر حق می‌باشیم، پس ما از بزرگان آن طرق هم، هرگز چنین سخنی نشنیده‌ایم، و این شخص که مدّعی نبوّت است و توحید را از تعلیمات الهی می‌داند،این نبوّت منافی با بشریّت است، و ثانیاً اگر از این هم قطع نظر شود، پس) آیا از

میان همه‌ی ما بر این شخص کلام الهی نازل گردید، (در نهایت او چه امتیاز و برتری داشت که به نبوّت نایل آمد؟!) و اگر بر رئیسی نازل می‌شد، هیچ مضایقه‌ای وجود نداشت، باز حق تعالی می‌فرماید: این گفتار آنها که بر او چرا نازل شد، چرا بر رئیسی نازل نگردید، به این خاطر نیست که اگر چنین می‌شد از او پیروی می‌کردند) بلکه (اصل سخن این است که خود) اینها درباره‌ی وحی من در شک (یعنی انکار) هستند.

(یعنی منکر مسئله‌ی نبوّت هستند، به ویژه حاضر نیستند که بشری به عنوان پیامبر بپذیرند و این انکار نیز از آنجا نیست که نزد آنها دلیلی وجود دارد) بلکه (علّت اصلی آن، این است که) آنها تا هنوز مزه‌ی عذاب مرا نچشیده‌اند، (در غیر این صورت، عقلشان به جا می‌آمد، باز به نحو دیگری پاسخ می‌دهد که) آیا نزد آنها گنجینه‌های رحمت پروردگار غالب و فیاض تو وجود دارد، (که نبوّت نیز یکی از آن جمله است که به هر کسی که بخواهند، بدهند، و از کسی که نخواهند، دریغ دارند، یعنی اگر کل خزانه‌ی رحمت در اختیار آنها قرار می‌گرفت مجال داشت که چنین بگویند که ما به بشر نبوّت نمی‌دهیم، پس او چگونه نبی شد) یا (اگر تمام خزانه‌ها در اختیار آنها نیست پس) آیا آنان اختیار دار آسمان و زمین و آنچه در میان آنهاست، هستند، (اگر این قدر اختیار می‌داشتند، باز هم مجال چنین گفتاری بود؛ زیرا آنها از مصالح دنیا و آخرت آگاه می‌شدند، لذا به هر کسی که می‌خواستند، نبوّت به او می‌رسید، و باز به صورت تعجیز می‌فرماید، که اگر آنان بر این اختیاری دارند) پس می‌بایست که نردبانی گذاشته (بر آسمان) بالا روند، (و ظاهر است که اینها بر آن قادر نیستند، پس وقتی که آنها این قدر هم، توان ندارند، پس چه اختیاری بر آسمان و زمین و معلومات آنها، دارند، پس چه حقّی دارند که چنین سخنان بی سر و پا بزنید، ولی ای محمّد! شما در فکر مخالفت آنها نباشید؛ زیرا که) در آن مقام (در مکّه)

جمعی از گروه‌های (مخالف انبیا) هستند که (عنقریب) شکست داده می‌شوند (چنان‌که این پیشگویی در جنگ بدر تحقّق یافت) و پیش از آنها هم قوم نوح و عاد و فرعون که میخ‌های (سلطنت) او فرو رفته بودند، و ثمود و قوم لوط و «اصحاب ایکه» (که داستانهای آنها در چندین جا ذکر شده همه آنها) تکذیب کرده بودند (و) آن گروه (که در بالا ضمن «من الاحزاب» ذکرش آمد.)

ایشانند که همه‌ی آنها فقط رسولان را تکذیب کردند. (چنان‌که این کفّار قریش شما را دارند تکذیب می‌کنند،) پس عذاب من بر (آنها) واقع شد، (پس وقتی که جرم مشترک است چرا ایشان از اشتراک عذاب مطمئن شده‌اند) و ایشان (که بر تکذیب اصرار دارند پس) فقط در انتظار یک فریاد (نفخه‌ی دوم) هستند که در آن مجال تنفس وجود ندارد (مراد از آن قیامت است) و ایشان با شنیدن وعید قیامت به صورت تکذیب رسولان (و استهزا) می‌گویند که ای رب ما سهم ما را (از آن عذاب که در آخرت مختص به کفّار است) قبل از روز حساب بده (مقصود این‌که قیامتی نیست، و اگر هست ما اینک خواهان عذاب هستیم، پس وقتی که با وجود این، عذابی نمی‌آید، معلوم شد که قیامت هم نمی‌آید، نعوذ بالّله.)

معارف و مسایل

شأن نزول

شأن نزول آیات ابتدای این سوره از این قرار است، که عموی آن‌حضرت ﷺ ابوطالب، با وجود این‌که مسلمان نشده بود، از آن‌حضرت ﷺ کاملاً حمایت می‌کرد. وقتی که او مریض شد، سرداران بزرگ قریش، مجلس مشورتی منعقد کردند، که در آن ابوجهل، عاص بن وائل، اسود بن مطلب، اسود بن عبد یغوث و سرداران دیگر شرکت داشتند،

و بر این امر مشورت کردند، که ابوطالب مریض است اگر او از این جهان رحلت کرد، و پس از او ما به محمّد ﷺ برای جلوگیری از دین جدید، فشار آوریم، مردم عرب به ما طعنه می‌زنند که زمانی که ابوطالب زنده بود، این مردم نتوانستند به محمّد ضرری برسانند، و وقتی که او وفات کرد، آنها آن جناب ﷺ را هدف قرار دادند، لذا می‌بایست ما در حیات ابوطالب درباره محمّد راه خود را روشن کنیم، تا که او از بد گفتن معبودان ما دست بردارد.

چنان‌که آنها نزد ابوطالب آمدند، و به او گفتند که برادرزاده‌ی تو، معبودان ما را بد می‌گوید، شما از روی انصاف به او بگویید که او به هر خدایی که می‌خواهد، عبادت کند، امّا نسبت به معبودان ما چیزی نگوید، در صورتی که رسول خدا ﷺ در حق بتهایشان به جز این چیزی دیگر نمی‌گفت، که بی‌حس و بی‌روح‌اند، نه خالق شما هستند و نه رازق شما، و نه نفع و ضرر شما در اختیار آنهاست.

ابوطالب رسول خدا را به مجلس فرا خواند و به او گفت که ای برادرزاده، این مردم از دست شما شکایت دارند، که شما نسبت به معبودان آنها بد می‌گویید، بگذار آنها بر مذهب خود عمل کنند، و شما عبادت خدای خود را به جا آورید، و در این باره مردم قریش هم به گفتگو پرداختند، سرانجام آن حضرت ﷺ فرمود: عمو جان، آیا من آنان را نسبت به این مطلب دعوت نکنم که برای آنها بهتر باشد، ابوطالب گفت آن چیست؟ آن جناب ﷺ فرمود: من می‌خواهم آنان چنین کلمه‌ی بخوانند که به وسیله آن تمام عرب در جلو آنان سر خم کنند، و بر تمام عجم مالک گردند، آنگاه ابوجهل گفت: بگو آن چه کلمه‌ای است؟ قسم به پدر تو نه یک بار، بلکه ما حاضریم ده بار آن را بخوانیم، آن حضرت فرمود: فقط شما بگویید: «**لا اله الا اللّٰه**» با شنیدن این همه چادرهای خود را افشانده بلند شدند، و گفتند که آیا ما از همه‌ی معبودان را گذاشته فقط یکی را اختیار

کنیم؟! این امر بسیار شگفت آوری است! در این هنگام این آیات سوره «صَ» نازل شدند[۱].

﴿و انطلق الملأ منهم﴾ رؤسای کفّار چنین گفته، رفتند، که اشاره به واقعه‌ی مذکور است، که با شنیدن دعوت توحید، از مجلس برخاستند.

﴿و فرعون ذو الاوتاد﴾ معنای لفظی آن صاحب میخهاست و در تفسیر آن از مفسّرین اقوال گوناگونی نقل شده است، بعضی می‌گویند که این اشاره به استحکام سلطنت اوست، و از اینجاست که حضرت تهانوی آن را چنین ترجمه کرده است. که میخهای (سلطنت) او فرو رفته بودند، و بعضی گفته‌اند که او مردم را چنین سزا می‌داد که آنها را بر پشت می‌خواباند، و بر چهار دست و پای آنها میخ می‌کوفت، و بر آنها مار و کژدم رها می‌کرد، و بعضی گفته‌اند که او به وسیله‌ی میخ و طناب یک نوع بازی انجام می‌داد، و بعضی گفته‌اند که مراد از «اوتاد» ساختمانهاست که او ساختمانهای خیلی مستحکمی ساخته بود[۲].

﴿أولـئك الاحزاب﴾ و یک تفسیر آن این است، که این بیان جمله ﴿مهزوم من الاحزاب﴾ است، یعنی آن گروههایی که در این آیه به آنها اشاره شده، ایشانند، و حضرت تهانوی مطابق با این، تفسیر کرده است، امّا مفسّران دیگر معنای آن را چنین بیان کرده‌اند که اینها بودند، گروهها، یعنی در اصل صاحب قوّت و توان قوم نوح و عاد و ثمود و غیره بودند که مشرکان مکّه در مقابل با آنها هیچ حیثیتی نداشتند، پس وقتی که آنها نتوانستند از عذاب خدا نجات یابند پس ایشان چه کسانی هستند؟[۳].

﴿مالها من فواق﴾ فواق در لغت عرب به چندین معنی می‌آید، که یکی از آن جمله، واقعه‌ای است، که پس از دوشیدن شیر، دوباره در پستان شیر

۱- تفسیر ابن کثیر ص ۲۷ و ۲۸، جلد ۴.
۲- تفسیر قرطبی.
۳- قرطبی.

جمع گردد، و نیز به معنای راحتی و آرامش می آید، با این مطلب که دمیدن صور حضرت اسرافیل چنان پشت سر هم مسلسل وار می‌باشد که در آن کوچکترین توقّفی پیش نمی آید[۱].

﴿**عجل لنا قطنا**﴾ قط در اصل به آن دست‌آویزی گفته می‌شود که به وسیله آن، به کسی وعده‌ی جایزه و انعامی، داده شود، و باز این لفظ به معنای سهم مطلق هم به کار رفته است، که در اینجا همین معنی مراد است، که اگر سهمی از جزا و سزای آخرت به ما رسیدنی است، در همین جا به ما بدهید.

اِصْبِرْ عَلیٰ مَا یَقُولُونَ وَاذْکُرْ عَبْدَنا داوُدَ ذَا الْأَیْدِ إِنَّهُ أَوّابٌ {۱۷}
صبر بفرما بر آنچه می‌گویند. و یاد بکن بنده ما داود توانا را که او بود رجوع کننده.

إِنّا سَخَّرْنَا الْجِبالَ مَعَهُ یُسَبِّحْنَ بِالْعَشِیِّ وَالْإِشْراقِ {۱۸} وَ
ما تابع گردانیدیم کوهها را با او، که تسبیح می‌گفتند عصر و صبح

الطَّیْرَ مَحْشُورَةً کُلٌّ لَهُ أَوّابٌ {۱۹} وَ شَدَدْنا
پرنده‌های جمع شده که همه بودند به سوی او رجوع کننده. و مستحکم کردیم ما

مُلْکَهُ وَ ءَاتَیْنٰهُ الْحِکْمَةَ وَفَصْلَ الْخِطابِ {۲۰}
پادشاهی او را و دادیم به او تدبیر و سخن فیصله کن.

خلاصه‌ی تفسیر

شما بر گفتار آنها صبر کنید و بنده‌ی ما داود را به یاد آورید که (در عبادت که شامل صبر هم هست،) بسیار قوی (و با همت) بود (و) او (به سوی خدا) بسیار رجوع کننده بود، (و ما به او این نعمتها را عنایت کرده

۱ - قرطبی.

بودیم، یکی این‌که) ما به کوهها دستور داده بودیم که با او (همراه شده) شام و صبح (که این اوقات تسبیح داود علیه السلام بودند،) تسبیح بخوانند و (هم‌چنین) پرنده‌ها را هم (چنین حکم داده بودیم) که (به هنگام تسبیح خواندن به نزد او) جمع می‌شدند (و این کوهها و پرنده‌ها و غیره) هم به سبب (تسبیح) او، به ذکر مشغول می‌شدند و (نعمت دیگر این‌که) ما سلطنت او را بی‌نهایت مستحکم کرده بودیم و (نعمت سوم این‌که) ما به او حکمت، (نبوّت) و سخنرانی قاطع (که بی‌نهایت واضح و جامع باشد) عطا نموده بودیم.

معارف و مسایل

عموماً خداوند برای تسلی خاطر آن حضرت ﷺ و از بین بردن آن رنجی که به تکذیب و استهزای کفّار به او می‌رسید داستانهای انبیای گذشته را بیان فرموده است، چنان‌که در اینجا هم آن جناب ﷺ را به صبر تلقین فرمود، و داستانهایی از بعضی انبیا را ذکر نمود، که از آن جمله، نخستین واقعه از حضرت داود علیه السلام است.

﴿**واذکر عبدنا داود ذا الاید**﴾، (و به یاد آور بنده‌ی ما داود را که توانا بود). تقریباً تمام مفسّرین معنای آن را چنین بیان کرده‌اند، که او به هنگام عبادت، از خود قوّت و همّت فوق‌العاده‌ای نشان می‌داد، بنابراین پس از آن، این جمله مناسب آمد که ﴿**انه اواب**﴾ (که یقیناً او به سوی خدا بسیار رجوع کننده بود)، چنان‌که در حدیث صحیحین آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود که نزد خداوند، پسندیده‌تر از همه نماز و روزه‌ی حضرت داود علیه السلام است که او نصف شب می‌خوابید و در یک سوم از آن عبادت می‌کرد و در یک ششم آن باز می‌خوابید، و یک روز، روزه می‌گرفت، و یک روز افطار می‌کرد و هرگاه با دشمن روبرو می‌شد، فرار نمی‌کرد، و یقیناً او به سوی

خدا بسیار رجوع کننده بود[۱].

و این طریقه‌ی عبادت از این جهت پسندیده‌تر قرار داده شد که در آن مشقّت بیشتری هست، زیرا با روزه گرفتن تمام عمر مردم به روزه گرفتن عادت می‌کنند، و پس از مدّتی احساس ناراحتی نمی‌کنند، امّا با یک روز روزه و یک روز افطار، مشقّت متداوم می‌شود. ثانیاً با این طریقه‌ی عبادت، می‌تواند انسان همواره حقوق نفس و اهل و عیال و متعلّقین خود را به نحو احسن ادا کند.

﴿**انا سخرنا الجبال معه**﴾ الخ، در این آیه آمده است که کوهها و پرنده‌ها شریک تسبیح حضرت داود بودند، و تشریح آن در سوره‌ی انبیاء و سوره‌ی سبأ گذشت، در اینجا این امر قابل یادآوری است، که خداوند تسبیح کوهها و پرنده‌ها را به گونه‌ای ذکر نمود که آن انعام خاص بر حضرت داود علیه السلام بود. اینک این سؤال پیدا می‌شود که این چگونه نعمت بر حضرت داود علیه السلام قرار گرفت، و از تسبیح کوهها و پرنده‌ها به او چه فایده‌ی ویژه‌ای وجود دارد.

یک پاسخ آن این است که از آن یک معجزه از حضرت داود، نمودار شد، و روشن است که این انعامی است بزرگ، علاوه بر این حضرت تهانوی رحمه الله در اینجا توجیه لطیفی بیان نموده است که از تسبیح کوهها و پرنده‌ها برای ذکر و شغل، کیفیت خاصّی پدید آمده بود، که از آن در عبادت نشاط و تازگی و همّت پدید می‌آید، یکی از فواید ذکر اجتماعی این است، که برکات ذکر بر یکدیگر منعکس می‌شوند، و به نزد صوفیان کرام طیقه‌ی خاصّی از ذکر و شغل معروف است، که در آن ذکر کرده، چنان تصوّر می‌شود که همه‌ی هستی دارند ذکر می‌کنند، در اصلاح باطن و شوق عبادت، این طریقه تأثیر عجیبی دارد، و از این آیه، اساس این طریقه هم استنباط می‌گردد[۲].

---

۱ - تفسیر ابن‌کثیر.

۲ - مسائل السلوک.

نماز چاشت

﴿**بالعشی و الاشراق**﴾ «عشی» عبارت است از بعد از ظهر تا صبح روز دوم، و مراد از آن اشراق آن وقت صبح است که آفتاب بر روی زمین گسترش یابد. از این آیه حضرت ابن عبّاس بر مشروعیّت نماز ضحی، استدلال نموده است. صلاة الضحیٰ را «صلوة الاوابین» و بعضی «صلوة الاشراق» هم گفته‌اند.

اگرچه بعداً «صلوة الاوابین» به شش رکعت نفل بعد از مغرب، و صلوة الاشراق به چهار رکعت متصل به طلوع آفتاب، بیشتر شهرت یافته است، در صلوة الضحی، از دو رکعت تا دوازده رکعت می‌توان خواند، در حدیث برای آن فاید زیادی ذکر شده است.

در جامع ترمذی از حضرت ابوهریره روایت است که آن‌حضرت ﷺ فرمود: هر کسی که به دو رکعت صلوة الضحیٰ پایبند باشد، همه‌ی گناهان او آمرزیده می‌شوند، و هر کسی دوازده رکعت نماز ضحیٰ را بخواند خداوند برای او در بهشت ساختمانی از طلا می‌سازد[۱].

علما فرموده‌اند که از دو تا دوازده رکعت، هر مقداری بخواند، صحیح است، امّا بهتر است که برای خود معمول خاص مقرّر کند، و این معمول حداقل چهار رکعت باشد، و اگر بیشتر باشد که چه بهتر؛ زیرا عموماً معمول آن حضرت ﷺ چهار رکعت بوده است.

﴿**و اتینه الحکمة و فصل الخطاب**﴾، (و ما به او حکمت و سخنرانی تمام عیار، عطا کردیم) مراد از حکمت دانایی است، یعنی ما به او ثروت عقل و فهم عنایت کرده بودیم، و بعضی گفته‌اند که مراد از آن نبوّت است، و در فصل الخطاب تفاسیر مختلفی گفته شده است، بعضی فرموده‌اند که مراد از آن خطاب قوی و پر زور است، چنان‌که حضرت داود علیه السلام خطیب بلند

۱- قرطبی.

پایه‌ای بود، و در خطبه‌ها، پس از حمد و صلوة نخستین بار او لفظ امّا بعد را به‌کار برد، و بعضی فرموده‌اند که مراد از آن بهترین نیروی داوری است یعنی خداوند به او توان حل اختلاف و قطع تنازع داده بود، در حقیقت در این الفاظ می‌توان هر دو معنی را مراد گرفت، و هر دو معنی مراد است، حضرت تهانوی آن را به گونه‌ای ترجمه کرد که هر دو معنی می‌توانند در آن شامل باشند.

وَ هَلْ أَتَاكَ نَبَؤُا الْخَصمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَاب {۲۱} إِذْ
و رسیده است به تو خبر مدعیان، وقتی که به روی دیوار آمدند. در عبادتخانه، وقتی

دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَىٰ بَعْضُنَا
داخل شدند بر داود، پریشان شد از آنها، گفتند نترس ما دو تا مدّعی هستیم، که یکی

عَلَىٰ بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَ لَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا
بر دیگری تجاوز کرده، پس قضاوت کن میان ما به انصاف، و به دور نکشان سخن را و بنما

إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ {۲۲} إِنَّ هَٰذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ
به ما راه راست. این که برادر من است، نود و نه میش دارد، و

لِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَ عَزَّنِي فِي الْخِطَابِ {۲۳}
من یک میش دارم پس می‌گوید که آن را هم به من بده، و زورگویی می‌کند بر من در بحث.

قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِ وَ
فرمود که او بی‌انصافی می‌کند بر تو، که می‌خواهد ضمیمه کردن میش تورا با میشهایش، و

إِنَّ كَثِيراً مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ
بیشتر شریکان تجاوز می‌کنند بر یکدیگر، به جز کسانی که یقین آورده‌اند و

عَمِلُوا الصَّٰلِحَٰتِ وَ قَلِيلٌ مَّا هُمْ وَ ظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا
کارهای شایسته انجام داده‌اند، و ایشان کم هستند، و به فکر فرو رفت داود که ما از او

فَتَنَّٰهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ رَاكِعًا وَ أَنَابَ ﴿۲۴﴾
آزمایش گرفتیم، پس آمرزش خواست از رب خویش و افتاد سر بر رکوع و رجوع کرد.

فَغَفَرْنَا لَهُ ذَٰلِكَ وَ إِنَّ لَهُ عِندَنَا لَزُلْفَىٰ وَ حُسْنَ مَـَٔابٍ ﴿۲۵﴾
پس عفو کردیم از او آن کار را و برای اوست نزد ما مرتبه و جای خوب.

خلاصه‌ی تفسیر

و آیا خبر صاحبان پرونده‌ای به تو رسید (که پرونده خود را نزد حضرت داود آورده بودند) وقتی که آنها بر دیوار بالا رفته، (در عبادت خانه) به پیش داود علیه السلام آمدند؛ (زیرا از دم در، نگهبانان نگذاشتند وارد بشوند که وقت عبادت او بود، نه زمان داوری نزاع و دعوا) پس او (از این وارد شدن خلاف قانون آنها) پریشان شد (که مبادا دشمن باشند و به قصد قتل، این چنین تنها داخل شدند،) آنها (به او) گفتند که شما نترسید، ما دو نفر اهل معامله هستیم که یکی بر دیگری (قدری) تجاوز کرده است، (برای فیصله‌ی آن آمده‌ایم. چون نگهبانان از در نگذاشتند که به حضور برسیم، لذا بدین شکل آمدیم) پس شما در میان ما به انصاف قضاوت کنید، (سپس یکی از آن دو گفت صورت معامله چنین است که) این شخص برادر من است، (برادر دینی چنان‌که در درّ منثور از حضرت ابن مسعود منقول است و) نزد او نود و نه میش است و نزد من فقط یکی می‌باشد، پس او می‌گوید که آن را هم به من بده، و در گفتگو بر من فشار می‌آورد، (و با سر و صدا نمی‌گذارد من صحبت کنم.)

داود علیه السلام گفت او که می‌خواهد میش تو را با میشهایش جمع کند فی

الواقع بر تو ظلم می‌کند، و بیشتر شریکان (عادت دارند که) در حق یکدیگر (این چنین) زیاده‌روی می‌کنند، مگر کسانی که ایمان داشته باشند، و کارهای نیکو انجام دهند، و این چنین اشخاص خیلی کم هستند، (این سخن را آن جناب علیه‌السلام برای خاطر داوری مظلوم گفت،) و داود علیه‌السلام فکر کرد (که با پیش کردن این معامله بدین شکل) ما از او امتحان کردیم، پس او به حضور پروردگار خویش توبه کرد و به سجده افتاد و (به طور ویژه به سوی خدا) رجوع نمود پس ما از او آن (امر) را عفو کردیم و به نزد ما برای او قرب (خاص و اعلی ترین) سرانجام نیکو (یعنی اعلی ترین درجه جنت) می‌باشد.

معارف و مسایل

در این آیات خداوند واقعه‌ی حضرت داود را بیان کرده است. از آن اندازه‌ی که این واقعه در قرآن ذکر شده، فقط چنین معلوم می‌شود که خداوند دو طرف حساب را به حالت تنازع در عبادتگاه او فرستاده از او امتحانی به عمل آورده بود، و حضرت داود علیه‌السلام از آن امتحان متنبه شده از خدا آمرزش خواسته و به سجده رفت، و خداوند او را آمرزید، و چون هدف قرآن در اینجا، چنین بیان کردن است که حضرت داود علیه‌السلام در هر معامله‌ی خویش به سوی خدا رجوع می‌کند، و اگر گاهی از او لغزش سر می‌زد، فوراً به سوی استغفار متوجّه می‌شد، لذا در اینجا این تفصیل بیان نشد که آن، چه امتحانی بود، و از حضرت داود چه لغزشی سر زد، که او از آن استغفار کرد، و خداوند او را مورد آمرزش قرار داد، بنابراین بعضی از مفسرّین محقّق و محتاط در تشریح این آیات، چنین فرموده‌اند که خداوند با توجه به حکمت و مصلحت خاص خویش، تفصیل این امتحان و لغزش پیغمبر جلیل القدر خود را بیان نفرمود، لذا ما هم نباید در پی آن قرار بگیریم، و فقط بر آنچه در قرآن مذکور است باید ایمان داشته باشیم.

مفسّر محقّق، حافظ ابن‌کثیر در تفسیر خویش بر این عمل کرده و از بیان تفاصیل واقعه سکوت اختیار نموده است، و در این شکی نیست که این راه بیشتر از همه با احتیاط و سلامتی توأم است، از اینجا است که علمای سلف فرموده‌اند که «**ابهموا ما ابهمه الله**»، یعنی آنچه را که خدا مبهم گذاشته شما هم مبهم بگذارید، که حکمت و مصلحت در همین است، و روشن است که مراد از آن مبهم گذاشتن معاملاتی است که عمل و حرام و حلال ما به آن متعلق نباشد، و از آن معاملاتی که مرتبط به اعمال انسان باشند، خود رسول خدا ﷺ ابهام را از آنها با قول و عمل خویش برداشته است.

البته مفسّران دیگر در پرتو روایات و آثار، این امتحان و آزمایش را تعیین کرده‌اند، در این رابطه در یک روایت عامیانه‌ای چنین مشهور است، که نگاه حضرت داود علیه‌السلام یک بار بر همسر افسرش «اوریا» افتاد که از آن در دلش آرزو نکاح با او پدید آمد، و اوریا را به نیت این‌که کشته بشود، بر کار خیلی خطرناکی مأمور مقرّر کرد، که در آنجا شهید شد و پس از آن با همسرش ازدواج کرد و برای متنبه گردانیدن او بر این کار، دو فرشته به شکل انسان به پیش او اعزام گردید.

امّا این روایت بدون تردید از آن خرافاتی است که تحت تأثیر یهود در مسلمانان انتشار یافته است، و این روایت در اصل از کتاب سموئل دوم بائبل باب ۱۱ مأخوذ است، فرق فقط همین قدر است که در بائبل به صراحت، بر حضرت داود چنین تهمتی بسته شده که او «العیاذ اللّه» با همسر اوریا قبل از نکاح مرتکب زنا شده بود، و در این روایات تفسیری، جزء زنا حذف گردیده، چنین معلوم می‌شود که کسی این روایات اسرائیلی را دیده و از آن داستان زنا را حذف نموده و بقیه قصه را بر آیات قرآن کریم چسبانیده است، در صورتی که این کتاب سموئیل از بیخ و بن بی‌اساس است، و این روایت کذب و افترا است، از اینجاست که تمام مفسّرین آن را به

شدّت انکار کرده‌اند.

علاوه بر حافظ ابن‌کثیر، علاّمه ابن‌جوزی، قاضی ابو السعود، قاضی بیضاوی، قاضی عیاض، امام رازی، علامه ابو حیان اندلسی، خازن زمخشری، ابن حزم، علامه حفاجی، احمد بن نصر، ابو تمام و علاّمه آلوسی و غیره، همه این را کذب و افترا قرار داده‌اند، حافظ ابن‌کثیر می‌نویسد:

بعضی از مفسّرین در اینجا قصه‌ای ذکر کرده‌اند که بیشتر آن از اسرائیلیات مأخوذ است، و از رسول خدا ﷺ چنین چیزی در این باره منقول نیست که پیروی آن واجب باشد، فقط ابن‌ابی حاتم در اینجا حدیثی ذکر کرده ولی سند آن صحیح نیست.

خلاصه با توجّه به دلایلی که قدری از تفاصیل آن در تفسیر کبیر امام رازی و زاد المسیر ابن‌جوزی و غیره آمده، این روایت از موضوع تفسیر این آیه، قطعاً خارج است، حضرت حکیم الامة علامه تهانوی این آزمایش و لغزش را چنین تشریح نموده است، که این دو نفر طرف حساب پرونده، از بالای دیوار عبور کرده داخل شدند، و در بحث و گفتگو نهایت گستاخی اختیار کردند، که در آغاز امر، حضرت داود را به استقرار در انصاف و عدم ظلم، موعظه نمودند و اگر به جای حضرت داود یک انسانی عامی، می‌بود، آنها را بر این گستاخی سزا می‌داد، خداوند حضرت داود علیه السلام را آزمایش کرد که آیا او به خشم آمده به آنها سزا می‌دهد یا عفو و تحمل پیامبرانه را به‌کار برده صحبت آنها را گوش می‌کند.

حضرت داود علیه السلام در این آزمایش کاملاً پیروز شد، ولی فقط از او این قدر مساهلت شده که به هنگام اعلام داوری به جای خطاب به ظالم، مظلوم را مخاطب نمود، که از آن نوعی طرفداری استنباط می‌شد، امّا بر آن فوراً

متنبه شده به سجده افتاد و خداوند او را مورد آمرزش قرار داد[۱].

بعضی از مفسّرین لغزش را چنین توضیح داده‌اند، که حضرت داود علیه السلام دید که مدّعی علیه خاموش است، بدون استماع بیان او، فقط با شنیدن اظهارات مدّعی، در نصیحت صحبتهای فرمود که از آن فی الجمله، نسبت به مدّعی تأییدی بود، در صورتی که می‌بایست قبلاً از مدّعی علیه می‌پرسید که او در این باره چه می‌گوید، و اگرچه این گفتن حضرت داود به طور نصیحت بود و هنوز موقع آن نرسیده بود که اعلام حکم قضاوت بنمایند، تا هم در شأن پیغمبر جلیل القدری مانند او، نبود، و سرانجام، آن جناب علیه السلام بر این متنبّه شده، سر به سجده فرو برد[۲].

بعضی گفته‌اند که حضرت داود علیه السلام برای خودش چنین تنظیم اوقاتی قرار داده بود که در بیست و چهار ساعت شبانه‌روز، باید یکی از افراد خانواده به عبادت و ذکر و تسبیح مشغول باشد، روزی او به دربار خدا عرض نمود، خدا، چنین ساعتی از شب و روز نمی‌گذارد که در آن خانواده داود به عبادت و ذکر و تسبیح تو مشغول نباشند، خداوند فرمود: ای داود این همه از آنجا است که توفیق من شامل حال شماست، و اگر کمک من شامل حال شما نباشد، پس این در توان شما نیست، و من روزی شما را به حال خودتان واگذار می‌کنم، که پس از آن این واقعه اتّفاق افتاد که وقت عبادت حضرت داود بود. و با وقوع این حادثه ناگهانی تنظیم برنامه‌ی او به هم خورد، و حضرت داود به قضاوت پرداخت و کسی دیگر از آل داود هم در این وقت، به عبادت و ذکر و تسبیح مشغول نبود، بر این حضرت داود متنبّه شد که آن کلمه افتخارآمیز که از زبان من برآمد، اشتباه بود، لذا استغفار فرمود و به سجده افتاد، و تأیید این توجیه از قول حضرت ابن عبّاس می‌باشد که حاکم آن را در مستدرک با سند صحیح نقل کرده

۱ - بیان القرآن.
۲ - روح المعانی.

است[۱].

در تمام این تشریحات، این امر به قدر مشترک مسلّم است، که مقدّمه فرضی نبود، بلکه حقیقی بود، و صورت مقدمه با آزمایش یا لغزش حضرت داود هیچ‌گونه ارتباطی نداشت، و برعکس بعضی از مفسّرین آن را چنین توضیح داده‌اند که این دو طرف درگیر، انسان نبودند، بلکه فرشته بودند، که خداوند آنها را بدین خاطر فرستاد، تا که چنین پرونده به صورت فرضی پیش کنند، که از آن حضرت داود علیه‌السلام بر لغزش خودش متنبه گردد.

چنانکه ایشان می‌گویند که داستان قتل اوریا و ازدواج با همسر او، اشتباه است، ولی حقیقت حال از این قرار بود که در بنی اسرائیل تقاضا از کسی که تو همسرت را طلاق بده تا من او را به ازدواج خود در آورم، عیب و ایراد نبود، و در آن زمان چنین تقاضایی عموماً رایج بود، و این امر خلاف مروّت هم مفهوم نمی‌شد، و طبق این عادت حضرت داود از اوریا خواست تا همسرش را طلاق بدهد، و با او ازدواج نماید، آنگاه خداوند آن دو فرشته را فرستاده حضرت داود را متنبه ساخت.

و بعضی گفته‌اند که واقعه فقط تا این حد بود، که اوریا پیام خواستگاری به پیش زنی فرستاده بود، و حضرت داود نیز با آن زن خواستگاری نمود، که از این، «اوریا» بسیار رنجید، آنگاه خداوند برای متنبّه کردن او، این دو فرشته را فرستاد، و با روش ملایم او را بر این لغزش آگاه ساخت.

قاضی ابویعلی بر این توجیه از الفاظ ﴿**و عزنی فی الخطاب**﴾ قرآن استدلال فرموده است، و می‌گوید که این جمله بر این دلالت می‌کند که فقط تا حد خطبه و خواستگاری واقعه اتّفاق افتاده بود، و هنوز حضرت داود به آن ازدواج ننموده بود[۲].

---

۱ - احکام القرآن.

۲ - زاد المسیر لابن الجوزی، ص ۱۱٦ ج ۷.

بیشتر مفسّرین، این دو تشریح آخر را ترجیح داده‌اند. و اینها از بعضی آثار صحابه هم تأیید می‌گردند[۱].

امّا حق این است که تفصیل این آزمایش و لغزش نه از قرآن ثابت است و نه از حدیث صحیح، لذا این امر مسلم است که داستان به قتل رساندن «اوریا» که مشهور می‌باشد، از اصل اشتباه است، البتّه درباره‌ی اصل واقعه هم وجوهات مذکوره سابق محتمل هستند، و نمی‌توان یکی از آنها را قطعی و یقینی گفت. بنابراین راه درست همان است که حافظ ابن‌کثیر اختیار نموده است، که آنچه را خدا مبهم گذاشته نباید ما با مقایسه در پی تفصیل آن قرار بگیریم، به ویژه وقتی که هیچ عمل ما به آن مرتبط نباشد، در این ابهام هم حتماً حکمتی وجود دارد، بنابراین فقط بر آن حد از واقعه، باید ایمان آورد که در قرآن مذکور است. (بقیه تفاصیل را به خداوند محوّل کرد) البتّه از این واقعه فوایدی چند مستفاد می‌شود که باید بیشتر به آنها توجّه کرد، لذا اینک به تفسیر آیات توجه نمایید که انشاء اللّه آن فواید در آن مذکور خواهد شد.

﴿**اذ تسور و المحراب**﴾، (وقتی که بر دیوار بالا رفته داخل شدند)، در اصل، محراب به بالا خانه یا قسمت جلویی مکان گفته می‌شود، سپس به طور ویژه به قسمت جلویی مساجد و عبادتگاهها اطلاق شده است، و در قرآن این لفظ به معنای عبادتگاه به‌کار رفته است، علاّمه سیوطی نوشته است که محرابهای دایره نمای مساجد که در این زمان معروفند در عهد نبوی نبودند[۲].

﴿**ففزع منهم**﴾ پس حضرت داود از آنها وحشت کرد، علّت وحشت کاملاً روشن بود، که وارد شدن دو نفر بدین شکل با شکستن نگهبانی برای

---

۱ - ملاحظه باد روح المعانی، تفسیر ابی السعود، زاد المسیر، تفسیر کبیر و غیره.

۲ - روح المعانی.

سوء قصد می‌باشد.

خوف طبیعی منافی با نبوّت یا ولایت نیست

از این معلوم شد که ترسیدن از امور خطرناک به صورت طبیعی، منافی با نبوّت یا ولایت نیست، آری جایگزین کردن آن خوف، بر مغز و روان و دست کشیدن از فرایض خویش، حتماً بد است، در اینجا می‌تواند این شبهه وارد شود که شأن انبیاء در قرآن چنان بیان شده است، که: ﴿**لا یخشون احداً الا الله**﴾ (که جز از خدا از کسی نمی‌ترسند)، پس در اینجا حضرت داود علیه‌السلام ترسید. جوابش این است که ترسیدن بر دو قسم است: یکی آن که از ایذا اشیاء موذی می‌باشد، که در لغت عرب به آن خوف گفته می‌شود، دوم آن که از عظمت و جلالت شأن و رعب کسی باشد، که به آن خشیت گفته می‌شود[1]. خشیت نباید از کسی جز خداوند باشد، و شأن انبیاء چنین می‌باشد که به جز از خدا از کسی بر آنها خشیت عارض نمی‌شود، البتّه از اشیاء موذی خوف طبیعی می‌تواند باشد.

بر بی‌قانونی تا زمان انکشاف حقیقت حال، باید صبر کرد

﴿**قالوا لا تخف**﴾ (آنها گفتند، نترس) وارد شوندگان، با گفتن این، شروع کردند به صحبت، و حضرت داود به خاموشی صحبت آنها را استماع می‌کرد، از این معلوم شد که اگر کسی ناگهان به عمل خلاف قانونی مرتکب بشود، نباید فوراً او را به زجر و توبیخ و ملامت سرزنش کرد، بلکه باید اوّلاً به سخن او گوش فرا داد، تا معلوم شود که آیا این خلاف قانون، در نظر او جایز بود، یا خیر؟ و اگر به جای حضرت داود کسی دیگر می‌بود، بر وارد شوندگان خشم می‌رفت، امّا او تا آشکار شدن حقیقت انتظار کشید، که شاید

۱ - مفردات راغب.

آنها معذور باشند.

﴿**و لا تشطط**﴾ (و بی‌انصافی نکن). این طریقه صحبت وارد شوندگان در ظاهر گستاخی بزرگی بود، اوّلاً بر روی دیوار بالا رفته وارد شدن ثانیاً بر پیامبر جلیل القدری مانند حضرت داود علیه السلام، به استوار ماندن بر انصاف و اجتناب از ظلم توصیه نمودن، همه‌ی اینها از روی نادانی بودند، امّا حضرت داود علیه السلام بر همه اینها صبر نمود و چیزی به آنها نگفت.

مردم بزرگ باید بر اشتباهات ارباب رجوع، حتی الامکان صبر کنند

از این معلوم شد که اگر خداوند به کسی رتبه و مقام بزرگی عنایت نمود و نیازمندیهای مردم به او وابسته شد، او باید در مقابل روشهای خلاف قانون اصحاب حاجات و اشتباهات کلامی آنها، حتی الامکان صبر کند؛ زیرا این مقتضای مقام او است، به ویژه باید حاکم و قاضی و مفتی این را، ملاحظه و مراعات نمایند[۱].

﴿**قال لقد ظلمک بسؤال نعجتک الی نعاجه**﴾ حضرت داود علیه السلام فرمود که او با تقاضای این‌که میش تو را با میشهای خود ضمیمه کند، بر تو ظلم کرده است؟ در اینجا دو امر قابل توجّه است: یکی این‌که حضرت داود علیه السلام این کلمه را با شنیدن اظهار مدّعی بر زبان راند، و به اظهارات مدّعیٰ علیه گوش نکرد، بعضی فرموده‌اند که آن لغزشی که او بر آن استغفار کرد همین بود، امّا مفسّرین دیگر فرموده‌اند که در اینجا تمام تفاصیل پرونده بیان نشده، فقط بر بیان امور لازم اکتفا شده است، یقیناً حضرت داود علیه السلام اظهارات مدّعیٰ علیه را هم گوش کرده است، امّا آن را در اینجا بدین خاطر بیان نکرده که راه معروف قضاوت هم‌چنین است، هر کسی می‌داند که در اینجا جزء پرونده‌ای که استماع از مدّعی علیه باشد، محذوف است.

۱- روح المعانی.

نیز امکان دارد که اگرچه وارد شوندگان، از حضرت داود علیه‌السلام تقاضا کرده بودند، که با انصاف در مورد آنها داوری بفرماید، امّا نه این وقت اداری دادگاه بود، و نه مجلس آن، و نه در آنجا به پیش حضرت داود قوه مجریه موجود بود، که بتواند قضاوت خود را به موقع اجرا بگذارد، لذا حضرت داود علیه‌السلام نه به صورت قضاوت، بلکه به حیث مفتی، فتویٰ داد، و کار مفتی تحقیق واقعه نیست، بلکه طبق سؤال باید جواب بدهد.

مطالبه کمک یا هدیه از کسی با فشار، در حکم غصب به شمار می‌رود

امر دیگری که در اینجا قابل توجّه است، این است، که حضرت داود علیه‌السلام فقط خواستن یک گوسفند را از طرف یک شخص، ظلم تلقی نمود، در حالی که به ظاهر تنها خواستن چیزی از کسی جرمی نیست، علتش این است که اگرچه به اعتبار ظاهر به صورت سؤال بود، امّا با آن فشار قولی و عملی، که این سؤال طرح می‌شد آن در حقیقت حیثیت غصب را به خود گرفته بود.

از این معلوم می‌شود که اگر کسی چیزی از دیگری به گونه‌ای بخواهد که مخاطب راضی باشد یا ناراضی ولی غیر از دادن آن چاره نداشته باشد، پس بدین شکل مطالبه هدیه هم، در حکم غصب است، بنابراین اگر مطالبه کننده شخصی مقتدر یا ذی وجاهت باشد، و مخاطب به علت فشار وجهه‌ی او نتواند انکار نماید، پس در آن صورت اگر چه به ظاهر مطالبه هدیه باشد، امّا در حقیقت آن غصب است، و استعمال این چیزی حاصل شده، برای متقاضی جایز نیست، این مسئله، به ویژه توجّه کسانی را جلب می‌کند که برای مدارس و مکاتب و مساجد و انجمنها و گروهها کمک می‌گیرند، باید بدانند، فقط آن کمکی حلال و پاک است که دهنده‌ی آن با

کمال میل و اختیار خود آن را بدهد و اگر جمع‌آوری کنندگان با فشار شخصیت خویش در یک زمان ده پانزده نفر روی کسی فشار آورده از او کمک گرفتند، این عملی است صریحاً ناجایز، و آن حضرت ﷺ در حدیثی به صراحت کامل فرموده است «**لا یحل مال امرئ مسلم الا بطیب نفس منه**» (مال هیچ مسلمانی بدون خشنودی دل او حلال نیست).

در شرکت معاملات احتیاط کامل لازم است

﴿**و ان کثیراً من الخلطاء لیبغی بعضهم علی بعض**﴾ (بسیاری از شریکان بر یکدیگر تجاوز می‌کنند). غرض از این، تنبیه بر این است که هرگاه میان دو نفر معامله‌ی مشترکی انجام گیرد، در آن حق تلفی یکدیگر بیشتر پیش می‌آید، بسا اوقات بعضی کاری را ساده گرفته انجام می‌دهند، ولی در حقیقت آن موجب گناهی قرار می‌گیرد، لذا در این باره نیاز به احتیاط کامل است.

﴿**و ظن داود انما فتنه**﴾ (و داود علیه‌السلام چنین تصوّر نمود که ما او را مورد امتحان قرار دادیم)، اگر صورت پرونده، تمثیلی برای لغزش حضرت داود علیه‌السلام قرار داده شود، پس آمدن چنین تصوّری در ذهن روشن است، و اگر صورت پرونده به آن وابسته نباشد، باز هم وضعیت ظاهری هر دو گروه برای اظهار این که آنها برای امتحان اعزام شده‌اند، کافی بود. از یک طرف هر دو طرف برای داوری نسبت به پرونده چنان شتاب ورزی کرده از خود جسارت نشان دادند که از روی دیوار وارد شدند، و از طرف دیگر وقتی که پرونده پیش کشیده شد، مدّعیٰ علیه خاموش گردید، و به قول و عمل، ادّعای مدّعی را بدون چون و چرا پذیرفت. اگر مدّعیٰ علیه ادّعای مدّعی را پذیرفته بود، پس برای حل اختلاف نیازی نداشت که پیش حضرت داود علیه‌السلام بیایند، یک انسان فهمیده‌ی ساده، می‌توانست بفهمد که حضرت

داو علیه السلام به نفع مدّعی قضاوت خواهند نمود. این عملکرد پر از اسرار فریقین نشان داده بود که این معامله‌ای ساده نبود، حضرت داود علیه السلام درک کرد که ایشان اعزام شده خداوندند، و در بعضی روایات آمده است که پس از شنیدن حکم، آن دو به سوی یکدیگر نگاه کرده، لبخند زدند. و در دید چشم و نظر به سوی آسمان پرواز کردند. واللّه اعلم

﴿**فاستغفر ربه و خرَ راكعاً و اناب**﴾ (پس او از پروردگارش، آمرزش خواست و به سجده افتاد و رجوع کرد). در اینجا در اصل لفظ رکوع به کار رفته که معنای لغوی آن خم شدن است، و مراد از آن به نزد اکثر مفسّرین سجده است، و نزد احناف از تلاوت این آیه سجده تلاوت واجب می‌شود.

با رفتن به رکوع سجده تلاوت ادا می‌گردد

امام ابوحنیفه از این آیه بر این استدلال نموده است که اگر آیه‌ی سجده در نماز تلاوت گردید، پس با رفتن به رکوع به نیت سجده، سجده تلاوت ادا می‌گردد؛ زیرا در اینجا باری تعالی برای سجده لفظ رکوع رابرده است، و آن دلیلی است بر این‌که رکوع می‌تواند قائم مقام سجده قرار گیرد، امّا در این سلسله باید چند مسئله را در نظر داشت.

برخی از مسایل سجده‌ی تلاوت

مسئله: به وسیله رکوع فرضی نماز، زمانی سجده تلاوت او می‌گردد که آیه سجده در نماز خوانده شود، و اگر آیه سجده در خارج از نماز خوانده شد، سجده آن به وسیله رفتن‌به رکوع، ادا نمی‌شود؛ زیرا رکوع کردن تنها در نماز عبادت است و در خارج از نماز مشروع نیست[1].

مسئله: در رکوع، سجده زمانی ادا می‌گردد که پس از تلاوت آیه سجده

۱ - بدایع.

فوراً به سجده برود، یا پس از تلاوت حداکثر سه آیه بیشتر از آن به سجده برود، و اگر پس از تلاوت آیه سجده تا مدّتی در قیام مانده قراءت طولانی انجام داد، سجده در حالت رکوع ادا نمی‌گردد.

مسئله: اگر کسی در این اندیشه است که سجده را در رکوع ادا کند، پس هنگام رفتن به رکوع باید نیت سجده را بجا بیاورد، و اگر نه از آن رکوع، سجده ادا نمی‌گردد، آری به هنگامی که به سجده می‌رود، پس بدون نیت هم سجده‌ی تلاوت ادا می‌گردد.

مسئله: بهتر و افضل در هر صورت این است که به جای ادای سجده در ضمن رکوع فرض نماز، مستقلاً سجده به جا آورده شود، و پس از آن بلند شده یک یا دو آیه تلاوت کرده باز به رکوع برود[1].

﴿و ان له عندنا لزلفی و حسن مآب﴾ (و یقیناً برای او نزد ما تقرّب خاص و نیک انجامی است). بر این آیه واقعه را به اختتام رسانده به این امر اشاره نمود که لغزش حضرت داود علیه‌السلام هر چه که بخواهد باشد، امّا پس از استغفار و انابت او ارتباط و تعلّقش با خداوند بیشتر شد.

برای تنبیه بر اشتباه هم، مراعات حکمت لازم است

در ارتباط با این واقعه، امری دیگر هم قابل توجّه است، و آن این که لغزش حضرت داود هر چه باشد، خدا می‌توانست به وسیله وحی او را بر آن متنبّه نماید، امّا به جای این، در فرستادن پرونده چرا این طریقه خاص به کار برده شد، در حقیقت از فکر و اندیشه رد این طریقه برای انجام دهندگان امر به معروف و نهی از منکر، چنین راهنمایی شده است که برای متنبّه ساختن کسی بر اشتباهش باید از حکمت استفاده شود، و برای آن اختیار کردن چنین راهی مناسب‌تر است که از آن، آن شخص خود به خود

۱- بدایع.

به اشتباه خود پی ببرد، و نیازی به تنبیه زبانی لازم نماند، و برای آن به‌کار بردن چنین تمثیلاتی که در آن دل آزاری کسی پیش نیاید، تأثیر بیشتری خواهد داشت و آن امر لازم هم، بیشتر واضح و روشن می‌گردد.

يٰدَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنٰكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ
ای‌داود ما تو را جانشین قرار دادیم در ملک. پس درمیان مردم به انصاف حکومت کن. و

لَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ
پیروی نکن از خواهش‌های نفس، پس آن رد می‌کند ترا از راه خدا، یقیناً کسانی که

يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ
رد می‌شوند از راه خدا برای آنهاست عذاب سخت بر این امر که فراموش کردند روز

الْحِسَابِ ﴿۲۶﴾
حساب را.

خلاصه‌ی تفسیر

ای داود! ما تو را در زمین حاکم کردیم، پس (هم چنان‌که تاکنون انجام داده‌ای، در آینده هم انجام بده) در میان مردم به انصاف قضاوت بکن) و (چنان‌که تاکنون از خواهش‌های نفس پیروی نکرده‌ای، در آینده هم از خواهش‌های نفس پیروی مکن، که (اگر چنین بکنی پس) آن تو را از راه خدا رد می‌کند، (و) کسانی که از راه خدا رد می‌شوند، برای آنها عذاب سختی خواهد شد، به سبب این‌که آنها روز حساب را فراموش کرده‌اند.

معارف و مسایل

خداوند به حضرت داود همراه با نبوّت، حکومت و سلطنت هم، عطا

نموده بود، چنانکه در این آیه نسبت به حکومت و سیاست، هدایت نامه اساسی به او عنایت شده است، که در این هدایت نامه، سه امر اساسی بیان شده است:

۱- ما تو را در زمین خلیفه خویش قرار دادیم.

۲- از این جهت وظیفه شما قضاوت به انصاف است.

۳- و برای انجام این کار اجتناب از پیروی خواهش‌های نفس جایگاهیک شرط ضروری را دارد.

تا جایی که در خصوص قرار دادن خلیفه در زمین باشد، مفهوم آن در سوره بقره گذشته است[۱].

و از این، اصل اساسی سیاست اسلامی روشن می‌گردد، که اقتدار اعلی تنها مختص به خداوند است، و حکّام جهان موظفند که طبق دستورات او عمل کنند، و نمی‌توانند از این دایره، خارج گردند، لهذا حاکم مسلمان یا شورا و کابینه می‌تواند قوانین اسلامی را توضیح و تدوین بکند، امّا در حقیقت او واضع قانون نیست، بلکه تقدیم کننده، و مجری قانون الهی است.

کار اساسی حکومت اسلامی اقامه‌ی حق است

امر دیگری که دراینجا توضیح داده شده، این است که کار اساسی حکومت اسلامی اقامه‌ی حق است، بر حکومت لازم است که در ارتباط با انتظامات و حل تنازع، حق و انصاف را برقرار و استوار نماید، چون اسلام دینی ابدی است، لذا او برای سیاست و حکمرانی تفاصیل چنین جزئیاتی را برای انتظام تعیین ننمود که با تغییر زمان، قابل تغییر و تبدیل باشند، بلکه برخی چنین راهنمایی اساسی بیان نمود که در پرتو آن می‌توان در هر زمان

۱- به معارف القرآن ص ۱۲۴ جلد اوّل مراجعه شود.

جزئیات آن را استنباط نمود، لذا در اینجا این امر نشان داده شد که وظیفه اصلی حکومت، اقامه‌ی حق است. امّا تفاصیل انتظامی آن را به مسلمانان اهل رأی هر زمان واگذار نمود.

تعلق قوه قضائیه و مجریه

چنان‌که این امر که آیا قوه‌ی قضائیه کاملاً از قوّه‌ی مجریه جدا باشد، یا باید به آن وابسته گردد، در این باره چنان دستور مشخصی داده نشده است، که در هر زمان قابل تغییر نباشد، اگر در زمانی بتوان بر امانت و دیانت حکام اعتماد کرد می‌توان دوگانگی قوّه‌ی قضائیه و انتظامی را از میان برداشت، و اگر در زمانی اعتماد از دیانت و امانت‌داری حکّام سلب شود. پس قوّه‌ی قضایی باید کاملاً از قوه‌ی انتظامی جدا باشد و آزادانه کار کند.

حضرت داود علیه السلام پیغمبر برگزیده‌ی خداوند بود، چه کسی می‌تواند از او، بالاتر مدّعی تدین و امانت‌داری باشد، لذا او در زمانی مسئول قوه‌ی قضایی و انتظامی قرار داده شده، قضاوت پرونده‌های اختلافی هم، به او سپرده شد، و علاوه بر انبیاء علیهم السلام نحوه‌ی کار خلفای راشدین هم همین بود که شخصاً به عنوان امیرالمؤمنین، قاضی هم بودند، در حکومتهای اسلامی زمان بعدی، این طریقه تبدیل شد و امیرالمؤمنین تنها سرپرست قوه‌ی انتظامیه قرار گرفت. و قاضی القضاة سرپرست قوه‌ی قضایی مقرّر می‌شد، هدایت سوم که در این آیه بیشتر بر آن تأکید شده است، این است، که از خواهش‌های نفس پیروی مکن، و همیشه روز حساب را مدنظرت قرار بده، از این جهت بر این هدایت نامه بیشتر توصیه شده است که آن اساس اقامه‌ی حق است. آن حاکم و قاضی‌ای که خوف خدا و اندیشه‌ی آخرت، در دل داشته باشد، می‌تواند معنای صحیح حق و انصاف را برقرار کند، و اگر این نباشد هر چند قانون بهتری وضع شود، دسیسه‌های نفس انسانی در همه جا

راه خود را روشن می‌کنند، و با وجود آن بهترین قوانین انتظامی، نمی‌تواند حق و انصاف را برقرار کند، تاریخ جهان و احوال عصر حاضر، خود بر این نکته گواه و شاهدی آشکار هستند.

در سپردن مسئولیت پُست، آنچه از همه بیشتر قابل ملاحظه است، کردار انسان است

از اینجا این هم معلوم می‌گردد که برای تقرر کسی برعهده حاکمیت یا قضاوت یا مسئولیت دیگری لازم است که اوّل از همه ببینند. که آیا در قلب او خوف خدا و فکر آخرت وجود دارد یا خیر؟ و اخلاق و کردار او در چه وضعی است، اگر محسوس شد که در دل او به جای خوف خدا خواهشات نفس حکمفرماست، پس او هر چند رتبه عالی داشته باشد، و در فن خود ماهر و کار پخته باشد، در نظر اسلام او مستحق مقام و پست اعلی نیست.

وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَـٰطِلاً ذَٰلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ
و ما نیافریدیم آسمان و زمین و آنچه را که میان آنهاست بیکار، این گمان کسانی است که

كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ ﴿٢٧﴾ أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا
منکراند، پس ویرانی است برای منکران از آتش. آیا می‌کنیم ما ایمانداران را که

وَ عَمِلُوا الصَّـٰلِحَـٰتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِى الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ
عمل نیک می‌کنند برابر با خرابکاران، در زمین، یا می‌کنیم ترسندگان را

كَالْفُجَّارِ ﴿٢٨﴾ كِتَـٰبٌ أَنزَلْنَـٰهُ إِلَيْكَ مُبَـٰرَكٌ لِّيَدَّبَّرُوا
برابر با فساد کاران. کتابی است که نازل کردیم به سوی تو با برکت، تا به یاد آورند مردم

ءَايَـٰتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَـٰبِ ﴿٢٩﴾
آیات آن را و تا بفهمند صاحبان عقل.

خلاصه‌ی تفسیر

ما آسمان و زمین و آنچه در میان آنهاست را خالی از حکمت نیافریدیم (بلکه در آن حکمتهای زیادی وجود دارد که بزرگتر از همه، این است، که از آن توحید و آخرت به اثبات می‌رسد، خالی از حکمت بودن آنها، گمان کسانی است که کافرند؛ (زیرا وقتی از توحید و جزا و سزای آخرت انکار شود، پس این انکار از بزرگترین حکمت آفرینش است) پس برای کفّار در آخرت ویرانی بدی (دوزخ) خواهد بود، (زیرا آنها از پذیرش توحید سرباز می‌زدند،) آری (یکی از اشتباهات آنها این است که منکر قیامت هستند، در حالی که قیامت دارای این حکمت است که به نیکوکاران پاداش، و به بدکاران سزا برسد، پس از انکار آنها از قیامت، لازم می آید که حکمت آن متحقق نگردد، بلکه همه برابر باقی بمانند) پس آیا ما کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند با کسانی برابر می‌کنیم که (مرتکب کفر و سایر گناهان شده و) در دنیا مرتکب فساد می‌شوند، یا (به عبارتی دیگر آیا) ما پرهیزکاران را با بدکاران برابر قرار می‌دهیم؟ (یعنی هرگز اینطور نخواهد بود، لهذا قیامت حتماً خواهد آمد تا به نیکوکاران پاداش و بر بدکاران سزا برسد، و هم چنان‌که ایمان به توحید و آخرت، ضرورت بخش ایمان به رسالت است، زیرا) قرآن کتابی با برکت است که ما آن را به این خاطر بر شما نازل کردیم، تا مردم در آیات آن فکر کنند (یعنی هم در اعجاز آن و هم در مضامین کثیر النفع آن) و تا که (از فکر و اندیشه حقیقت آن را معلوم کرده از آن) اهل فهم نصیحت حاصل کنند (بر آن عمل کنند.)

معارف و مسایل

یک ترتیب لطیف

این آیات که در آن عقاید اساسی اسلام به ویژه آخرت اثبات گردید،

در میان وقایع حضرت سلیمان و داود علیهما السلام با ترتیب لطیفی آمده‌اند، امام رازی می‌فرماید: اگر کسی به سبب ضدّیت و عناد نفهمد، پس طریقه با حکمت با او، این است که موضوع مورد بحث را رها کرده، سخن از جای دیگر شروع شود، و وقتی که ذهن او از سخن اوّل بازگردد، پس در اثنای بحث او را بر تسلیم سخن اوّل اجبار کنند، در اینجا برای اثبات آخرت همین طریقه اختیار گردید، قبل از واقعه حضرت داود علیه السلام ذکر ضدّیت و عناد کفّار آمده بود که با این آیه خاتمه یافت ﴿**و قالوا ربنا عجل لنا قطنا قبل یوم الحساب**﴾ حاصل آن چنین بود که آنها آخرت را انکار کرده، آن را به باد تمسخر گرفته‌اند، و پس از آن فوراً فرمود: ﴿**اصبر علی ما یقولون واذکر عبدنا داود**﴾ (بر سخنان آنها صبر کن و بنده‌ی ما داود را یادآور). بدین شکل سخنی تازه آغاز شد. امّا واقعه‌ی حضرت داود، بر این جریان پایان یافت که:

ای داود! ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم. لهذا تو در میان مردم به انصاف قضاوت کن.

اینک در اینجا به یک روش غیر محسوس، آخرت اثبات گردید، ذاتی که جانشین خود در زمین را به عدل و انصاف دستور می‌دهد، که حاصلش سزا دادنِ بدکاران و راحتی بخشیدن نیکان است. آیا خود او در این کاینات عدل و انصاف را برقرار نمی‌کند. یقیناً حکمت او متقاضی این است که او به جای این‌که نیک و بد همه مردم را به یک چوب سوق بدهد، به بدکاران سزا بدهد و به نیکان انعام و جایزه عطا نماید، و هدف آفرینش این کاینات هم همین است که برای به‌کار بردن و اجرای آن، وجود قیامت و آخرت، عین مطابق حکمت او است، کسانی که آخرت را انکار می‌کنند، گویا به زبان حال می‌گویند که این کاینات بدون هدف و خالی از حکمت آفریده شده است، و در آن تمام نیک و بد زندگی خود را می‌گذرانند، و از

آنها هیچ نوع بازخواستی نخواهد شد، در صورتی که مؤمنان به حکمت الهی نمی‌توانند این را بپذیرند.

﴿**ام نجعل الذین آمنوا الی قوله کالفجار**﴾ (آیا ما مؤمنان و نیکوکاران را با فسادکاران روی زمین برابر قرار می‌دهیم یا پرهیزگاران را با بدکاران یکی می‌دانیم) یعنی هرگز چنین نخواهد بود بلکه سرانجام، هر دو گروه از هم کاملاً جدا خواهد شد. از این امر هم، معلوم گردید که این فرق مؤمن و کافر به اعتبار احکام آخرت است، و در دنیا امکان دارد که کافر نسبت به مؤمن بیشتر به آسایش و مادیات نایل آید، و نیز از این نمی‌توان چنین نتیجه گرفت که حقوق دنیوی کافر با مؤمن نمی‌تواند مساوی باشد، بلکه به کافر مساوی با مؤمن، حقوق انسانی داده می‌شود، چنان‌که در ممالک اسلامی اقلیتهای غیر مسلمان که با تعهد و قرارداد زندگی می‌کنند، به آنها حقوق انسانی مساوی با مسلمانان داده می‌شود.

وَ وَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَٰنَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ {۳۰} إِذْ
و دادیم ما به داود سلیمان را بهترین بنده است، او رجوع کننده. وقتی که

عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّٰفِنَٰتُ الْجِيَادُ {۳۱} فَقَالَ إِنِّيٓ
برای نشان دادن آورده شد در جلو او به وقت شام اسبهای خیلی خوب. پس گفت من

أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَن ذِكْرِ رَبِّي حَتَّىٰ تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ {۳۲}
دوست داشتم دوستی مال را از یاد پروردگارم تا این که آفتاب پنهان شد در پرده.

رُدُّوهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ {۳۳}
باز آورید آنها را به پیش من، پس افشاند ساقها و گردنهای آنها را.

خلاصه‌ی تفسیر

و ما به داود علیه السلام پسری به نام) سلیمان علیه السلام عطا کردیم که بنده‌ای بسیار نیکو و (به سوی خدا) بسیار رجوع کننده بود. (چنان‌که این داستان او قابل یادآوری است که) وقتی به هنگام شام در جلو او اسبهای اصیل (و) عمده (که به خاطر جهاد و غیره آنها را نگهداشته بود) نشان داده شدند (و در بازدید آنها این قدر تأخیر شد، که خورشید پنهان شد، و وردی از قبیل نماز فوت شد، و به سبب هیبت و جلال او خدمتگزاری نتوانست، او را متوجّه سازد، سپس وقتی که خود او متوجّه شد،) گفت: متأسّفانه من به خاطر مشغول شدن به محبت این مال از یاد پروردگار خویش (یعنی از نماز) غافل شدم، تا این که خورشید در پرده (مغرب) پنهان شد، (آنگاه به خدام دستور داد که) آن اسبها را قدری برگردانید در نزد من (چنان‌که آورده شدند) پس او بر ساقها و گردنهای این (اسب) ها (با شمشیر) شروع کرد به دست افشاندن (و آنها را ذبح کرد.)

معارف و مسایل

در این آیات داستانی از حضرت سلیمان بیان گردید، تفسیر مشهور این واقعه همان است که در خلاصه‌ی تفسیر ذکر گردید، خلاصه‌ی آن این است که حضرت سلیمان علیه السلام در بازدید اسبها، چنان مشغول شد، که وقت عصر که چنین معمول بود که نماز بگذارد، گذشت، پس از این که او متنبّه شد، همه‌ی اسبها را بدین خاطر ذبح کرد که مانع از یاد الهی شده بودند.

امکان دارد، این نماز، نماز نفل باشد، که پس در این صورت هیچ اشکالی وارد نمی‌شود؛ زیرا انبیاء علیهم السلام برای تلافی چنین غفلتی هم، می‌کوشند، و این هم امکان دارد که نماز فرضی باشد، و در بازدید فراموش شده باشد، و در صورت فوت شدن نماز فرض به علّت فراموشی گناه

به‌شمار نمی آید، امّا حضرت سلیمان علیه السلام با توجّه به مقام شامخی که داشت، آن را اهم تدارک دید.

این تفسیر آیات از چند نفر از ائمّه‌ی تفسیر منقول است، و عالمی محقّق مانند حافظ ابن‌کثیر هم آن را ترجیح داده است، و نیز آن به حدیث مرفوعی که علامه سیوطی به حواله‌ی معجم طبرانی و اسماعیلی و ابن مردویه نقل کرده است که:

«عن ابی بن کعب عن النبی صلی الله علیه وسلم فی قوله فطفق مسحا بالسوق و الأعناق قال قطع سوقها و اعناقها بالسیف»

علاّمه سیوطی سند آن را حسن قرار داده است[1].

و علامه هیثمی پس از نقل این حدیث در مجمع الزوائد، می‌نویسد که آن را طبرانی در «اوسط» روایت کرده است، و در آن راوی به نام سعید بن بشیر است که شعبه و غیره او را ثقه گفته‌اند، و ابن معین و غیره او را ضعیف قرار داده‌اند، و بقیه رجال سند آن همه ثقه می‌باشند[2].

و به سبب این حدیث مرفوع، این تفسیر کاملاً تقویت می‌شود، امّا عموماً بر این شبهه‌ای وارد می‌شود، که اسبها نعمت خدادادی بودند، و ضایع کردن مال بدین شکل مناسب شأن یک پیغمبر، نمی‌باشد، امّا مفسّرین بدان چنین پاسخ داده‌اند، که این اسبها ملکیت ذاتی حضرت سلیمان بودند، و در شریعت او قربانی اسب مانند گاو و گوسفند و شتر جایز بود، بنابراین او اسبها را ضایع نکرد، بلکه آنها را برای خداوند قربانی نمود، چنان‌که با قربانی کردن گاو و گوسفند، آنها ضایع نمی‌گردند، بلکه این یک شعبه‌ای از عبادت است، هم‌چنین در اینجا هم به صورت عبادت، قربانی کردن آنها

۱ - در منثور ص ۳۰۹ ج ۵.
۲ - مجمع الزوائد ص ۹۹ جلد هفتم کتاب التفسیر.

تقدیم گردید[۱].

بیشتر مفسّران آیه را چنین تفسیر کرده‌اند، امّا از حضرت عبداللّه بن عبّاس ﷻ تفسیری دیگر برای این آیات نقل شده است، که واقعه در آن کاملاً به طور دیگر نقل شده است، و خلاصه‌ی آن تفسیر از این قرار است، اسبهایی که برای جهاد آماده شده بودند، نزد حضرت سلیمان برای بازدید آورده شدند، حضرت سلیمان با مشاهده‌ی آنها مسرور شد، و نیز فرمود: تعلّق و محبتی که من با این اسبها دارم به خاطر محبت دنیا نیست، بلکه به خاطر یاد خداست؛ زیرا اینها برای جهاد آماده شده‌اند، و جهاد عبادتی عالی است، در این اثنا گروه اسبها از چشم و نظر او پنهان شدند، فرمود: باز آنها را برگردانید، چنانکه وقتی بار دوم به نزد او آورده شدند، پس از روی محبّت برگردن و ساقهای آنها دست مالید.

طبق این تفسیر «عن» در «**عن ذکر ربی**» سببی است، و ضمیر توارت به اسبها برمی‌گردد، و مراد از مسح، قطع کردن نیست، بلکه مراد از آن از روی محبّت دست کشیدن است.

از مفسّرین قدیم حافظ ابن جریر طبری، امام رازی و غیره این تفسیر را ترجیح داده‌اند؛ زیرا بر این شبهه اضاعه‌ی مال، وارد نمی‌شود.

با توجّه به الفاظ قرآن مجال هر دو تفسیر وجود دارد، امّا چون نسبت به تفسیر اوّل یک حدیث مرفوعی آمده است که از نظر سند حسن است، لذا آن تقویت می‌شود.

داستان برگشت خورشید

بعضی تفسیر اوّل را اختیار کرده چنین گفته‌اند که پس از فوت شدن نماز عصر، حضرت سلیمان ﷺ از خدا یا فرشتگان تقاضا نمود که

۱- روح المعانی.

خورشید برگردانیده شود، چنان‌که برگردانیده شد، و او وظیفه‌ی نماز خواندن خود را ادا کرد، و سپس خورشید غروب نمود، و این گروه ضمیر «ردوها» را به سوی خورشید ارجاع می‌دهند.

امّا مفسّران محقّق، مانند علاّمه آلوسی و غیره این داستان را رد نموده‌اند، و گفته‌اند که ضمیر «رودها» به اسبها برمی‌گردد، نه به خورشید، و این رد نمودن به این خاطر نیست که العیاذ باللّه خدا توان اعاده آن را نداشته باشد، بلکه از آنجا است که این داستان از روی دلایل قرآن و حدیث ثابت نیست[۱].

در صورت غفلت از یاد خدا تقرر سزا بر خود مقتضای غیرت است

به هر حال از این واقعه این امر ثابت شد، که اگر کسی وقتی از یاد خدا غافل شد، برای سزای نفس، محروم کردن او از عمل مباح، جایز است. و این در اصطلاح صوفیان غیرت نامیده می‌شود[۲].

برای عادت دادن نفس به کار نیک، تقرر سزا بر آن، نسخه‌ای برای اصلاح نفس است، که جواز آن از این واقعه، بلکه استحباب آن معلوم می‌شود، از سر کار دو عالم، ﷺ مروی است که باری حضرت ابوجهم به خدمت او چادری «شاهی هدیه» تقدیم کرد که بر آن نقش و نگار کشیده بودند، آن جناب ﷺ در آن چادر نماز خواند، و هنگام برگشت به خانه به عایشه فرمود: که این چادر را به ابوجهم بازگردانید؛ زیرا در نماز چشم من به نقش و نگارش افتاد نزدیک بود که مرا به فتنه بیندازد[۳].

هم‌چنین حضرت ابوطلحه باری در باغ خود به نماز پرداخت که چشمش به پرنده‌ای افتاد، و از آن فکرش در نماز مشوش شد، بنابراین پس

۱ - روح المعانی.
۲ - بیان القرآن.
۳ - احکام القرآن به حواله‌ی موطا مالک.

از نماز تمام آن باغ را صدقه داد.

امژا باید این را در نظر داشت که به خاطر این هدف، سزا باید به گونه‌ای باشد که در حد ذات خود جایز باشد، و اضاعه‌ی مال بدون وجه، جایز نیست، بنابراین صحیح نیست که از آن، اضاعه‌ی مال لازم آید. حضرت شبلی از فرقه‌ی اهل تصوّف باری در مقام مجازات، لباسهای خود را به آتش کشید، امّا محققین متصوفه مانند حضرت عبدالوهاب شعرانی، این عمل او را تقبیح کرده و ناجایز دانسته‌اند[۱].

شخص امیر، خود باید کارها را زیر نظر بگیرد

امر دوم از این واقعه این ثابت شد که مسؤول مملکت یا افسر اعلی باید بر شعبه‌های تحت ریاست خود، نظارت داشته باشد، و آنها را تنها به مأموران زیر دست نسپارد، و خود فارغ البال ننشیند، از اینجاست که حضرت سلیمان با وجود کثرت مأموران تحت امر، شخصاً به بازدید اسبها پرداخت، از عمل خلفای راشدین به ویژه حضرت فاروق اعظم، نیز این امر ثابت می‌گردد.

هنگام یک عبادت، مشغول شدن به عبادت دیگر، اشتباه است

امر سوم ثابت شده از این واقعه آن است که وقت یک عبادت موقت، نباید به عبادت دیگری صرف شود، و ظاهر است که بازدید اسبهای جهاد، به جای خود، عبادتی بزرگ بود. امّا چون آن وقت به جای این عبادت، وقت نماز بود، لذا حضرت سلیمان علیه السلام اشتغال به بازدید را از جمله‌ی اشتباهات، محسوب نموده، به تدارک آن پرداخت. بنابراین فقهای ما نوشته‌اند که پس از اذان نماز جمعه همانطور که خرید و فروش جایز

۱ - روح المعانی.

نیست، هم‌چنین غیر از آماده‌سازی برای نماز جمعه، اشتغال به کار دیگر هم، درست نیست، چه آن کار دیگر تلاوت قرآن باشد یا خواندن نماز نفل.

وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَـٰنَ وَأَلْقَيْنَا عَلَىٰ كُرْسِيِّهِۦ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ ﴿۳۴﴾

و ما آزمودیم سلیمان را و انداختیم بر تخت او مجسمه‌ای، باز او رجوع کرد.

خلاصه‌ی تفسیر

ما حضرت سلیمان علیه‌السلام را (به نحوی دیگر) مورد آزمایش قرار دادیم و بر تخت او مجسّمه‌ای را نشاندیم پس او (به سوی خدا) رجوع کرد.

معارف و مسایل

در این آیه خداوند ذکر آزمایش دیگری از حضرت سلیمان به میان آورد، و در این باره فقط همین قدر ذکر کرد که در اثنای این آزمایش مجسّمه‌ای بر کرسی حضرت سلیمان نشانده شده بود، این‌که مجسمه چه چیزی بود، مطلب از نشاندن آن بر کرسی چه بود؟ و چرا به وسیله‌ی آن، آزمایش انجام گرفت، این تفاصیل نه در قرآن است، و نه از حدیث صحیح ثابت است، لذا رجحان بعضی از مفسّرین محقّق، مانند حافظ ابن‌کثیر بر این است که نیازی به تفصیل آنچه که قرآن مجمل گذاشته است، نیست، فقط باید ایمان آورد که خداوند از حضرت سلیمان علیه‌السلام آزمایشی گرفته بود، که پس از آن حضرت سلیمان علیه‌السلام بیشتر به سوی خداوند رجوع کرد، و با این بیان، هدف اصلی قرآن کامل می‌شد. و بعضی دیگر از مفسّرین در پی تفاصیل این آزمایش قرار گرفته و در این باره احتمالات متعدّدی ذکر نموده‌اند، که بعضی از آنها از روایات خالص اسرائیلات مأخوذ است، مانند این‌که رمز حکومت حضرت سلیمان در انگشترش پنهان بود، روزی

یکی از شیاطین انگشتری او را قبض کرد و بنابراین او بر تخت حضرت سلیمان، به شکل او نشست و حاکم شد، و پس از چهل روز حضرت سلیمان ﷺ آن انگشتری را از شکم ماهی‌ای یافت، که آن جناب ﷺ به وسیله‌ی آن مجدداً بر حکومت تسلّط یافت، این روایت با داستانهای مزید و متعدّدی در چندین کتاب از تفاسیر ذکر شده است، امام حافظ ابن کثیر تمام این قبیل روایات را اسرائیلات شمرده، و پس از آن نوشته است، که بعضی از اهل کتاب کسانی هستند که حضرت سلیمان را پیامبر نمی‌دانند، لذا ظاهر چنین است که این داستانهای دروغین به وسیله آنها، افترا بسته شده است[1].

واقعه‌ی دیگری از حضرت سلیمان در صحیح بخاری و کتاب‌های دیگر احادیث آمده است، که بعضی از مفسّرین اجزای این واقعه را با الفاظ قرآن متشابه دیده، آن را تفسیر این آیه قرار داده‌اند، خلاصه آن واقعه از این قرار است که باری به ذهن حضرت سلیمان ﷺ چنین خیال آمد، که امشب من با همسرانم وظیفه زناشویی را انجام می‌دهم و از هر همسر یک پسر متولد بشود، در راه خدا جهاد کند، امّا هنگام این اندیشه، گفتن انشاء اللّه را فراموش کرد، خداوند این فراموشی را از پیغمبر جلیل‌القدر خویش نپسندید، و ادّعای او را چنین اشتباه قرار داد که از همه همسران او فقط از یکی بچه‌ی مرده متولّد شد که آن هم ناقص الخلقه بود.

بعضی از مفسّرین این واقعه را با آیه تطبیق داده و فرموده‌اند که: مقصود از نشاندن مجسمه این است که یکی از خدام حضرت سلیمان ﷺ جسد این بچه ناقص الخلقه را آورد و بر تخت حضرت سلیمان نشاند، حضرت سلیمان ﷺ به این پی برد که این سرانجام «انشاء اللّه» نگفتن من است، چنان‌که او به سوی خدا رجوع کرد و بر این فراموش کردن خویش

۱ - تفسیر ابن کثیر ص ۳۶ جلد ۴.

استغفار خواند.

این واقعه را گروهی از مفسّرین محقّق، مانند قاضی ابوالسعود، علاّمه آلوسی و غیره اختیار کرده‌اند، و حضرت حکیم الامة در تفسیر «بیان القرآن» هم مطابق با آن تفسیر کرده است، امّا حقیقت این است که نمی‌توان این واقعه را تفسیر قطعی قرآن قرار داد، زیرا این واقعه هر چند که در روایات آمده است، در هیچ یکی علامتی از آن حضرت ﷺ بر این نیست که او این واقعه را در تفسیر آیه‌ی مورد بحث بیان کرده باشد، امام بخاری هم این واقعه را در کتاب «الجهاد» و کتاب «الانبیاء» و کتاب «الایمان و النذورا» و غیره با طرق متعدّد ذکر کرده است، امّا در کتاب «تفسیر» زیر آیه مورد بحث سوره صَ آن را نیاورده است، بلکه ذیل آیه ﴿**وهب لی ملکا**﴾ الخ، روایت دیگری نقل فرموده است، و نسبت به این حدیث در آنجا حواله‌ی هم ذکر نفرموده است، از این معلوم می‌شود که به نزد امام بخاری هم واقعه مذکور تفسیر آیه مورد بحث نیست، بلکه چنان‌که آن حضرت ﷺ وقایع متعدّد، دیگری از انبیاء علیهم السلام بیان فرموده است، هم‌چنین این هم، واقعه‌ی مستقلی است، و لازم نیست تفسیر آیه‌ای قرار گیرد.

در اینجا تفسیر سومی از امام رازی و غیره منقول است، و آن این که یک بار حضرت سلیمان علیه السلام خیلی مریض شد، و به سبب آن، نقاهتش تا جایی افزون شد که وقتی آورده و بر تخت نشانده می‌شد، چون مجسّمه‌ای بی‌روح معلوم می‌شد، سپس خداوند او را صحت عنایت نمود، پس او به سوی خدا روی آورده شکر به جا آورد و از او آمرزش خواست، و برای آینده دعا کرد تا به او پادشاهی بی‌نظیری عنایت گردد.

امّا این تفسیر هم فقط قیاس است که با الفاظ قرآن چندان مناسبتی ندارد، و از هیچ روایتی به ثبوت نرسیده است، حق این است، واقعه‌ای که آیه مورد بحث به آن اشاره می‌کند، برای دریافت تفاصیل یقینی آن در نزد

ما وسیله‌ای نیست، و نه ما به آن مکلّف هستیم، لهذا ایمان داشتن به آن کافی است، که حق تعالی از حضرت سلیمان آزمایشی گرفته بود. که پس از آن در او جذبه‌ی انابت الی اللّه، بر آنچه قبلاً داشت، اضافه شد. و هدف قرآن از ذکر این واقعه، این است که همه‌ی مردم را به این امر دعوت کند، که اگر آنها به مصیبت یا آزمایشی مبتلا شدند، پس آنها باید مانند حضرت سلیمان بیش از پیش به رجوع الی اللّه مظاهره کنند، و تفاصیل آزمایش حضرت سلیمان را باید به خدا حواله کرد. واللّه اعلم

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِی وَهَبْ لِی مُلْكًا لَّا یَنبَغِی لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِی
گفت ای رب‌من بیامرزمرا وببخش‌برای‌من‌پادشاهی‌که مناسب‌نباشد برای‌کسی پس‌از من.

إِنَّكَ أَنتَ الْوَهَّابُ ﴿۳۵﴾ فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّیحَ تَجْرِی بِأَمْرِهِ رُخَاءً
یقیناً‌توهستی بخشنده همه‌چیز. پس‌تابع‌او کردیم باد را که‌می‌وزید به‌دستور او نرم نرم.

حَیْثُ أَصَابَ ﴿۳۶﴾ وَالشَّیَاطِینَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَغَوَّاصٍ ﴿۳۷﴾ وَ
هر کجا که می‌خواست برسد. و تابع کردیم برای او هر شیطان بناء و غوطه‌ور را. و

ءَاخَرِینَ مُقَرَّنِینَ فِی الْأَصْفَادِ ﴿۳۸﴾ هَٰذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ
بسیاردیگر دست وپا بسته در زنجیرها. این‌است بخشش ما. پس یا احسان کن یا بازدار.

بِغَیْرِ حِسَابٍ ﴿۳۹﴾ وَإِنَّ لَهُ عِندَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ ﴿۴۰﴾
حسابی نخواهد شد. و برای او به پیش ما مرتبه و بازگشت خوبی هست.

خلاصه‌ی تفسیر

(حضرت سلیمان به بارگاه خدا دعا نمود که) پروردگارا، کوتاهی (گذشته‌ی مرا) عفو بفرما و (در آینده) به من چنان سلطنتی عطا نما که غیر از من (در عهد من) برای کسی میسّر نباشد، (خواه انتظاماتی از غیب بفرما،

یا بر سلاطین زمانه چنین فشار بیاور، تا که نتوانند با من به مقابله برخیزند. و) شما بسیار بخشنده‌ای، (بر شما اجابت این دعا چندان مشکل نیست) پس (ما دعای او را پذیرفتیم و خطاهای او را آمرزیدیم و نیز) ما باد را تحت فرمان او قرار دادیم که به دستور او به هر کجا که بخواهد (برود،) در آن جهت بوزد (که با این، نیازی به اسبها باقی نماند، و جن‌ها را هم تحت فرمان او قرار دادیم، یعنی بنّاها را هم و (برای مروارید و غیره) غوطه‌بازان را هم و جن‌های دیگر را هم که در زنجیرها دست و پا با هم بسته شده بودند، (غالباً کسانی که از خدمت محوله گریز، یا کوتاهی کرده بودند، به آنها مجازات قید داده می‌شد.

و ما این وسایل را به او داده، گفتیم:) این عطیه ماست چه به کسی بدهی یا ندهی، از شما محاسبه‌ای انجام نخواهد شد، (وسایلی که ما به شما داده‌ایم، در آنها تو را مانند شاهان دیگر تنها خازن و منتظم قرار نداده‌یم، بلکه تو را مالک گردانیدیم) و (علاوه بر این وسایلی که در دنیا به او عطا شده بود) برای او در نزد ما قرب (خاص) و سرانجام (بسیار برتری) است، (که ثمره آن به طور کامل در آخرت ظاهر خواهد شد.)

معارف و مسایل

﴿**و هب لی ملکا لا ینبغی لا حد من بعدی**﴾ (به من چنان سلطنتی عطا کن که پس از من برای کسی میسّر نگردد)، مطلب این دعا را بعضی از مفسّرین چنین گفته‌اند، که در عهد من کسی به چنین سلطنت عظیم‌الشأنی نایل نگردد، گویا نزد آنها مطلب پس از من، غیر از من است.

حضرت تهانوی هم مطابق با این نظر، ترجمه فرموده است، امّا بیشتر مفسّرین مفهوم دعا را چنین بیان کرده‌اند، که پس از من کسی به چنین سلطنتی عظیم الشأن نایل نیاید، چنان‌که آن واقعه هم چنین است که

حکومتی را که خداوند به حضرت سلیمان عليه السلام عطا فرمود، پس از او به کسی دیگر عطا ننمود؛ زیرا که تسخیر بادها و فرمانبردار بودن جن‌ها برای کسی بعد از او، میسّر نگشت. بعضی از مردم جن‌ها را که به وسیله عملیاتی مسخر می‌کنند، منافی با این نیست، زیرا آن با تسخیر جن‌ها برای حضرت سلیمان عليه السلام هیچ مناسبتی ندارد، ماهرین عملیات یک و دو یا چند تن از جنّیان را مسخر می‌کنند، امّا آن گونه حکومت فراگیری که به حضرت سلیمان میسّر بود، برای کسی میسّر نشده است.

دعا برای رسیدن به حکومت و اقتدار

در اینجا این امر قابل تذکّر است که هیچ دعایی از انبیاء عليهم السلام بدون اجازه‌ی خداوندی صادر نمی‌شود، و حضرت سلیمان عليه السلام هم این دعا را به اجازه‌ی خداوند خواسته بود، و چون منشأ آن تنها طلب اقتدار نبود، بلکه پشت پرده جذبه‌ی اجرای احکام الهی و اعلاء کلمة الله کارفرما بود، و خدا می‌دانست که حضرت سلیمان عليه السلام پس از رسیدن به اقتدار برای این اهداف عالیه کار خواهند کرد، و جذبات حب جاه در قلب او جایگزین نخواهند شد، لذا به او اجازه رسید تا این دعا را بخواند، و آن پذیرفته هم شد، إمّا برای عموم مردم تقاضای اقتدار از احادیث، به این خاطر ممنوع شده است، که در ضمن آن جذبات حب مال و جاه قرار دارد، چنانکه هر کجا انسان یقین داشته باشد که از این گونه جذبات نفسانی خالی الذهن است، و او فی الواقع غیر از اعلاء کلمة الله برای هدف دیگر متقاضی اقتدار نیست، پس برای او تقاضای حکومت و دعا کردن برای آن جایز است[1].

﴿**مقرنين فى الاصفاد**﴾ (دست و پا با هم بسته در زنجیرها) تسخیر جن‌ها و خدماتی که آنها انجام می‌دادند، تفصیل آن در سوره‌ی سبا گذشت.

۱ - روح المعانی و غیره.

در اینجا این نشان داده شد که حضرت سلیمان علیه السلام شیاطین سرکش را در زنجیرها به هم بسته بود، الآن نسبت به آن زنجیرها لازم نیست که زنجیرهای آهن باشند، امکان دارد که برای بستن شیاطین طریقه‌ی دیگر برگزیده باشد که برای آسانی در تفهیم آن، عنوان زنجیر اینجا به‌کار رفته است.

و اذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَ
یاد کن بنده‌ی ما ایوب را وقتی که ندا کرد رب خود را که به من رسانیده شیطان اذیت و

عَذَابٍ ﴿۴۱﴾ ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَٰذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ ﴿۴۲﴾ و
مشقت. بزن به پای خود. این چشمه بر آمد برای غسل کردن سرد، و برای نوشیدن. و

وَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَىٰ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿۴۳﴾
بخشیدم او را خانواده او و برابر با آنها از مهربانی خویش و یادگاری برای صاحبان عقل.

و خُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَ لَا تَحْنَثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا
و بگیر در دستت دسته‌ی از شاخهایی، بزن با آن و حانث نباش. یافتیم ما او را شکیبا

نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿۴۴﴾
بسیار بنده‌ی خوبی است، به تحقیق که او است رجوع کننده.

خلاصه‌ی تفسیر

و شما بنده‌ی ما ایوب علیه السلام را یاد کنید وقتی که او پروردگار خود را ندا کرد که شیطان به من رنج و آزار رسانده است، (و این رنج و آزار طبق قول بعضی از مفسّرین آن است که امام احمد در کتاب الزهد از حضرت ابن عباس روایت کرده که باری شیطان به هنگام بیماری حضرت ایوب علیه السلام به شکل طبیبی با همسر حضرت ایوب برخورد کردپ که همسر ایوب او را طبیب پنداشته، از او معالجه‌ی دردی را خواست، او گفت بدین شرط که اگر

او شفا یافت، تو بگو که تو شفا دادی، و من غیر از این شکرانه‌ای دیگر نمی‌خواهم، او آمد به حضرت ایوب در میان گذاشت. او فرمود: خیر. این شیطان است، من عهد می‌کنم که اگر خدا مرا شفا بدهد، به تو صد تازیانه می‌زنم، پس خیلی پریشان شد که از مرض من حوصله‌ی شیطان چنان بلند شده که می‌خواهد که همسر من چنین کلماتی را بر زبان براند که در ظاهر موجب شرک باشد، اگرچه به اعتبار تأویل شرک نباشد، اگرچه حضرت ایوب علیه السلام قبلاً برای ازاله‌ی مرض دعا کرده بود، ولی با وقوع این حادثه بیشتر با ابتهال و تضرّع دعا کرد، پس ما دعای او را پذیرفته و دستور دادیم که) پای خود را (بر زمین) بزن، چنان‌که او پاهایش را بر زمین زد و از آنجا چشمه‌ی آبی پدید آمد[1].)

(پس ما به او گفتیم که) این (برای شما) آب سرد آبتنی است و نوشیدنی، (در آن، آب‌تنی کن و از آن بنوش، چنان‌که او هم غسل کرد و هم نوشید و کاملاً تندرست شد) و ما افراد خانواده‌ی او را به وی عطا کردیم و با آنها (در شمارش) برابر آنها (هم دادیم) به سبب رحمت خاص خویش و برقراری یادگاری اهل عقل، (اهل عقل به یاد داشته باشند که خداوند متعال به صابران چگونه پاداش می‌دهد و آنگاه حضرت ایوب علیه السلام خواست که به قسم خود وفا کند، امّا چون او نسبت به حضرت ایوب علیه السلام خدمتگزاری کرده بود و نیز از او گناهی هم سر نزده بود، لذا خداوند با رحمت خویش تخفیف برای او قایل شد) و (فرمود: ای ایوب) تو در دست مشتی شاخه بردار (که در آن صد تا شاخه باشد) و (همسرت را) به آن بزن و (به شکستن قسم) «حانث مباش». (چنان‌که هم چنان نیز شد، سپس تعریف حضرت ایوب را بیان کرد که) یقیناً ما او را بسیار صابر یافتیم، بنده‌ی خوبی بود که (به سوی خدا) بسیار رجوع می‌کرد.

۱- رواه احمد.

معارف و مسایل

واقعه‌ی حضرت ایوب در اینجا برای تلقین آن حضرت ﷺ به صبر آورده شد، این واقعه با تفصیل در سوره‌ی انبیاء گذشت که در اینجا چند امر قابل ذکر است.

﴿**مسنی الشیطـٰن**﴾ (نصب و عذاب). شیطان مرا اذیت و آزار رساند. بعضی تفصیل اذیت و آزاررسانی شیطان را چنین بیان کرده‌اند، بیماری که حضرت ایوب علیه السلام بدان مبتلا شده بود، از طرف شیطان پیش آمده بود، که باری فرشتگان ستایش حضرت ایوب علیه السلام را بیان کردند، و شیطان نسبت به آن حسد ورزید، و از خداوند خواست که مرا بر جسم و مال و اولاد او چنان مسلّط بگردان که هر چه بخواهم بتوانم انجام دهم، و خداوند هم می‌خواست تا از حضرت ایوب علیه السلام آزمایشی باز پس گیرد، لذا به شیطان اختیار داد، و او حضرت ایوب علیه السلام را به این مرض مبتلا ساخت.

امّا محقّقین از مفسّرین، این واقعه را رد نموده قرار داده و گفته‌اند که طبق تصریح قرآن، شیطان نمی‌تواند بر انبیاء علیهم السلام تسلّط بیابد، لذا امکان ندارد که شیطان حضرت ایوب علیه السلام را به بیماری مبتلا کند.

بعضی دیگر ایذا و آزاررسانی شیطان را چنین تشریح کرده‌اند که شیطان در زمان بیماری وساوس گوناگونی در قلب حضرت ایوب علیه السلام می‌انداخت، که او از این وسوسه‌ها بیشتر رنج می‌برد، و در اینجا او آن را ذکر می‌نماید، امّا بهترین تشریح آیه همان است که حضرت تهانوی در بیان القرآن اختیار فرموده و آن در خلاصه‌ی تفسیر نوشته شد.

نوعی مرض حضرت ایوب علیه السلام

در قرآن فقط همین قدر بیان شده است که حضرت ایوب به مرض شدیدی مبتلا بود، امّا نوع مرض را بیان ننمود در احادیث هم از

آن‌حضرت ﷺ در این‌باره چیزی نقل نشده است، البتّه از بعضی آثار، معلوم می‌شود، که بر تمام اعضای بدن او، آبله برآمده بود، تا جایی که مردم از تنفر، او را در کود جای انداخته بودند، امّا بعضی از مفسّران محقّق از صحت این آثار سرباز زده و گفته‌اند که انبیاء علیهم السلام مریض می‌شوند، امّا به چنین امراضی مبتلا نمی‌شوند، که مردم از آنها تنفّر کنند، لذا مرض حضرت ایوب علیه السلام نمی‌تواند چنین باشد، بلکه این نوعی مرض عمومی بود، لهذا آن آثاری که در آن بر حضرت ایوب علیه السلام برآمدن آبله منسوب شده، یا که در آن گفته شده است او را در کود جای انداخته‌اند، از نظر روایت و درایت، هر دو، مورد اعتبار نیستند[1].

﴿**خذ بیدک ضغثا**﴾ (با دست خویش مشتی شاخه بردار) پس منظر این واقعه در بالا.در خلاصه‌ی تفسیر آمده است، در اینجا نسبت به این واقعه چند مسئله درج می‌گردد.

مسئله‌ی اوّل این‌که، از این واقعه چنین معلوم گردید، که اگر شخص قسم خورد که دیگری را صد تا چوب بزند و بعداً به جای این‌که او را صد تا چوب تک تک بزند تمام چوبها را یک جا جمع کرده به یک بار بر او زد، به قسم وفا کرده و حانث نمی‌شود، به این جهت به حضرت ایوب علیه السلام چنین دستوری داده شد. و همین است مسلک امام ابوحنیفه امّا هم‌چنان که ابن‌همام نوشته در این، دو شرط لازمی است، یکی این‌که هر یکی از چوبها به طول و به عرض بر بدن او بخورد، دوم این‌که از خوردن آنها تا حدّی درد به بدن او برسد، اگر چنان سبک چوبها بر بدن او گذاشته شدند، که هیچ دردی به او نرسید، به قسم وفا نشده حانث می‌گردد، آنچه علاّمه تهانوی در بیان القرآن نوشته است، که قسم کامل نیست، حانث می‌گردد، آن در صورتی است که اصلاً دردی به او نرسیده باشد، یا چوبی از آنها بر بدن او

۱ - روح المعانی و احکام القرآن.

نخورد، و اگر نه فقهای احناف تصریح کرده‌اند، که اگر با دو شرط فوق الذکر بزند، قسم کامل می‌شود، و حانث نمی‌گردد[۱].

حیثیت شرعی حیله‌ها

مسئله‌ی دیگری که از این آیه معلوم شد، این است، که اگر کسی برای نجات از مکروه و نامناسبی حیله شرعی به‌کار برد، جایز است، ظاهر است که در واقعه‌ی حضرت ایوب علیه السلام مقتضای اصلی قسم این است، که او به همسر خویش صد تا چوب کامل بزند، امّا چون همسر پاکیزه‌ی او خدمت بی‌مانندی انجام داده و بی‌گناه بود، خداوند به حضرت ایوب علیه السلام حیله‌ای تلقین نمود و تصریح کرد که بدین ترتیب قسم او نمی‌شکند، لذا این واقعه بر جواز حیله دلالت می‌کند.

امّا باید دانست که چنین حیله‌ای زمانی جایز است که آن، وسیله‌ای برای ابطال هدف شرعی نباشد و اگر هدف از حیله این باشد که حق حق‌دار تلف شود، یا در پی تحلیل عملی باشد که به صراحت حرام است، با برقراری روح آن، پس این حیله کاملاً ناجایز است، مثلاً برای نجات از زکات، بعضی این حیله را به‌کار می‌برند، که کمی قبل از اتمام سال مال خود را به ملکیت همسر خود در می‌آورند، باز پس از مدّتی آن همسر مجدّداً مال را به شوهر می‌دهد، و وقتی که سال نو می‌خواهد به پایان برسد، باز شوهر آن مال را به همسر می‌دهد و بدین شکل بر کسی زکات واجب نمی‌شود، چون این نوعی تلاش برای ابطال زکات است، حرام است، و شاید وبال آن از وبال تارک زکات اضافه باشد[۲].

۱ـ ملاحظه باد فتح القدیر ص ۱۳۷ ج ۴.
۲ـ روح المعانی از مبسوط سرخسی.

قسم خوردن بر کار نامناسب چگونه است

مسئله سومی که از این آیه مفهوم شد این است که اگر کسی بر کاری نامناسب یا ناجایزی قسم خورد، قسم منعقد می‌شود، و بر شکستن آن کفّاره لازم می‌گردد، ظاهر است که اگر در این صورت کفّاره نمی‌آمد به حضرت ایوب علیه السلام این صورت تلقین نمی‌گردید، امّا با این همه، باید دانست که اگر بر کار نامناسبی قسم خورد، پس دستور شرع این است، آن را بشکند و کفّاره ادا نماید.

در حدیثی از آن حضرت ﷺ آمده است هر کسی که قسم خورد و بعداً متوجّه شد که عمل کردن برخلاف قسم بهتر است، باید قسم را بشکند و آن کار بهتر را انجام داده کفّاره‌ی قسم خود را ادا کند.

وَ اذْكُرْ عِبٰدَنَآ إِبْرٰهِيمَ وَ إِسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ أُولِى الْأَيْدِى وَ
و یاد کن بندگان ما را ابراهیم و اسحق و یعقوب را صاحبان دستها و

الْأَبْصٰرِ ﴿۴۵﴾ إِنَّآ أَخْلَصْنٰهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ ﴿۴۶﴾ وَ إِنَّهُمْ
چشمها. و ما امتیاز دادیم به آنها یک امر برگزیده‌ی یاد آن خانه. و همه‌ی آنها هستند

عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ ﴿۴۷﴾ وَاذْكُرْ إِسْمٰعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ
نزد ما از برگزیدگان نیک. و یاد کن اسماعیل و الیسع و

ذَا الْكِفْلِ وَ كُلٌّ مِّنَ الْأَخْيَارِ ﴿۴۸﴾ هٰذَا ذِكْرٌ وَ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ
ذاالکفل را و هر یکی بود از نیکان. این یک تذکره است. و یقیناً برای متقین هست

لَحُسْنَ مَئَابٍ ﴿۴۹﴾ جَنّٰتِ عَدْنٍ مُّفَتَّحَةً لَّهُمُ الْأَبْوٰبُ ﴿۵۰﴾
جای خوب. باغهای همیشگی که بازاند برای آنها درها.

مُتَّكِئِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَ شَرَابٍ ﴿۵۱﴾ وَ
تکیه داده‌اند در آنها می‌خواهند در آن میوه‌ی زیاد و نوشابه. و

عِندَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَتْرَابٌ ﴿۵۲﴾ هَٰذَا مَا تُوعَدُونَ لِيَوْمِ
نزد آنها زنهاست پایین چشم هم عمر. این است آنچه به شما وعده شده به روز

الْحِسَابِ ﴿۵۳﴾ إِنَّ هَٰذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِن نَّفَادٍ ﴿۵۴﴾ هَٰذَا وَ إِنَّ
حساب. این است رزق ما، که ندارد تمام شدن، این را شنیدی، و یقینا

لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ ﴿۵۵﴾ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿۵۶﴾
برای اشرار است جای بد. دوزخ است که در آن آنها را می‌اندازند، پس چه جای بدی است.

هَٰذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ ﴿۵۷﴾ وَءَاخَرُ مِن شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ ﴿۵۸﴾
این است، پس بچشید آن را، آب جوش و ریم. و چیزی دیگر هم شکل آن گوناگون.

هَٰذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَّعَكُمْ لَا مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ ﴿۵۹﴾
این فوجی است که باازدحام می‌آید باشما جا، نرسد به‌آنها، اینهاهستند داخل‌شونده آتش.

قَالُوا بَلْ أَنتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ أَنتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا
گفتند بلکه شما هستید که جا نرسد به شما، شما پیش آورید بلایی برای ما.

فَبِئْسَ الْقَرَارُ ﴿۶۰﴾ قَالُوا رَبَّنَا مَن قَدَّمَ لَنَا هَٰذَا فَزِدْهُ
پس چه‌قرارگاه بدی‌است. گفتند ای‌رب‌ما هر کسی‌که آورد پیش‌ما این‌را، اضافه‌بده به‌او

عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ ﴿۶۱﴾ وَ قَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَىٰ رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُم
عذاب دوبرابر در آتش. ومی‌گویند چه‌شد که نمی‌بینیم‌مردانی راکه ما می‌شمردیم آنها را

مِّنَ الْأَشْرَارِ ﴿۶۲﴾ أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ ﴿۶۳﴾
از اشرار. گرفته بودیم آنها را به مسخره، یا برگشتند از آنها چشمان ما.

إنَّ ذَٰلكَ لحقٌّ تَخاصُمُ أَهْلِ النَّار ﴿۶۴﴾

این است امرکه بر حق است جدال با همه‌ی دوزخیان.

خلاصه‌ی تفسیر

و بندگان ما ابراهیم و اسحق و یعقوب (علیهم السلام) را به یاد بیاور که دارای دستها(ی کار کننده) و چشمها(ی بیننده) بودند، (هم دارای نیروی عملی و علمی بودند و) ما آنها را به امر خاص مختص کرده بودیم، آن یاد آخرت است. (چنان‌که روشن است، این صفت در انبیاءعلیهم السلام بیشتر و کامل‌تر می‌باشد، و شاید این جمله به این خاطر اضافه آورده شد، که اهل غفلت گوش کرده، بدانند، که وقتی انبیاءعلیهم السلام از این فکر خالی الذهن نبودند، ما در چه حسابی هستیم،) و آنان در نزد ما از جمله منتخب شدگان و نیکان هستند، (از همه منتخب شدگان بالاتر، و بدیهی است که انبیا از اولیا و صلحای دیگر برتر می‌باشند) و اسمعیل و الیسع و ذاالکفل را هم به یاد آور، و همه‌ی اینها هم از مردمان نیکی هستند. (در آینده قدری مفصّل‌تر بیان توحید و رسالت و آخرت می‌آید) یکی از مضامین نصیحت این بود، (مراد از این وقایع انبیاعلیهم السلام هستند که در آنها برای کفّار تبلیغ عقیده‌ی رسالت آمده است، و برای مؤمنان آموزش اخلاق جمیل و اعمال فاضله، و مضمون دیگر نسبت به جزا و سزا الآن آغاز می‌شود، که تفصیل آن از این قرار است که) برای پرهیزگاران (در آخرت) جای خوبی است، یعنی باغهای همیشگی که درهای آنها برای آنان باز است، (در ظاهر مراد این است که از قبل باز می‌باشند،) آنان در آن باغها تکیه داده‌اند.

(و) آنها در آنجا (از خادمان جنت) میوه‌هایی زیاد و نوشابه طلب می‌کنند، و در نزد آنها زنان پایین چشم و هم سن می‌باشند، (مراد از آن حوران جنّت هستند، ای مسلمانان) این (که در بالا ذکر گردید) آن (نعمتی)

است که به شما بر آمدن روز حساب وعده داده می‌شود. یقیناً این عطیه‌ی ماست که آن تمام شدنی نیست، (نعمت دایم و ابدی است،) این امر مقرّر شده است (که متعلّق به نیک بختان و پرهیزگاران بود،) و (مضمون آینده در خصوص کفّار است، و آن این است که) برای سرکشان (که در کفر رهنمای دیگران بودند،) جای بدی خواهد بود یعنی دوزخ که در آن داخل می‌شوند، پس جای بسیار بدی است، در آنجا آب جوش و ریم (موجود) است که آنها باید آن را بچشند و (اضافه بر آن) دیگر هم از این قبیل چیزهای گوناگون (و ناگوار و موجب آزار) است، (که آنها را هم باید بچشند، و کسانی که پیرو بودند، برای آنها هم این چیزها وجود دارند، اگر چه از نظر تقدّم و تأخّر و شدّت و اشدیت با هم متفاوت باشند، امّا در نفس عذاب، همه شریکند، چنانکه وقتی نخستین رهنمایان کفّار وارد جهنّم بشوند، پشت سر پیروان آنها می‌آیند، رهنمایان با هم می‌گویند که بگیرید،) این یک گروه دیگر آمد که با شما (برای شرکت در عذاب در جهنّم) داخل می‌شوند، بر آنها لعنت خدا باد، آنها هم در دوزخ می‌آیند، (اگر یکی چنین می‌آمد که سزاوار عذاب نمی‌بود، از آمدن او مسرّت حاصل می‌شد، و از او مدارات هم می‌کردند، این خودش جهنّمی است از او چه توقّع هست، و از آمدن او چه مسرتی و چه مدارایی هست؟) آنها (پیروان) به راهنمایان خود می‌گویند، بلکه لعنت خدا بر شما باد (و چرا که) شما این (مصیبت) را بر ما آوردید؛ (زیرا شما ما را در گمراهی انداختید) پس (جهنّم) جای بسیار بدی است (که به برکت شما به پیش ما آمد، سپس وقتی هر کسی دیگری را متّهم می‌کند، آنگاه پیروان بحث را به آنها گذاشته روی به خداوند آورده) دعا می‌کنند، که پروردگارا هر کسی که این (مصیبت) را بر سر ما آورده است، او را در دوزخ عذابی دو برابر بده، و آنها (پیروان یا همه دوزخیان با هم می‌گویند، چه شده که ما کسانی را که ما آنها را بد تصوّر می‌کردیم (در

دوزخ) نمی‌بینیم (مسلمانان را ره گم کرده و حقیر می‌پنداشتیم، آنها چرا دیده نمی‌شوند) آیا ما (به ناحق) آنها را به باد مسخره گرفته بودیم، (و آنها مستحق این نبودند و در جهنّم نیامدند؟!) یا (این که در جهنّم هستند) امّا چشمها از (مشاهده) آنها منحرف می‌شوند، (که نگاه بر آنها نمی‌افتد.

با این مطلب همراه با عذاب، این حسرت دیگر می‌باشد، (کسانی که ما آنها را می‌دانستیم می‌کردیم از عذاب نجات یافتند و) این تنازع دوزخیان با یکدیگر، کاملاً برحق است (که حتماً انجام خواهد گرفت.)

معارف و مسایل

﴿**اولی الایدی والابصار**﴾ معنای لفظی آن صاحبان دست و چشم است، با این مطلب، که نیروی فکری و عملی خویش را در اطاعت خدا صرف می‌کردند. اشاره به این است که مصرف اصلی اعضای انسانی، این است که در اطاعت خدا صرف شوند، و اعضا که در این صرف نگردد، وجودش کالعدم است.

فکر آخرت وصف امتیازی انبیاء علیهم‌السلام است

﴿**ذکری الدار**﴾ معنای لفظی آن، یاد خانه است و مراد خانه آخرت است، و با به کار بردن این لفظ به جای آخرت، آگهی است، به این که انسان باید آخرت را خانهٔ اصلی خویش تصوّر کند، و فکر آن را در اساس افکار و اعمال خود قرار دهد، از اینجا این موضوع ضرورت می‌یابد که فکر آخرت در نیروی فکری و عملی انسان رونق بیشتری می‌آورد، و این تصوّر بعضی از ملحدین، که فکر آخرت، نیروی انسان را کُند می‌کند، کاملاً بی اساس است.

حضرت الیسع علیه‌السلام

﴿والیسع﴾ والیسع را به یاد آور. حضرت «الیسع علیه‌السلام» یکی از انبیای بنی اسرائیل است، و ذکر آن در قرآن فقط در دو جا آمده است، یکی سوره انعام، دوم در این سوره، امّا در هیچ یکی از این دو مورد، احوال او به تفصیل بیان نشده است، بلکه فقط در فهرست اسامی انبیاء علیهم‌السلام، نام او ذکر شده است، در تاریخ منقول است که او عموزاده‌ی حضرت الیاس، علیه‌السلام، و نایب و خلیفه‌ی او بوده و با او همراه بود، و پس از او به مقام نبوّت نایل آمد.

در کتاب «السلاطیس» اوّل، باب نوزدهم از بائبل کتاب السلاطیس دوم باب دوم احوال او به تفصیل بیان شده است، و در آنجا نام گرامی او «الیشَعْ بن سافط» آمده است.

﴿و عندهم قصرات الطرف اتراب﴾ و در نزد آنان زنان چشم پایین و هم سن هستند، مراد از آنها حوران بهشت می‌باشند، و مطلب از هم سن بودن آنها، می‌تواند چنین باشد که همه‌ی آنها با هم، هم سن باشند، و این هم می‌تواند باشد که در سن مساوی باشند، در صورت اوّل فایده هم سن بودن آنها این است، که آنان با هم رابطهٔ دوستی و محبّت دارند، مانند دشمنان با هم بغض و نفرت ندارند، و روشن است که این چیز موجب راحت نهایی شوهران است.

مراعات تناسب سن میان زن و مرد بهتر است

و در صورت دوم، وقتی که مراد از آن، هم سن بودن آنان با شوهران خود باشد، فایده‌اش این است، که به سبب هم سنی در طبایع مناسبت و توافق بیشتر خواهد بود. و از نظر فکر راحت و تعلّق خاطر بیشتری دارد، پس این هم معلوم شد، می‌بایست که در میان سن زن و مرد مراعات کرد، زیرا این موضوع سبب مؤانست و الفت بیشتر می‌گردد، و رشته‌ی نکاح

بیشتر خوشگوار و پایدار خواهد بود.

قُلْ إِنَّمَآ أَنَا مُنذِرٌ وَ مَا مِنْ إِلَـٰهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَٰحِدُ الْقَهَّارُ ﴿۶۵﴾ رَبُّ
بگو که منم ترساننده و نیست حاکمی بجز خدای واحد و قهار. پروردگار

السَّمَـٰوَٰتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّـٰرُ ﴿۶۶﴾ قُلْ هُوَ نَبَؤٌا آسمانها و زمین
و آنچه میان آنهاست زبر دست و بخشندهٔ گناهها. بگو این خبر

عَظِيمٌ ﴿۶۷﴾ أَنتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ ﴿۶۸﴾ مَا كَانَ لِىَ مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَإِ
بزرگی است. که شما به آن توجهی ندارید. من خبری نداشتم از مجلس

الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ ﴿۶۹﴾ إِن يُوحَىٰ إِلَىَّ إِلَّا أَنَّمَآ
بالا وقتی که آنها با هم بحث و تکرار می‌کردند. و به من دستور رسیده که چیزی نیست،

أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿۷۰﴾ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَـٰٓئِكَةِ إِنِّى خَـٰلِقٌۢ بَشَرًا مِّن منم ترسانندهٔ
آشکار وقتی که گفت رب تو به فرشتگان که من می‌آفرینم انسان

طِينٍ ﴿۷۱﴾ فَإِذَا سَوَّيْتُهُۥ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِى فَقَعُوا لَهُۥ
خاکی، پس وقتی برابر کردم. دمیدم در آن از روحم، پس شما بیفتید در جلو او

سَـٰجِدِينَ ﴿۷۲﴾ فَسَجَدَ الْمَلَـٰٓئِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ﴿۷۳﴾ إِلَّآ إِبْلِيسَ
به سجده. پس سجده کردند فرشتگان همه با هم. بجز ابلیس که

اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَـٰفِرِينَ ﴿۷۴﴾ قَالَ يَـٰٓإِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن
تکبر کرد. و بود از منکران. فرمود ای ابلیس چه چیزی بازداشت تو را از این‌که

تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَىَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْعَالِينَ ﴿۷۵﴾
سجده بکنی به آنچه من آفریدم به دو دستم، آیا تو تکبر کردی یا بودی بلند پایه.

قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِى مِن نَّارٍ وَ خَلَقْتَهُۥ مِن طِينٍ ﴿۷۶﴾ قَالَ
گفت من بهترم از او، آفریدی مرا از آتش و آفریدی او را از خاک. گفت

فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ﴿۷۷﴾ وَ إِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَىٰ يَوْمِ
بیرون برو از اینجا که تو رانده شدی. و بر تو هست لعنت من تا روز

الدِّينِ ﴿۷۸﴾ قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿۷۹﴾ قَالَ
جزا. گفت ای رب! مهلت بده مرا تا روزی که مردگان زنده می‌شوند. فرمود که

فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ﴿۸۰﴾ إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ﴿۸۱﴾ قَالَ فَبِعِزَّتِكَ
برای تو مهلت است. تا روز وقت مقرر. گفت قسم به عزت تو که

لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۸۲﴾ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ﴿۸۳﴾
گمراه می‌کنم همه را. مگر کسانی را از آنها که بندگان برگزیدهٔ تو باشند.

قَالَ فَالْحَقُّ وَ الْحَقَّ أَقُولُ ﴿۸۴﴾ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ
فرمود سخن حق این است، و من حق می‌گویم. که من پر خواهم کرد دوزخ را از تو و

مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۸۵﴾ قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ
کسانی که همراه تو باشند همه. تو بگو که من نمی‌خواهم از شما بر این، مزدی و

مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ ﴿۸۶﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿۸۷﴾ وَ
من نیستم سازندهٔ خودم. این تفهیم است برای جهانیان. و

لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ ﴿۸۸﴾
خواهی‌دانست احوال آن‌را پس‌از مدتی.

خلاصه‌ی تفسیر

(ای پیامبر!) بفرمایید (تکذیب، و انکاری که شما درباره مسئله‌ی رسالت و توحید می‌کنید، ضرر خود شماست، به ضرر من که نیست؛ زیرا که) من (به شما از عذاب خداوندی) ترساننده (پیامبر) هستم (هم‌رسول و منذر بودن من واقعی است، هم چنین توحید هم بر حق است یعنی،) غیر

خدای واحد و غالب کسی شایستهٔ عبادت نیست، اوست پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست (و اوست که) زبر دست و بخشندهٔ (گناهها) است (و چون تا حدی توحید را قبول داشته کاملاً منکر رسالت بودند، لذا برای تحقیق بیشتر رسالت فرمود که: ای پیغمبر،) شما بگویید این (که خداوندی که مرا برای تعلیم توحید و احکام شرع رسول قرار داده است،) مضمونی عظیم الشأن است که (شما باید به آن اهتمام قایل می‌شدید، امّا متأسّفانه،) شما از آن (کاملاً) پروایی ندارید (و وجه عظیم الشأن بودن مضمون آن، این است، که بدون اعتقاد به آن، حصول سعادت حقیقی، امکان پذیر نیست، سپس برای اثبات رسالت آن‌حضرت ﷺ، دلیلی آورده و آن این‌که) من نسبت به (بحث و گفتگوی) عالم بالا (به هیچ نحوی.) هیچ اطّلاعی نداشتم، وقتی که آنها (نسبت به آفرینش آدم که تفصیلش در آینده می‌آید،) با هم گفتگو می‌کردند، (اینک که من داستان آن گفتگو را بیان می‌کنم، این خود قابل تأمّل است، که من از کجا نسبت به این واقعه اطّلاع یافتم، من که آن را به چشم خود ندیده‌ام، و با اهل کتاب هم چنین آمیزش و اختلاطی نداشته‌ام، تا از آنها اطّلاع حاصل کنم، یقینی است که این علم وسیله وحی به من رسیده است، لذا ثابت شده) چیزی که بر من وحی می‌شود، (و از آن احوال عالم بالا معلوم می‌شود آن) فقط به این سبب می‌آید که من (از جانب خدا) ترساننده واضح (قرار داده فرستاده شده‌ام) (چون من پیامبر شده‌ام و بر من وحی نازل می‌شود، پس واجب است که شما رسالت مرا تصدیق کنید، و گفتگو با خدا درباره عالم که ذکرش قبلاً گذشت زمانی شده بود) وقتی پروردگار تو با فرشتگان فرمود: من از گل انسانی (جسد او را) خواهم آفرید، پس وقتی که من او را (اعضای جسمانی او را) کامل کردم، و در آن روحی از طرف خودم دمیدم، همه‌ی شما در نزد او سجده کنید پس (وقتی که خداوند متعال او را آفرید) همه‌ی فرشتگان

(آدم علیه السلام، را) سجده کردند. مگر ابلیس که مغرور شده و از کافران قرار گرفت. حق تعالی فرمود: ای ابلیس چه چیزی مانع شد از سجده کردن تو به آنچه من به دست خودم آفریدم، (آنچه عنایت خاص به ایجاد آن متوجّه شد و به سجده در جلو او دستور رسید) آیا تو مغرور شدی (و در واقع بزرگ نبودی) و یا این‌که تو (در واقع چنان دارای رتبهٔ بزرگی هستی، (کسی که به سجده کردن در مقابل او دستور رسید، مستحق آن نیست،) گفت: (امر دوم درست است یعنی) من از آدم بهترم؛ (زیرا که) شما مرا از آتش و او (آدم) را از خاک آفریدی. (پس دستور دادن به من که در جلو او سجده کنم خلاف حکمت است،) فرمود (بسیار خوب پس) از آسمان بیرون رو؛ زیرا یقیناً تو با این حرکت) مردود شدی و یقیناً لعنت من تا روز قیامت بر تو خواهد بود. (که پس از آن احتمال این نیست که مورد رحمت قرار گیری) گفت (که اگر مرا به خاطر آدم مردود کردی) پس مرا تا روز قیامت (از مرگ) مهلت بده (تا که از او و اولاد او بتوانم کاملاً انتقام بگیرم) فرمود: (حالا که تو مهلت می‌خواهی،) پس (برو) تا وقت مقرّری به تو مهلت داده شد. گفت: (وقتی که به من مهلت رسید،) پس قسم به عزّت تو که من همه‌ی آن‌ها را گمراه خواهم کرد، مگر بندگان برگزیده‌ی شما از آنها را (یعنی کسانی که آنها را از اثر من در حفظ خود نگاه داشته‌اید) فرمود که: من راست می‌گویم، (همیشه) راست خواهم گفت که من از تو و کسانی که با تو همراه باشند، جهنّم را پر خواهم کرد.

از آیات ابتدایی این سوره روشن گردید که هدف اساسی این سوره اثبات رسالت آن حضرت صلی الله علیه وسلم، است، که دلایل بر این موضوع بیان شده است، اینک با روش ناصحانه به ایمان دعوت کرده می‌شوند، شما (به صورت اتمام حجّت) بگویید که من از شما بر تبلیغ این (قرآن) هیچ گونه معاوضه‌ای نمی‌خواهم و تکلیف کننده هم نیستم. (که از روی تکلّف

ادّعای نبوّت کرده و غیر قرآن را قرآن دانسته باشم، یعنی اگر دروغ گفته بودم پس منشأ آن یا نفع مادی می‌بود، مانند معاوضه، یا عادت طبع می‌بود مانند کردن کاری به تصنع و هیچ یکی از این دو مورد در کار نیست، بلکه در حقیقت) این قرآن (کلام الهی و) نصیحتی است، برای جهانیان. (که به خاطر تبلیغ آن من به مقام نبوّت نایل آمده‌ام و آن کلاً متضمّن نفع برای شماست) و (اگر با وجود وضوح حق هم شما قبول نکنید پس) بعد از چند روزی خواهید دانست. (پس از مرگ حقیقت روشن می‌گردد که این بر حق بود و انکار آن باطل، ولی از دانستن آن زمان چه سود.)

معارف و مسایل

چکیده‌ای از مضامین سوره

﴿**قل انما انا منذر**﴾ را در ابتدای سوره ملاحظه فرمودید که هدف اصلی این سوره اثبات رسالت آن حضرت ﷺ و رد نمودن کفّار بود، و در این ضمن وقایع انبیاء علیهم السلام از دو جهت ذکر گردید، یکی این‌که برای وقایع آن‌حضرت ﷺ تسلّی خاطر باشد، و مانند انبیای گذشته او هم در مقابل بیهوده گویی کفّار، صبر بکند، دوم این‌که خود مردم از این وقایع، عبرت حاصل کنند، که دارند از رسالت نبی برحقی انکار می‌ورزند، سپس به طریق دیگر کفّار به اسلام دعوت داده شدند. و آن این‌که تصویری از سرانجام نیک مؤمنان و عذاب شدید کفّار کشیده شد، و بر این امر هشدار داده شد، آنهایی که در پیروی از آنها، شما امروز برترین پیامبران را تکذیب می‌کنید. آنها در روز قیامت از کمک کردن به شما دست بر می‌دارند، و به شما بد و ناسزا می‌گویند، و شما آنها را لعنت و نفرین می‌کنید، و پس از تمام این مضامین در پایان باز اصل مدّعیٰ یعنی اثبات رسالت بیان گردید، و همراه با ارائه دلایل در لباس نصیحت دعوت هم داده شدند.

﴿**ماکان لی من علم بالملاالأعلیٰ اذ یختصمون**﴾ من از عالم بالا هیچ گونه آگهی نداشتم وقتی که آنها با هم صحبت می‌کردند، یعنی این دلیل روشنی است بر رسالت من که من برای شما آن چنان صحبتهایی از عالم بالا بیان می‌کنم که به غیر از وحی به وسیله‌ی دیگری نمی‌تواند، معلوم کند، مراد از این صحبتها یکی آن گفتگویی است که به هنگام آفرینش آدم در میان خدا و فرشتگان انجام گرفت و ذکر آن در سوره‌ی بقره گذشت، و فرشتگان گفته بودند، که ﴿**اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفك الدماء**﴾ آیا در زمین کسی را می‌آفرینی که فساد برپا کند و خونریزی کند، این گفتگو در اینجا به لفظ اختصام عنوان گردید، که معنای آن نزاع یا بحث و مباحثه کردن است، در صورتی که واقعه از این قرار است، که این سؤال فرشتگان از روی اعتراض یا بحث و مباحثه نبود، بلکه فقط به این خاطر بود که می‌خواستند حکمت آفرینش آدم را بدانند، امّا چون ظاهر سؤال و جواب به صورت بحث و مباحثه بود، از آن به عنوان اختصام یاد کرده شد، و این به آن می‌ماند که کوچکی از بزرگی سؤال بکند، پس بسا اوقات انسان بزرگ آن را یاد کرده از راه تفنن این سؤال و جواب را به عنوان نزاع یاد می‌کند.

﴿**إذْ قال رَبُّكَ للْملـٰئكة**﴾ وقتی پروردگار تو به فرشتگان گفت تا آخر، اینجا در ضمن بیان آفرینش آدم و مصاحبهٔ خداوند و فرشتگان، به این هم اشاره شده است، همانگونه که ابلیس از روی حسد و تکبّر از سجده کردن برای حضرت آدم سرباز زده بود، مشرکین عرب هم از روی حسد و تکبّر سخن شما را قبول نمی‌کنند، و آنچه، سرانجام او شد، سرانجام اینها خواهد شد[۱].

﴿**لما خلقت بیدی**﴾ در اینجا خداوند نسبت به حضرت آدم فرمود: من به دست خودم او را آفریدم جمهور امّت بر این اتّفاق دارند که مراد از دست

۱ - تفسیر کبیر.

این نیست که خدا چنان دستی دارد که مردم دارند؛ زیرا خدا از احتیاج به اعضا و جوارح منزّه است، لذا مراد از آن، قدرت خداست و در زبان عربی ید به کثرت در معنای قدرت به کار می‌رود، مانند قول خداوند که ﴿**بیده عقدة النکاح**﴾ لذا منظور این است که من آدم را به قدرت کامل خویش آفریدم و بدین شکل تمام کاینات به قدرت خدا آفریده شده است. امّا وقتی خدا بخواهد که شرف چیزی را ابراز بدارد، آن را به طور ویژه به سوی خود منسوب می‌نماید، مانند بیت الله گفتن کعبه، و ناقةالله گفتن شتر حضرت صالح و یا کلمةالله و یا روح الله گفتن حضرت عیسی علیه السلام، در این جا این نسبت، برای اظهار شرف و فضیلت حضرت آدم علیه السلام است[۱].

مذمت تکلف و تصنع

﴿**و ما انا من المتکلفین**﴾، من از تصنّع کنندگان نیستم، با این مطلب که من به تکلّف و تصنّع نبوّت و رسالت و علم و حکمت خویش را اظهار نمی‌کنم، بلکه به صورت صحیح و درست احکام خداوند را می‌رسانم، از این معلوم گردید که از نظر شرع تصنّع و تکلّف مذموم است، چنان که در مذمّت آن چندین مورد وارد شده است در صحیحین از حضرت عبداللّه ابن‌مسعود مروی است که «ای مردم هر کسی از شما که چیزی را می‌داند به مردم بگوید، ولی آنچه را که نمی‌داند به گفتن اللّه اعلم اکتفا کند» زیرا خداوند در حق رسول خویش فرموده است که: ﴿**قل ما اسئلکم من اجر و ما انا من المتکلفین**﴾[۲].

***

۱- قرطبی.

۲- روح المعانی.



سورة الزمر

سورة الزمر مكية و هی خمس و سبعون آيه و ثمان ركوعات
سوره‌ی زمر در مکه نازل شده و دارای هفتاد و پنج آیه و هشت رکوع است

بسم اللّه الرّحمٰن الرّحيم
شروع بنام خدای بی‌حدمهربان، بی‌نهایت رحیم

تَنزِيلُ الْكِتَـٰبِ مِنَ اللّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ {۱} إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ
نازل کردن کتاب از خدای غالب و با حکمت است، ما نازل کردیم به سوی تو

الْكِتَـٰبَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللّهَ مُخْلِصاً لَّهُ الدِّينَ {۲} أَلَا لِلَّهِ
کتاب را به‌حق، پس بندگی کن خدا را خالص کرده برای او بندگی‌را. خبردار برای خداست

الدِّينُ الْخَالِصُ وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ
بندگی خالص. و کسانی که گرفته‌اند بجز او حامی. که ما می‌پرستیم آنها را

إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ
تا برسانند ما را به درجه‌ی نزدیک به خدا، یقیناً خدا داوری می‌کند میان آنها در آنچه

يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَـٰذِبٌ كَفَّارٌ {۳} لَّوْ
اختلاف می‌کنند. یقیناً خدا راه نمی‌نماید کسی را که دروغگو و حق ناپذیر باشد. اگر

أَرَادَ اللّهُ أَن يَتَّخِذَ وَلَداً لَّاصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَـٰنَهُ
خدامی‌خواست‌که اولاد بگیرد پس برمی‌گزید ازمخلوق‌خود آنچه‌می‌خواست، اوپاک‌است

هُو اللّهُ الْوٰحِدُ الْقهارُ ﴿۴﴾ خلق السمٰوٰت والْأرْض بالْحق يُكور
خدای یگانه‌ی غالب. ساخته است آسمانها و زمین را به حق می‌پیچد

الّيْل على النّهار و يُكوّرُ النّهار على الّيْل و سخّر الشّمْس والْقمر
شب را بر روز و می‌پیچد روز را بر شب و به‌کار گرفت خورشید و ماه را،

كُلٌّ يجْرى لأجلٍ مُسمًّى ألا هُو الْعزيزُ الْغفّٰرُ ﴿۵﴾ خلقكُم من
هر یکی می‌چرخد برای مدت مقرر، خبردار اوست غالب آمرزگار. آفریده شما را از

نّفْسٍ وٰحدةٍ ثُمّ جعل منْها زوْجها و أنزل لكُم من الأنْعٰم ثمٰنية
یک نفس، باز آفریده از او همسر او را، و نازل کرد برای شما از چهار پایان هشت،

أزْوٰجٍ يخْلُقُكُمْ فى بُطُون أُمّهٰتكُمْ خلْقًا من بعْد خلْقٍ فى
نر و ماده می‌آفریند شما را در شکمهای مادران تان طوری بعد از طوری دیگر در

ظُلُمٰتٍ ثلٰثٍ ذٰلكُمُ اللّهُ ربُّكُمْ لهُ الْمُلْكُ لآ إلٰه إلا هُو
سه تاریکی، آن خداست پروردگار شما، از اوست پادشاهی، نیست معبودی بجز او،

فأنّىٰ تُصْرفُون ﴿۶﴾
پس کجا بر می‌گردید.

خلاصه‌ی تفسیر

این کتابی است نازل شده از سوی خدای غالب و حکیم (که غالب بودنش مقتضی این بود که به تکذیب کننده‌ی آن، سزا داده شود، امّا چون حکیم هم هست و در مهلت دادن به آنها مصلحت بود، لذا در مجازات نمودن آنها مهلت مقرّر نمود) ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم، پس شما (طبق تعلیم قرآن) با اعتقاد خالص عبادت خدا را بجا آورید. (چنان‌که تاکنون بجا آورده‌اید، و وقتی که آن بر تو هم واجب است، چگونه بر دیگران

واجب نمی‌شود؟ ای مردم را) آگاه باشید. عبادت خالص شایسته‌ی خداست و کسانی که (عبادت خالصانه را گذاشته) و شریکانی برای خداوند مقرّر کرده‌اند، (می‌گویند) که ما آنها را فقط بدین خاطر می‌پرستیم که ما را مقرّب بارگاه خدا قرار دهند، (حوایج و عبادت ما را به محضر خدا تقدیم کنند، چنان‌که در دنیا وزرا به دربار سلاطین برای همین‌کار می‌باشند، پس خداوند در مورد اختلاف فیما بین آنها و اهل ایمان در روز قیامت عملاً) قضاوت خواهند نمود، (که اهل توحید را به بهشت و اهل شرک را به دوزخ داخل خواهند کرد، یعنی شما بر عدم قبول آنها اندوهگین نباشید، قضاوت آنها در آنجا خواهد بود و در این‌باره هم تعجب نکنید که چرا آنها با وجود آوردن دلایل بر حق نمی‌آیند؛ زیرا خداوند متعال چنین شخصی را که قولاً دروغگو (عقیدتاً) کافر باشد، بر راه قرار نمی‌دهد، (کسی که به زبان بر اقوال کفر و به دل بر عقاید کفرآمیز مصرّ باشد، و از آن، دست بر ندارد، به طلب حق اراده نکند، پس در اثر عناد او، خداوند هم به او توفیق هدایت نمی‌دهد، و چون بعضی از مشرکین به سوی خدا اولاد نسبت می‌دادند، مانند این‌که ملایکه را دختران خداوند می‌گفتند، در آینده آنها را رد می‌نماید،) اگر (بالفرض) خداوند (کسی را اولاد قرار می‌داد، پس به سبب این‌که بدون اراده‌ی خداوندی، هیچ کاری واقع نمی‌شود، اوّلاً به اولاد قرار دادن اراده می‌فرمود، اگر) به اولاد قرار دادن کسی اراده می‌کرد) پس (چون ما سوی اللّه همه مخلوق‌اند.)

حتماً کسی از مخلوقات خود را که می‌خواست، (برای این امر) برمی‌گزید، (و لازم باطل است؛ زیرا) او (از عیوب) پاک است، (غیر جنس بودن عیبی است، لذا انتخاب کسی از مخلوقات برای اولاد گرفتن محال است، و اراده‌ی محال هم محال است، پس ثابت شد که) او چنان خدای یگانه‌ای است (که کسی شریک بالفعل او نیست و) غالب است. (که کسی

شریک بالقوه او نمی‌باشد، زیرا زمانی صلاحیت می‌داشت که او هم چنین غالب می‌بود، در حالی که چنین نیست، سپس دلایل توحید را بیان می‌نماید که) او آسمانها و زمین را با حکمت خویش آفرید و (تاریکی) شب را بر (کلّ روشنی) روز (یعنی فضا) می‌پیچد (که در اثر آن روز غایب و شب به وجود می‌آید، و (روشنی) روز را (بر محل ظلمت) شب (فضا) می‌پیچد، (که در اثر آن شب غایب و روز پدید می‌آید) و او خورشید و ماه را به‌کار انداخت و هر یک (از آنها) تا وقتی مقرّر می‌چرخد، خبردار باشید، که (پس از این دلایل در صورت انکار توحید، هراس عذاب وجود دارد، و خداوند متعال بر آن توانا هم هست؛ زیرا که) او غالب است (امّا اگر کسی پس از انکار هم تسلیم باشد بر انکار گذشته عذاب نخواهد داد، زیرا او) بسیار آمرزنده هم می‌باشد (در این ترغیب به توحید و ترهیب از شرک است، و استدلال بر آن و پس از دلایل آفاقی استدلال به دلایل انفسی است، که در ضمن آن قدری از احوال آفاقی هم ذکر شده است یعنی) او شما را از تن واحد (آدم علیه السلام) آفرید (که نخست آن تن واحد آفریده شد.) سپس از او همسر او را آفرید (مراد حواء است پس از آنها همه‌ی مردم راگسترش داد) و (پس از حدوث) برای (نفع و بقا) شما هشت نر و ماده از چهار پایان آفرید (که ذکر آنها در آیه‌ی ۱۴۱ سوره انعام ﴿**وهو الذی انشأ جنٰت**﴾ آمده است و تخصیص آن به این خاطر است که آنها بیشتر به‌کار برده می‌شوند، و آن جز از آفاقیات است که تبعاً مذکور شد، و به این خاطر تبعاً گفته شد که هدف بیان بقای انفس است، و اینها اسباب بقا می‌باشند، سپس کیفیت خلقت انسانی را بیان می‌فرمایند که) او شما را در شکم مادر پس از یک کیفیت به کیفیت دیگری (و پس از کیفیت دوم به کیفیت سوم و علی هذا القیاس به کیفیات مختلف) می‌آفریند. (که نخست نطفه می‌باشد، سپس علقه، آنگاه مضغه الی اخره و این آفرینش) در سه تاریکی (انجام می‌گیرد، یکی تاریکی

شکم دوم رحم سوم پوششی که جنین در آن قرار می‌گیرد، این کیفیات مختلف و تاریکیهای متعدّد، دلیل بر کمال قدرت آفرینش است، و آفریدن در ظلمات ثلاث دلیل بر کمال علم است.) این خداوند، پروردگار شماست (که صفات او را به تازگی شنیدید) پادشاهی از آن اوست و کسی غیر از او لایق عبادت نیست، پس (بعد از این دلایل) شما کجا از حق به عقب بر می‌گردید، (بلکه واجب است که توحید را قبول کرده از شرک باز بیابید.)

معارف و مسایل

﴿**فاعبد الله مخلصا له الدین الا لله الدین الخالص**﴾ معنای لفظی دین در اینجا به معنای عبادت یا طاعت است، که شامل پایبندی به تمام احکام دینی است، در نخستین جمله آن به رسول خدا خطاب شده و دستور رسیده که عبادت و طاعت خدا را خاص برای او انجام دهد، و در آن شائبه از شریک گردانیدن غیر الله و ریا و نمود نباشد، و جمله دوم در تأیید آن است، که خالص گردانیده. دین، تنها سزاوار اوست و کسی دیگر غیر از او مستحق آن نیست.

از حضرت ابوهریره مروی است که کسی به خدمت رسول خداﷺ عرض کرد: یا رسول‌الله، من بسا اوقات صدقه می‌دهم یا بر کسی احسان می‌نمایم و در آن نیّت من رضا جویی خدا می‌باشد، و این هم که مردم از من مدح و ثنا گویند. رسول خداﷺ فرمود: قسم به ذاتی که نفس محمّد در قبضهٔ قدرت اوست، که خداوند متعال چنین چیزی را قبول نمی‌فرماید، که در آن غیر از خداوند شریک گردانیده شود، باز آن جنابﷺ آیه‌ی مذکور را به خاطر استدلال تلاوت نمود، که ﴿**ألا للهِ الدینُ الخالص**﴾[1].

۱ - قرطبی.

پذیرش اعمال در درگاه الهی به میزان اخلاص است

آیات متعددی بر این گواه است، که محاسبه‌ی اعمال به بارگاه خداوند به تعداد نمی‌باشد، بلکه به وزن می‌باشد، و چنانه در آیه‌ی ۴۷ سوره‌ی انبیاء و ﴿**نضع الموازین القسط لیوم القیٰمة**﴾ و از آیات مذکور معلوم شد که قدر و منزلت اعمال به درگاه الهی، به قدر اخلاص می‌باشد، این هم روشن است که کمال اخلاص بدون کمال ایمان حاصل نمی‌گردد: زیرا اخلاص کامل عبارت از این است که غیر از خداوند کسی را مالک نفع و ضرر نداند، و نه کسی را جز او در کارهای خویش متصرّف تصوّر کند، و نه بگذارد که به هنگام عبادت و طاعت خیالی از غیرالله به ذهن او برسد وساوس غیر اختیاری خدا عفو می‌فرماید، اعمال و ریاضات صحابه‌ی کرام که در صف مسلمانان هستند چندان زیاد به نظر نمی‌رسند، ولی با وجود آن کوچک‌ترین عمل آنها از بزرگ‌ترین اعمال بقیه‌ی امّت بالاتر است، به علّت این‌که کمال ایمان و کمال اخلاص داشتند.

﴿**و الذین من دونه اولیاء ما نعبد هم الا یقربون الی الله زلفیٰ**﴾، این بود وضع مشرکین عرب، و عموم مشرکین جهان نیز چنین عقیده داشتند که خالق، مالک و متصرف در تمام امور، تنها خداوند است، شیاطین آنها را فریب دادند که به فکر خود به شکل فرشتگان بت می‌ساختند و چنین می‌پنداشتند که این بتها ساخته‌ی خود ما، عقل و شعور و قدرت و توانایی ندارند، و معتقد بودند که با تعظیم و تکریم این بتها آن فرشتگان از ما خشنود می‌شوند، که این بتها را به شکل آنها ساخته‌ایم، و فرشتگان مقرّبان بارگاه الهی هستند، و آنها دربار خدا را، به درگاه شاهان دنیا قیاس کردند، چنان‌که مقرّبان شاهان اگر از کسی خشنود گردند، نسبت به او به دربار شاه سفارش می‌کنند، و او را مقرب پادشاه می‌گردانند، و تصوّر می‌کردند که فرشتگان هم مانند درباریان پادشاه برای کسی که بخواهند می‌توانند

سفارش کنند، امّا تمام این فکر و اندیشه‌ی آنها در اثر تلبیس ابلیس بوده. اوّلاً این بتها به شکل فرشتگان نبودند، و نیز فرشتگان مقرّب بارگاه خدا، کی راضی می‌باشند، که کسی آنها را عبادت کند، و آنها از هر آنچه در نزد خدا ناپسند باشد طبعاً نفرت دارند، علاوه بر این، آنها نمی‌توانند به دربار الهی بدون اذن او سفارش بکنند، چنانکه در آیه‌ی ۲۶ سوره‌ی النجم آمده است:

﴿و کم من ملک فی السمٰوات لا تغنی شفاعتهم شیئا الا من بعد ان یاذن الله لمن یشاء و یرضی﴾

باز هم مشرکان آن زمان از کفّار امروز بهتر بودند

کفّار و ماده پرستان امروز منکر وجود خود خدا منکر هستند، و مستقیماً در شأن او گستاخی می‌کنند، این امر در میان کفّاری که کفرشان از اروپا صادر شده، هر چند به رنگهای مختلف می‌باشند، که بعضی سرمایه دار باشند و بعضی کمونیست، به قدر مشترک موجود است، که معاذ اللّه، خدا چیزی نیست. ما خود مختاریم، و کسی از اعمال ما بازخواست نمی‌کند، و نتیجه‌ی همین بدترین کفر و ناخردی است که امن و اطمینان و سکون و راحت از کلّ جهان برداشته شده است، هر چند وسایل راحت زیاد است، امّا راحت مفقود است، با کثرت تحقیقات و آلات جدید معالجه، امراض به قدری زیاد شده که در قرون گذشته شنیده شده است، نگهبان و پایگاه پلیس، و پلیس مخفی قدم به قدم موجود است، امّا سرعت سیر جرایم روز افزون است، و اگر قدری تأمّل کنیم، همین روشهای راحت در آسایش و آلات جدید، برای خلق، خود وبال جان قرار گرفته‌اند. سزای کفر برای همه کفّار در آخرت جهنّم دایمی است، امّا در این جهان هم سزای این نا شکری کورانه را باید چشید که در نعمتهای او حوصله‌ی تصرّف و پرواز در فضا را، دریافته آنها را انکار می‌کنیم.

چنانکه گفته شده است: در میان خانه گم کردیم صاحب خانه را.

﴿**لو اراد الله ان یتخذ ولدا**﴾ این رد نظریه‌ی کسانی است که ملایکه را فرزندان خدا می‌دانستند، و این خیال باطل و محال آنها را به صورت فرض محال فرموده که اگر العیاذ بالله خدا فرزندی می‌داشت، آن بدون اراده و مشیّت او محال است، که به زور نمی‌توان بر او اولاد مسلّط کرد، پس بالفرض اگر او اراده می‌داشت، پس بجز از ذات پاک او همه مخلوقاتی است، یکی را از آنها فرزند خود قرار می‌داد، و لازم است که فرزند با والد هم جنس باشد، و مخلوق نمی‌تواند با خالق هم جنس باشد، پس اراده فرزند قرار دادن مخلوق هم محال است.

﴿**یکور الیل علی النهار**﴾ تکویر عبارت است از این‌که چیزی را بر دیگری انداخته آن را پنهان کنند، قرآن انقلاب شب و روز را به اعتبار انظار عموم، به لفظ تکویر تعبیر نمود، که وقتی شب می‌آید گویا بر روز پرده انداخته می‌شود، وقتی روز می‌آید، تاریکی شب زیر پرده قرار می‌گیرد.

خورشید و ماه هر دو متحرّکند

﴿**کل یجری لأجل مسمیٰ**﴾ از این معلوم شد که خورشید و ماه هر دو حرکت می‌کنند، تحقیقات مادی فلکیات یا طبقات الارض، موضوع بحث قرآن پاک یا کتاب آسمانی، نیست، ولی در این باره هر آنچه ضمناً مورد بحث قرار می‌گیرد، یقین کردن بر آن فرض است، تحقیقات قدیم و جدید فلاسفه مانند موم استقامت ندارند که روز به روز تغییر می‌خورند، و حقایق قرآنی غیر متبدّل هستند. آنچه آیه‌ی مذکور نشان داده است، که خورشید و ماه هر دو حرکت می‌کنند، یقین داشتن بر آن فرض است، امّا این‌که طلوع و غروب آفتاب، آیا به حرکت زمین انجام می‌گیرد، و یا به حرکت خود آن سیّاره‌ها، قرآن نه آن را نفی می‌کند و نه اثبات و در پذیرفتن آنچه به تجربه

ثابت شده اشکالی نیست.

﴿**انزل لکم من الانعام ثمنیة ازواج**﴾ آفرینش چهارپایان را در این آیه به «انزال» یعنی فرود آوردن از آسمان، تعبیر فرموده اشاره نموده است، که نازل شدن آب از آسمان در آفرینش آنها دخل بزرگی دارد، لذا می‌توان گفت که گویا اینها هم از آسمان نازل شده‌اند، قرآن پاک درباره‌ی لباس انسان هم چنین لفظی به‌کار برده است، کما قال فی آیة ۲۶ سوره‌ی اعراف ﴿**و انزلنا علیکم لباساً**﴾ و دربارهٔ بعضی چیزهای معدنی هم مانند آهن این لفظ به‌کار رفته است.

کما قال فی آیة ۲۵ سوره‌ی حدید ﴿**و انزلنا الحدید**﴾ که حاصل همه‌ی آنها این است که خداوند آنها را به قدرت خویش آفریده و در اختیار انسان گذاشته است.

﴿**خلق من بعد خلق فی ظلمات**﴾ در اینجا برخی از آثار قدرت الهی و رموز و اسرار آن، نشان داده شده است، که در آفرینش انسان کارفرماست. اوّلاً این‌که خداوند می‌توانست بچه را در شکم، در یک زمان بیافریند، امّا مقتضای حکمت و مصلحت این نبود، بلکه تدریج خلق من بعد خلق اختیار گردید، تا زن که در شکم او عالم اصغر آفریده می‌شود، آهسته آهسته بتواند متحمّل بار آن باشد، ثانیاً این حَسِین‌ترین مخلوق بی‌نظیر، که در آن صدها برابر باریک‌تر از مورگ‌هایی، مانند مو برای رساندن خون و روح به‌کار برده شده، مانند عموم کارگران در جای گشاده‌ای و به کمک نور خورشید آفریده نشده، بلکه در تاریکی‌های سه‌گانه و جایی آفریده شده که در آنجا نظر به جای خود، فکر انسان هم نمی‌رسد. «**فتبارک الله احسن الخالقین**».

إن تَکْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ عَنکُمْ وَ لَا یَرْضَیٰ لِعِبَادِهِ الْکُفْرَ

اگرشما منکرباشید پس‌خدا بی‌نیازاست ازشما وپسند نمی‌کند برای‌بندگان منکرشدن را

و إن تشكروا يرضه لكم و لا تزر وازرة وزر
واگرحق راسپاسگزارباشید. پس آن راپسندمی‌کندبرای‌شما. وبرنمی‌دارد هیچ بردارنده‌بار

أخرىٰ ثم إلىٰ ربكم مرجعكم فينبئكم بما كنتم تعملون
دیگری‌را باز به‌سوی پروردگارتان بازگشت شماست، نشان‌می‌دهد به‌شما آنچه می‌کردید

إنه عليم بذات الصدور ﴿۷﴾ و إذا مس الإنسن ضرٌ دعا
یقینا او آگاه است از آنچه در سینه‌هاست. و هرگاه برسد به انسانی مشقتی می‌خواند

ربه منيبا إليه ثم إذا خوله نعمة منه نسي ما كان
رب خود را رجوع کرده به او، باز وقتی ببخشد به او نعمتی از خود فراموش می‌کند آنچه را

يدعوا إليه من قبل و جعل لله أندادا ليضل عن سبيله قل
برای او می‌خواند جلوتر، و مقرر می‌کند برای خدا شریک تا گمراه کند از راه او. بگو

تمتع بكفرك قليلا إنك من أصحب النار ﴿۸﴾ أمن هو قنت
استفاده کن با کفرت چند روزی تو هستی از دوزخیان. آیا کسی که به بندگی مشغول است

ءاناء اليل ساجدا و قائما يحذر الأخرة و يرجوا رحمة
در اوقات شب سجده کننده و قیام کننده که ترس دارد از آخرت و امیدوار است به رحمت

ربه قل هل يستوى الذين يعلمون والذين لا يعلمون إنما يتذكر
رب خود، تو بگو آیا برابر می‌شوند دانایان با نادانان، کسانی متوجه می‌شوند که

أولوا الألبب ﴿۹﴾ قل يعباد الذين ءامنوا اتقوا ربكم
عقل داشته باشند. تو بگو ای بندگان من که یقین آورده‌اید بترسید از رب خود،

للذين أحسنوا في هذه الدنيا حسنة و أرض الله و سعة
برای کسانی که نیکی کرده‌اند در این دنیا، خوبی هست و زمین خداوند گسترده است

إنما يوفى الصبرون أجرهم بغير حساب ﴿۱۰﴾
و به صابران داده شود مزدشان بدون حساب.

خلاصه‌ی تفسیر

(ای مردم! شما بطلان کفر و شرک را شنیدید، و پس از آن) اگر شما کفر بکنید) که شامل شرک هم می‌شود،) پس (هیچ ضرری به) خداوند متعال (نمی‌رسد زیرا که او) نیازمند (عبادت شما و) شما نیست (که اگر شما عبادت و توحید را اختیار نکنید، ضرری متوجّه او می‌شود) و (این امر ضروری است که) او کفر را برای بندگانش پسند نمی‌کند؛ (زیرا از کفر به بندگان ضرر می‌رسد) و اگر شما تشکّر بجا آورید، (که فرد اعظم آن ایمان است) پس باز هم (به او نفعی نمی‌رسد، امّا چون در آن نفع شماست، لذا) آن را برای شما می‌پسندد (و چون قانون مقرّر به پیش ما، این است که) هیچکس بار گناه دیگری را برنمی‌دارد، (لذا نباید چنین تصوّر کنید که ما کفر می‌کنیم ولی کفر ما در نامه‌ی اعمال دیگران، به یک شکلی درج می‌گردد، و ما تبرئه می‌شویم، خواه بدین شکل که ما پیرو دیگران بوده‌ایم از معاصرین یا آباء گذشته، و خواه بدین شکل که دیگران وعده تحمّل این بار را کرده‌اند، چنان‌که بعضی از کفّار می‌گفتند، کما قال تعالی فی آیة ۱۲ سوره‌ی عنکبوت ﴿**لنحمل خطـیٰـکُم**﴾ خلاصه چنین نخواهد شد، بلکه کفر شما در جرایم خود شما درج می‌گردد، و آنگاه بازگشت شما به سوی پروردگار شما خواهد بود، پس همه‌ی اعمال‌تان را به شما نشان خواهد داد، و به شما سزا خواهد داد، پس این گمان هم اشتباه است که عرضه‌ی اعمال آنها نخواهد آمد و) او دانا به سخنان عمق دلهایتان است، (لذا چنین گمان نبرید که او شاید از کفر ما اطّلاع نداشته باشد، چنان‌که در احادیث آمده است که بعضی از مردم با هم صحبت کردند که معلوم نیست، آیا خود صحبتهای ما را می‌شنود یا خیر، بعضی یک گونه جواب دادند، بعضی به گونه‌ای دیگر، که بر آن آیه ۲۲ سوره‌ی فصّلت نازل گردید که ﴿**و ما کنتم تسترون این یشهد**الخ﴾ و هرگاه به انسان مشرک مشقّتی برسد، وضعیتش

چنان است که) پروردگار (حقیقی) خود را در حالی که به او رجوع کرده می‌خواند (و از معبودان دیگر فراموش می‌شود،) آنگاه وقتی که خداوند متعال از طرف خود به او نعمت (امن و آسایش) عطا کند، پس آنچه را برای (رفع) آن خدا را جلوتر خوانده بود، فراموش می‌کند، (و از آن غافل می‌گردد) و شروع می‌کند به شریک قایل شدن برای خدا که اثر آن (علاوه بر گمراهی خود او) این است که دیگران را هم از راه خدا گمراه می‌کند (و اگر آن مشقّت در چشم و نظر شما می‌ماند، پس در توحید، اخلاص را برقرار می‌داشت، این شد مذمّت مشرک، و در آینده از عذاب می‌ترساند که) شما (به چنین اشخاص بگویید، از ثمرات کفر خود چند روزی استفاده بنما، سرانجام، تو از دوزخیان خواهی شد، در آینده بیان مدح و مژده‌ی اهل توحید است، یعنی) آری هر کسی که (بر عکس حال مشرک مذکور) در اوقات شب (که عموماً وقت غفلت است) در حال سجده و قیام (نماز) عبادت بکند (این ظاهر او است و باطنش چنین باشد که) از آخرت بترسد و امیدوار به رحمت پروردگارش باشد، (آیا چنین شخصی با شرک مذکور می‌توانند با هم برابر باشند، هرگز چنین نخواهد شد، بلکه شخص قانت که بر عبادت مداومت می‌کند، و از خدا می‌ترسد و به عفو و کرم او امیدوار است، پسندیده است، و مشرک که پس از بهره برداری از اخلاص، دست بردار می‌شود، مذموم است، و چون مشرکان ترک عبادت را مذموم نمی‌پنداشتند، لذا بنابراین تفاوت در حکم محمودیت و مذمومیت شک داشتند، لذا در آینده با توضیح بیشتر و عناوین مسلم، این حکم را به اثبات می‌رساند، یعنی ای پیغمبر،) شما (با آنها بدین عنوان) بگویید که آیا اهل علم و اهل جهل با هم برابر می‌شوند (چون جهل را هر کسی بد می‌داند، در پاسخ به آن از طرف آنها می‌توان گفت که اهل جهنّم مذموم اند، باز این می‌ماند که به اثبات برسد، که اهل عمل، اهل علم است و معرض از عمل،

جاهل. پس این امر با قدری تأمّل ثابت است و هر چند که با این بیان مذمومیت کفر و اهل کفر و محمودیت ایمان و اهل ایمان ثابت نشد، امّا باز هم کسانی پند می‌پذیرند، که اهل عقل سلیم باشند، و چون که معلوم شد، اهل طاعت در بارگاه الهی محمود هستند، پس به خاطر ترغیب بر اطاعت) شما (به اهل ایمان از طرف من) بگویید که ای بندگان، با ایمان من، شما از پروردگار خویش بترسید، (مداوم بر طاعات دوری کننده از گناهان باشید، که همه اینها فرع تقواست، و در آینده ثمره‌ی آن بیان می‌گردد که) کسانی که در این جهان نیکی می‌کنند برای آنها پاداش نیک می‌باشد، (در آخرت حتماً، ولی در دنیا هم با راحت باطن لزوماً، و گاهی با راحت ظاهر، برخوردار می‌شوند) و (اگر در وطن برای انجام کار نیک مانعی وجود داشته باشد، پس هجرت کرده و به جای دیگری بروید؛ زیرا که) زمین خدا وسیع است (و اگر در ترک وطن مشکلی پیش آید، پس استقامت کنید زیرا که) به استقامت کنندگان (در راه دین) پاداش بی‌شماری می‌رسد. (پس این ترغیب بر اطاعت است.)

معارف و مسایل

﴿**ان تکفروا فان الله غنی عنکم**﴾ یعنی با ایمان شما نه به خداوند استفاده‌ای و نه به کفر شما به او ضرری می‌رسد، در حدیث صحیح مسلم آمده است، که خداوند متعال فرمود: ای بندگان من! اگر اوّلین و آخرین شما و جن و انس شما تمام در نهایت فسق و فجور مبتلا گردند، در پادشاهی او کوچک‌ترین خللی پدید نخواهد آمد[1].

﴿**و لا یرضی لعباده الکفر**﴾ یعنی خداوند متعال کفر را برای بندگانش نمی‌پسندد، و مراد از «رضا» محبت یا اراده به کاری بدون اعتراض است، و نقطه مقابل آن سخط می‌آید، که به معنای مبغوض داشتن چیزی است، یا

۱ - ابن کثیر.

قابل اعتراض قرار دادن آن، اگر چه اراده هم به آن متعلّق باشد.

مسئله: عقیده‌ی اهل سنّت و جماعت این است که در دنیا هیچ کاری، چه نیک و چه بد، حتی ایمان و کفر، بدون مشیت و اراده‌ی خداوند متعال نمی‌تواند به وجود آید، لذا برای ایجاد هر چیزی، اراده‌ی خداوند متعال شرط است، البتّه رضا و پسند حق تعالی در خصوص ایمان و کارهای نیک می‌باشد، کفر و شرک و معاصی مورد پسند او نیستند، شیخ الاسلام علاّمه نووی در کتاب «الاصول والضوابط» خویش آورده است.

«مذهب اهل الحق الایمان بالقدر و اثباته و ان جمیع الکائنات خیرها و شرها بقضاءالله هو مرید لهاکلها و یکره المعاصی مع انه تعالی مریدلها لحکمة یعلمها جل و علا»[1].

مذهب اهل حق ایمان آوردن به تقدیر است و تمام این کاینات چه نیک و چه بد، همه به تقدیر و حکم خدا به وجود می‌آیند، و خداوند متعال به آفرینش آنها اراده می‌نماید، البتّه معاصی را مکروه و ناپسند می‌پندارد.

اگر چه آفرینش آنها را بنا بر مصلحت و حکمتی، اراده می‌نماید، که خود آن را می‌داند.

﴿امن هو قانت اناء الیل﴾ لفظ «امن» مرکب از دو لفظ است «ام» حرف استفهام، و «من» موصوله است، قبل از این جمله از جانب خداوند به کفار گفته شده که در زندگی چند روزه دنیا از کفر و شرک و فسق و فجور استفاده ببرید، سرانجام، آتش افروز جهنّم، خواهید شد، پس از آن در این جمله به مؤمن مطیع بیان شده که آن به لفظ سؤال «امن» شروع شده است.

عالمان تفسیر فرموده‌اند: که پیش از این، یک جمله محذوف است. که به کافر گفته می‌شود که آیا تو بهتری یا آن مؤمن مطیع که ذکرش در آینده می‌آید، برای لفظ «قانت» چندین ترجمه بیان شده است، که جامع همه‌ی آنها قول حضرت عبدالله بن مسعود است که معنای آن اطاعت کننده است،

۱ - روح.

و هرگاه این لفظ فقط برای نماز گفته شود، مانند آیه‌ی ۲۳۸ سوره‌ی بقره ﴿**قوموا لله قانتین**﴾ پس مراد از آن کسی است که در نماز نگاه خود را پست بدارد، و به این طرف و آن طرف نگاه نکند، و نه با بدن و لباس خود بازی کند، و نه از چیزهای دنیوی در نماز به اختیار خود یاد کند، فراموشی و وسوسه‌ی غیر اختیاری با آن منافی نیست(۱).

﴿**آناء الیل**﴾ به معنای ساعات شب است، که مراد از آن قسمت‌های ابتدایی و در میانی و نهانی شب می‌باشد، حضرت ابن عبّاس فرموده است: هر کس بخواهد که در موقف محشر خدا از او به آسانی محاسبه بکند، باید او را خداوند در تاریکی شب به حالت سجده و قیام ببیند، به گونه‌ای که او در فکر آخرت هم باشد و به رحمت خداوند امیدوار باشد، بعضی، اوقات در میان مغرب و عشاء را «**آناء الیل**» گفته‌اند(۲).

﴿**و ارض الله واسعة**﴾ در جمله‌ی گذشته حکم به اعمال صالح شده بود، می‌توانست کسی در آن بهانه‌ای پیش بکشد که در آن شهر یا کشور یا محیطی که من سکونت دارم جلو من از اعمال صالح گرفته می‌شود، در این جمله به آن پاسخ داده شده است که اگر در کشور یا شهر یا محیط خاصّی که شما سکونت دارید، پایبندی بر احکام شرع مشکل قرار بگیرد، آن را بگذارید و به کشور و محیطی بروید که بتوانید اطاعت احکام الهی را بجا آورید، زیرا سرزمین خدا وسیع است، در این ترغیب به هجرت در چنان جایی است که انسان بتواند بر احکام دین پایبند باشد. احکام مفصّل هجرت در سوره‌ی نساء گذشته است.

﴿**انما یُوَفَّی الصابرون اجرهم بغیر حساب**﴾ مراد از «**بغیر حساب**» این است که پاداش صابران بدون حد و حساب داده می‌شود، چنان‌که در روایات حدیث در آینده خواهد آمد، و بعضی «**بغیر حساب**» را به معنای بدون تقاضا

۱ ـ قرطبی. ۲ ـ قرطبی.

و درخواست، کرده‌اند، یعنی آن چنان که در دنیا اگر کسی بر دیگری حقّی داشته باشد آن را مطالبه می‌کند، در آنجا چنین نیست، بلکه خداوند به صابران بدون تقاضا و مطالبه، پاداش آنها را خواهند داد.

حضرت قتاده فرموده است که حضرت انس این حدیث را بیان فرمود که رسول خداﷺ، فرمود: در روز قیامت میزان عدل برقرار می‌شود، اهل صدقه می‌آیند، پس صدقات آنها وزن شده پاداش آنها به حساب، به آنها داده می‌شود، هم چنین نماز خوانان و حاجیان و غیره، عبادت آنها وزن شده اجر و ثواب آنها به حساب آنها، داده می‌شود، پس وقتی صابران مبتلا به بلا و مصیبت می‌آیند برای آنها کیل و ترازویی در کار نمی‌شود، بلکه بدون حساب و اندازه اجر و ثواب به سوی آنها سرازیر می‌شود، زیرا خداوند فرموده است ﴿**انما يُوفى الصابرون اجرهم بغير حساب**﴾ تا جایی که کسانی که زندگی خود را در دنیا به تندرستی و صحّت گذرانده‌اند، آرزو می‌کنند که کاش بدن ما به قیچی بریده می‌شد تا به ما هم پاداش صبر می‌رسید.

حضرت امام مالک فرموده است که: مراد از «**صابرين**» در این آیه، کسانی هستند که بر مصایب، رنج و غم دنیا صبر کننده هستند، و بعضی فرموده‌اند که: مراد از «صابران» کسانی هستند که جلو نفس خود را از معاصی گرفته صبر کنند.

علاّمه قرطبی فرموده است که: هرگاه لفظ صابر بدون لفظی دیگر گفته شود، مراد از آن، این است که بر مشقّت جلوگیری نفس از گناهان، صبر کند، و هرگاه لفظ صابر بر کسی اطلاق شود که بر مصیبت صبر کند، می‌گویند صابر علیٰ کذا یعنی صبر کننده بر فلان مصیبت.

قُلْ إنّی أُمِرْتُ أنْ اَعْبُدَ اللّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدّین ﴿۱۱﴾ و أُمِرْتُ
بگو به‌من دستور رسیده‌که بندگی‌کنم خدارا خاص‌کرده برای‌او بندگی‌را. ودستور رسیده

لأنْ أكُونَ اوّلَ الْمُسْلمین ﴿۱۲﴾ قُلْ إنّی أخافُ إنْ عَصَیْتُ رَبّی
که من باشم از همه جلوتر فرمانبردار. بگو من می‌ترسم اگر فرمان رب خود را نبرم از

عذابَ یَوْمٍ عظیمٍ ﴿۱۳﴾ قُلِ اللّهَ أَعْبُدُ مُخْلِصاً لَّهُ دِینی ﴿۱۴﴾ عذاب روز بزرگ. بگو
من خدا را می‌پرستم خاص کرده برای او بندگیم را.

فَاعْبُدُوا ما شِئْتُم مِنْ دُونِهِ قُلْ إنَ الْخَسِرینَ الذین
پس شماپبرستید هرچه رامی‌خواهید بجزاورا. بگوبزرگترین‌ورشکستگان کسانی‌هستند

خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ و أهْلیهِمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ ألا ذٰلكَ هُوَ الْخُسْرانُ
که در زیان اندوختند خود را و اهل خود را در روز قیامت خبردار این است ضرر و زیان

الْمُبینْ ﴿۱۵﴾ لَهُم مِن فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِن النّار و مِن تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ
صریح. برای آنهاست از بالا سرشان، ابرهای آتشی و از پایین‌شان ابرها،

ذٰلكَ یُخوِفُ اللّهُ بِهِ عِبادَهُ یٰعِبادِ فاتَّقُون ﴿۱۶﴾ وَ الّذینَ اجْتَنَبُوا
ازاین می‌ترساند خدا بندگانش‌را، ای بندگان من از من بترسید. وکسانی‌که اجتناب کردند

الطّٰغُوت أن یَعْبُدُوها و أنابُوا إلی اللّهِ لَهُمْ الْبُشْرىٰ فَبَشِرْ
ازشیاطین‌که‌آنهارا بپرستند ورجوع‌کردند به‌سوی‌خدا، برای‌آنهامژده است، پس مژده‌بده

عِباد ﴿۱۷﴾ الّذینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتّبِعُونَ أحْسَنَهُ
به بندگان من. آنان که می‌شنوند سخن، پس پیروی می‌کنند آنچه را که نیکو باشد.

أُولٰئكَ الّذینَ هَداهُمْ اللهُ وَأُولٰئكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبٰبِ ﴿۱۸﴾ أفَمَنْ
ایشانند که خدا به آنها هدایت داده، و ایشانند صاحبان عقل. آیا کسی که

حـقّ عـلیه کـلمة الـعذاب أفـأنت تـنقذ مـن فـی النـار {۱۹} لـکـن
ثابت شده بر او حکم عذاب. آیا تو می‌توانی رهایی دهی کسی را که در آتش است. ولی

الّذین اتّقوا ربّهم لـهم غـرف مـن فـوقها غـرف مـبنیّة تـجری مـن
کسانی که می‌ترسند از رب خود برای آنهاست بالا خانه ساخته شده، جاری می‌شود از

تحتها الأنهـر وعد الله لا یخلف الله المیعـاد {۲۰}
زیرآنهاجویها. وعده‌شده ازخدا وخداوند در وعده‌ی خود خلاف‌نمی‌کند.

خلاصه‌ی تفسیر

شما بگویید که به من (از جانب خدا) دستور رسیده که خدا را چنان عبادت کنم که عبادت را خالص برای او انجام دهم (در آن شائبه‌ای از شرک وجود نداشته باشد) و (نیز به من دستور داده شده است که از جمع این امت،) از میان همه مسلمانان (پذیرنده‌ی حق) باشم، (و ظاهر است که در پذیرش احکام اوّل بودن پیامبر ضروری است و) شما (نیز) بگویید که اگر (به فرض محال) من از حکم پروردگارم سرپیچی کنم من از عذاب روز بزرگ (قیامت) احساس خطر می‌کنم و (نیز) شما بگویید که (من بر آنچه که به من دستور داده شده است کار می‌بندم چنان که خدا را چنان عبادت می‌کنم که خالص برای او باشد، (که در آن کوچک‌ترین شائبه‌ای از شرک وجود نداشته باشد) پس (مقتضای آن این است که شما هم چنین عبادت خالص بجای آورید، امّا اگر شما قبول ندارید، پس شما بدانید و خدا و) هر چه بجز خدا دل شما می‌خواهد (که آن را عبادت کنید پس) او را عبادت کنید. (و در قیامت مزه‌ی آن را خواهید چشید و) شما به آنان (مستقیماً) بگویید که ورشکستگان کامل کسانی هستند که خود و متعلّقین خود را در روز قیامت به زیان انداختند، (نه از وجود خود آنها به آنها فایده رسید و نه

از متعلّقین آنها؛ زیرا که متعلّقین اگر مانند خود آنها گمراه بودند، پس گرفتار عذاب هستند، و چه فایده‌ای می‌توانند به دیگران برسانند، و اگر مؤمن و مخلص باشند، و وارد جنتّ گردند، باز هم آنها نمی‌توانند که با شفاعت، به کفّار استفاده برسانند.)

آگاه باشید که ورشکستگی ظاهر این است که برای آنها هم از طرف بالای سرشان شعله آتش می‌باشد، و هم از طرف پایین شعله آتش محیط آنهاست، و این همان (عذابی) است که خدا بندگان خود را از آن می‌ترساند (و برای نجات از آن به آنها تدابیری نشان می‌دهد (آن عبارت است از عمل بر دین حق) ای بندگان من از عذاب من بترسید حال کفّار مشرک این است) و کسانی که از عبادت شیطان اجتناب می‌ورزند، (مراد از عبادت شیطان اطاعت اوست) و (با تمام وجود) به سوی خداوند متعال متوجّه می‌شوند، آنها سزاوار مژده هستند، پس شما به آن بندگان من مژده بدهید، کسانی که (به این صفت هم متصف هستند که) آن کلام (الهی) را با توجّه کامل می‌شنوند باز بر خبرهای خوب آن (و همه احکام الهی خوب است، چنان که در آینده در آیه ﴿**احسن الحدیث**﴾ می‌آید) راه می‌روند، ایشانند که خداوند متعال به آنان هدایت داده است، و ایشانند صاحبان عقل. (پس به آنها مژده بدهید،بیان آن مژده، در آینده در آیه ﴿**لٰکن الذین اتقوا**﴾ می‌آید. و در وسط به خاطر تسلیت رسول خدا این بیان شد که مؤمن قرار دادن آن کفّار در اختیار شما نیست، لذا بر آن فکر نکنید،) آیا کسی که امر عذاب (ازلی تقدیری) بر او متحقّق شده شما می‌توانید، آن را که (در علم الهی) در دوزخ است، (از موجبات جهنّم) رها سازید، (کسی که به دوزخ رونده باشد، او با وجود کوشش هم از گمراهی باز نمی‌آید، لذا بر او تأسّف و (اندوه خوردن بی فایده است) البتّه کسانی که (در حق آنها کلمة العذاب متحقّق نشده و بدین خاطر احکام خدا را از شما پذیرفته،) از پروردگار

خویش می‌ترسند، برای آنها بالا خانه‌ی (جنّت) خواهد بود که ساخته و آماده می‌باشد، (و) در زیر آنها جویها جریان دارند. این را خدا وعده فرموده است، (و) خداوند از وعده‌ی خویش تخلف نمی‌ورزد. (مضمون آن بشارتی که به آن جناب دستور رسیده، این است که ﴿**فبشر عباد**﴾.

معارف و مسایل

﴿**فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولـئك الذین هداهُمُ الله و اولـئك هم اولوالالباب**﴾ از مفسّرین در تفسیر این آیه اقوال متعدّدی منقول است، از آن جمله یکی آن است که ابن‌کثیر اختیار نمود که در خلاصه‌ی تفسیر ذکر گردید که مراد از قول، قرآن کلام اللّه، یا کلام اللّه همراه با تعلیمات رسولﷺ است که آن از همه احسن است، لذا مقتضای مقام در ظاهر این بود که ﴿**فیستمعون القول فیتبعونه**﴾ گفته می‌شد، امّا به جای آن لفظ احسن اضافه کرده، به این اشاره نمود، که آنها از قرآن و تعلیمات رسول با بی‌بصیرتی پیروی نکردند، آن چنان که روش مردمان احمق و نادان است، که با شنیدن کلمه‌ای بدون تحقیق و بررسی از آن پیروی می‌کنند، بلکه آنها کلام الهی و کلام پیامبرش را حق و احسن دانسته آنگاه از آنها پیروی کرده‌اند، در نتیجه در آخر آیه، به آنها خطاب «**اولوالالباب**» داده شد، نظیر آن در قرآن آن خطابی است، که در آیه‌ی ۴۵ سوره‌ی اعراف به حضرت موسیؑ درباره تورات داده شده که ﴿**فخذها بقوة وأمر قومك یاخذوا باحسنها**﴾ و در اینجا هم مراد از احسن کل تورات و احکام آن است، هم چنین در آیه‌ی مذکور هم مراد از استماع قول، استماع قرآن و مراد از پیروی احسن، پیروی کل قرآن است، که در آیه بعدی به آن ﴿**احسن الحدیث**﴾ نیز گفته شده است، در این تفسیر، که مراد از قول، قرآن گرفته شود، بعضی از مفسّرین فرموده‌اند که در قرآن کریم احکام زیادی

وجود دارد، و در آنها درجات حسن و احسن گذاشته شده، مثلاً عفو و انتقام هر دو جایزاند، ولی عفو احسن و افضل است کما قال فی آیه‌ی ۲۵ سوره‌ی نساء. ﴿**و ان تصبروا خیر لکم**﴾ بسیاری از احکام چنین است که قرآن به انسان اختیار داده است، که از هر کدام دو تا که یکی را اختیار کنید، هیچ گناهی بر شما نخواهد بود، ولی از آن دو تا یکی را احسن و افضل هم مقرّر فرموده است. مانند آیه‌ی ۲۳۷ سوره‌ی بقره ﴿**و ان تعفوا اقرب للتقوی**﴾ در بسیاری از چیزها اجازه رسیده است که عمل بر عزیمت احسن و افضل قرار داده شده است، پس مراد آیه این است که اینها احکام قرآن را از رخصت و عزیمت می‌شنوند، ولی به جای این‌که از رخصت پیروی کنند، از عزیمت پیروی می‌کنند، و از هر آن دو چیز که یکی حسن و دیگری احسن باشد بر احسن عمل می‌کنند.

و بسیاری از مفسّرین در اینجا مراد از قول، اقوال عموم مردم را قرار داده است که در آن توحید و شرک، اسلام و کفر، حق و باطل، سپس در حق حسن و احسن و راجح و مرجوح همه داخل است، پس مطلب آیه طبق این تفسیر این‌که آنها سخنان همه را می‌شنوند، از کفّار هم، از مؤمنان هم، حق هم باطل هم، خوب هم، بد هم، امّا تنها از اقوالی پیروی می‌کنند، که احسن باشند، مثلاً از توحید و شرک، از توحید و از حق و باطل، از حق پیروی می‌کنند، و اگر در حق درجات متفاوتی باشد پس به احسن و راجح پیروی می‌کنند، بنابراین آنها را به دو صفت متّصف نمود نخست «**هداهم الله**» است، یعنی اینها از طرف خدا هدایت یافته‌اند، بنابراین با وجود این‌که سخنان گوناگونی می‌شنوند، منحرف نمی‌شوند، دوم ﴿**اولئک هم اولوالالباب**﴾ که آنها دارای عقل هم هستند (کار عقل این است که در خوب و بد و حق و باطل امتیاز ایجاد کند، و حسن و احسن را شناخته از احسن پیروی کند).

لذا گفته شده است که این آیه در حق عمروبن نفیل، ابوذر غفاری و

سلمان فارسی نازل شده است، که عمرو بن نفیل در زمان جاهلیت از شرک و بت‌پرستی نفرت داشت، و ابوذر و سلمان صحبتهای اهل مذاهب مختلف را از یهود و نصاری شنیده و روش آنها را مشاهده کرده، سپس به اسلام و تعلیمات قرآن گرویدند و آنها را احسن قرار داده از آن پیروی کردند[۱].

اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللهَ اَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ
تو ندیدی که خدا نازل کرد از آسمان آب، پس جاری کرد آن را در چشمه‌های زمین. سپس

يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا
بیرون می‌آورد به آن کشت به رنگهای گوناگون، باز آماده می‌شود پس می‌بینی آن را زرد،

ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِأُولِي الْأَلْبَابِ {۲۱}
باز می‌کند آن را ریزه ریزه، یقینا در این نصیحتی است برای صاحبان عقل.

أَفَمَن شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن
آیا کسی که گشاده نمود خدا سینه‌ی او را برای دین اسلام، پس او در روشنی است از طرف

رَّبِّهِ فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُم مِّن ذِكْرِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ فِي
پروردگارش. پس خرابی است برای کسانی که دلهای شان سخت‌اند از یاد خدا، ایشانند در

ضَلَالٍ مُّبِينٍ {۲۲} اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِيَ
گمراهی ظاهر. الله نازل کرد بهترین سخن کتاب مانند یکدیگر اعاده کرده شده،

تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ
موی بر می‌خیزد از آن بر بدن، کسانی که می‌ترسند از رب خود باز نرم می‌شوند پوستشان

وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَن
و دلهایشان بر یاد خدا، این است راهنمایی خدا که چنین راهنمایی می‌کند هر کس را که

۱ - قرطبی.

يشَـآءُ وَ مَن يُضْلِلِ اللّهُ فما لـهُ مِنْ هـادٍ {۲۳}

بخواهد، وهرکس راکه خدا گمراد کند. پس نیست برای او راهنمایی.

خلاصه‌ی تفسیر

(ای مخاطب) آیا تو بر این (امر) نگاه نکردی که خداوند متعال از آسمان آب بارانید سپس آن را در لوله‌های زمین، (یعنی در آن قطعاتی که آب جوشیده به وسیله چاهها و چشمه‌ها بیرون می‌آید) داخل می‌کند، باز (وقتی که آن جوش می‌زند پس) به وسیله آن مزرعه پدید می‌آورد به رنگهای مختلف، باز آن مزرعه کاملاً خشک می‌شود، پس آن را تو زرد می‌بینی سپس (خداوند متعال) آن را تکه تکه می‌کند، در این (نمونه) برای اهل عقل، عبرت بزرگی است، (که این عیناً حالت حیات دنیوی انسان است که آخر فنا آخر فنا، پس در آن منهمک شده از راحت ابدی محروم ماندن و خود راگرفتار مصیبت ابدی کردن، بی‌نهایت حماقت است، اگر چه بیان ما بی نهایت بلیغ است ولی باز هم، مستمعین با هم متفاوتند،) پس هر کسی که خدا سینه او را برای (قبول) اسلام گشوده (یعنی او به حقانیت دین اسلام یقین پیدا کرده است) و او (به مقتضای هدایت به حقّانیت) بر نور (عطا شده) پروردگار خویش قرار گرفته است، (یقین‌کرده بر آن عمل می‌کند.) آیا او با اهل قساوت (که ذکر آنها در آینده می‌آید) با هم برابرند، پس کسانی که قلوبشان از ذکر خدا (که در این تمام احکام و مواعید آمدند) متأثّر نمی‌شوند (ایمان نمی‌آورند،) برای آنها (در روز قیامت) خرابی بزرگی است. (و در این جهان) آنها در گمراهی آشکار (گرفتار) هستند، (در آینده از آن نور و ذکر بیان شده است) خداوند متعال کلام خیلی عمده (قرآن) را نازل نموده که چنین کتابی است که (به اعتبار اعجاز نظم و صحت معانی) با هم متشابه است (و در آن به خاطر تفهیم بعضی امور ضروری) بارها اعاده

شده است (و هذا کقوله تعالی ﴿**و لقد صرفنا**﴾ که در آن، با وجود فایده تاکید و رسوخ مدّعا در قلب مخاطب، هر جا لطایف خاصّی ملاحظه شده است. که تکرار محض باقی نمانده است، و مثانی یعنی بارها تکرار آن، دلیلی است بر این‌که مشتمل بر هدایت است، که از آن دلها کسانی که از خدا می ترسند. به لرزه در می آیند، (این کنایه از خوف است اگر چه تنها در قلب باشد، و بر بدن اثرش ظاهر نگردد، و اگر چه خوف عقلی و روحانی باشد، طبیعی و حالی نباشد،) باز بدن و دل آنها نرم شده به سوی ذکر خداوند، (عمل بر کتاب الله) متوجّه می‌شوند، (یعنی ترسیده اعمال قلب و اعمال جوارح را با انقیاد و توجّه به جا می آورند) این (قرآن) هدایت اللّه است، که برای کسی که او بخواهد، آن را وسیله هدایتش می‌گرداند، (چنان‌که حالت خائفین الان بیان گردید،) و خدا هر کسی را گمراه کند، برای او هیچ هادی نیست، (چنان‌که حالت قاسین یعنی کفّار سخت دل اکنون بیان شد.)

معارف و مسایل

﴿**فسلکه ینابیع فی الارض**﴾ به معنای چشمه‌ی شکافته شده از زمین است. مقصود این‌که نازل کردن آب از آسمان، خود یک نعمت عظیم الشانی است، ولی اگر برای نگهداری آن در زمین انتظام برگزار نمی‌شد، انسان فقط به هنگام باران می توانست از آن استفاده کند، و یا چند روز پشت سر آن، در صورتی که آب مدار زندگی و چنان ضروری است، که نمی‌توان از آن یک روز مستغنی شد، لذا خداوند تنها بر نازل کردن این نعمت، اکتفا نفرمود، بلکه برای نگهداری آن انتظام عجیبی به کار برد، که مقداری از آن را در گودالها، حوضها، تالابها محفوظ می‌ماند، و ذخیره بسیار بزرگی از آن را برف کرده بر قلّه کوهها بار می‌کند تا که نپوسد و فاسد نگردد، باز آن برف به تدریج ذوب شده بوسیله رگه‌های کوهها بر زمین می‌نشیند، و در مواقع

متعدّد به صورت چشمه شکافته شده بدون عمل انسان بیرون می آید، و به صورت نهر در زمین جاری می‌شود، و بقیه‌ی آن در عمق زمین فرود می‌رود، که با حفر قنوات و چاه از زمین استخراج می‌گردد.

تفصیل کامل این نظام آب رسانی در آیه‌ی ۱۸ سوره‌ی مؤمنون ﴿**فاسکنه فی الارض و انا علی ذهاب به لقادرون**﴾ در قرآن بیان شده است.

﴿**مختلفاً الوانه**﴾ به هنگام روئیدن کشت و پخته شدن، بر آن رنگهای مختلف پدید می آید، و چون در این رنگها انقلاب و تجدّد هست، لذا لفظ مختلف در ترکیب نحوی منصوب و حال واقع شده، تا بر تجدّد دلالت کند.

﴿**ان فی ذلک لذکریٰ لأولی الالباب**﴾ یعنی از فرود آوردن آب ونگهداری و به مصرف انسان رساندن آن، باز رویانیدن انواع و اقسام نباتات و درختها و وارد شدن رنگهای مختلف بر آنها، و سرانجام زرد و خشک شدن آنها که محصول جدا باشد و گیاه جدا، نصیحت بزرگی است، برای صاحبان عقل؛ زیرا اینها همه دلایل قدرت و نعمت عظیم الشأن او هستند، که انسان با مشاهده آنها می‌تواند به حقیقت آفرینش خود پی ببرد، و این، وسیله شناخت خالق و مالک او باشد.

﴿**افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه**﴾ معنی لفظی شرح، گشادن و گستردن و وسیع کردن است، و شرح صدر به معنای وسعت قلب است، با این مطلب که در قلب این لیاقت و استعداد باشد، که بتواند آیات تکوینی الهی را در آفرینش آسمان و زمین و شخص خود، بررسی نموده استفاده نماید و نقطه مقابل آن قساوت قلب و دل تنگی است، که در آیه‌ی ۲۵ سوره‌ی انعام ﴿**یجعل صدره ضیقاً**﴾ در اینجا در آیه ما بعد که ﴿**للقاسیة قلوبهم**﴾ در مقابل همین شرح صدر آمده است.

از حضرت عبدالله بن مسعود مروی است، که وقتی رسول خدا ﷺ، این آیه ﴿**افمن شرح الله صدره**﴾ را تلاوت نمود، و ما از آن‌جناب ﷺ مطلب

شرح صدرت را پرسیدیم، فرمود: هرگاه نور ایمان در قلب انسان داخل می‌شود، پس قلب او وسیع می‌گردد، (که از آن برای او فهم آیات الهی و عمل بر آن آسان می‌گردد) ما عرض کردیم که یا رسول اللّه، علامت این شرح صدر چیست؟ فرمود:

«**الانابة الی دار الخلود و والتجافی عن دار الغرور و التأهب للموت قبل نزوله**»[1]، یعنی: رغبت به خانه‌ی جاودان و دور ماندن از خانه فریب یعنی از لذایذ و آرایش دنیا، و آماده گیری برای مرگ قبل از وقوع آن.

آیه‌ی مذکور را به حرف استفهام «**افمن**» آغاز کرد که مفهوم آن این است، آیا کسی که قلبش برای اسلام گشوده گردیده، و او بر نور وارد شده از طرف پروردگارش باشد، یعنی در روشنی آن همه کارها را انجام می‌دهد، و آن‌که دل تنگ و سخت دل باشد، می‌توانند با هم برابر باشند، و در مقابل این سخت دل را در آیه بعدی با عذاب ﴿**ویل**﴾ توام ذکر نموده است.

﴿**ویل للقسیة قلوبهم**﴾ قاسیة از قساوت مشتق است، که به معنای سخت دلی می‌باشد، که بر کسی رحم نداشته باشد، و از ذکر اللّه و احکام او متأثر نباشد.

﴿**الله نزل احسن الحدیث کتابا متشابها مثانی**﴾ در آیه ماقبل حال بندگان مقبولش را بیان نمود، که ﴿**یستمعون القول فیتبعون احسنه**﴾ در این آیه نشان داد که کل قرآن ﴿**احسن الحدیث**﴾ است، معنای لفظی حدیث، آن احکام یا قصّه‌ای است که بیان کرده می‌شود، حاصل از ﴿**احسن الحدیث**﴾ گفتن قرآن، این است، که قرآن از تمام آنچه انسان می‌گوید، بهتر است، در آینده چند صفت برای قرآن ذکر نمود یکی ﴿**کتاباً متشابها**﴾ مراد از متشابها در اینجا متماثل است، یعنی مضامین قرآن باهم مرتبط متماثلند که یک آیه به وسیله‌ی دیگری تشریح و تصدیق می‌گردد، و در این کلام اسمی از

۱ - رواه الحاکم فی المستدرک و البیهقی فی شعب الایمان. روح المعانی.

تعارض و تضاد نیست، صفت دوم مثانی است، که جمع مثنی است و معنای آن مکرر است، با این مطلب که یک مضمون برای این‌که به ذهن نزدیک گردد بارها در قرآن ذکر شده است، صفت سوم این را بیان نمود که ﴿ **تقشعر منه جلود الذین یخشون ربّهم**﴾ یعنی ترسندگان چنان از عظمت و هیبت خدا متأثر می‌شوند که با خواندن قرآن موی بر بدن شان بر می‌خیزد.

صفت چهارم این‌که ﴿ **ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله**﴾ یعنی گاهی اثر تلاوت قرآن چنین می‌شود، که با شنیدن وعید عذاب، موی بر بدن بر می‌خیزد و گاهی دیگر با شنیدن آیات رحمت و مغفرت بدن و قلب در یاد خدا نرم می‌گردد، حضرت اسماء بنت ابی بکر می‌فرماید: وضع عمومی صحابه کرام چنین بود، که هرگاه در جلو آنها قرآن تلاوت می‌شد، آب دیده می‌شدند، و موی بر بدن شان بر می‌خاست[۱].

از حضرت عبدالله بن عبّاس روایت است که رسول خداﷺ، فرموده است: هر بنده که از ترس خدا موی بر بدنش بخیزد، اللّه تعالی، بدن او را بر آتش حرام می‌گرداند[۲].

أ فمن يتّقي بوجهه سوء العذاب يوم القيمة و قيل للظّلمين
آیا کسی که دور نگه می‌دارد از روی خود عذاب بد روز قیامت را، و می‌گوید به بی انصافان

ذوقوا ما كنتم تكسبون {۲۴} كذّب الّذين من قبلهم فأتاهم
بچشید آنچه کسب می‌کردید. تکذیب کردند گذشتگان، پس رسید به آنها

العذاب من حيث لا يشعرون {۲۵} فأذاقهم اللّه الخزى
عذاب از جایی که خیال نمی‌کردند. پس چشانید به آنها خدا رسوایی

في الحيوة الدّنيا و لعذاب الآخرة أكبر لو كانوا يعلمون {۲۶} و

۱ - قرطبی. ۲ - قرطبی.

زندگی دنیا را و عذاب آخرت خیلی بزرگتر است اگر آنها فهم می‌داشتند. و

لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَٰذَا الْقُرْءَانِ مِن كُلِّ مَثَلٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿۲۷﴾
ما بیان کردیم برای مردم در این قرآن از هر چیز مثالی، تا که آنها فکر کنند.

قُرْءَانًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿۲۸﴾
قرآن به‌زبان عربی‌است که در آن کجی نیست تا که آنها بپرهیزند.

خلاصه‌ی تفسیر

آیا کسی که روی خود را در روز قیامت در سر عذاب سخت قرار می‌دهد و به چنین ظالمان گفته می‌شود که (اینک) مزه آنچه را انجام می‌دادید بچشید، پس آیا این (گرفتار عذاب) و آنکه چنین نباشد، می‌توانند با هم برابر باشند، (و کفّار با شنیدن این عذابها انکار نکنند؛ زیرا) کسانی که پیش از آنها بوده‌اند هم (حق را) تکذیب کرده بودند، پس عذاب بر آنها چنان آمد که آنها خیال هم نداشتند، خداوند آنها را بدان در زندگی این جهان هم مزه‌ی رسوای می‌چشاند، (که با فرو رفتن در زمین و مسخ شدن صورت، و سنگ باران شدن از آسمان و سایر عذابهای دنیوی بدنام شدند،) و عذاب آخرت از این هم بزرگتر است کاش اینها می‌فهمیدند، (در آیه‌ی بالا ﴿**افمن شرح الله صدره**﴾ بیان شده بود که بعضی با شنیدن قرآن متأثّر می‌شوند، و بعضی متأثّر نمی‌شوند، در آینده در این آیه این بیان می‌شود که عدم تأثر بعضی از این آیات به علّت عدم صلاحیت و استعداد آنهاست، و اگر نه قرآن فی نفسه برای همه، اثر مساوی دارد، و خلاصه‌ی آن این‌که این تفاوت به اعتبار قابلیت، در فاعل هیچ نقص و کمی نیست.) و ما برای (هدایت) مردم در این قرآن هر نوع مضامین عمده (و لازمی) بیان کرده‌ایم تا که آنها نصیحت بپذیرند، و کیفیّت آن این‌است، که آن قرآن عربی

است که در آن کوچک ترین کجی وجود ندارد، و این مضامین بدین خاطر بیان شده است تا که آنها این مضامین راست و صریح را شنیده، بترسند. معلوم شد که در «کتاب الهدایت» بودن قرآن، صفاتی که لازم بود، همه در آن جمع شده و همه‌ی مضامین آن راست و درست و صریح و واضح‌اند، و زبان نیز عربی است، که مخاطبین دور حاضر آن را بلا واسطه می‌توانند درک کنند، سپس به وسیله‌ی آنها فهمیدن دیگران هم آسان است، کوتاه سخن این‌که، در این کتاب هدایت، هیچ کاستی‌ای باقی نمانده و اگر کسی استعداد و صلاحیت قبول کردن را نداشته باشد، پس تقصیر آن چیست.)

معارف و مسایل

﴿**افمن یتقی بوجهه**﴾ در این، مطلب سهمگین بودن جهنّم بیان شده است، عادت انسانی در دنیا این است، که هرگاه چیزی تکلیف‌دهی پیشش بیاید، دست و پا را سپر صورت خود قرار داده دفاع می‌کند، ولی اهل جهنّم موفّق نمی‌شوند که به دست و پا دفاع کنند، عذابی که بر آنها واقع می‌شود، مستقیماً بر صورتشان واقع می‌گردد، و اگر بخواهند دفاع کنند باید صورت خود را سپر قرار دهند؛ زیرا آنها در حالت دست و پا بسته در جهنم انداخته می‌شوند، نعوذ بالله منه.

از ائمّه‌ی تفسیر حضرت عطاء بن زید فرموده است که جهنّمی را دست و پا بسته کشانده به جهنّم می‌اندازد[1].

ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً رَّجُلاً فِیهِ شُرَکَآءُ مُتَشَٰکِسُونَ و رَجُلاً
خدا مثالی بیان کرد که مردی هست که در او چند نفر ضدی با هم شریک اند، و مردی است

سَلَماً لِّرَجُلٍ هَلْ یَسْتَوِیَانِ مَثَلاً الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَکْثَرُهُمْ

۱ - قرطبی.

کـامل برای یکی آیا برابر می باشند هر دو تامثال، ستایش مخصوص خدا است، باز هم بیشتر مردم

لا یعلمون ﴿۲۹﴾ انك میت و انهم میتون ﴿۳۰﴾ ثم انكم یوم
نمی‌فهمند. یقینا تو هم می‌میری و اینها هم می‌میرند. باز یقینا شما در روز

القیمة عند ربكم تختصمون ﴿۳۱﴾ فمن أظلم ممن كذب علی
قیامت به پیش پروردگارتان مخاصمه می‌کنید. پس کیست ظالم‌تر از آن‌که دروغ گفت بر

الله و كذب بالصدق إذ جاءه ألیس فی جهنم مثوی
خدا و تکذیب کرد سخن راست را وقتی که رسید به او. آیا نیست در دوزخ جای

للكفرین ﴿۳۲﴾ و الذی جاء بالصدق و صدق به أولئك هم
منکران. و کسی که آورد سخن راست و تصدیق کرد آن را، آنها هستند

المتقون ﴿۳۳﴾ لهم ما یشاءون عند ربهم ذلك جزاء
ترسندگان. برای آنهاست آنچه بخواهند نزد پروردگارشان، این است پاداش

المحسنین ﴿۳۴﴾ لیكفر الله عنهم أسوأ الذی عملوا و یجزیهم
نیکوکاران. تا دور کند خدای از آنها کار بدی را که کرده بودند، و پاداش بدهد آنها را

أجرهم بأحسن الذی كانوا یعملون ﴿۳۵﴾
ثواب کارهای بهتر که می‌کردند.

خلاصه‌ی تفسیر

خداوند متعال (درباره موحّد و مشرک) مثالی بیان فرموده است که چند نفر (در برده‌ای) شریک اند که ضد هم (نیز) می‌باشند و شخص دیگری است که کاملاً (بردهٔ) از یک شخص است، پس آیا (می‌تواند) این دو حالت یکی باشد، (و ظاهر است که این دو تا با هم برابر نیستند، شخص اوّل در مشقّت است که همیشه متحیّر می‌ماند که به گفته چه کسی عمل کنم!

و به گفته‌ی چه کسی عمل نکنم! و دومی در راحت است که با یک شخص ارتباط دارد، پس مثال اوّل متعلّق به مشرک است که همیشه سرگردان می‌باشد، که گاهی به سوی غیر اللّه می‌رود و گاهی به سوی خدا، باز هم در غیر الله هم بر یکی اطمینان ندارد، گاهی به سوی این و گاهی به سوی آن.

جواب این سؤال را کفّار هم جز این نمی‌توانند بدهند، که غلام مشرک در مشقّت شدیدی می‌باشد، لذا احتجاج بر آنها تمام شد، و برای اتمام حجّت فرمود: الحمد اللّه که حق ثابت گردید، ولی باز هم اینها قبول نمی‌کنند، بلکه (قبول به جای خود) بیشتر آنها نمی‌فهمند؛ زیرا اراده فهم را ندارند، در آینده قضاوت قیامت ذکر می‌شود، که آخرین داوری می‌باشد، و کسی نمی‌تواند از آن بگریزد، و پیش از داوری قیامت از مرگ خبر می‌دهد، زیرا که مرگ مقدّمه و راه رسیدن به قیامت است، لذا فرمود: ای پیغمبر، اگر ایشان در دنیا به هیچ داوری‌ای عقلی و نقلی قانع نمی‌شوند، شما غمگین نباشید؛ زیرا) شما (نیز از این جهان) خواهید مرد و آنها هم خواهند مرد، سپس در روز قیامت (هر دوی گروه) شما پرونده خود را به پیش ربّ خود تقدیم خواهید کرد، (و در آنجا عملاً داوری خواهد شد، که ظهور آن در آینده بیان می‌گردد، که ﴿**فمن اظلم**﴾) پس (در این مخاصمه و دادگاه به هنگام پیش شدن پرونده‌ها، چنین داوری می‌شود، که باطل پرستان به عذاب جهنّم مبتلا می‌شوند، و حق پرستان به اجر عظیم نایل می‌گردند، و ظاهر است که) چه کسی بالاتر از آن شخص بی انصاف (و ناحق پرست) می‌باشد که بر خدا دروغ بگوید یعنی نسبت به خدا بگوید که با او کسانی دیگر هم شریک‌اند) و سخن راست (قرآن) را وقتی که توسط رسول به نزد او برسد، تکذیب کند.

(پس بزرگ‌ترین ظالم بودن این شخص هم ظاهر است، و این هم ظاهر است که ظلم مستحق بزرگ‌ترین عذاب است، و عذاب بزرگ جهنّم است،

پس) آیا (در روز قیامت) جای این قبیل کفّار جهنّم نمی‌باشد.

(این بود قضاوت باطل پرستان) و (بر خلاف آنها) کسانی که سخن راست را برداشته (از طرف رسول خدا و رسول او به پیش مردم) بیایند و (خود هم) آن را تصدیق کنند (یعنی اینها هم صادق‌اند و هم مصدق، چنان‌که گروه اوّل هم کاذب بودند و هم مکذّب). پس ایشانند پرهیزکاران (قضاوت آنها چنین خواهد شد،) هر آنچه آنها بخواهند برای‌شان در نزد پروردگارشان هست، این است پاداش نیکوکاران (و آن پاداش بدین خاطر است که) تا خداوند از آنها اعمال بد را ازاله نموده و در عوض کارهای نیک به آنها پاداش عنایت کند.

معارف و مسایل

﴿**انک میت و انهم میتون**﴾ لفظ میّت به تشدید یا، به کسی گفته می‌شود که در زمان مستقبل بمیرد، و میت به سکون یا، به کسی می‌گویند که فی‌الحال مرده باشد، در این آیه به آن حضرتﷺ، خطاب شده که شما خواهید مرد، و دشمنان و دوستان شما همه خواهند مرد، هدف از آن متوجّه کردن همه است که در فکر آخرت باشند، این ترغیب و تشویق است، که به عمل آخرت مشغول شوند، و نیز در ضمن نشان داد که رسول خداﷺ، با وجود این‌که افضل الخلائق و سیدالرسل است او هم از مرگ مستثنی نیست، تا که پس از وفات او مردم در این باره اختلاف نکنند[۱].

صورت گرفتن حق مظلوم از ظالم در عدالت محشر

﴿**ثم انکم یوم القیٰمة عند ربکم تختصمون**﴾ حضرت ابن‌عبّاس فرموده است: لفظ ﴿**انکم**﴾ در آیه شامل مؤمن، کافر، ظالم و مظلوم از مسلمانان نیز

۱- قرطبی.

می‌شود، و همه آنها پرونده‌های خود را در عدالت پروردگار خویش تقدیم می‌دارند، و اللّه تعالی حق مظلوم را از ظالم گرفته به او می‌دهد، چه او کافر باشد یا مسلمان، و صورت ادا کردن این حقوق همان است که در «صحیح بخاری» از حضرت ابوهریره مروی است که نبی‌کریمﷺ، فرمود: اگر کسی بر ذمّه‌ی دیگری حقّی دارد، او باید در دنیا آن را اداء کرده از او عفو جسته خود را در حل قرار دهد؛ زیرا در آخرت درهم و دیناری نیست، اگر ظالم مقداری عمل صالح داشته باشد، پس به مقدار ظلم از اعمال او گرفته به مظلوم داده می‌شود، و اگر نزد او حسنات نباشد، از سیئات و گناهان مظلوم گرفته بر ظالم انداخته می‌شود.

و در «صحیح مسلم» از حضرت ابوهریره روایت است که رسول‌خداﷺ، روزی از صحابه پرسید: آیا شما می‌دانید مفلس چه کسی است؟ صحابه عرض کردند که یا رسول اللّه، ما مفلس به کسی می‌گوییم که نه پیش او نقداً چیزی باشد و نه اسباب، آن حضرتﷺ، فرمود: که مفلس اصلی و حقیقی از امّت من کسی است که در قیامت با اعمال نیک زیادی از قبیل نماز، روزه، زکات و غیره بیاید، ولی حال او این بوده که در دنیا به کسی دشنام داده، کسی را تهمت زده، مال کسی را به طریق نامشروع خورده، کسی را قتل کرده، به کسی زده است، پس تمام این مظلومان به بارگاه خدا حاضر شده مظالم خود را از او می‌خواهند، و حسنات او در میان آنها توزیع می‌گردد، سپس وقتی حسنات تمام بشوند، و هنوز حقوق مظلومان ادا نگردد، گناهان مظلومان بر او انداخته می‌شوند، و او در جهنّم انداخته می‌شود، پس این شخص با وجود این‌که همه نوع وسایل داشت، باز هم در قیامت مفلس می‌ماند و مفلس اصلی این است.

و طبرانی با سند معتبر از حضرت ابوایوب انصاری روایت کرده است که: رسول خداﷺ، فرمود: نخستین پرونده‌ای که پیش از همه در دادگاه الهی

تقدیم می‌گردد، پرونده زن و مردی است، و به خدا که در آنجا زبان صحبت نمی‌کند، و دست و پای زن گواهی می‌دهند که او بر شوهر خود چه تهمتهایی زده، و هم چنین دست و پای مرد گواهی می‌دهند که او چگونه همسر خود را در مشقّت قرار داده است، پس در جلو هر کسی خادم و نوکر او آورده می‌شود، و نسبت به شکایات داوری می‌شود، باز عموم مردم بازار که با او معامله داشته‌اند پیش می‌آیند، که اگر او بر یکی از آنها ظلم کرده حقّش از او گرفته می‌شود.

تمام اعمال در مظالم حقوق، داده می‌شوند، جز ایمان

در تفسیر مظهری پس از نقل تمام این روایات آمده است، آنچه ذکر شده که حسنات ظالم در عوض به مظلوم داده می‌شوند، مراد از آن بجز ایمان، اعمال دیگر است؛ زیرا همه مظالم گناه عملی هستند، کفر نیستند، و سزای گناهان عملی، محدود می‌باشد، بر خلاف ایمان که آن غیر محدود است، و پاداش آن هم باید غیر محدود باشد، که همیشه ماندن به جنّت است که آن پس از یافتن سزای در جهنّم بیرون آمده به جنّت می‌رود، خلاصه این‌که وقتی اعمال صالح ظالم غیر از ایمان به مظلومان داده به اتمام می‌رسند فقط ایمان باقی می‌ماند، ایمان از او سلب نمی‌گردد، بلکه گناهان مظلومان بر او انداخته می‌شود و بدین شکل ادای حقوق آنها انجام می‌گیرد، که در نتیجه او پس از یافتن سزای این گناهها، بیرون آمده وارد بهشت می‌گردد، و باز این حال او دائمی خواهد شد.

و صاحب تفسیر مظهری فرموده که این قول امام بیهقی است که او نیز چنین فرموده است:

در ﴿**کذب بالصدق، و الذی جاء بالصدق**﴾ مراد از صدق تعلیماتی است که رسول خداﷺ، آنها را آورده است، چه آن قرآن باشد یا غیر از قرآن

تعلیمات دیگر مانند حدیث. و تمامی اهل ایمان جزء صدق می‌باشند که تصدیق کننده آن هستند.

أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَ يُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِن دُونِهِ وَ مَن
آیا الله کافی نیست به بنده خود و می‌ترسانند از کسانی که بجز او هستند و کسی را که

يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴿۳۶﴾ وَ مَن يَهْدِ اللَّهُ فَمَا
گمراه کند خدا پس نیست برای او راهنمایی. و کسی که را که خدا راه نماید، پس نیست

لَهُ مِن مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انتِقَامٍ ﴿۳۷﴾ وَ لَئِن سَأَلْتَهُم
برای او گمراه کننده. آیا نیست خدا غالب و انتقام گیرنده. و هرگاه که تو سؤال کنی از آنها

مَنْ خَلَقَ السَّمَٰوَٰتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَءَيْتُم مَّا
که چه کسی آفرید آسمانها و زمین را خواهند گفت که الله. تو بگو پس ببینید آنچه را که

تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ
شمامی پرستیدبجزازالله اگر بخواهد الله بر من مصیبتی، آیا آنها می توانند که آنرا از من دور کنند،

أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ
یا اگر بخواهد بر من مهربانی آیا آنها می‌توانند که جلو رحمت او را بگیرند. بگو کافی است

اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿۳۸﴾ قُلْ يَٰقَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ
برای من خدا بر او اعتماد می‌کنند اعتماد کنندگان. تو بگو ای قوم من کار کنید بر جای خود

إِنِّي عَٰمِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿۳۹﴾ مَن يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ
من هم کار می‌کنم، بزودی خواهید دانست. که بر چه کسی می‌آید عذاب که او را رسوا کند

وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿۴۰﴾ إِنَّا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَٰبَ لِلنَّاسِ
و فرود می‌آید بر او عذاب همیشگی ما. نازل کردیم بر تو کتاب برای مردم

بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَ مَن ضَلَّ

با دین بر حق. پس هر کسی که به راه می‌آید برای نفع خود. و هر کسی که گمراه می‌شود

فإنما یضل علیها و ما أنت علیهم بوکیل {۴۱}

پس گمراه شود به ضرر خود، و تو مسئول آنها نیستی.

خلاصه‌ی تفسیر

آیا خدا برای بنده‌ی (خاص) خود، (محمّد ﷺ) کافی نیست، (او برای حفاظت همه کافی است، پس چگونه برای محبوب خاص خود کافی نمی‌باشد) این مردم (چنان احمق‌اند که از حفاظت خداوندی خود را جاهل گرفته) شما را از آن معبودهای (باطل غیر از خدا) می‌ترسانند (که آنها را معبود قرار داده‌اند. در صورتی که خود آنها بی‌جان و عاجزند. و اگر قادر هم می‌بودند با هم در مقابله حفاظت خدا عاجز می‌شدند) و (اصل سخن این است که) کسی را که خدا گمراه کند هیچ هدایت دهنده برای او نخواهد بود، و کسی را که او هدایت کند، برای او گمراه کننده نیست. (در آینده، قدرت کامل خداوند بیان گردیده حماقت آنها اظهار شده است، که) آیا خداوند (به نزد آنها) غالب (و بر) انتقام گیری (توانا) نیست، (صفت ناصریت خدا هم کامل و صلاحیت منصوریّت بنده هم کامل است و عاجز شدن معبودان دروغی از قدرت و نصرت هم ظاهر است، پس ترساندن آنها شما را از این چیزها غیر از حماقت چیز دیگر نیست.

پس تعجّب در این است که آنها هم مقدمات قدرت کامله و نصرت الهی را تسلیم دارند چنان‌که) اگر شما از آنها سؤال کنید که چه کسی آسمان و زمین را آفرید؟ پس خواهند گفت که: اللّه، (لذا) شما (به آنها) بگویید که آیا (وقتی که شما خدا را در آفرینش مفرد تسلیم دارید، پس) خبر دهید آن معبودانی که غیر از خدای شما آنها را می‌پرستید، اگر خدا بخواهد که به من مشقّت برساند، آیا این معبودان می‌توانند آن مشقّت را دور سازند، یا اگر اللّه

بخواهد که بر من توجّه بفرماید، پس آیا آن معبودان می‌توانند جلو آن را بگیرند؟ (در آینده این بیان می‌شود که وقتی از این بحث قدرت کامل الهی به اثبات رسید، پس) شما بگویید که (از این ثابت شد که) خدا برای من کافی است و متوکّلین بر او توکّل می‌کنند. (لذا من هم بر او توکّل و اعتماد خواهم کرد و به مخالفت و عناد شما هیچ توجّهی نمی‌کنم، و چون اینها با وجود شنیدن همه این بحثها، بر خیال باطل خود مصر هستند لذا آخرین جواب به شما تلقین می‌شود که) شما (به آنها) بگویید که (اگر بر این هم شما تسلیم نمی‌شوید پس بدانید) شما بر حالت خویش عمل کنید، من هم بر روش خود عمل می‌کنم (وقتی که شما باطل خود را رها نمی‌سازید، پس من چگونه طریقه بر حق خودم را واگذارم.)

پس به زودی خواهید دانست که آن چه کسی است که بر او (در دنیا) چنان عذابی خواهد آمد که او را رسوا کند و (پس از مرگ) بر او عذاب دایم نازل خواهد شد (چنان‌که در دنیا در غزوه بدر به دست مسلمانان بر آنها سزا رسید، و پس از آن عذاب دایمی آخرت است، تا اینجا بحث تسلّی رسول خدا از خوف مخالفین است، و در آینده بر این تسلی داده می‌شود که او بر عموم خلق خدا بنابر شفقت، از کفر و انکار آنها غم می‌خورد که) ما این کتاب را بر شما به جهت (نفع) مردم نازل کردیم که با حق توأم است پس (وظیفه‌ی شما ابلاغ آن است، لذا) هر کسی که بر راه راست، روی کند، به نفع خودش هست، و هر کسی که گمراه باقی ماند، پس گمراهی او به ضرر خودش تمام می‌شود، و شما بر او (چنان) مسلّط گردانیده نشدید (که نسبت به گمراهی آنها از شما بازخواست شود، پس شما نسبت به گمراهی اینها پریشان می‌شوید.)

معارف و مسایل

﴿الیس الله بکاف عبده﴾ - شأن نزول این آیه واقعه‌ای است که کفّار رسول خداﷺ و صحابه را ترسانده بودند از این‌که اگر شما به بتان ما توهین کردید، پس اثر این بتها خیلی سخت است، شما نمی‌توانید از آن رهایی یابید. در پاسخ به آن گفته شد که آیا خدا برای بنده خود کافی نیست؟ لذا بعضی از مفسّرین از لفظ بنده، بنده‌ی مخصوص، یعنی رسول الله را مراد گرفته است، که در خلاصه‌ی تفسیر نیز همین اختیار کرده شد، و مفسّرین دیگر آن را عام قرار داده و قرائت دیگر آیه که در آن «عباده» آمد مؤیّد آن است، و در هر دو صورت مضمون عام است که الله تعالی برای هر بنده‌ای کافی است.

عبرت و نصیحت

﴿و یخوفونک بالذین من دونه﴾ یعنی: کفّار را از خشم معبودان کوچک خود می‌ترسانند!!

تلاوت کنندگان این آیه، عموماً چنین فکر کرده می‌گذرند که آن تذکره واقعه‌ای خاص است، متعلّق به تهدید کفّار و ذات اقدس آن حضرتﷺ، و به این توجّه نمی‌کنند که در آن برای ما چه هدایاتی وجود دارد، در صورتی که بدیهی است که هر کسی که هر مسلمانی را می‌ترساند که اگر تو فلان کار حرام یا گناه را نکردی حکّام یا افسران که کار تو به آنها وابسته است از تو می‌رنجند و تو را مورد آزار قرار می‌دهند، این هم جزء مصداق آیه می‌باشد، اگر چه ترساننده مسلمانی هم باشد، و آن کسی از آن ترسانده می‌شود او هم مسلمانی باشد، و چنین ابتلایی عام است که در بیشتر کارمندان دنیوی اتّفاق می‌افتد که به خلاف ورزی احکام الهی آماده باشند، یا مورد عقاب و عتاب حکّام وقت خود قرار گیرند، این آیه به همه‌ی آنها هدایت فرمود که: آیا الله تعالی برای هدایت شما کافی نیست. اگر شما فقط به خاطر خدا بر ترک ارتکاب به معاصی، تصمیم گرفتید و بر خلاف

احکام الهی به حکّام و افسرها اعتنا نکردید. کمک الهی شامل حال شما خواهد شد. حداکثر این کارمندی فوت می‌گردد، پس خداوند برای شما انتظام دیگری خواهند فرمود، و وظیفه‌ی مؤمن این است که خودش بر ترک این کارمندی اقدام کند که اگر جای مناسب دیگر میسّر شد خود آن را ترک نماید.

اللّٰهُ یَتَوَفَّی الْاَنْفُسَ حِینَ مَوْتِهَا وَالَّتِی لَمْ تَمُتْ
الله قبض می‌کند روحها را هنگامی که مدت مرگشان برسد، وآنکه نمی‌میرد آن را قبض می‌کند

فِی مَنَامِهَا فَیُمْسِکُ الَّتِی قَضٰی عَلَیْهَا الْمَوْتَ وَ یُرْسِلُ الْاُخْرٰی اِلٰی
در خواب آن. پس نگاه می‌دارد آن را که بر آن مرگ را مقرر کرده و می‌فرستد دیگران را تا

اَجَلٍ مُسَمًّی اِنَّ فِی ذٰلِکَ لَاٰیٰتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُوْنَ ﴿۴۲﴾ اَمِ اتَّخَذُوا
مدت مقرر. در این امر نشانی هست برای کسانی که فکر بکنند. آیا گرفته‌اند

مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ شُفَعَاءَ قُلْ اَوَلَوْ کَانُوْا لَا یَمْلِکُوْنَ شَیْئًا وَلَا یَعْقِلُوْنَ ﴿۴۳﴾
بجز خدا سفارش کنندگان. بگو اگر چه آنها اختیار هیچ چیزی نداشته باشند و نفهمند.

قُلْ لِلّٰهِ الشَّفَاعَةُ جَمِیْعًا لَهُ مُلْکُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ثُمَّ
تو بگو به اختیار خداست همه‌ی سفارش و از آن اوست پادشاهی در آسمانها و زمین. باز

اِلَیْهِ تُرْجَعُوْنَ ﴿۴۴﴾ وَ اِذَا ذُکِرَ اللّٰهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوْبُ الَّذِیْنَ
به سوی اوبر می‌گردید. و هرگاه نام ببرید تنها از خدا باز می‌مانند دلهای کسانی که

لَا یُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ وَ اِذَا ذُکِرَ الَّذِیْنَ مِنْ دُوْنِهٖ اِذَا
یقین ندارند به خانه‌ی واپسین، و هرگاه نام ببرید بجز از خدا کسانی دیگر را آنگاه

هُمْ یَسْتَبْشِرُوْنَ ﴿۴۵﴾
مشغول می‌شوند به اظهار شادی.

خلاصه‌ی تفسیر

خداوند آن روحها را قبض (معطّل) می‌کند (که وقت موت شان رسیده است) به هنگام مرگ آنها (بطور کامل که زندگی را خاتمه می‌دهد) و آن روحها را هم، که زمان مرگشان نیامده است، به هنگام خواب آنها (که تعطل کامل نمی‌باشد، یک جهتی از حیات باقی می‌ماند، البتّه ادراک باقی نمی‌باشد، و در صورت مرگ نه ادراک باقی می‌ماند و نه حیات،) سپس (پس از این معطّل کردن) جلو آن روحها را (از بازگشت به سوی بدن) می‌گیرد، که دستور مرگ درباره آنها داده است و بقیه ارواح را (که به علت خواب معطل شده بودند و تاکنون وقت مرگ آنها نیامده است) تا یک میعاد (مدّتی) معیّن آزاد می‌گذارد (که باز واپس شده در بدن مطابق دستور سابق کار کنند) در این (مجموعه تصرّفات الهی) برای کسانی که به اندیشیدن عادت دادند: دلایل (بر قدرت کامل خدای تعالی و انتظام او در عالم، بلا شرک غیر) هست (که از آن بر توحید خدا استدلال می‌کنند.)

آری آیا (با وجود قیام دلایل واضح توحید) آنها غیر از خدا دیگران را (معبود) قرار داده‌اند که (برای آنان) سفارش کنند؟ (چنانکه مشرکین نسبت به بتهای خود می‌گفتند که ﴿**هٰؤلاء شفائنا عندالله**﴾) شما بگویید که اگر چه اینها (شفیعان تراشیده‌ی شما) هیچ قدرت و علمی ندارند، (آیا باز هم شما چنین تصوّر می‌کنید، که آنها برای شما سفارش می‌کنند؟ آیا چنین هم نمی‌فهمید که برای سفارش علم و مناسب به آن قدرت لازم است؟ که در اینها از آن اثری نیست! در اینجا بعضی از مشرکین می‌توانستند بگویند، که هدف ما این بتهای تراشیده از سنگ نیستند، بلکه اینها مجسّمه‌ای از فرشتگان یا جنها هستند که آنها ذی روح‌اند و قدرت و علم دارند، لذا برای پاسخ به آن، چنین تلقین شد که) شما (این را هم) بگویید که: سفارش کلاً به اختیار خداست. (که بدون اجازه‌ی او هیچ فرشته یا انسانی نمی‌تواند برای

کسی سفارشی کند، و اجازه‌ی خدا برای سفارش، مشروط به دو شرط است: یکی سفارش کننده مقبول بارگاه الهی باشد، دوم آن کس که در حق او سفارش می‌شود، قابلیت مغفرت داشته باشد. لذا بدانید چیزی که مشرکان بتها را شکل آنها قرار داده‌اند، اگر جنها و شیاطین باشند، پس هر دو شرط در آنها مفقود است، که نه سفارش کنندگان مقبول بارگاه خدا می‌باشند، و نه این مشرکان قابل مغفرت هستند، و اگر این بتها را شکل فرشتگان و انبیاء قرار می‌دهند، پس شرط اوّل که مقبولیت سفارش کنندگان باشد، وجود دارد، امّا شرط دوم مفقود است؛ زیرا که مشرکان شایسته‌ی مغفرت نیستند، سپس می‌فرماید که شأن الهی چنین است که) سلطنت کل آسمانها و زمین مال اوست، باز شما هم به سوی او باز می‌گردید، (لهذا از همه گذشته از او بترسید و او را بپرستید) و (با وجود قیام دلایل روشن توحید، وضع کفّار و مشرکین چنین است که) هرگاه تنها خدا ذکر گردد، (که او بدون شرکت دیگران مالک، مختار و متصرف سیاه و سفید جهان است) پس دل آنها (که به آخرت یقین ندارند منقبض می‌شود، و هرگاه ذکر از دیگران بیاید (چه تنها ذکر از آنها باشد یا همراه با خدا ذکر بشوند،) پس فوراً آنان شادان می‌گردند.

معارف و مسایل

قبض روح به هنگام مرگ و خواب و فرق مفصّل میان آن دو

﴿الله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت فی منامها﴾ معنای لفظی «**توفی**» گرفتن و قبض کردن است، حق تعالی در این آیه نشان داده است که ارواح ذی روح در همه حال و همیشه تحت تصرّف خداوند است، هرگاه او بخواهد می‌تواند آنها را قبض کرده، باز پس گیرد، و یکی از مظاهر این تصرّف خداوندی را هر ذی روح همه روز می‌بیند و احساس می‌کند، که به

وقت خواب روح او از یک حیث قبض می‌گردد، باز پس از بیداری به سوی او می‌آید، و سرانجام روزی می‌رسد که کلاً قبض بشود، و باز نرسد.

در تفسیر «مظهری» آمده است که: معنای قبض روح قطع تعلّق آن، از بدن است، که گاهی این در ظاهر و باطن کلاً منقطع می‌شود، که به آن، مرگ می‌گویند، و گاهی تنها در ظاهر قطع می‌گردد و در باطن می‌ماند، و اثرش این است که تنها حس و حرکت ارادی که در ظاهر علامت زندگی است، از او منقطع می‌شود، و در باطن تعلّق روح به جسد باقی می‌ماند، که در اثر او، آن شخص تنفّس می‌کند و زنده می‌ماند، و کیفیتش این است که روح انسانی به جانب مطالعه عالم مثال متوجّه کرده می‌شود، و از این عالم معطّل و غافل قرار داده می‌شود، تا که انسان بتواند کاملاً استراحت کند، و گاهی این تعلّق باطنی هم قطع می‌گردد، که حیات جسم از آن به پایان می‌رسد، لفظ «توفی» در آیه مذکور، به معنای قبض به صورت عموم مجاز، شامل هر دو معنی است، و این فرق قبض روح میان موت و خواب، که در بالا بیان گردید، از قول حضرت علی، کرم اللّه وجهه، تأیید می‌شود، که او فرموده است: روح انسان به هنگام خواب از بدن بیرون می‌رود، ولی شعاعی از آن در بدن باقی می‌ماند، که در اثر آن، او زنده می‌ماند و با این رابطه شعاعی، او خواب می‌بیند، پس اگر این خواب زمانی باشد که روح به عالم مثال متوجّه است. پس این خواب راست است، و اگر وقتی دیده که روح در حال برگشت به سوی بدن بوده است، پس در آن شیطان تصرّفات کرده آن رؤیا صادقه نمی‌باشد، و فرمود که روح انسانی که در حالت خواب از بدن بیرون می‌آید، به هنگام بیداری جلوتر از چشم زدن به بدن وارد می‌شود.

قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ عٰلِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهٰدَةِ أَنتَ

تو بگو ای خدا آفریننده‌ی آسمانها و زمین دانای پنهان و آشکار تو

تحکم بین عبادك فی ما کانوا فیه یختلفون ﴿۴۶﴾ و لو أن للذین
قضاوت می‌کنی در میان بندگانت در آنچه آنها اختلاف می‌کردند. و اگر باشد نزد

ظلموا ما فی الأرض جمیعاً و مثله معه لافتدوا به
گناهکاران آنچه در زمین هست همه و آنقدر دیگر با آن، همه را فدیه می‌دهند در

من سوء العذاب یوم القیمة و بدا لهم من الله ما لم یکونوا
نجات خود از عذاب در روز قیامت و به نظرشان می‌رسد از طرف خدا آنچه گمان

یحتسبون ﴿۴۷﴾ و بدا لهم سیئات ما کسبوا و حاق بهم ما
نمی‌بردند. و به نظرشان می‌رسد بدی آنچه کسب می‌کردند، و بر می‌گردند با آنها آنچه

کانوا به یستهزءون ﴿۴۸﴾ فاذا مس الانسن ضر دعانا ثم اذا
بدان استهزاء می‌کردند. وقتی که می‌رسد به انسان ضرری می‌خواند ما را باز وقتی که

خولنه نعمة منا قال إنما أوتیته علی علم بل هی
عطا کنیم به او نعمت از طرف خدا می‌گوید این که به من رسیده جلوتر معلوم بود، بلکه این

فتنة و لکن أکثرهم لا یعلمون ﴿۴۹﴾ قد قالها الذین من قبلهم
آزمایش است ولی بیشترشان نمی‌فهمند. گفته‌اند این را کسانی که گذشته‌اند جلوتر از آنها

فما أغنی عنهم ما کانوا یکسبون ﴿۵۰﴾ فأصابهم سیئات ما
پس به دردشان نخورد آنچه کسب می‌کردند. پس رسید به آنها بدی آنچه

کسبوا والذین ظلموا من هؤلاء سیصیبهم سیئات ما کسبوا و
کسب کرده بودند، و بر کسانی که ظالم‌اند از آنها می‌رسد بدی آنچه کسب کرده‌اند و

ما هم بمعجزین ﴿۵۱﴾ أولم یعلموا أن الله یبسط الرزق لمن
نیستند آنها عاجز کننده. آیا ندانستند که خدا گشاده می‌کند رزق را برای کسی که

یشاء و یقدر إن فی ذلك لأیت لقوم یؤمنون ﴿۵۲﴾
بخواهد و به‌اندازه می‌کند. البته در این نشانیهاست برای کسانی که قبول می‌کنند.

خلاصه‌ی تفسیر

شما (از شدّت عنادشان محزون نباشید و هنگام دعا به خداوند) عرض کنید که ای خدای آفریننده‌ی آسمانها و زمین، دانای ظاهر و باطن شما (در روز قیامت،) در میان بندگانت در اموری قضاوت می‌کنید که آنها با هم در آنها اختلاف می‌کردند (شما به فکر معاندان نباشید، بلکه معامله آنها را به خدا بسپارید خود عملاً قضاوت خواهد فرمود.) و به (هنگام آن قضاوت، وضعشان چنین خواهد شد که) اگر در نزد ظالمان (مشرکین و کفار) تمام آنچه در دنیاست باشد و به همان میزان، دوباره نزد آنها وجود داشته باشد، پس آنها در روز قیامت، به خاطر خلاصی از عذاب شدید (بدون تأمّل) آنها را فدیه خواهند داد. (اگر چه قبول نباشند کما فی المائده ﴿ما تقبل منهم﴾[1]) و از طرف خدا معامله‌ای برای آنها می‌آید که آنها به آن گمانی نداشتند؛ (زیرا اوّلاً منکر آخرت بودند، باز هم در آن مدّعی بودند که در آنجا به آنها مقام و ثروت می‌رسد) و (آنگاه) برای آنها تمام اعمال بدشان ظاهر می‌گردد، و آنچه (عذابی را که) مورد استهزا قرار می‌دادند. آنها را فرا می‌گیرد. (در غیر این صورت مشرک به ذکر غیر الله هم مسرور و از ذکر خود خدا متنفّر می‌باشد،) سپس وقتی که به آن انسان (مشرک) مشقّتی برسد، پس (همه‌ی آنهایی را که از ذکر آنها مسرور می‌شد، گذاشته، تنها) ما را صدا می‌کند، (در حالی که قبلاً از ما نفرت داشت.) سپس وقتی که ما از طرف خود به او نعمتی عطا می‌کنیم، پس (بر این توحید که حقّانیت آن از اقرار خود او ثابت شده بود و قایم نمی‌ماند، چنان که آن نعمت را به سوی خدا منسوب نمی‌کند، بلکه چنین) می‌گوید که: این نعمت در اثر تدبیر (خودم) به من رسیده است (و چون آن را به سوی خدا نسبت نمی‌دهد، بلکه نتیجه‌ی تدبیر خودش قرار می‌دهد، بر توحید پایدار

۱ - مائده، ۳٦.

نمی‌ماند، بلکه به طریقه قدیمی خودش که شرک باشد، برگشته به عبادت غیر اللّه می‌پردازد. در آینده خداوند قول او را که ﴿**انما اوتیته**﴾ است رد می‌فرماید که این نعمت نتیجه تدبیر او نیست) بلکه آن (نعمت خدادادی است، و از طرف او برای انسان) یک آزمایش است. (تا ببینند، آیا در صورت نایل آمدن به آن، مرا فراموش کرده، مبتلا به کفر می‌شود، یا این‌که مرا یاد کرده و سپاس بجا می‌آورد، و به خاطر همین آزمایش، در بعضی از نعمتها، اسباب و کسب را واسطه قرار داده است، و در این، آزمایش بیشتر می‌شود، تا ببینند آیا بر اسباب ظاهری نظر می‌کند یا بر علّت حقیقی) امّا بیشتر مردم (این را) در نمی‌یابند، (لذا آن را نتیجه تدبیر خود قرار داده مبتلا به شرک می‌شوند، در آینده تفریعی است) که این سخن را کسانی گفته بودند که از ایشان جلو گذشته‌اند (چنان‌که قارون گفته است: ﴿**انما اوتیته علی علم عندی**﴾ یا کسانی که منکر صانع شده، درگذشته‌اند، مانند نمرود و فرعون، و ظاهر است که آنها هم هیچ نعمتی را به سوی خدا نسبت نمی‌دادند، بلکه غیر مکتسب و غیر اختیاری را به سوی شانس و اتّفاق و مکتسب و اختیاری را به سوی هنر و تدبیر نسبت می‌دادند،، پس تدبیر آنها به درد آنها نخورد و مانع عن العذاب قرار نگرفت،) سپس (هم چنان‌که مانع عن العذاب نبود. دافع عن العذاب هم نشد، بلکه) همه بدیهای اعمال بر او واقع شدند (و به سازی خود رسیده) و (مردم دور حاضر چنین فکر و تصوّر می‌کنند که آنچه بودنی بود باگذشتگان واقع شد، بلکه) کسانی که از ایشان ظالم هستند بدی اعمالشان به آنها هم خواهد رسید و ایشان خدا را) نمی‌توانند عاجز کنند (چنان‌که در بدر به سزای کامل خود رسیدند، سپس دلیل آن را بیان می‌فرماید، که بعضی احمق که نعمت و رزق را نتیجه تدبیر خود می‌پندارند، پس) آیا آنها (از فکر و اندیشه در احوال) ندانستند که خداست که به هر کسی که بخواهد بیشتر روزی می‌دهد و اوست (که برای کسی که

بخواهد) تنگی می آورد (از فکر و اندیشه) در این (بسط و قدر) برای اهل ایمان (که اهل فهم هستند) نشانه هایی (بر این امر) وجود دارند (که باسط و قابض اوست، و تدبیر و سوء تدبیر در آن علّت حقیقیه نیست، پس کسی که این دلایل را درک کند هرگز آن را به سوی تدبیر خود نسبت نمی دهد. بلکه از منعم بودن خدا که سبب حقیقی ابتلاء به شرک بود غفلت نمی کند. بلکه او موحّد می ماند، و در مصیبت و راحت، حال و قال او با هم متعارض و متناقض نمی شوند.)

معارف و مسایل

﴿**قل اللهم فاطر السموات و الارض**الایة﴾ در «صحیح مسلم» از عبدالرحمن بن عوف روایت است که می گوید: از حضرت عایشه‌ی صدّیقه سؤال کردم که رسول خدا نماز (تهجّد) را با چه چیزی آغاز می کردند، او فرمود که وقتی آن جنابﷺ، برای نماز (تهجد) بلند می شد، این دعا را می خواند:

«**اللهم رب جبرئیل و میکائیل و اسرافیل فاطر السموات و الارض عالم الغیب و الشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا یختلفون اهدنی لما اختلف فیه من الحق باذنک انک تهدی من تشاء الی صراط مستقیم**»

پذیرش دعا

حضرت سعید بن جبیر می فرماید: من آیه‌ای را از قرآن می دانم که هر کس آن را بخواند و دعا کند دعایش اجابت می شود، سپس همین آیه را تلاوت فرمودﷺ ﴾[1].

﴿**و بدالهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون**﴾ - حضرت سفیان ثوری این

۱ - قرطبی.

آیه را خوانده فرمود که: هلاکت است برای ریاکاران هلاکت است برای ریاکاران! این آیه در ارتباط با کسانی است که درد نیاکار نیک به خاطر نشان دادن مردم انجام می‌دهند، و مردم همه آنها را نیک تصوّر می‌کنند و خود آنها هم در این فریب قرار می‌گیرند که این اعمال موجب نجات اخروی آنان خواهند شد.

امّا چون در آنها اخلاص وجود نداشت اعمال نیک آنها نزد خدا اجر و ثوابی نخواهد داشت، لذا در آنجا بر خلاف وهم و پندار خود، با عذاب و عتاب مواجه خواهند شد[1].

هدایت مهم متعلّق به مشاجرات صحابه

کسی از حضرت ربیع بن خیثم درباره‌ی شهادت امام حسین پرسید، او آه سردی کشید و این آیه را تلاوت فرمود: ﴿**قل اللهم فاطر السموات و الارض علم الغیب و الشهادة انت تحکم بین عبادک**﴾ الآیه، و فرمود که: هرگاه راجع به اختلافات صحابه در قلب شما اضطرابی پیش آید این آیه را تلاوت فرمایید. روح المعانی بعد از نقل آن فرموده است که این یک تعلیم عظیم الشّأن ادبی است، که همیشه باید آن را یاد کرد.

قُلْ یٰعِبَادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللهِ
بگو ای بندگان من که تجاوز کردید بر خود، ناامید نباشید از مهربانی خدا،

إِنَّ اللهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ {۵۳} وَ أَنِیبُوا
یقینا خدا می‌آمرزد همه‌ی گناهها را، اوست آمرزنده‌ی مهربان. و رجوع کنید

۱ ـ قرطبی.

الی ربکم و اسلموا له من قبل أن یأتیکم العذاب ثم
به سوی پروردگار خود و از او فرمان برید. پس از اینکه بیاید بر شما عذاب. باز کسی

لا تنصرون ﴿۵۴﴾ و اتبعوا احسن ما أنزل الیکم من ربکم
به کمک شما نمی‌آید. و بروید بر بهترین سخن که نازل شده به سوی شما از رب شما

من قبل أن یأتیکم العذاب بغتة وأنتم لاتشعرون ﴿۵۵﴾ أن تقول
پیش از اینکه بیاید بر شما عذاب ناگهان و شما متوجه نشوید. اینکه بگوید

نفس یـحسرتی علی ما فرطت فی جنب الله و إن كنت
نفس‌ها. افسوس بر اینکه من کوتاهی کردم در حق خدا و من

لمن السـخرین ﴿۵۶﴾ او تقول لو أن الله هدانی لكنت من
تمسخر می‌کردم. یا اینکه بگوید که اگر خدا به من راه نشان می‌داد من می‌شدم از

المتقین ﴿۵۷﴾ او تقول حین تری العذاب لو أن لی کرة فأکون
ترسندگان. یا پس که بگوید وقتی ببیند عذاب را کاشکی به‌من برگشتنی می‌رسید، پس می‌شدم

من المحسنین ﴿۵۸﴾ بلی قد جاءتك ءایتی فكذبت بها و
از نیکوکاران. آری رسیده بود به تو حکم من. پس تو آن را تکذیب کردی و

استكبرت وكنت من الكفرين ﴿۵۹﴾ و یوم القیمة تری الذین
غرور کردی و بودی از منکران. و به‌روز قیامت می‌بینی کسانی را که

كذبوا علی الله وجوههم مسودة ألیس فی جهنم مثوی
دروغ می‌گویند بر خدا، که صورتهای‌شان سیاه می‌شود، آیا نیست در جهنم جایی

للمتکبرین ﴿۶۰﴾ و ینجی الله الذین اتقوا بمفازتهم
برای تکبر کنندگان. و نجات می‌دهند خدا کسانی را که می‌ترسند در جای نجات‌شان.

لایمسهم السوء و لاهم یحزنون ﴿۶۱﴾
نمی‌رسد به آنها بدی و نه آنها غمگین می‌شوند.

خلاصه‌ی تفسیر

شما (در پاسخ به سائلان از طرف من) بگویید که ای بندگان من که (با ارتکاب کفر و شرک) بر خود تجاوز کرده‌اید، از رحمت خدا ناامید نباشید (و چنین فکر نکنید که پس از ایمان آوردن، بر کفر و شرک گذشته مؤاخذه می‌شود، پس چنین نیست بلکه) یقیناً خداوند متعال (به برکت اسلام) تمام گناهان (گذشته) را (اگر چه به حد شرک و کفر هم برسند،) **عفو** می‌فرماید، یقیناً او بسیار آمرزنده بسیار مهربان است و (چون شرط این **عفو** توبه از راه کفر و مسلمان شدن است، لذا) شما به خاطر توبه از کفر به سوی رب خود رجوع کرده و (در قبول سلام از او) فرمانبرداری کنید، پیش از این‌که (در صورت عدم اسلام بر شما عذاب الهی واقع بشود، (و) سپس (از طرف هیچ کسی) کمکی به شما نشود. (چنان‌که در صورت مسلمان شدن همه‌ی کفر و شرک آمرزیده می‌شوند، هم چنین در صورت مسلمان نشدن، بر کفر و شرک عذاب خواهد آمد، که وسیله‌ی دفاعی، در مقابل آن وجود ندارد) و (چون مقرّر گشته است که سرانجام مسلمان شدن چنین است پس) شما (باید که) به سوی احکام خوب نازل شده از پروردگار خود بروید، پیش از این‌که بر شما عذاب ناگهانی واقع شود، و شما متوجّه (آن) نباشید (مراد از آن، عذاب آخرت است به قرینه‌ی مابعد، و ناگهان آن را به این خاطر گفت که: در نفخه‌ی اولی هم مدهوش می‌گردند، و باز پس از نفخه‌ی دوم ناگهان به عذاب متوجّه می‌شوند، و یا بدین خاطر، آنگاه که عذاب واقع شود حقیقت آن قبل از وقوع غیر مدرک می‌باشد و چنان گمانی نمی‌باشد، و وقوع آن را بر خلاف گمان به ناگهان تعبیر فرمود، و این دستور انابت و مسلمان شدن و اتباع کردن را به این خاطر داد، که) گاهی (در فردای روز قیامت) کسی بگوید که افسوس بر این کوتاهی من، که من در بارگاه الهی انجام دادم. (کوتاهی من که در اطاعت او شده است) و من احکام الهی را

مورد تمسخر قرار می‌دادم، یا کسی چنین بگوید که اگر اللّه تعالی در دنیا به من راهنمایی می‌نمود، پس من از پرهیزگاران می‌شدم، (امّا از هدایت محروم ماندم، بنابراین، این همه تقصیرات و کوتاهی‌ها به وقوع پیوست، که من در آن معذورم) یا کسی عذاب را مشاهده کرده چنین بگوید که کاشکی من (به دنیا) برگردانده می‌شدم، تا که من از جمله نیکوکاران قرار می‌گرفتم. (در قول دوم که گفته شد که اگر به من راهنمایی می‌شد، من هم از متّقیان می‌شدم، در جواب آن، می‌فرماید که) آری یقیناً آیات من به نزد تو رسیده بود، پس تو آنها را تکذیب کردی و (این تکذیب بر اثر شبهه نبود، بلکه) تو تکبّر کردی و (بلکه چنین هم نشد که باری دیگر فکرت بجا قرار گیرد، بلکه) در جمع کفّار (برای همیشه) قرار گرفتی. (لذا این مقوله‌ی تو اشتباه است که مورد راهنمایی قرار نگرفته‌ام) و (در آینده سزاء و جزای «**مصر علی الکفر و تائب علی الکفر**» را به صورت اختصار ذکر می‌فرماید که ای پیغمبر!) شما در روز قیامت صورت کسانی را سیاه می‌بینی که بر خدا دروغ گفته بودند (در اینجا دو چیز آمد، یکی آنکه خدا نگفته بود، مانند کفر و شرک که نسبت به آنها گفت که اینها را خدا گفته است، دوم آنکه خدا فرموده بود، مانند قرآن که در خصوص آن گفتند که این را خدا نگفته است) آیا جای این متکبّران در جهنّم نیست؟ (که از روی تکبّر و عناد تکذیب کنند) و کسانی که (از کفر و شرک) پرهیز کرده بودند، خداوند آنها را پیروزی (از جهنّم) نجات می‌دهد که به آنها (کوچک‌ترین) مشقتی نمی‌رسد و آنان غمگین نمی‌شوند؛ (زیرا در جنّت غم و اندوه وجود ندارد.)

معارف و مسایل

﴿قل یعبادی الذین اسرفوا﴾ حضرت سعید بن جبیر از حضرت عبداللّه بن عبّاس روایت می‌کند که گروهی بودند که قتل ناحق بسیار کرده

بودند. و زنای زیاد کرده بودند. در خدمت پیامبر خداﷺ، حاضر شده عرض کردند، دینی که شما به سوی آن دعوت می‌کنید، بسیار خوب است امّا ما در این فکر هستیم، که وقت چنین گناههای بزرگی مرتکب شده‌ایم، اکنون اگر ما مسلمان باشیم آیا توبه ما پذیرفته می‌شود، خداوند در پاسخ به این سؤال این آیه را نازل فرمود[۱].

لذا خلاصه‌ی مضمون آیه این است که اگر کسی از بزرگ‌ترین گناهی که کرده است مانند کفر و شرک هم توبه کند، توبه او پذیرفته می‌شود، و از توبه راستین همه گناهها عفو می‌گردند، لذا نباید کسی از رحمت خدا مأیوس باشد.

حضرت عبدالله بن عمر فرموده است که این آیه در حق گناهکاران، از تمام آیات قرآن بیشتر امید افزاست، ولی حضرت ابن عبّاس فرموده است از همه بیشتر آیه امید بخش، آیه ششم سوره رعد است یعنی ﴿**ان ربک لذو مغفرة للنّاس علی ظلمهم**﴾.

﴿**و اتبعوا احسن ما انزل الیکم**﴾، مراد از «**احسن ما انزل**» قرآن است و کل قرآن احسن است و قران را «**احسن ما انزل**» از این جهت می‌توان گفت که از تمام کتب تورات و انجیل و زبور که از طرف خدا نازل شده‌اند، قرآن «احسن و اکمل» است[۲].

از ﴿**ان تقول نفس یـٰحسرتی تا من المحسنین**﴾ - در سه آیه تشریح و تأکیدی است برای مطلبی که در سه آیه ماقبل بیان گردید، که بزرگ‌ترین کافر و فاجر هم نباید از رحمت خدا مأیوس گردد، و اگر او هم توبه کند خداوند تمام گناهان گذشته او را عفو خواهند فرمود، از «**ان تقول نفس**» تا سه آیه این را بیان فرمود که خداوند هر گناه را حتّی کفر و شرک را هم به توبه

۱ - ذکره البخاری بمعناه قرطبی.
۲ - قرطبی.

می‌آمرزد، به شرطی که توبه قبل از مرگ باشد.

و پس از مرگ اگر کسی توبه کند یا از کردار خود تأسّف خورد، فایده‌ای ندارد، چنانکه در روز قیامت بسیاری از کفّار و فجّار آرزوی گوناگونی می‌کنند، یکی اظهار حسرت می‌کند که متأسّفانه من چرا در اطاعت خدا کوتاهی کردم، و یکی در آنجا گناه خود را بر دوش تقدیر گذاشته می‌خواهد نجات یابد، و می‌گوید که اگر خدا مرا هدایت می‌نمود من از پرهیزکاران می‌شدم، و چون خدا مرا هدایت نکرد، پس من چکار کنم، و یکی چنین تمنّا می‌کند که ای کاش دوباره من به دنیا فرستاده شوم تا مسلمانی پخته بشوم و تمام احکام خدا را اطاعت کنم. امّا این حسرتها و تمنّاها به درد کسی نمی‌خورند.

امکان دارد که این سه نوع آروز از مردمان مختلف باشد، و این هم امکان دارد که این سه نوع تمنّا یکی پس از دیگری از کفّار یک گروه باشد؛ زیرا با آخرین قول که در آن آرزوی باز آمدن به دنیا است، در آیه ذکر شده که آن پس از مشاهده عذاب می‌باشد، از آن به ظاهر چنین معلوم می‌شود که نخستین دو قول) قبل از مشاهده عذاب است، که نخستین روز قیامت از کوتاهی عملی خود یاد کرده می‌گویند ﴿**یا حسرتی اعلی ما فرطت فی جنب الله**﴾ باز به صورت عذر و بهانه می‌گویند که ما معذور بودیم، اگر خدا هدایت می‌فرمود ما هم مطیع و فرمانبردار و متّقی قرار می‌گرفتیم، امّا وقتی او هدایت نفرمود، پس ما چه تقصیری داریم، باز وقتی که عذاب را مشاهده می‌کنند آرزو می‌کنند که ای کاش بار دوم در دنیا فرستاده می‌شدیم، حق تعالی در این سه آیه نشان داد که مغفرت و رحمت خداوند متعال بسیار وسیع است، ولی زمانی حاصل می‌گردد که قبل از مرگ توبه کنید، لذا ما الان به شما نشان می‌دهیم که چنین نمی‌باشد که پس از مرگ پشیمان گردید و در آخرت مبتلا به تمنّا و تحسّر بی جا قرار گیرید.

﴿بلی قد جاءتک آیتی فکذبت بها﴾ - در این آیه پاسخ به آن گفته کفّار است که اگر خدا ما را هدایت می‌نمود، ما نیز پرهیزگکر می‌شدیم، حاصل آن این‌که خداوند به شما کاملاً هدایت فرموده، کتابهای خود و آیات خود را فرستاده بود، لذا این گفتار آنها، که خدا ما را هدایت نکرده است، بی‌جاست، آری خداوند پس از هدایت کسی را بر نیکی و اطاعت اجبار نفرموده است، بلکه بندگان را مختار گذاشته که آنان هر کدام از راه حق یا باطل را اختیار می‌کنند، بکنند، همین است امتحان بنده که پیروزی و عدم پیروزی او بر آن موقوف است، پس هر کسی که راه گمراهی را به اختیار خود انتخاب کند او خود مسئول آن قرار می‌گیرد.

اللّهُ خَٰلِقُ كُلِّ شَيْءٍ و هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴿۶۲﴾ لَهُ مَقَالِيدُ
خداست آفریننده‌ی هر چیز و اوست بر هر چیز مسئول. به نزد اوست کلیدهای

السَّمَٰوَٰتِ وَالْأَرْضِ و الَّذِينَ كَفَرُوا بِـَٔايَٰتِ اللَّهِ أُولَٰٓئِكَ هُمُ
آسمانها و زمین و کسانی که منکر شدند از سخنان خداوند، آن گروه آنها هستند

الْخَٰسِرُونَ ﴿۶۳﴾ قُلْ أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُوٓنِّيٓ أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَٰهِلُونَ ﴿۶۴﴾
زیانبار. بگو که بجز از خدا به چه کسی امر می‌کنید که من آن را بپرستم ای نادانان.

و لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ و إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ
و دستور رسیده به شما و به آنانی که پیش از شما گذشته‌اند که اگر تو شریک قایل شدی

لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ و لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَٰسِرِينَ ﴿۶۵﴾ بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ و
ازبین خواهدرفت عمل تو و تو خواهی‌شد زیانکار. نیست چنین، بلکه خدا را بندگی‌کن و

كُنْ مِنَ الشَّٰكِرِينَ ﴿۶۶﴾ و مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعاً
باش از شکرگزاران. و نشناخته خدا را آن طور که او هست، و زمین کلا

قبضته یوم القیمة والسموت مطویت بیمینه سبحنه و
یک مشت اوست در روز قیامت، و آسمانها پیچیده‌اند در دست راست او، او پاک است و

تعلی عما یشرکون ﴿۶۷﴾
بسیار بالا از اینکه شریک مقرر می‌کنید.

خلاصه‌ی تفسیر

آفریننده‌ی هر چیز خداوند است و او است بر هر چیز نگهبان و در اختیار او هستند کلیدهای آسمانها و زمین، (موجد و خالق همه‌ی اینها او است و باقی نگهدارنده و حفظ کننده آنها هم اوست، این است مفهوم «**وکیل**» و ایجاد تصرّف و انقلاب در همه این مخلوقات هم کار او است.

این است مفهوم ﴿**له مقالید السموات و الارض**﴾؛ زیرا کسی که کلیدهای خزانه‌ها به دست او باشند او عادتاً اختیار دار تصرّفات می‌باشد، و وقتی خالق کل کاینات بدون شرکت دیگری اوست، و نگهبان و مالک تصرّفات هم او است، پس باید عبادت هم تنها از آن او باشد، و مالک جزا و سزا هم او باید باشد، و خلاصه‌ی توحید همین است، و چون همه‌ی این مقدّمات را مشرکین هم تسلیم می‌کردند، پس بر آنها لازم بود که عقیده‌ی توحید را هم بپذیرند، لذا فرمود:) کسانی که (با وجود این هم) آیات خدا را (که مشتمل بر مطالب توحید، جزا و سزاست) نمی‌پذیرند در خسارت بزرگی واقع شده‌اند (و ایشان خود به کفر و شرک آلوده بودند، اکنون حوصله‌ی آنها تا جایی بلند شده که می‌خواهند شما را به راه خود بیاورند پس) شما بگویید ای جاهلان (پس از ثبوت کامل توحید به وسیله دلایل مذکور و ابطال کفر و شرک) باز هم شما مرا به عبادت غیر الله فرا می‌خوانید، (و از شما صدور کفر و شرک چگونه می‌تواند ممکن باشد وقتی که) به سوی شما و نیز به سوی پیغمبران که پیش از شما گذشته‌اند چنین

وحی شده است که (به هر فرد از افراد امّت برسانید که) اگر مبتلا به شرک شوی، تمام کردارت از بین خواهد رفت و زیان خواهی کرد. (لذا هیچ گاه به شرک نزدیک نشو،) بلکه عبادت خدا را بجا بیاور و سپاس گزار (او) باش.

(و وقتی که برای انبیا، علیهم السلام، که شما هم جزء جمع آنها هستید حقّانیت توحید و بطلان کفر و شرک به‌وسیله‌ی وحی ثابت گشت و آنان مأمور قرار گرفتند این عقیده را به دیگران برسانند، پس توقّع مشرکین که شما به کفر و شرک مبتلا شوید غیر از حماقت چیزی دیگری نمی‌تواند باشد) و (متأسّفانه) آنها عظمت و قدر خدا را آن چنانکه باید بجا می‌آوردند انجام ندادند، در حالی که همه‌ی زمین در روز قیامت در قبضه‌ی او می‌باشد و تمام آسمانها پیچیده در دست راست او قرار می‌گیرند و او پاک و بالاتر از شرک آنهاست.

معارف و مسایل

﴿له مقالید السموات و الارض﴾ «مقالید» جمع مقلاد یا مقلید است، که به کلید قفل گفته می‌شود، و بعضی گفته‌اند که این در اصل از زبان فارسی معرب شده است که در فارسی مفتاح را کلید می‌گویند، آن را معرب کرده «اقلید» گفته‌اند سپس جمع آن مقالید آورده شده است[1].

و قرار گرفتن کلیدها به دست کسی نشانه‌ی این است که او مالک و متصرّف آنهاست، لذا مراد از آیه این است که خزانه‌های نعمت خدا که در آسمانها و زمین مستور هستند، کلید همه‌ی آنها به دست خداست، و خود او نگهبان و متصرف آنهاست، که هرگاه هر مقداری را که بخواهد و برای هر کسی بخواهد می‌دهد و برای کسی که نخواهد نمی‌دهد.

و در بعضی روایات حدیث کلمه سوم یعنی **«سبحان الله و الحمد الله و لا**

۱- روح.

اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم» را ﴿**مقالید السموات و الارض**﴾ فرموده است.

حاصل آن این است هر کسی این کلمه را به هنگام صبح و شام بخواند حق تعالی خزانه‌های نعمت آسمان و زمین را در اختیار او می‌گذارد، این روایات را ابن جوزی موضوع دانسته است، امّا محدّثین دیگر آنها را احادیث ضعیف قرار داده‌اند، که در فضایل اعمال می‌توان آنها را اعتبار داد(۱).

﴿**والارض جمیعاً قبضه یوم القیمة و السموات مطویات بیمینه**﴾ قرار گرفتن زمین در روز قیامت در قبضه‌ی خدا و پیچیده شدن آسمانها به دست راست او.

در نزد اسلاف متقدّمین بر حقیقی خود محمول است، امّا مضمون آیه از متشابهات است، که حقیقت آن را غیر از خدا کسی نمی‌داند، و عموم مردم از تلاش حقیقت آنها منع شده‌اند، فقط بر این باید ایمان آورد، که آنچه مراد حق تعالی از آن باشد، آن حق و صحیح است، و چون از ظاهر الفاظ ثابت می‌شود که خدا قبضه‌ی دست راست دارند، در پایان آیه به آن اشاره فرمود که این الفاظ را بر اعضای خود مقایسه نکنید.

اللّه تعالی از آنها پاک است ﴿**سبحانه و تعالی عما یشرکون**﴾ و متأخّرین علما آن را تمثیل و مجاز قرار داده، معنای آن را چنین بیان کرده‌اند، که قرار گرفتن چیزی در قبضه، قبضه یا دست راست کسی، کنایه از این است که او بر آنها قبضه و قدرت کامل دارد. واللّه سبحانه و تعالی اعلم.

وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِی ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَ مَن فِی الْأَرْضِ

ودمیده‌می‌شود درصور، پس بیهوش‌می‌شودهرکس که‌درآسمانها وهرکس که‌درزمین باشد.

۱ـ روح المعانی.

الا من شاء الله ثم نفخ فيه اخرى فاذا هم قيام ينظرون ﴿۶۸﴾
مگر کسی که خدا بخواهد بازدمیده می‌شود باردوم پس فورا می ایستند به هر طرف نگاه کنند.

و اشرقت الارض بنور ربها و وضع الكتب و جایء بالنبیین و
و می‌درخشد زمین از نور رب خود. و گذاشته می‌شود دفتر و حاضر می‌شوند پیامبران و

الشهداء و قضی بینهم بالحق و هم لا یظلمون ﴿۶۹﴾ و وفیت
گواهان و داوری می‌شود بین آنها به انصاف، و بر آنها ظلم نمی‌شود. و کامل می‌رسد

كل نفس ما عملت و هو اعلم بما یفعلون ﴿۷۰﴾ و سیق الذین
به هر نفس آنچه کرده است و او کاملاً خبردار است به آنچه می‌کنند. و سوق داده می‌شوند

كفروا الى جهنم زمرا حتى إذا جاءوها فتحت أبوبها
منکران به‌سوی جهنم گروه گروه، تا این‌که وقتی می‌رسند بر آن بازکرده می‌شوند درهای آن،

و قال لهم خزنتها ألم يأتكم رسل منكم يتلون عليكم
و می‌گویید به آنها دربانان آن که آیا نیامد پیش شما رسول از شما می‌خواندند بر شما

ءايت ربكم وينذرونكم لقاء يومكم هذا قالوا بلى ولكن حقت
سخنان رب شما را و بترسانند شما را از ملاقات این روز شما، می‌گویند چرا پس ثابت شد

كلمة العذاب على الكفرين ﴿۷۱﴾ قيل ادخلوا أبوب جهنم
دستور عذاب بر منکران. دستور می‌رسد که داخل شوید به‌درهای جهنم برای

خلدين فيها فبئس مثوى المتكبرين ﴿۷۲﴾ و سيق الذين
رهایش دایمی درآن، پس چه‌جای بدی است اقامتگاه متکبران. وسوق داده‌شوند کسانی‌که

اتقوا ربهم إلى الجنة زمرا حتى إذا جاءوها و فتحت
می‌ترسند از رب خود به جنت گروه گروه تا این‌که وقتی می‌رسند بر آن و باز می‌گردند

اَبْـوٰبُـها و قـال لـهُمْ خـزنتُها سلٰـمٌ عـليْكُمْ طـبْتُمْ فـادْخلُوها
درهای آن ومی‌گویند به‌آنهادربانان آن سلام‌باد بـرشما شـماپاکیزه‌هستید، پس داخـل شـوید

خـٰلدین ﴿۷۳﴾ و قـالُوا الْـحمْدُ لـلٰه الّـذی صـدقنا وعْـدهُ
در آن برای سکونت همیشگی. و می‌گویند شکر خدا را که او راست کـرد بـه مـا وعـده خـود را

و اَوْرثـنا الْاَرْض نـتبوّأُ مـن الْـجنّة حـیْثُ نشـاءُ
و مـا وارث ایـن زمـین قـرار داد کـه خـانه بگـیریم در بـهشت هـر کـجا کـه مـی‌خواهـیم.

فـنِعْمَ اَجْـرُ الْـعٰـملین ﴿۷۴﴾ و تـری الْـملٰئکة حـافّین مـنْ حـوْل
پس چقدر خوب است مزد زحمت کشان. و تـو مـی‌بینی فـرشتگان را احـاطه کـننده دور و بـر

الْـعرْش یُسـبّحُون بـحمْد ربّـهمْ و قُـضی بـیْنهُم بـالْحقّ و
عرش، به پاکی یاد می‌کنند حمد پروردگار خـود را و داوری مـی‌شود مـیان آنـها بـه انـصاف و

قیـل الْحمْـدُ للّٰه ربّ الْعٰـلمیـن ﴿۷۵﴾
می‌گوییدکه تمام تعریف‌خدااست‌که‌پروردگارجهانیان‌است.

خلاصه‌ی تفسیر

و (در روز قیامت که پیش از این ذکر شد،) در صور دمیده می‌شود که از آن هوش تمام اهل آسمان و زمین می‌رود، (سپس زنـده‌ها مـی‌میرند و ارواح مردگان بی هوش می‌گردند) به جز کسی که خدا بخواهد (او از این بی هوشی و مرگ محفوظ می‌ماند،) سپس در آن صور بار دوم دمیده می‌شود سپس ناگهان همه (به هوش آمده و ارواح به بدنها پیوسته شـده از قـبرها بیرون آمده) می‌ایستند، (و به اطراف) نگاه می‌کنند (هم چنان‌که به هنگام وقوع حادثه‌ی ناآشنا عادت طبیعی است) و سپس حق تعالی برای محاسبه بر روی زمین مناسب بشان خود نزول و تجلّی می‌فرماید و) زمین از نور ربّ خود روشن می‌شود و نامه‌های اعـمال (هـر کسـی در جـلوش) گـذاشـته

می‌شود و پیامبران و گواهان احضار می‌گردند.
(مفهوم گواه عام است، که شامل پیامبران و فرشتگان و امّت محمّدی و اعضا و جوارح هم می‌شود، که تفصیل آن در آینده در ضمن معارف می‌آید) و در میان همه‌ی (مکلّفین مناسب اعمالشان) درست داوری می‌شود و بر آنها ظلم نمی‌شود (که عمل نیک که مطابق شرایط واقع بشود پنهان کرده شود، یا که عمل بد به آن اضافه گردد،) و به هر کس پاداش اعمال خودشان کاملاً داده می‌شود، (و مقصد از تکمیل پاداش اعمال نیک نفی کمی است و مقصود از تکمیل اعمال نفی زیادتی است) و او تمام کارها را کاملاً می‌داند (پس به او جزا دادن مطابق به هر یکی هیچ مشکل نیست.) و (توضیح پاداشی که نتیجه داوری است این است که) کسانی که کافرند به سوی جهنّم گروه گروه قرار داده دفع کرده، با ذلت و خواری) سوق داده می‌شوند (بدین خاطر آنها را گروه گروه کرد که اقسام و مراتب کفر با هم متفاوت‌اند، پس هر نوع کافر در گروهی قرار می‌گیرد) تا این‌که وقتی که به دوزخ می‌رسند پس (آنگاه) درهای آن گشاده می‌شود و نگهبانان دوزخ (فرشتگان در مقام ملامت) به آنها می‌گویند که آیا به نزد شما از خود شما (که استفاده برای شما مشکل نبود) پیامبرانی نیامده بودند که آیات پروردگارتان را بر شما بخوانند و شما را از پیش آمد آن روز بترسانند، آن کافران می‌گویند که بلی رسول هم آمده بود و ترسانیده هم بودند،) امّا وعده‌ی عذاب بر کفّار (که ما هم جزء آنان هستیم) کاملاً واقع شد، (این اعتذار نیست، بلکه اقرار و اعتراف است که با وجود ابلاغ، باز ما کفر کردیم. و عذابی که برای کفّار موعود بود، بر ما واقع شد، و در حقیقت مجرم هستیم) سپس به آنها گفته می‌شود (همان فرشتگان می‌گویند) که به درهای جهنّم داخل شوید (و) برای همیشه در آن سکونت کنید، در نتیجه جای متکبّران (از احکام خدا) بد جای است، سپس آنها به جهنّم رانده می‌شوند،

و درها بسته می‌گردند، کما قال تعالی فی آیه‌ی ۲۰ سوره‌ی بلد ﴿**علیهم نار مؤصده**﴾ این است حال کفّار) و کسانی که از پروردگار خود پروا داشتند (که مرحله‌ی ابتدایی آن ایمان است، سپس درجات مختلف آن بیان می‌شود که) آنها گروه گروه شده، (هر کسی به مرتبه‌ی تقوی رسیده باشد، متّقیان این رتبه یک جا جمع کرده می‌شوند و) به سوی بهشت (با تشویق به سرعت) سوق داده می‌شوند تا این‌که وقتی به نزدیکی (بهشت) می‌رسند و درهای آن (از پیش) گشاده می‌گردند (تا که قدری دیر، نگذرد، و نیز برای اهل اکرام چنان پذیرایی می‌شود، که برای مهمانان مروج است که از قبل درها گشاده می‌شبوند، کما قال فی آیة ۵۰ سوره ص ﴿**مفتحة لهم الابواب**﴾ و نگهبانان آنجا (فرشتگان) به آنها (در مقام اکرام و ثنا) می‌گویند «**السلام علیکم**» شما خوش آمدید، پس در این (جنّت) برای سکونت همیشه، داخل شوید.

(آنگاه در آن داخل می‌شوند) و (داخل شده) می‌گویند: خدا را (هزاران بار) شکر که وعده‌ی خود را برای ما راست کرد، و ما را مالک این سرزمین قرار داد، که ما در جنّت هر کجا که بخواهیم سکونت اختیار کنیم. (یعنی برای هر کسی جای گشاده می‌رسد تا که خوب در آن با عیش و عشرت زندگی کنند، بنشینند و بلند شوند در جای خود به صورت سکونت و در جای دیگران به صورت سیر و سیاحت گردش کنند)، در نتیجه برای نیکوکاران پاداش بهتری خواهد بود، (احتمال می‌رود که این جمله مقوله خود اهل جنّت باشد یا گفته خداوند) و (سپس تا داوری آخر جلسه این مطلب را به طور مختصر و با الفاظ عظیم الشّأن به طور خلاصه می‌فرماید که) شما فرشتگان را می‌بینی (که به هنگام نزول اجلاس للحساب) به دور و بر عرش حلقه می‌بندند (و) تسبیح و تحمید خدا را بیان می‌کنند، و در تمام بندگان به حق داوری می‌شود، و (بر این قضاوت درست از هر طرف با جوش و خروش) گفته می‌شود که تمام ستایش مخصوص

خدایی است که پروردگار جهانیان است (که چنین قضاوت به جایی، فرمود، پس بر این، فریاد تحسین، جلسه بر می‌خیزد.)

معارف و مسایل

﴿**فصعق من فی السمٰوات و من فی الارض الا من شاء الله**﴾ معنای لفظی صَعِقَ بی هوش شدن است، و مراد از آن این است که نخست بی هوش می‌شوند، سپس می‌میرند، و کسانی که قبلاً مرده‌اند ارواح آنها بی هوش می‌گردند[1].

﴿**الا من شاء الله**﴾ مراد از آن طبق روایات در منشور چهار فرشته جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و ملک الموت می‌باشد، و در بعضی روایات آمده است که حاملین عرش را هم شامل می‌شود، و مراد از استثنای آنها این است که آنها در اثر نفخ صور نمی‌میرند، ولی پس از آن آنها هم می‌میرند، و غیر از ذات یگانه حق سبحانه و تعالی کسی در آن وقت باقی نمی‌ماند، اختیار ابن کثیر هم همین است و فرموده است: که در تمام اینها بر ملک الموت در آخر موت واقع می‌گردد، در سوره‌ی النمل هم آیه‌ای مانند این گذشت، که در آنجا به جای «صعق فزع» آمده که در آنجا هم قدری با تفصیل ذکر شد.

﴿**و جاْیء بالنبیین و الشهداء**﴾ با این مطلب که در میدان حشر به هنگام حساب و کتاب همه‌ی پیغمبران حاضر می‌شوند، و گواهان دیگر هم حاضر می‌گردند و خود انبیا علیهم السلام، هم از جمع گواهان می‌باشند، چنان‌که قرآن در آیه‌ی ۴۱ سوره‌ی نساء فرموده است ﴿**و جئنا من کل امة بشهید**﴾ و فرشتگان هم از جمله گواهان می‌باشند. چنان‌که قرآن در آیه‌ی ۲۱ سوره ق ﴿**و جاءت کُلُّ نفسٍ مَعَها سَآئِقٌ و شهید**﴾ که در اینجا مراد از سائق و شهید

۱ - کما فی بیان القرآن من سورة النمل و عند ابن کثیر مثله.

فرشتگانند[۱].

امّت محمّدی هم جمع آن گواهان می‌باشد. چنان‌که در قرآن در آیه‌ی ۷۶ سوره‌ی حج فرموده است: ﴿**و تکونوا شهداء علی الناس**﴾ و در جمع این گواهان اعضا و جوارح خودشان هم هستند. چنان‌که در قرآن در آیه‌ی ۶۵ سوره‌ی یس فرموده ﴿**و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم**﴾.

﴿**نتبوأ من الجنة حیث نشاء**﴾ با این مطلب که اهل جنّت با وجود این‌که منزل و جای و مکان و باغ دارند، امّا به آنها اختیار داده می‌شود نزد دیگران از اهل جنّت به خاطر ملاقات و سیر و تفریح بروند.

طبرانی، ابو نعیم و ضیاء با سند حسن این روایت را از حضرت عایشه نقل کرده‌اند که یکی در خدمت رسول خداﷺ، حاضر شده، عرض کرد: یا رسول اللّه من آن قدر به شما محبّت دارم که هرگاه به خانه بروم در یاد شما هستم و تا وقتی که دوباره به خدمت حاضر نشوم، آرام نمی‌گیرم، امّا وقتی مرگ خودم و شما را به یاد می‌آورم به خیالم می‌رسد که شما در بهشت در مکان‌های بلند قرار می‌گیرید و من اگر به جنّت برسم در درجه‌ی پست و پایین قرار می‌گیرم، پس من در این فکر و اندیشه قرار گرفته‌ام که شما را آنجا چگونه می‌بینم، آن حضرت، صلی اللّه علیه و سلم عرض او را گوش کرده به او پاسخ نداد، تا این‌که حضرت جبرئیل با این آیه نازل شد که ﴿**من یطع الله و الرسول فاولـئك مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولـئك رفیقا**﴾ در این آیه نشان داده شده که اطاعت کنندگان خدا و رسول، در معیت پیامبران و صدّیقان و غیره می‌باشند و در آیه مذکور تشریح شده که به آنها اجازه داده می‌شود که در مقامات عالیه هم بروند. **الحقنا الله تعالی بهم بمنه و کرمه.**

* * *

۱ - کما ذکر فی الدرالمنثور من سورة ق.

سورة المؤمن

سورة المؤمن مكية وهی خمس وثمانون آية وتسع ركوعات

سوره ی مؤمن درمکه نازل شده ودارای هشتادوپنج آیه ونه رکوع است

بسم الله الرحمن الرحیم

شروع بنام خدای بی حد مهربان، بی نهایت رحیم

حمٓ ﴿۱﴾ تنزیل الکتب من الله العزیز العلیم ﴿۲﴾ غافر الذنب

نازل کردن کتاب از خدای غالب و خبردار است. آمرزنده ی گناه

و قابل التوب شدید العقاب ذی الطول لا إله إلا هو إلیه

وقبول کننده ی توبه سخت عذاب دهنده دارای توانگری، نیست جز او معبودی، به سوی اوست

المصیر ﴿۳﴾ مایجدل فی ءایت الله إلا الذین کفروا فلایغررك

بازگشت. کسانی مجادله می‌کنند در سخنان خدا که منکر هستند، پس فریب ندهد تورا

تقلبهم فی البلد ﴿۴﴾ کذبت قبلهم قوم نوح و الأحزاب

این‌که آنها گردش دارند در شهرها. تکذیب کرده‌اند پیش از آنها قوم نوح و چندین فرقه

من بعدهم و همت کل أمة برسولهم لیأخذوه و جدلوا بالبطل

پشت سر آنها و اراده کرده هر امتی به رسول خود که بگیرند او را آورده‌اند جدال دروغ

لیدحضوا به الحق فأخذتهم فکیف کان عقاب ﴿۵﴾

تاکه نابودکنند به‌آن دین برحق‌را پس من گرفتارکردم آنهارا پس چگونه‌شد سزادادن من.

وكذلك حقت كلمت ربك على الذين كفروا أنهم أصحب النار ﴿۶﴾
و هم چنین ثابت شد دستور پروردگار تو بر منکران که ایشانند دوزخیان.

الذين يحملون العرش و من حوله يسبحون بحمد ربهم
کسانی‌که بر می‌دارند عرش‌را وکسانی‌که دور وبرآنند به‌پاکی یادمی‌کنند ستایش‌رب‌خودرا

و يؤمنون به و يستغفرون للذين ءامنوا ربنا وسعت كل شيء
و برآن یقین‌می‌کنند وآمرزش‌می‌خواهند برای‌ایمان‌داران که‌پروردگارا هرچیز را فراگرفته

رحمة و علما فاغفر للذين تابوا واتبعوا سبيلك وقهم عذاب مهربانی و علم تو.
بیامرز کسانی راکه توبه کنند و بروند به راه تو و نجات ده آنها را از عذاب

الجحيم ﴿۷﴾ ربنا و أدخلهم جنت عدن التي وعدتهم و من
آتش. پروردگارا داخل کن آنها را در باغ‌ها همیشگی که وعده دادی به آنها و به کسانی که

صلح من ءابائهم وأزوجهم وذريتهم إنك أنت العزيز الحكيم ﴿۸﴾
نیک باشند از پدران شان و همسران شان. و اولادشان بی شک تویی زبر دست و حکیم.

وقهم السيئات و من تق السيئات يومئذ فقد رحمته
و نجات ده آنها را از بدیها و هر کسی را که تو نجات دهی از بدیها در آن روز بر او رحم کردی

و ذلك هو الفوز العظيم ﴿۹﴾
و این‌که هست همین است پیروزی بزرگ.

خلاصه‌ی تفسیر

حمٓ (خداوند بر معنای آن وقوف دارد،) این‌کتاب نازل شده از طرف خدا است که غالب و به همه چیز داناست، آمرزنده و توبه‌پذیز است، سخت عذاب دهنده است، به جز او کسی شایسته‌ی عبادت نیست. به سوی او همه رفتنی هستند (پس مقتضای قرآن و حقیقت توحید این است که در

آن انکار و جدال نباشد ولی باز هم) در این آیات خدا یعنی در قرآن که مشتمل بر توحید است،) کسانی (به ناحق) مجادله می‌کنند که منکر (آن) هستند (و مقتضای این انکار این است که به آنها سزا داده می‌شد، امّا عدم سزای عاجل استدراج، یعنی مهلت چند روزی است،) پس سیر و سیاحت آنها در این شهر (با امن و اطمینان جهت کار و بار دنیوی) شما را در اشتباه نیندازد. (که در اثر آن چنین تصوّر کنید که آنها از سزا و جزا هم رهایی یابند و آسوده می‌شوند، و غرض از خطاب به آن حضرتﷺ، گوشزد کردن دیگران است) خلاصه این‌که از آنها بازخواست خواهد شد، چه در دنیا و آخرت یا تنها در آخرت، چنان‌که پیش از آنها قوم نوح، علیه السلام، و گروه‌های دیگر که پشت سر آنها بوده‌اند. (مانند عاد و ثمود و غیره دین حق را) تکذیب کرده بودند.

و (از) میان هر امّتی، (کسانی که ایمان نیاورده بودند) به دستگیر کردن پیغمبر خود اراده کرده (تا او را به قتل برسانند) و مجادله‌ی بی مورد کنند تا به‌وسیله‌ی آن ناحق حق را باطل کند، پس من (سرانجام) از آنها بازخواست کردم، پس (ملاحظه کنید که) سزای از جانب من چگونه شد (هم چنان‌که به آنها در این جهان سزا رسید) هم چنین در حق تمام کفّار این قول پروردگار شما ثابت شده که آنها (در آخرت) دوزخی می‌شوند (یعنی در اینجا هم به سزای خود رسیدند و در آنجا هم خواهند رسید، هم چنین به سبب این کفر از کفّار دور حاضر هم بازخواست خواهد شد چه در هر دو جهان یا تنها در آخرت، این حالت منکرین است که سزاوار اهانت و عقوبت‌اند، و کسانی که موحد و مؤمنند آنها چنان گرامی هستند که ملایکه مقرّبین برای آنها به استغفار و دعا مشغول می‌باشند، که طبق قاعده ﴿**یفعلون ما یؤمرون**﴾ این علامت این است که آنها از جانب خدا مأمورند تا برای مؤمنان آمرزشی بخواهند، از این محبوب بودن مؤمنان در نزد خدا ثابت می‌شود چنان‌که

می‌فرماید) فرشتگانی که عرش (الهی) را بر می‌دارند و آن فرشتگانی که دور و بر آنند آنها تسبیح و تمجید پروردگار خود را بیان می‌کنند و به او ایمان دارند و برای اهل ایمان (هم چنین دعا و) استغفار می‌کنند، که پروردگارا رحمت (عامه) و علم شما شامل همه چیز هست، (پس بر اهل ایمان به درجه اولی رحمت شما می‌باشد و از ایمان آنها شما آگاه هستید) پس کسانی را که (از شرک و کفر) توبه کرده‌اند و به راه تو می‌روند، بیامرز و آنها را از عذاب جهنّم نجات ده، پروردگار (از دوزخ نجات داده) برای همیشه آنها را در باغهایی که شما به آنها وعده فرموده‌اید داخل بفرما و از مادران و پدران و همسران و اولادشان هر کسی که شایسته (جنّت مؤمن) باشد (اگر چه به درجه‌ی آن مؤمنان نباشد) آنها را هم داخل بفرما. یقیناً شما غالب و حاکم هستید (که بر مغفرت قادر می‌باشید، و برای هر کسی مناسب حالش درجه‌ای عنایت می‌فرمایید) و (هم چنانکه برای نجات آنها از دوزخ که عذاب اعظم است دعا شده هم چنین این دعا هم هست که) آنها را (در روز قیامت) از (هر نوع) مشقّت نجات بده. (اگر چه آن مشقّتها از جهنّم سبک‌تر هم باشند، مانند پریشانیهای میدان قیامت) و هر کسی را که شما از مشقّت آن روز نجات دهید، پس شما بر او مهربانی زیادی فرموده‌اید و این (که مذکور شد یعنی آمرزش و حفظ از عذاب اکبر و اصغر و دخول جنّت) پیروزی بزرگی است (پس بندگان مؤمن خود را از آن محروم نسازند.)

معارف و مسایل

خصوصیات و فضایل سوره‌ی مؤمن

از اینجا تا سوره‌ی احقاف هفت سوره به لفظ حمَ شروع می‌شوند که به آنها آل حم یا حوامیم گفته می‌شود.

حضرت ابن مسعود فرموده است که «آل حم دیباج القرآن» دیباج به لباس ابریشم گفته می‌شود که مراد از آن آرایش و زینت است، و مسعر بن کدام فرموده است که به آنها عرایس گفته می‌شود، یعنی: عروسها و حضرت ابن عبّاس فرموده است که هر چیز مغز و خلاصه دارد، و خلاصه‌ی قرآن حم یا حوامیم است، تمام این روایات را امام عالم ابوعبید قاسم بن سلام در کتاب «فضائل القرآن» خود آورده است، و حضرت عبدالله فرموده است که: قرآن به آن می‌ماند که کسی برای آسایش زن و بچه‌های خود در جستجوی مکانی برآید، و جای سرسبز و شاداب را دیده خوشحال باشد که ناگهان وقتی جلوتر برود و باغهایی را بیابد که ماده انبات در زمین آنها، بیشتر باشد، و به مشاهده آنجا بگوید که من سرسبزی بارندگی را قبلاً دیده خوشحال بودم، امّا اینجا از آنجا شگفت‌آورتر است، پس به او گفته می‌شود که سرسبزی قبلی مانند عموم قرآن است و این روضات مانند «**آل حم**» در قرآن است، بنابر این حضرت عبدالله بن مسعود فرموده است که: وقتی من قرآن را تلاوت کرده بر آل حم می‌رسم گویا به من در آن تفریح بزرگی دست می‌دهد.

حفاظت از همه‌ی بلاها

در مسند بزار با سندش از ابوهریره مروی است که رسول خداﷺ، فرمود: هر کسی که در اول روز آیة الکرسی و سه آیه از اوّل سوره‌ی مؤمن از «**حم**» تا «**الیه المصیر**» را بخواند او در آن روز از هر بلا و مصیبت مصون می‌ماند و این را امام ترمذی روایت کرده که در سندش یک راوی «**متکلم فیه**» است[1].

حفظ از دشمن

در سنن ابی داوود ترمذی با سند صحیح از حضرت مهلّب بن ابی

۱ - ابن کثیر ج ۴، صفحه ۶۹.

صفره روایت است که فرمود: چنین شخصی به من گفته است که شخصاً از رسول خدا شنیده که او به هنگام جهاد شبی برای حراست فرمود اگر بر شما در شب شبیخون زده شود «**حم لا ینصرون**» را بخوانید با این مطلب که با «**حمٓ**» این دعا را بخوانید که دشمن شما پیروز نگردد و در بعضی روایات «**حمٓ لا ینصروا**» بدون نون آمده است پس با این مطلب که وقتی شما «**حمٓ**» می‌گویید دشمن پیروز نمی‌شود از این معلوم شد «**حمٓ**» قلعه‌ی مستحکم از دشمن است[1].

واقعه‌ای حیرت انگیز

حضرت ثابت بنانی می‌فرماید که من با حضرت مصعب بن زیر در منطقه کوفه بودم و در باغی رفتم تا دو رکعت نماز بخوانم، ناگهان دیدم که شخص پشت سر من بر قاطر سفید رنگ، سوار و ایستاده است و ملبوس به لباس یمنی است، به من گفت که: وقتی می‌گویی «**غافر الذنب**» پس با آن این دعا را بخوان که یا «**غافرالذنب اغفرلی**» یعنی ای آمرزنده! گناهان مرا بیامرز. و وقتی که خواندی «**قابل التوب**»

این دعا را بخوان که یا «**قابل التوب اقبل توبتی**» یعنی ای قبول کننده‌ی توبه‌ی مرا قبول بفرما، سپس وقتی که خواندی «**شدید العقاب**» این دعا را بخوان که یا «**شدید العقاب لا تعاقبنی**» یعنی سخت عذاب دهنده مرا عذاب مده. و وقتی «**ذی الطول**» را خواندی این دعا را بخوان که «**یاذا لطول طل علی بخیر**» یعنی ای احسان کننده بر من احسان بفرما.

ثابت بنانی می‌گوید که پس از شنیدن این نصیحت از او، من به دور و بر خود نگاه کردم کسی را ندیدم حتّی در تلاش و جستجوی او تا در باغ رسیدم و از مردم پرسیدم که آیا چنین شخصی را که ملبوس به لباس یمنی بود از اینجا گذشت، همه‌ی مردم گفتند که خیر ما چنین شخصی را

۱ - ابن کثیر.

ندیده‌ایم.

در روایت دیگری از ثابت این هم آمده است که مردم فکر می‌کنند که این حضرت الیاس علیه السلام بود در روایت دیگری از آن ذکری نیامده است[۱].

تأثیر این آیات در اصلاح خلق و هدایت بزرگ فاروق اعظم برای مصلحین

ابن کثیر با سند ابن ابی حاتم نقل کرده است که شخصی بسیار رعب‌انگیز و قوی از اهل شام بود و نزد حضرت فاروق اعظم آمد، مدّتی نیامد فاروق اعظم سراغی از او گرفت، مردم گفتند که یا امیر المؤمنین از او نپرسید او در اثر شراب خواری مست است، فاروق اعظم به منشی خود دستور فرمود: چنین به او نامه بنویس:

«من عمر بن الخطاب الی فلان بن فلان - سلام علیکم، فانی احمد الیک الله الذی لا اله الا هو غافر الذنب و قابل التوب و شدید العقاب ذا الطول لا اله الا هو الیه المصیر»

از طرف عمربن خطاب به فلان بن فلان، السلام علیکم، پس از آن من به پیش تو حمد آن خدا را تقدیم می‌دارم که غیر از او معبودی نیست، آمرزنده‌ی گناهان توبه قبول کننده سخت عذاب دهنده صاحب قدرت بزرگ به جز او معبودی نیست و بازگشت به سوی اوست.

سپس او به حاضرین مجلس گفت که: شما هم با هم در حق او دعا کنید که اللّه قلب او را برگرداند و توبه او را بپذیرد، سپس فاروق اعظم به آن قاصد که نامه را فرستاد توصیه کرد که نامه را به او زمانی بدهد که از نِشّه به هوش آید و به دیگران نده، وقتی که نامه‌ی فاروق اعظم به او رسید و آن را خواند، بارها آن کلمات را خواند و تأمّل کرد که در اینها از سزا به من ترسانیده شده، و وعده‌ی آمرزش هم داده شده است، سپس شروع کرد به گریه و از شراب خواری باز آمد و چنان توبه کرد که باز به حد آن نرفت.

۱ - ابن کثیر.

وقتی که حضرت فاروق اعظم از این تأثر باخبر شد به مردم هم گفت که: در چنین معاملات شما تمام باید چنین کنید که هرگاه برادری از شما به لغزش مبتلا شد در فکر به راه آوردن او نباشید بلکه او را به رحمت خدا متوجّه سازید و در حق او دعا کنید تا موفّق به توبه کردن شود، و شما در مقابل او حامی شیطان نباشید، یعنی این‌که شما به او بد و بی‌راه گفته و او را به خشم درآورده از دین دور نیندازید، که این حمایت از شیطان است[1].

تنبیه

برای کسانی که در پی اصلاح خلق و انجام خدمت دعوت و تبلیغ‌اند، در این حکایت راهنمایی بزرگی است که اگر هدف اصلاح کسی باشد اوّل در حق او دعا کنند و سپس به تدابیر ملایم او را به سوی درستی بیاورند، او را برانگیخته نسازند که از آن به او نفعی نمی‌رسد، بلکه حمایت از شیطان می‌شود، و او را بیشتر به گمراهی مبتلا می‌کنند، در آینده به تفسیر آیه ملاحظه فرمایید.

﴿**حمٓ**﴾ بعضی از مفسّرین فرموده‌اند که آن نام خداوند است، امّا به نزد ائمّه‌ی متقدّمین همه‌ی حروف مقطعات از متشابهاتند که معنی آنها را فقط خدا می‌داند یا رمزی میان خدا و رسولش می‌باشد.

﴿**غافر الذنب و قابل التوب**﴾ - معنی لفظی غافرالذنب آمرزنده گناه و معنی قابل التوب قبول کننده توبه است، این دو لفظ از هم جدا آورده شوند اگر چه مفهوم هر دو تقریباً یکی است معلوم می‌شود، وجهش در «**غافر الذنب**» اشاره به این است که خدا بر این تواناست که گناه کسی را جز توبه هم بیامرزد، و آمرزیدن توبه کنندگان صفت دیگری است[2].

﴿**ذی الطول**﴾ معنی لفظی طول وسعت و غناست به معنای قدرت هم

۱ - ابن کثیر.
۲ - مظهری.

می آید، و به معنای فضل و احسان هم آمده است[۱].

﴿**ما یجادل فی ایت الله الا الذین کفروا**﴾ - این آیه جدال فی القرآن را کفر قرار داده است و رسول خداﷺ، فرموده است که «**ان جدالا فی القرآن کفر**» یعنی بعضی جدال در قرآن کفر است[۲].

و در حدیث آمده که روزی رسول خداﷺ، صدای شخصی را شنید که درباره‌ی آیه‌ای از قرآن با هم جدال می‌کردند، آن حضرت چنان خشمگین رفته بیرون آمد که آثار خشم در صورت مبارکش نمایان بود و فرمود: که امتهای گذشته از آنجا هلاک شدند که درباره کتاب اللّه جدال می‌کردند[۳]. جدال که قرآن و حدیث آن را کفر قرار داده است، مراد از آن طعنه بر آیات قرآن و ایراد شبهات بی جا و جدال انداختن در آنهاست، یا معنای آیه‌ای از قرآن را چنان بیان کردن که مخالف به آیات دیگر قرآن و نصوص سنّت باشد، که در حد تحریف است، و اگر نه بحث تحقیق کلامی «مبهم یا مجمل» تلاش حل مشکل و استنباط احکام و مسایل از آیه‌ای را شامل نمی‌شود، بلکه آن موجب ثواب بزرگی است[۴].

﴿**فلا یغررک تقلبهم فی البلاد**﴾ - کفّار قریش به خاطر تجارت در تابستان به شام و زمستان به یمن سفر می‌کردند، و به سبب خدمت به حرم «بیت اللّه» در تمام عرب احترام داشتند، لذا در سفرهای خود محفوظ می‌ماندند، و سود تجارتی بر می‌داشتند، و از این جهت ثروت و ریاست آنها پابرجا بود، و با وجود مخالفت به رسول خدا برقراری این وضع برای آنها موجب افتخار و غرور بود، که اگر ما نزد خدا مجرم می‌بودیم، این نعمتها از ما سلب می‌شدند، و از این احتمال می‌رفت که بعضی مسلمانان

۱ - مظهری.
۲ - رواه البغوی فی الشعب عن ابی هریره و رواه ابوداوود والحاکم و صححه - مظهری.
۳ - رواه مسلم عن عبدالله بن عمر و بن شعب - مظهری.
۴ - بیضاوی. قرطبی و مظهری.

هم در شبهه قرار گیرند، لذا در این آیه فرمود که: خدا مبنی بر حکمت و مصلحت خویش آنها را چند روزی مهلت داد، و شما مسلمانان نباید از این موضوع به اشتباه دچار شوید، پس از مهلت چند روز عذاب بر آنها خواهد آمد، و این ریاست فنا خواهد شد، و آن از غزوه‌ی بدر شروع شده تا فتح مکّه ظرف شش سال نمایان گشت.

﴿**الذین یحملون العرش و من حوله**﴾ فرشتگان حاملان عرش هم اکنون چهار فرشته هستند که در روز قیامت هشت تا می‌شوند آمار فرشتگانی که در حوالی عرش هستند را خود می‌داند، در بعضی روایات تعداد صفهای آن بیان شده که به صدها هزار می‌رسد، و به آنها کروّبی گفته می‌شود، همه‌ی اینها مقرّبان بارگاه خدا هستند.

در این آیه نشان داده شد که تمام این فرشتگان مقرّب، در حقّ مؤمنان بخصوص در حق توبه کنندگان از گناه و پیروان شرع مقدّس اسلام دعای خیر می‌کنند، یا خدا آنها را بر این کار امر فرموده، یا که در فطرت و سرشت آنها است که در حق بندگان نیک خدا دعا کنند.

حضرت مطرف بن عبدالله بن شخیر فرموده که: در جمع بندگان خدا بیشترین خیر خواه مؤمنان فرشتگان خدا می‌باشند، دعای آنها در حق مؤمنان این است که آنها را مغفرت بفرما، و از عذاب جهنّم نجاتشان بده، و در بهشت‌های جاودانه داخل بگردان، و با این نیز چنین دعا می‌کنند که ﴿**و من صلح من آباءهم و ازواجهم و ذریتهم**﴾ یعنی هر کسی که از پدران و همسران و اولاد ایشان صلاحیت مغفرت داشته باشد یعنی خاتمه‌اش بر ایمان باشد، آنها را هم جمع ایشان در جنّت داخل بفرما.

از این معلوم می‌گردد که ایمان شرط نجات است، ولی پس از آن درجه اعمال صالح هست که اگر کسی از بستگان مسلمان مانند پدر و مادر و زن و فرزند در این درجه پایین قرار گرفت. خداوند متعالی به خاطر احترام

همان مسلمان، بستگان درجه پایین او را هم با او در جنّت همراه می‌کنند تا که این موجب تکمیل مسرّت و شادمانی او قرار گیرد، چنانکه در آیه‌ی ۲۱ سوره‌ی طور آمده است ﴿**و الحقنا بهم ذریتهم**﴾ حضرت سعید بن جبیر فرموده است که: هرگاه مؤمن وارد بهشت شود، از پدر و پسر و برادر و غیره سراغ می‌گیرد که آنها کجا هستند، باز گفته می‌شود که آنها آن چنان عملی که تو کرده‌ای نکرده‌اند، لذا آنها نمی‌توانند به این مقام برسند، او می‌گوید که آنچه من عمل کردم، آنها را برای خودم نکرده‌ام، بلکه برای خود و آنها کرده‌ام پس دستور می‌رسد که آنها را هم وارد بهشت بفرمایید[۱].

در تفسیر مظهری این روایت را نقل کرده فرموده‌اند، که این حدیث موقوف، در حکم حدیث مرفوع است، و در این باره صریح است که مراد از صلاحیتی که در این آیه شرط قرار داده شده، نفس ایمان است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادَوْنَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِن مَّقْتِكُمْ أَنفُسَكُمْ
به کسانی‌که منکرانـد صدا کرده وگفته‌می‌شودبیزاری الله، پیش از بیزاری‌شما ازخودتان‌است

إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ {۱۰} قَالُوا
وقتی که شما خوانده می‌شدید برای یقین آوردن، باز شما منکر می‌شدید. می‌گویید

رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا
ای رب ما موت دادی به ما دو بار و زندگی دادی دو بار. الآن ما قایل شده‌ایم به گناهان خود

فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِّن سَبِيلٍ {۱۱} ذَٰلِكُم بِأَنَّهُ إِذَا
الآن راهی برای بیرون آمدن هست. این برای شما به این خاطر است که هرگاه کسی

دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِن يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا
خدای یگانه را بخواند شما منکر می‌شدید، و اگر می‌خواند با خدا شریکی یقین می‌کردید.

۱ - ابن کثیر.

فالحکم لله العلی الکبیر {۱۲}

پس حکم آن است که الله بزرگتر آن را بکند.

خلاصه‌ی تفسیر

کسانی که کافر شدند (وقتی که به دوزخ رفته بر شرک و کفر خود حسرت و تأسّف می‌خورند، و از شخص خود هم بسیار بیزار می‌شوند، تا این‌که از خشم، انگشتان خود را به دندان می‌گزند، چنان‌که در در منثور از حضرت حسن بصری مروی است) آنگاه آنها خوانده می‌شوند هم چنان‌که شما (اکنون) از خود نفرت دارید از آن گذشته، خدا (از شما) نفرت دارد وقتی که شما (در دنیا) به سوی ایمان خوانده می‌شدید سپس، (پس از خواندن) شما قبول نمی‌کردید (هدف از این زیادتی در حسرت و ندامت آنهاست) آنها می‌گویند که ای پروردگار ما، (ما که زندگی دومی را انکار می‌کردیم، اکنون به اشتباه خود پی برده‌ایم، چنان‌که مشاهده کردیم که) شما ما را دو بار می‌راندید، (یک بار پیش از آفرینش که ما به صورت ماده‌ی بی روح بودیم و بار دوم بعد از آمدن به این جهان و زنده شدن با مرگ معروف مردیم) و دوبار زندگی دادید یکی زندگی دنیوی، دیگری زندگی آخرت. که چهار حالت حاصل می‌گردد، که از آنها فقط یکی را انکار می‌کردند، یعنی از زندگی آخرت را، پس ذکر آن سه حالت دیگر بدین خاطر بود که آنها یقینی بودند، و هدف از این اقرار فقط این بود که اکنون حالت چهارم هم مانند آن سه حالت قبلی یقینی شد) پس ما به گناهان خود (که اصل در آنها انکار زندگی پس از مرگ بود، و بقیه‌ی تمام فروعات آن هستند) اعتراف می‌نماییم پس آیا راهی برای بیرون آمدن (از اینجا) وجود دارد (که باز به دنیا رفته آن اشتباهات را جبران کنیم، جواب داده شد که برای بیرون آمدن شما هیچ راهی نیست. بلکه برای همیشه اینجا می‌مانید

و) علّت آن این است که وقتی تنها نام خدا برده می‌شد، (یعنی از توحید یاد کرده می‌شد) شما انکار می‌کردید و اگر کسی با او شریک قرار داده می‌شد شما قبول می‌کردید، لذا این داوری خدا شده است که عالی شأن و صاحب مرتبه والای است. (یعنی چون به اعتبار علو و کبریایی خدا، این جرم عظیم بود، لذا در داوری سزا هم عظیم یعنی جهنّم دایمی است.)

هُوَ الَّذِی یُرِیکُمْ ءَایَـٰتِهِ وَ یُنَزِّلُ لَکُم مِّنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَ
اوست که نشان می‌دهد به شما نشانیان خود را و فرود می‌آورد برای شما از آسمان رزق و

مَا یَتَذَکَّرُ إِلَّا مَن یُنِیبُ {۱۳} فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ
کسی فکر می‌کند که رجوع داشته باشد. پس بخوانید خدا را در حالی‌که خاص کنید برای او

الدِّینَ وَ لَوْ کَرِهَ الْکَـٰفِرُونَ {۱۴} رَفِیعُ الدَّرَجَـٰتِ ذُوالْعَرْشِ
بندگی را، اگر چه ناگوار باشد به منکران. اوست صاحب پایه‌های بلند مالک عرش.

یُلْقِی الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَن یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِیُنذِرَ یَوْمَ
فرود می‌آورد سخنان رمزی از حکم خود بر هر که بخواهد از بندگانش تا او بترساند از روز

التَّلَاقِ {۱۵} یَوْمَ هُم بَـٰرِزُونَ لَا یَخْفَىٰ عَلَى اللهِ مِنْهُمْ شَیْءٌ لِّمَنِ
ملاقات. روزی که مردم بیرون می‌آیند مخفی نمی‌ماند بر خدا از آنها چیزی، از کیست

الْمُلْکُ الْیَوْمَ لِلَّهِ الْوَٰحِدِ الْقَهَّارِ {۱۶} الْیَوْمَ تُجْزَىٰ کُلُّ نَفْسٍ
پادشاهی در آن روز برای خدای یگانه‌ی غالب است. امروز پاداش می‌رسد به هر نفسی

بِمَا کَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْیَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِیعُ الْحِسَابِ {۱۷} وَ أَنذِرْهُمْ
به آنچه کرده هیچ ظلمی نیست امروز، یقیناً خدا زود حساب‌گیر است. و خبر بده آنها را

یَوْمَ الْأَزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ کَـٰظِمِینَ مَا
از راز نزدیک، وقتی که دلها می‌رسند به گلوها. پس آنها مغلوب می‌شوند. و نیست

لـــلظـــلمين مـــن حـــميم و لا شـــفيع يـــطاع ﴿١٨﴾ يـــعلم
برای گناهکاران هیچ دوست و نه سفارش کننده که صحبتش قبول بشود. او می‌داند

خـــائنة الأعـين و مـا تـخفی الصـدور ﴿١٩﴾ و اللـه یـقضی بـالحق و
نگـاه دزدی را و آنـچه مـخفی است در سـینه‌ها. و خـدا قـضاوت مـی‌کند بـه حق، و

الـذین یـدعون مـن دونـه لا یـقضون بشـیء إن اللـه هـو السـمیع
کسانی را که می‌خوانند بجز از خدا قـضاوت نمی‌کنند به چیزی، یـقینا خـدا اوست شـنوا و

الـبصیر ﴿٢٠﴾ أولـم یسـیروا فـی الأرض فـینظروا کـیف کـان عـقبة
بـینا. آیـا آنـها نگشـتند در مـنطقه کـه بـبینند کـه چگـونه شـده سـرانـجام

الذین کانوا من قبلهم کـانوا هـم أشـد منهم قـوة و ءاثـارا فـی الأرض
کسانی که بودند پیش از آنها، بودند آنها سخت‌تر از ایشان در نیرو یـادگاریها کـه در زمـین

فـأخذهم اللــه بـذنوبهم و مـا کـان لـهم مـن اللـه مـن واق ﴿٢١﴾
به جا گذاشتند، پس گرفت انها را خدا به گناهانشان و نبود بـرای انـها از خـدا نگـاه دارنـده.

ذلك بـأنهم کـانت تـأتیهم رسـلهم بـالبینت فکـفروا فـأخذهم
این‌به‌ایـن خـاطراست‌که‌می‌آمدند نـزدآنهابانشانیهاواضـح پس مـنکر شدند پس گـرفت‌آنهارا

اللّه إنه قوی شدید العقاب ﴿٢٢﴾
خدا یقیناً اوست زورمند سخت عذاب دهنده.

خلاصه‌ی تفسیر

اوست که نشانه‌های (قدرت) خود را به شما نشان می‌دهد (تا که شما از آنها بر توحید استدلال کنید) و اوست که از آسمان برای شما روزی می‌فرستد، (باران نازل می‌کند که از آن رزق پدید می‌آید، این هم از جمله نشانه‌های مذکور است) و از آن نشانه‌ها فقط کسی پند می‌گیرد که (به سوی

خدا اراده رجوع داشته باشد؛ (زیرا هنگام اراده رجوع موفّق به فکر و اندیشه می‌شود و از آنجا به حق می‌رسد،) پس (وقتی که بر توحید دلایل محکم وجود دارند) شما خدا را با اعتقاد خالص یعنی (با توحید) بخوانید (و مسلمان باشید،) اگر چه بر کفّار ناگوار بگذرد، (از آن باکی نداشته باشید؛ زیرا که) او رفیع الدرجات و او مالک عرش است و او بر هر کسی که از بندگانش بخواهد وحی یعنی حکم خود را می‌فرستد تا که او (همان صاحب وحی مردم را) از روز اجتماع (روز قیامت) بترساند. روزی که همه مردم (در محضر خدا) حاضر می‌شوند (و) سخن آنها از خدا مخفی نمی‌ماند، در آن روز پادشاهی از آن چه کسی است؟ فقط از آن خدا خواهد بود که یکتا (و) غالب است. در آن روز به هر کسی عوض کردارش (که کرده) می‌رسد (و) در آن روز (بر کسی) کوچک‌ترین ظلمی نمی‌شود اللّه تعالی بسیار زود حساب گیر است. و (لذا شما) از روز مصیبت‌بار نزدیک (روز قیامت) بترسانید آنگاه که دلها به دهن می‌آیند (و از غم) گلوگیر می‌شوند (و در آن روز) نه برای ظالمان (کافران) دوست صمیمی می‌باشد و نه سفارش کننده‌ای که صحبتش قبول بشود. (و) او چنان است که دزدی چشمها را می‌داند و آن (صحبتها) را هم که در سینه‌ها مخفی هستند (و آنها را دیگران نمی‌دانند. با این مطلب که او از تمام اعمال مخفی و آشکار بندگان آگاه است زیرا جزا و سزا موقوف به آن است،) اللّه تعالی درست قضاوت خواهد نمود، و کسانی که آنها را غیر از خدا می‌خوانند به هیچ وجه نمی‌توانند قضاوت کنند، (زیرا که) اللّه تعالی دانا به همه و بینا به همه است.

(هم چنین اللّه تعالی به تمام صفات کمال متّصف و معبودان باطل از ویا عاری می‌باشند، لذا غیر از خدا چه کسی می‌تواند داوری کند و ایشان که پس از این دلایل واضح انکار می‌ورزند، پس) آیا آنها در زمین سیر و

سیاحت نکرده‌اند تا ببینند که کسانی (از کفّار) که قبل از آنها گذشته‌اند سرانجام آنها (به سبب کفر) چگونه شده است، آنها در نیرو و آثاری که به زمین به جا گذاشته‌اند، (مانند ساختمان و باغ و غیره) از ایشان (که فی الحال موجوداند) بسیار بیشتر بودند، پس خداوند آنها را به سبب گناهانشان گرفتار نمود، (بر آنها عذاب نازل نمود) و برای آنها کسی که از عذاب خدا نجات شان بدهد، نشد.

(در آینده تفصیل گناهانشان بیان می‌شود) این مؤاخذه به این سبب شد که نزد آنها رسولشان، دلایل روشنی (معجزات که دلایل نبوّت می‌باشد) می‌آوردند. آنها قبول نکردند، پس اللّه تعالی آنها را مؤاخذه کرد. یقیناً او بسیار قوی و سخت سزا دهنده است. (وقتی که در همین کفّار هم همان موجبات عذاب وجود دارد پس، چگونه ایشان از مؤاخذه نجات می‌یابند.)

معارف و مسایل

﴿**رفیع الدرجات**﴾ بعضی فرموده‌اند که مراد از درجات صفات است که معنی رفیع الدرجات، رفعی الصفات می‌شود، یعنی صفات کمال او، از همه بیشتر رفیع الشأن است، ابن‌کثیر آن را بر ظاهر حمل نموده معنای آن را چنین بیان فرموده است که مراد از آن بیان رفعت عرش عظیم است، که حاوی تمام آسمانها و زمین می‌باشد، و آن برای همه به منزله سقف بلند است، چنان‌که در سوره‌ی معارج آیه‌ی ۴ فرموده است:

﴿**من الله ذی المعارج تعرج الملئكة و الروح اليه فی يوم كان مقداره خمسين الف سنة**﴾ و تحقیق ابن‌کثیر درباره این آیه این است، که مقدار پنجاه هزار سال بیان آن مسافتی است که از زمین هفتم تا عرش است و گروه بزرگی از سلف و خلف این را ترجیح داده‌اند، و بیان کرده‌اند که عرش رحمن در

نزد بسیاری از علما از یک دانه یاقوت سرخ آفریده شده است که قطر آن به مسافت پنجاه هزار سال راه است.

و هم چنین ارتفاع آن از زمین هفتم به مسافت پنجاه هزار سال است، و بعضی از مفسّرین فرموده‌اند که رفیع الدرجات به معنی رافع الدرجات است. یعنی خداوند بلند کننده درجات مؤمنین متقیّن است، چنان‌که آیه‌های ۸۳ سوره‌ی انعام و ۶۳ سوره‌ی آل عمران ﴿**ترفع درجات من نشاء و هم درجت عندالله**﴾ بر این گواه‌اند ﴿**یوم هم بارزون لا یخفی علی الله منهم**﴾، مراد از بارزون این است که چون زمین میدان حشر به صورت یک سطح صاف ساخته می‌شود که در آن نه کوهی وجود دارد و نه غاری و نه ساختمان و درختی، که بتواند حایل قرار گیرد لذا همه در یک میدان رویاروی یکدیگر قرار می‌گیرند.

﴿**لمن الملک الیوم**﴾ این کلمه در آیات مذکور پس از ﴿**یوم التلاق**﴾ و ﴿**یوم هم بارزون**﴾ آمده است، و ظاهر است که «**یوم التلاق**» روز ملاقات و اجتماع پس از نفخه ثانیه می‌باشد، هم چنین واقعه «**یوم هم بارزون**» هم زمانی می‌باشد که پس از دمیدن دوم، زمینی جدید به صورت یک سطح صاف ساخته می‌شود، که هیچ کوهی بر آن حایل نمی‌باشد، و پس از آن به آوردن این کلمه «**لمن الملک**» به ظاهر چنین معلوم می‌شود که حق تعالی بعد از آفرینش تمام خلایق بار دوم به وسیله دمیدن دوم، چیزی را بیان می‌فرماید: که قرطبی آن را به حدیث نحاس که از حضرت ابو وایل از حضرت عبدالله بن مسعود روایت کرده تأیید کرده است و آن، این که تمام مردم در یک میدان هموار جمع کرده می‌شوند که در آن کسی به گناهی مبتلا نشده است، آنگاه به یک منادی دستور داده می‌شود تا ندا دهد که «**لمن الملک الیوم**» یعنی امروز پادشاهی از چه کسی است؟ تمام مخلوقات مؤمن و کافر چنین جواب می‌دهند: «**لله الواحد القهار**» مؤمنان طبق اعتقاد خویش به صورت

تلذذ و خوشحالی می‌گویند امّا کفّار بنابر عجز و اجبار با رنج و غم اقرار می‌کنند.

از بعضی روایات دیگر معلوم می‌شود که این جواب را هم خود حق تعالی زمانی می‌دهد که پس از دمیدن اوّل همه‌ی مردم فنا می‌شوند و سپس فرشتگان مقرّب خاص جبرائیل، میکائیل، اسرافیل و ملک الموت هم می‌میرند و غیر از ذات حق، سبحانه و تعالی کسی باقی نمی‌ماند، آنگاه حق تعالی می‌فرماید: «**لمن الملک الیوم**» و چون در آن هنگام جواب دهنده‌ای وجود ندارد، پس خود او جواب می‌دهد که «**لله الواحد القهار**».

حضرت امام حسن بصری فرموده است که در این سؤال و جواب سؤال کننده و جواب دهنده تنها خود خدا می‌باشد، و همین است قول محمد بن کعب قرظی و این به آن حدیث ابوهریرة و ابن عمر تأیید می‌گردد که در روز قیامت الله تعالی تمام زمینها را در دست چپ و آسمانها را در دست راست گرفته می‌فرماید «**انا الملک، این الجبارون، این المتکبرون**» یعنی ملک و مالک منم، امروز جباران و متکبران کجا هستند؟

در تفسیر درمنثور هر دو این نوع روایت نقل کرده گفته شده است که امکان دارد که این کلمه دو بار تکرار شود یعنی یکی به هنگام نفخه اولی فنای عالم و دیگری به هنگام نفخه ثانیه و زنده شدن دوباره‌ی تمام خلایق، در بیان القرآن فرموده است که تفسیر قرآن کریم بر این موقوف نیست که این دوبار قرار داده شود، بلکه امکان دارد که از آیات مذکور ذکر آن واقعه‌ای بیاید که پس از نفخه اولی بوده است. آن را در این وقت حاضر فرض کرده این کلمه گفته شده باشد، والله اعلم.

﴿**یعلم خائنة الاعین**﴾ یعنی «**الاعین الخائنة**» مراد از خیانت نظر این است که مردم با دزدی از دیگری بر چنان چیزی نگاه بیندازد که برای او حرام و نا جایز باشد، مانند نگاه به شهوت به سوی غیر محرم و وقتی که کسی را

می بیند نظرش را برگرداند یا به گونه‌ای نگاه کند که بیننده احساس نکند این همه در نزد خدا ظاهر و روشنند.

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِـَٔايَـٰتِنَا وَ سُلْطَـٰنٍ مُّبِينٍ ﴿۲۳﴾ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ
و ما فرستادیم موسی را با نشانی‌های خود و سند واضح. به نزد فرعون و

هَـٰمَـٰنَ وَ قَـٰرُونَ فَقَالُوا سَـٰحِرٌ كَذَّابٌ ﴿۲۴﴾ فَلَمَّا جَآءَهُم بِالْحَقِّ
هامان و قارون، پس گفتند این ساحری است دروغگو. پس وقتی که آورد نزد آنها حق را

مِنْ عِندِنَا قَالُوا اقْتُلُوٓا أَبْنَآءَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ وَ اسْتَحْيُوا نِسَآءَهُمْ
نزد ما گفتند: بکشید پسران کسانی‌را که ایمان‌آورده‌اند به‌او وزنده بگذارید زنهایشان‌را

وَ مَا كَيْدُ الْكَـٰفِرِينَ إِلَّا فِى ضَلَـٰلٍ ﴿۲۵﴾ وَ قَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِىٓ أَقْتُلْ
و تدبیر منکران در اشتباه است. و گفت فرعون بگذارید مرا که می‌کشم

مُوسَىٰ وَ لْيَدْعُ رَبَّهُۥٓ إِنِّىٓ أَخَافُ أَن يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَن يُظْهِرَ
موسی‌را وبخواند رب خودرا من‌می‌ترسم‌که خراب‌کند دین‌شمارا یاانتشاردهد یاراه‌اندازد

فِى الْأَرْضِ الْفَسَادَ ﴿۲۶﴾ وَ قَالَ مُوسَىٰٓ إِنِّى عُذْتُ بِرَبِّى وَ رَبِّكُم
در کشور فساد را. و گفت موسی من پناه بردم به پروردگار خود و شما

مِّن كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَّا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ ﴿۲۷﴾ وَ قَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ
از هر متکبر که یقین نکند به روز حساب. و گفت مردی ایمان‌دار

مِّنْ ءَالِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَـٰنَهُۥٓ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَن يَقُولَ رَبِّىَ اللَّهُ
ازمردمان‌فرعون‌که پنهان‌می‌کرد ایمان‌خودرا آیامی‌کشیدمردی‌راکه‌می‌گویدربش‌الله‌است

وَ قَدْ جَآءَكُم بِالْبَيِّنَـٰتِ مِن رَّبِّكُمْ وَ إِن يَكُ كَـٰذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُۥ
و آورده نزد شما نشانی‌های رب شما را و اگر دروغگو باشد پس بر او واقع می‌شود دروغش

وَ إِن يَكُ صَـٰدِقاً يُصِبْكُم بَعْضُ الَّذِى يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِى
و اگر راستگو باشد می‌رسد بعضی از آنچه به شما وعده کرده است یقینا خدا راه نمی‌دهد

مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ ﴿۲۸﴾ يَـٰقَوْمِ لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ
به کسی که باشد بدون ملاحظه و دروغگو. ای قوم من امروز پادشاهی از آن شماست

ظَـٰهِرِينَ فِى الْأَرْضِ فَمَن يَنصُرُنَا مِن بَأْسِ اللَّهِ إِن جَآءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ
مسلطمی‌شوید برکشور پس‌کیست‌که کمک‌کندبه‌ما ازآفات‌خدا اگربرمابیاید، گفت‌فرعون

مَآ أُرِيكُمْ إِلَّا مَآ أَرَىٰ وَ مَآ أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ ﴿۲۹﴾
من به شما سخن‌تفهیم می‌کنم‌که من فهمیده‌ام وراهی به‌شما نشان‌می‌دهم که‌خوب‌باشد.

وَقَالَ الَّذِىٓ ءَامَنَ يَـٰقَوْمِ إِنِّىٓ أَخَافُ عَلَيْكُم مِّثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ ﴿۳۰﴾
و گفت آن ایماندار من می‌ترسم که بیاید بر شما مانند روز فرقه‌های گذشته.

مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَالَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ
مانند حال قوم نوح و عاد و ثمود، وکسانی که پس از آنها بودند و خدا نمی‌خواهد

ظُلْماً لِّلْعِبَادِ ﴿۳۱﴾ وَ يَـٰقَوْمِ إِنِّىٓ أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ ﴿۳۲﴾
ظلم بر بندگان. و ای قوم من می‌ترسم که بیاید بر شما روز خواندن همدیگر.

يَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُم مِّنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَ مَن
روزی که فرار کنید پشت داده نیست برای شما نجات دهنده از خدا و کسی را که

يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴿۳۳﴾ وَ لَقَدْ جَآءَكُمْ يُوسُفُ مِن قَبْلُ
در اشتباه بیندازد خدا نیست برای او فهماننده. و آورده پیش شما یوسف پیش از این

بِالْبَيِّنَـٰتِ فَمَا زِلْتُمْ فِى شَكٍّ مِّمَّا جَآءَكُم بِهِ حَتَّىٰٓ إِذَا هَلَكَ
سخنان واضح پس شما ماندید در فریب از آنچه به نزد شما آورد تااین‌که وقتی او فوت کرد

قُلْتُمْ لن يَبْعث اللهُ من بعْده رسُولاً كذٰلك يُضلُّ اللهُ منْ هو
گفتید هرگز نمی‌فرستد خدا پس از او رسولی چنین گمراه می‌کند خدا کسی را که

مُسْرِفٌ مُرْتابٌ ﴿۳۴﴾ الذين يُجادلون فی ءايت الله بغير
بی باک و شک کننده باشد. کسانی که مجادله می‌کنند در سخنان خدا بدون

سُلْطٰن أتاهُمْ كَبُر مقْتاً عند الله و عند الذين ءامنوا كذٰلك يطبع
دلیل‌که به‌آنها برسد، بیزاری بزرگی‌است نزد خدا و نزد ایمان‌داران. چنین مهرمی‌زند

اللهُ علىٰ كُلِّ قلبِ مُتكبرٍ جبّار ﴿۳۵﴾ وقال فرْعوْنُ يٰهٰمٰنُ ابْنِ لی
خدا بر هر دل تکبر کننده‌ی سرکش. وگفت فرعون ای هامان بساز برای من

صرحا لعلیٓ أبلُغُ الأسبٰب ﴿۳۶﴾ أسبٰب السمٰوٰت فأطلع إلىٰ
یک کاخ شاید من برسم در راهها. در راههای اسمانها پس سر کشیده ببینم

إلٰه موسىٰ و إنی لأظُنُّهُ كٰذبا و كذٰلك زُيّن لفرْعوْن
خدای موسی‌را و به‌گمان من او دروغگو است، و چنین آراسته نشان داده شده به فرعون

سُوءُ عمله و صُدّ عن السبيل و ما كيْدُ فرْعوْن إلّا فی تباب ﴿۳۷﴾
کردار بدش و باز داشته شد از راه راست، و تدبیر فرعون تباه شدنی است.

و قال الذی ءامن يٰقوْم اتّبعُون أهْدكُمْ سبيل الرّشاد ﴿۳۸﴾
وگفت آن ایماندار، ای قوم به راه من بیایید که می‌رسانم شما را به راه نیکی.

يٰقوْم إنّما هٰذه الحيوٰةُ الدُّنيا متاعٌ وإنّ الأخرة هی دارُ القرار ﴿۳۹﴾
ای‌قوم‌من! این زندگی دنیا استفاده بردنی است و خانه‌ی واپسین آن است خانه همیشگی.

منْ عمل سيّئةً فلا يُجزىٰ إلّا مثْلها و منْ عمل صٰلحا من ذكر
هرکسی‌که انجام‌داده بدی پس نتیجه‌ی آن‌را می‌یابد برابر، وهر کسی‌که کرده نیکی چه مرد

أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا
و چه زن و او یقین داشته باشد پس انها می‌روند در جنات روزی می‌یابند در آن

بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿۴۰﴾ وَ يَٰقَوْمِ مَا لِيَ أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَوٰةِ وَ تَدْعُونَنِيٓ
بی شمار. و ای قوم چه شده مرا که می‌خوانم شما را به سوی نجات و می‌خوانید شما مرا

إِلَى النَّارِ ﴿۴۱﴾ تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ أُشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ
به سوی آتش. می‌خوانید مرا که منکر باشم از خدا و شریک کنم به او کسی را که من به او

عِلْمٌ وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّٰرِ ﴿۴۲﴾ لَا جَرَمَ أَنَّمَا
آگهی ندارم و می‌خوانم شما را به سوی ذات غالب آمرزنده. ظاهر است که کسی که

تَدْعُونَنِيٓ إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَا فِي الْآخِرَةِ وَ أَنَّ مَرَدَّنَآ
شما مرا به‌سوی‌او می‌خوانید دعوت‌وتبلیغ‌ندارد در دنیا ونه درآخرت و این‌که بازگشت ما

إِلَى اللَّهِ وَ أَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَٰبُ النَّارِ ﴿۴۳﴾ فَسَتَذْكُرُونَ مَآ
به سوی خداست و این‌که متجاوزین ایشانند دوزخیان. پس بزودی یاد خواهید کرد آنچه

أَقُولُ لَكُمْ وَ أُفَوِّضُ أَمْرِيٓ إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴿۴۴﴾
من می‌گویم به شما و من حواله می‌کنم کارم را به خدا یقیناً خدا به بندگان بیناست.

فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا وَ حَاقَ بِـَٔالِ فِرْعَوْنَ
پس حفظ‌کرد موسی‌را خدا از تدبیر بدی‌که آنهامی‌کردند و برعکس واقع شد بر فرعونیان

سُوٓءُ الْعَذَابِ ﴿۴۵﴾ النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ
عذاب بد. وآن آتشی‌است‌که عرضه می‌شود برآنها صبح و بعدازظهر و روزی‌که قایم شود

السَّاعَةُ أَدْخِلُوٓا ءَالَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ ﴿۴۶﴾
قیامت‌دستورمی‌رسدکه‌داخل‌کنیدفرعونیان‌رادرسخت‌ترین‌عذاب.

خلاصه‌ی تفسیر

و ما موسی علیه السلام، را با احکام خویش و دلیل واضح (معجزه) به سوی فرعون و هامان و قارون فرستادیم، پس بعضی از آنها گفتند که: (نعوذ باللّه) او ساحر و دروغگو است (او را در نشان دادن معجزه ساحر و در ادّعای نبوّت و احکام کذّاب گفتند. این عمل به سوی فرعون و قارون و هامان هر سه نسبت شده است، امّا چون قارون از بنی اسرائیل بود و به ظاهر به حضرت موسی ایمان می‌داشت، پس از طرف او ساحر گفتن حضرت موسی بعید به نظر می‌رسد، امّا امکان دارد که او در آن زمان منافق باشد که به ظاهر به حضرت موسی ادعای ایمان کند و فی الواقع ایمان نداشته باشد و نیز امکان دارد که این گفتار تنها از فرعون و هامان باشد که تغلیباً به سوی هر سه نفر منسوب گردیده است) پس (از آن) وقتی که او برای عموم مردم این حق را که از طرف ما بود آورد، (چنان‌که بعضی از آنها بدان گرویدند) ایشان (که ذکرشان گذشت با همدیگر به صورت مشورت) گفتند که: پسران کسانی را که به او ایمان آورده‌اند به قتل برسانید تا نیرو و جمعیت آنان اضافه نشود که از آن هراس زوال سلطنت مشاهده می‌شود) و (چون از زنها چنین ترسی وجود ندارد. و نیز در خانه‌ها به خاطر خدمت به آنها نیاز هست لذا) دختران آنها را زنده باقی گذارید.

(در نتیجه آنها احساس خطر کردند که شاید حضرت موسی علیه السلام غلبه یابد پس برای انسداد آن تدبیری به‌کار بردند) و آن تدبیر کفّار بی اثر ماند (چنان‌که سرانجام حضرت موسی علیه السلام غالب شد و دستور قتل پسران نوزاد بنی اسرائیل قبل از تولّد حضرت موسی علیه السلام، صادر شده بود که در اثر آن حضرت موسی در دریا انداخت شد و قدرت ایزد متعال او را در خانه و آغوش فرعون پرورش نمود و این حکم دوم قتل پسران پس از تولد حضرت موسی و بعثت او و زمانی صورت گرفت که آل فرعون با مشاهده

معجزات احساس خطر کردند که اگر او تسلّط یابد پس، از پادشاهی ما خبری نخواهد بود! سپس هیچ روایتی به چشم نخورده است که آیا این دستور در آن زمان به مورد اجرا گذاشته شد یا خیر؟

پس از این درباره‌ی قتل خود حضرت موسی علیه السلام، بحث شد و فرعون به اهل دربار گفت که مرا واگذارید تا که موسی را به قتل برسانم و او باید رب خود را برای کمک خود فرا خواند من هراس دارم که مبادا او دین شما را تغییر دهد یا در کشور فسادی به راه بیندازد.

که یک ضرر متوجّه دین می‌شود و دیگری متوجّه دنیا، و این گفتار فرعون که مرا واگذارید به این خاطر بوده است که اهل دربار مصلحت قتل موسی را ندیده‌اند، که این خلاف مصلحت کشور می‌باشد! که در میان مردم شایع می‌شود که فرعون از یک مرد بی سرو سامانی ترسید، یا این گفتار به صورت تمویه بوده که عموم شنوندگان چنین بفهمند که تأخیر در قتل او به سبب جلوگیری مشاورین بوده است، اگر چه فی الواقع خود جرأت بر قتل نداشت،زیرا از ته دل از مشاهده‌ی معجزات یقین داشت. که او بر حق است لذا می‌ترسید که اگر او را به قتل برساند، نشاید در عذاب و بلای آسمانی گرفتار گردد، ولی برای انداختن خون خود بر گردن اهل دربار چنین گفت و هم چنین «**وليدع ربه**» گفتن او هم برای نشان دادن شجاعت اوست. اگرچه دلش در باطن می‌ترسید و موسی علیه السلام، همین که این سخن را شنید چه مستقیماً شنیده باشد یا بالواسطه،) پس گفت: من به پروردگار خود و شما، پناه می‌برم (به پروردگار همه) از (شر) هر شخص تهی مغز که به روز حساب یقین ندارد، (بنابراین با حق مقابله می‌کند) و (از آن مجلس مشورت) یک مرد مؤمن از خانواده فرعون بود، (و تاکنون) ایمان خود را پنهان می‌داشت، (با شنیدن این مشورت به مردم) گفت: آیا شما مردی را فقط بدین خاطر می‌کشید که می‌گوید پروردگارم «**الله**» است. حال آنکه او از

طرف پروردگار شما (بر این ادّعا) دلیل (هم) آورده است. (معجزه نشان می‌دهد که دلیل بر صدق ادعای نبوّت است. و با وجود اقامه‌ی دلیل، مخالفت با صاحب دلیل، تا این حد که در پی قتل باشد، بی نهایت زشت و نازیباست.)

و اگر (بالفرض) او دروغگو باشد پس وبال دروغ او بر خودش واقع می‌شود، و (خود او از طرف خدا رسوا می‌گردد، چه نیازی به قتل وجود دارد) و اگر او راست‌گو باشد پس آنچه او پیشگویی می‌کند (که در صورت عدم ایمان چنین و چنان عذابی خواهد آمد) از آن قدری بر شما (هم حتماً) واقع خواهد شد.

(پس در این صورت از قتل بالاتر بلای به گردن خود خواندن است، در نتیجه قتل او در صورت کذب، بی جا و در صورت صدق، مضرّ است، پس چرا چنین کاری انجام شود، و قانون کلی این است که) الله تعالی، شخصی را که از حد (خود) متجاوز باشد و بسیار دروغگو باشد به مقصد نمی‌رساند (امکان دارد تا چند روز صحبت او رواج یابد، ولی سرانجام عدم موفقیت او یقینی است، پس با توجّه به این قانون کلّی بالفرض هم اگر حضرت موسی علیه السلام، دروغگو هم باشد، پس به وجه دروغگویی او ادّعای نبوّت بسیار گناه بزرگ و جسارت شدیدی است که اگر این چنین کاذب و مفتری را خدا مقهور و هلاک نکند! لازم می آید که مخلوق را خود در شبهه و التباس مبتلا سازد، که این عقلاً از خداوند امکان‌پذیر نیست، لذا لازم است که رسوا و مغلوب باشد! پس چه نیاز به قتل دارد؟

و اگر صادق باشد پس شما یقیناً کاذب می‌باشید و در کذب هم مسرف که مدّعی خدایی فرعون هستید، و مسرف کذّاب هیچ گاه پیروز نمی‌شود، پس شما در قتل او هم پیروز نمی‌شوید، بدین‌گونه که یا در قتل موفق نمی‌شود یا این‌که سرانجام آن، بد از آب در می آید، به هر حال

مقتضای هر دو شق این است که او به قتل نرسد، پس بر این نباید چنین شبهه‌ای به ذهن راه یابد، که از آن لازم می‌آید که هیچ گاه نباید مفسدی را قتل کرد، جوابش این است که این در صورتی است که در صادق بودن یا کاذب بودن اشتباه واقع بشود، در صورتی که از معجزات، حداقل احتمال صدق لازم بود، و جایی که با دلایل قطعی کذب متقین باشد. در آنجا این چنین نمی‌باشد، اگرچه آن مؤمن بر صدق حضرت موسی یقین کامل داشت. امّا بدین نحو گفتگو، با ملاحظه‌ی حال مردم بود، که آنها برای اندیشه قدری آماده بشوند.

سپس باز مطلبی در خصوص جلوگیری از این قتل می‌آید، که ای برادران من، امروز حکومت از آن شماست، که حاکم این منطقه شما هستید، پس در عذاب خدا چه کسی از ما حمایت می‌کند که اگر (به قتل او) بر ما واقع بشود (چنان‌که در صورت راستگو بودن او احتمال داشت) فرعون (با شنیدن این تقریر در جواب) گفت: که من به شما رای می‌دهم که خود فهمیده‌ام (که قتل او مناسب است،) و من راهی نشان می‌دهم که عین مصلحت است، و آن مؤمن (وقتی دید که نرمی و مراعات حال مخاطب به درد نمی‌خورد، به تهدید و تخویف متوسّل شده) گفت: ای قوم من نسبت به شما از روز بد امّتهای گذشته مانند قوم نوح، عاد، ثمود و بعدیها (مانند قوم لوط و غیره،) احساس خطر می‌کنم و خدا نمی‌خواهد که کوچک‌ترین ظلمی به بندگان بکند (امّا وقتی خود شما چنین حرکاتی انجام می‌دهید، حتماً به سزای خودتان خواهید رسید) و (این تخویف از عذاب دنیا بود، سپس تهدید به عذاب آخرت است که) من از روزی بر شما می‌ترسم که در آن به کثرت صداها می‌شود (آن روز مشتمل بر وقایع عظیم هست، زیرا کثرت صداها یعنی خواندن یکدیگر در وقایع عظیم اتّفاق می‌افتد، چنان‌که پیش از همه صدای نفخ صور می‌شود که از آن مردگان زنده می‌گردند کما

قال تعالی فی آیة ۴۱ سوره‌ی ق ﴿**یوم یناد المناد من مکان قریب یوم یسمعون الصحیحة بالحق**﴾ و ندای دیگر برای حساب می‌شود کما قال تعالی فی آیة ۷۱ سوره‌ی اسراء ﴿**یوم ندعوا کل اناس بامامهم**﴾ و منادی دیگر با صداکردن اهل جنّت و اهل نار با هم می‌باشد کما قال فی آیة ۴۴ و ۴۸ و ۵۰ از سوره اعراف ﴿**و نادی اصحب الجنة**﴾، ﴿**و نادی اصحب الاعراف**﴾، ﴿**و نادی اصحب النار**﴾ و نداء در آخر از موت به شکل قوچ، صورت می‌گیرد که ذبحش بکنند کما ورد فی الحدیث «**یا اهل الجنة خلود لا موت و یا اهل النار خلود لا موت**».

سپس حالت دیگری از آن روز بیان شد: روزی که از موقف حساب روی برگردانیده و به سوی دوزخ مراجعه می‌کنند[1]، و در آن وقت هیچ نجات دهنده‌ای برای شما از عذاب خدا نخواهد بود، و مقتضای این مضمون قبول هدایت است، ولی کسی را که خدا گمراه کند برای او هیچ هدایت کننده‌ای نمی‌باشد، و توبیخ و تنبیه است بر این‌که، قبل از حضرت موسی علیه السلام، هم پیغمبر دیگری را هم تکذیب کرده‌اند یعنی) پیش از این در نزد شما (حضرت) یوسف، علیه السلام با دلایل (مبتنی بر توحید و نبوّت) آمد (در قوم قبط که شما هم از آن هستید و خبر او از پدران گذشته به شما هم رسیده است) پس در این امور هم، کاملاً در شک (و انکار) قرار گرفتید، که او نزد شما آورده بود، تا این‌که وقتی فوت کرد، گفتید که: اکنون خدا رسولی نخواهد فرستاد، این قول به صورت شرارت بود، با این مطلب که اوّلاً یوسف فرستاده‌ای از جانب خدا نبود و اگر بالفرض رسولی بود وقتی که ما او را قبول نکردیم، خدا خواهد گفت که فرستادن رسولی دیگر هم فایده‌ای ندارد، پس برای همیشه این قضیه تمام است، هدف اصلی از آن نفی رسالت است، چنان‌که از قول گذشته معلوم می‌شود، چنان‌که در این مسئله دچار

۱ - کذا فسره البغوی.

اشتباه شده‌اید هم چنین خداوند متجاوزان و مبتلایان به شبهات را در گمراهی می‌اندازد که بدون این‌که سندی در دست داشته باشند، در آیات خدا به جدال می‌پردازند، خداوند و نیز مؤمنان از این (بحث کجی) بسیار متنفّراند و (چنان‌که بر دلهای شما مهر زده است،) هم چنین اللّه تعالی، بر دل هر ستمکار و مغرور مهر می‌زنند، که در آن اصلاً صلاحیت فهمیدن حق نمی‌ماند، این بود، سخنرانی آن مؤمن بزرگ که از خانواده‌ی فرعون بوده و هنوز ایمان خود را اظهار نکرده بود، و با این مصاحبه، پرده‌ی کتمان از ایمان او برداشته شد، چه با ابتدای صحبت و چه پس از صحبت دوم، یعنی ﴿**یا قوم انی اخاف علیکم مثل یوم الاحزاب**﴾ ظاهر شق اوّل است لقوله تعالی ﴿**و قد جاءکم با لبینت**﴾) و فرعون با شنیدن سخنرانی قانع و سکت عن الجواب نتوانست به آن مؤمن پاسخ بدهد و به فکر خود برای اقامه حجت بر جهالت قدیم خویش به هامان) گفت: ای هامان برای من یک کاخ مرتفع بساز (تا که در آن بالا رفته بنگرم) شاید، من به راههای رفتن بر آسمان برسم. (و در آنجا رفته) خدای موسی را ببینم و من موسی را (در این ادّعا) دروغگو می‌پندارم.

(در آینده ذکر از بدکرداری مزید فرعون آمده است) و هم چنین بدکرداریهای (دیگر) فرعون (به نظر او مستحسن معلوم بودند، و از راه (راست) بازمانده است، و (در مقابل به موسی علیه السلام، تدابیر بزرگی به کار برد اما) تمامی تدبیرات فرعون خنثی شدند (در هیچ کدام پیروز نشد) و آن مؤمن (وقتی دید که فرعون نتوانست جواب معقولی بدهد باز مکرراً) گفت: ای قوم من به راه من بیایید که من شما را راه درست نشان می‌دهم (آنچه فرعون گفته بود که ﴿**من سبیل الرشاد**﴾ را به شما نشان می‌دهم راه نشان داده او هرگز سبیل الرشاد یعنی راه هدایت نبود، بلکه سبیل الرشاد راه نشان داده من است) این قوم این زندگی دنیا زندگی چند روزه‌ای است و (در اصل)

مقام رهایش آخرت است (که قانون پاداش در آنجا این است که) چون کسی گناهی انجام دهد به او برابر سزا می‌رسد و هر کسی که کار نیکی بکند چه مرد باشد و چه زن به شرطی که مؤمن باشد. ایشان به بهشت می روند (و) در آنجا به آنها رزق بی شمار می‌رسد و (به هنگام این سخنرانی، آن مؤمن آل فرعون، احساس می‌کرد که این مردم بر صحبت من تعجّب می‌کنند، و به جای این‌که صحبت مرا بپذیرند، می خواهند مرا به سوی راه کفر خویش فرا خوانند، لذا این را هم گفت که) ای قوم من چه شده است که من شما را به طرف (راه) نجات می خوانم و شما مرا به سوی (راه) دوزخ فرا می خوانید. (یعنی) شما مرا بدین سو می خوانید که، (معاذ اللّه) من به خدا کفر ورزم! و چیزی را شریک او بگردانم که (نسبت به شریک گردانیدن آن) در نزد من هیچ دلیلی وجود ندارد. و من شما را به سوی خدای غالب و خطابخش فرا می خوانم. یقینی است که آنچه شما مرا به سوی (عبادت) آن می خوانید آن نه در دنیا (برای حاجت دنیای) شایسته خواندن است و نه (برای رفع عذاب) در آخرت! و (یقینی است که) بازگشت تمام ما به سوی خداست، و (یقینی است) کسانی که از دایره (عبودیت) خارج می‌شوند (مانند پرستاران غیر اللّه) همه آنها اهل دوزخ می‌باشند، و (اکنون صحبتهای من به دل شما نمی خورند امّا) در آینده سخنان مرا یاد خواهید کرد (و چون این مؤمن از قبل احتمال می‌داد که آنها در اثر این نصیحت، بر علیه من اقدام کنند در پی اذیت و آزار من قرار گیرند، و امکان دارد که در آن زمان آثار و علایم تهدیدی از طرف آنها هم پیش آمده باشد، لذا چنین هم فرمود که) من معامله خویش را به خدا می‌سپارم، خداوند نگهبان همه بندگان (خود) می‌باشد، (من که از شما نمی ترسم) سپس خداوند آن (شخص مؤمن) را از تدابیر مضر آنها در پناه خود مصون فرمود (چنان‌که او از اذیتهای آنها محفوظ ماند، و طبق قول حضرت قتاده او هم در معیت حضرت موسی از

غرق شدن نجات یافت[۱].) و بر کسان فرعون (با خود او) عذاب مشقّت بار نازل گردید.

(با این توضیح که) آنها (در برزخ) صبح و ظهر بر آتش عرضه می‌شوند (و به آنها گفته می‌شود که شما روز قیامت در اینجا داخل می‌شوید) و روزی که قیامت برپا می‌شود دستور می‌رسد که کسان فرعون با خود او را در عذاب سخت و بی نهایت وارد کنید.

معارف و مسایل

خصوصیات و فضایل سوره‌ی مؤمن

در بالا جا به جا در ضمن وعید و تهدید منکرین توحید و رسالت، خلاف و عناد کفّار مذکور شده است، که از آن طبعاً رسول خداﷺ، ملول و محزون شده بود، و به جهت تسلّی آن حضرتﷺ، تقریباً در دو رکوع فوق الذکر داستان حضرت موسیؑ، و فرعون بیان گردید، در این داستان مصاحبه‌ی طولانی در میان فرعون و قوم او با آن شخص بزرگوار آمده است، با وجود این‌که از خانواده‌ی فرعون بود امّا با مشاهده‌ی معجزات حضرت موسیؑ، ایمان آورده بود، امّا بنا بر مصلحت ایمان خود را تا زمانی پنهان کرده بود) و به هنگام این مصاحبه ایمان او به صورت قطع اعلام گردید.

از میان ائمّه‌ی تفسیر، مقاتل، سُدی و حضرت حسن بصری، فرموده‌اند که این شخص عموزاده فرعون بود، و این همان شخصی بود که وقتی قبطی‌ها به قتل حضرت موسیؑ، به جهت قصاص آن شخص که از دست حضرت موسیؑ، کشته شد با هم مشورت کرده بودند، آمد و حضرت موسیؑ، را در کناره شهر اطّلاع داده بود، و به موسیؑ،

۱ - کذا فی الدر المنثور.

مشورت داد که از مصر بیرون برود، واقعه آن را حق تعالی در سوره‌ی قصص بیان فرموده است که: ﴿و جاء من اقصی المدینة رجل یسعیٰ﴾ و بعضی نام او را حبیب گفته‌اند، ولی صحیح این است که حبیب نام آن کسی است که داستانش در سوره یس آمده است، و نام این شخص «شمعان» است و سهیلی این نام را اصح قرار داده است، و حضرات دیگر نام او را «حزقیل» گفته‌اند و ثعلبی از حضرت ابن عبّاس همین قول را نقل کرده است.

در حدیثی آمده است که رسول اللهﷺ، فرمود: صدّیقین چند نفرند، یکی حبیب نجار است که داستانش در سوره‌ی یس آمده است، دوم مؤمن آل فرعون است، سوم ابوبکر صدّیق از مقامی بالاتر از همه برخوردار است.

﴿**یکتم ایمانه**﴾ - از این معلوم می‌شود که اگر کسی در جلو مردم ایمان خود را اظهار نکرد و در دل اعتقاد داشته باشد، مؤمن است، ولی از نصوص صریحه چنین ثابت است که برای مقبولیّت ایمان، تنها یقین قلبی کافی نیست، بلکه اقرار زبانی شرط است، و تا وقتی که به زبان اقرار نکند مؤمن محسوب نمی‌شود، البتّه اقرار زبان در جلو مردم با اعلان لازم نیست، و این بدین خاطر لازم می‌شود که اگر مردم از مسلمانی او باخبر نباشند، نمی‌توانند با او معامله‌ای را که با مسلمانان انجام می‌دهند، انجام بدهند[1].

مؤمن آل فرعون در این مصاحبه فرعون و آل فرعون را با عناوین مختلف به سوی حق و ایمان دعوت داد، و از این‌که در پی قتل حضرت موسی قرار گرفته بودند آنها را باز داشت.

﴿**یقوم انی اخاف علیکم یوم التناد**﴾ - تناد به کسر دال مخفّف تنادی است و معنی آن همدیگر را صدا کردن است و روز قیامت به این خاطر «**یوم التناد**» گفته شده است که در آن روز نداهای بی‌شماری داده خواهد شد، که قدری تذکره‌ی آنها در خلاصه‌ی تفسیر آمده است، و از حضرت عبدالله

۱- قرطبی.

بن عمر روایت است که رسول خداﷺ، فرمود: وقتی روز قیامت بر پا بشود یک منادی از جانب خدا ندا می دهد، که مردمان مخالف خدا بایستند، مراد از آن کسانی هستند که تقدیر را انکار می‌کردند، و سپس اصحاب جنّت با اصحاب جهنّم و اصحاب جهنّم با اصحاب جنّت و اصحاب اعراف به هر گروه ندا کرده صحبتهای خود را می‌گویند، آنگاه نام هر نیک بخت و بد بخت با ذکر نسب گرفته می‌شود، و نتیجه‌اش به او اعلام می‌گردد، که فلان بن فلان سعید و پیروز شد که پس از این احتمال شقاوت برای او نیست و فلان بن فلان شقی و بدبخت شد که اکنون برای او احتمال نیک بختی نیست.

رواه ابن ابی عاصم فی السنة مظهری و در مسند بزار و بیهقی از روایت حضرت انس معلوم می‌شود که اعلان این سعادت و شقاوت پس از وزن اعمال انجام می‌گیرد.

و از حضرت ابو حازم اعرج، رضی الله عنه، روایت است که او به نفس خود خطاب قرار داده می‌فرمود: ای اعرج در روز قیامت ندا داده می‌شود که مرتکبین فلان گناه بایستید که تو با آنها بر می‌خیزی سپس گفته می‌شود که مرتکبین فلان گناه برخیزید و باز تو با اینها بر می‌خیزی، سپس ندا می‌رسد که مرتکبین فلان گناه بلند شوید سپس هم تو با اینها بر می‌خیزی و من گمان می‌برم که تو با اعلان هر گناه بلند می‌شوی؛ زیرا تو هر نوع گناه را مرتکب شده‌ای[1].

﴿**یوم تولون مدبرین**﴾ یعنی وقتی که شما پشت کرده بر می‌گردید. در خلاصه‌ی تفسیر به حواله‌ی امام بغوی، معنای این، چنین بیان شده است که این بیان آن حالتی است که مجرمین از موقف حساب به سوی جهنّم سوق داده می‌شوند، حاصل آن این‌که جلوتر از آن، اعلانات و نداها که ذکر آنها در تفسیر «**یوم التناد**» آمده انجام می‌گیرند، و پس از آن اینها از موقف

۱ ـ اخرجه ابونعیم، مظهری.

حساب به سوی جهنّم برده می‌شوند.

و به نزد بعضی از مفسّرین این حالت در دنیا به هنگام نفخه‌ی اولی است که بیان شده که وقتی نخستین صور دمیده می‌شود و زمین شکافته می‌شود اینها به این سو و آن سو می‌دوند، امّا در هر طرف فرشتگان صف بسته‌اند که جایی راه فراری نمی‌باشد، و نزد آنها مراد از «**یوم التناد**» هم وقت نفخه اولی است که در آن از هر طرف فریاد و صدا بلند می‌شود، که از قرائت دوم آیه که از حضرت ابن‌عبّاس و ضحاک منقول است این تأیید می‌گردد که «یوم التناد» را با دال مشدد می‌خواند که از مصدر «ندّ» به معنای گریختن است، پس معنای «**یوم التناد**» هم طبق این تفسیر روز گریختن است و «**تولون مدبرین**» تشریح آن است.

در تفسیر «مظهری» حدیث طویلی به حواله ابن جریر و مسند ابویعلیٰ و بیهقی و مسند عبد بن حمید و غیره از حضرت ابوهریره منقول است که در آن سه نفخ صور در قیامت است: نخست نفخه‌ی فزع، دوم نفخ صعق، سوم نفخ نشر، از نفخ فزع در تمام مردم پریشانی و اضطراب پیش می‌آید، و این به تدریج طولانی می‌شود تا این‌که به نفخ صعق می‌رسد و از آن، تمام مردم بی هوش شده، سپس می‌میرند و عموماً مجموعه این دو نفخ را به نفخ اولی تعبیر می‌کنند، که وجهش ظاهر است که به هنگام یک نفخ دو کیفیت پدید می‌آید فزع و صعق در این حدیث هم به هنگام نفخ فزع، انتشار مردم را ذکر کرده و فرموده است که: «**هوالذین یقول الله یوم التناد**» از این معلوم می‌شود که مراد از «**یوم التناد**» انتشار مردم به هنگام نفخه‌ی اوّل است. واللّه اعلم.

﴿کذلک یطبع الله علی کل قلب متکبر جبار﴾ یعنی همان طوری که از نصیحتهای موسی و مؤمن آل فرعون، قلوب فرعون و هامان متأثّر نشدند، هم چنین اللّه تعالی بر هر دلی که متکبّر و جبّار باشد مهر می‌زند، متکبّر تکبّر

کننده و جبّار یعنی ظالم و قاتل که در اثر آن در آن نور ایمان داخل نمی‌شود. و نیک و در نظر او ممتاز نمی‌باشد، در آیه، متکبّر و جبّار را صفت قلب قرار داد، بدین علّت که منبع و سرچشمه تمام اخلاق و اعمال قلب است، هر عمل نیک و بد از قلب پدید می‌آید، از اینجاست که در حدیث فرموده است که در بدن انسان یک قطعه گوشت (دل) بدین صفت وجود دارد که از درستی آن تمام بدن درست می‌شود، و از فساد آن تمام بدن فاسد می‌گردد[۱].

﴿و قال فرعون یا هامان ابن لی صرحاً﴾ صرح به معنای ساختمان مرتفع است، مطلب آن به ظاهر این‌است که فرعون به وزیرش هامان، دستور داد که چنان ساختمان مرتفعی بسازد که به آسمان نزدیک شود تا بر آن بالا رفته سر بکشم و خدا را ببینم، مردمی که کوچک‌ترین فهم داشته باشد نمی‌تواند چنین تصوّر احمقانه را در سر بپروراند، اگر این دستور از فرمان روای مملکت مصر واقعیت دارد، پس دلیل روشنی است بر کمال حماقت و نادانی او، و اگر وزیر هم دستور او را به اجرا گذاشته پس او هم مصداق همین حکم است، که وزیر چنین، شهریاری چنین، ولی از هیچ والی کشوری چنین تصوّر احمقانه‌ای را نمی‌توان تصوّر کرد، بنابراین بعضی از مفسّرین فرموده‌اند: او می‌دانست که هر چند ساختمان مرتفع ساخته می‌شود، نمی‌تواند به آسمان برسد، امّا برای تحمیق و استحمار مردم و نشان دادن آنها اقدام به چنین حرکتی کرد، سپس از هیچ روایت قوی و صحیحی ثابت نیست که آیا این ساختمان مرتفع و عالی ساخته شده یا خیر؟

قرطبی نقل فرموده است که این ساختمان ساخته شد، و همین که بر ارتفاع خود رسید منهدم گردید، شاگرد رشید نخستین صدر المدرسین

۱ - قرطبی.

دارالعلوم دیوبند حضرت مولانا محمّدیعقوب پدر بزرگوار حضرت مولانا محمد یسین از استاد موصوفش نقل کرده است که فرمود: برای انهدام آن کاخ مرتفع لازم نیست که از آسمان عذابی بیاید، بلکه ارتفاع هر ساختمان موقوف بر تحمّل اساسی آن است، لذا هر چند اساس و شالوده آن عمیق باشد امّا تا حدّی عمیق می‌باشد، و وقتی که ساختمان بر آن بنا گردد لزوماً هرگاه از تحمل اساس آن اضافه باشد، منهدم می‌گردد از این حماقت دیگر فرعون و هامان به اثبات می‌رسد. واللّه اعلم.

﴿**فستذکرون ما اقول لکم و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد**﴾ این آخرین کلام مؤمن آل فرعون است، که در پیرامون دعوت دادن قوم خود به سوی حق فرمود، و در آن اظهار کرد که امروز شما به گفتار من توبه نمی‌کنید امّا هرگاه عذاب بیاید و شما را فرا بگیرد آنگاه سخنان مرا به یاد خواهید آورد، امّا به یاد آوردن بی فایده خواهد بود، و وقتی که به وسیله‌ی این مصاحبه طولانی و نصیحت و دعوت ایمان آن شخص آل فرعون بر مردم ظاهر گشت در این اندیشه قرار گرفت که اکنون این مردم در تعقیب او قرار می‌گیرند، لذا فرمود که من معامله‌ی خویش را به خدا می‌سپارم، و او نسبت به بندگان خویش محافظ و نگهبان است.

امام تفسیر حضرت مقاتل فرموده است که حسب گمان او قوم فرعون در تعقیبش قرار گرفت، و او به سوی کوه گریخت و به دست آنها گرفتار نگردید، چنان‌که واقعه او در آیه‌ی آینده چنین ذکر شده است:

﴿**فوقه الله سیئات ما مکرو و حاق بئال فرعون سوء العذاب**﴾ یعنی خداوند متعال او را از شرّ تدبیر فرعون نجات داد، امّا خود قوم فرعون به عذاب شدید مبتلا گردیدند.

اوّلاً مولای کریم مؤمن آل فرعون را از تدابیر بد آل فرعون که علیه او به کار برده بودند، نجات داد، و تفصیل آن تدابیر در قرآن مفصّل ذکر نشده

است، ولی از الفاظ قرآن چنین معلوم می‌شود که قوم فرعون برای کشتن و از بین بردن او تدابیر زیادی به کار برده بودند، وقتی که قوم فرعون غرق شد آن مؤمن آل فرعون همراه حضرت موسی نجات یافت و نجات اخروی روشن است.

﴿**النار يعرضون عليها غدوا و عشيا و يوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب**﴾ حضرت عبدالله بن مسعود در تفسیر این آیه فرموده است که: ارواح آل فرعون در کالبد مرغهای سیاه هر صبح و شام دو بار به جهنّم عرضه می‌شوند و بدان نشان داده، گفته می‌شود که جای شما اینجا است[1].

و در صحیحین از حضرت عبدالله ابن عمر روایت است که رسول خدا ﷺ، فرمود: هرگاه یکی از شما بمیرد پس در عالم برزخ هر صبح و شام مقامی که پس از حساب قیامت بدانجا می‌رسد، به او نشان داده می‌شود، و با نشان دادن این مقام هر روز به او گفته می‌شود که سرانجام باید بدانجا برسی، اگر این شخص بهشتی است پس مقام جنّتی‌اش به او نشان داده می‌شود، و اگر از اهل جهنّم است پس مقام او در جهنّم به او نشان داده می‌شود.

عذاب قبر

این آیه دلیل عذاب قبر است و روایات متواتر حدیث و اجماع امّت بر آن گواه است و احقر آنها را در رساله‌ای مستقل به نام «**البر بعذاب القبر**» جمع کرده‌ام و این رساله با آیات مربوطه، جزو حزب سادس احکام القرآن به زبان عربی انتشار یافته است.

وَ إِذْ يَتَحَاجُّونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَـٰٓؤُا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوٓا إِنَّا كُنَّا

و وقتی که با هم نزاع می‌کنند در آتش، پس می‌گویند ضعیفان با متکبران، که بودیم ما

۱ - اخرجه عبدالرزاق و ابن ابی حاتم - مظهری.

لكُمْ تبعا فهلْ أنتم مُغنُون عنا نصيبا من النار ﴿۴۷﴾ قال الذين
تابع شما پس آیا بر میدارید از ما بخش از آتش. میگویند کسانی که

استَكبرُوا إنا كلٌ فيها إن اللهَ قدْ حكم بين العباد ﴿۴۸﴾ و قال
تکبر میکردند ما همه افتادهایم در آن یقیناً خدا داوری کرده در میان بندگان. و میگویند

الذينَ في النار لخزنة جهنم ادْعُوا ربكُمْ يُخفف عنا
کسانی که افتادهاند در آتش به نگهبانان دوزخ، بخواهید از رب خویش که سبک کن از ما

يوْما من العذاب ﴿۴۹﴾ قالوا أولمْ تكُ تأْتيكمْ رُسُلكم بالبينت
روزی قدری عذاب. آنها گفتند آیا نمیآمدند رسولان شما پیش شما، با نشانیهای واضح.

قالوا بلىٰ قالوا فادعُوا وما دعٰـؤُا الكٰفرين إلا في ضلٰل ﴿۵۰﴾
میگویند چرا، گفتند پس بخوانید و نیست خواندن کفار مگر گمراهی.

خلاصهی تفسیر

و (آن زمان قابل ملاحظه است که) کفّار در دوزخ با هم نزاع میکنند، پس طبقه پایین مردم (پیروان) با طبقه بالا (متبوعین که در دنیا از آنها پیروی میکردند،) میگویند که ما در دنیا پیرو شما بودیم، آیا شما میتوانید از ما سهمی از عذاب بردارید، (وقتی که شما در دنیا ما را تابع و پیرو خود قرار داده بودید امروز باید به ما کمک کنید،) طبقه بالا میگویند که ما همه در دوزخ هستیم (نمیتوانیم از خود چیزی کم کنیم، پس نسبت به شما چه میتوانیم بکنیم) خداوند متعال در میان بندگان خویش قضاوت قطعی کرده است، (اکنون چه کسی میتواند خلاف آن را انجام دهد) و (پس از آن) کسانی که در دوزخ هستند (بزرگ و کوچک تابع و متبوع همه با هم) به فرشتگان موکّل جهنّم (در مقام تقاضا) میگویند که شما از خدایتان بخواهید که در یک روز از ما عذاب را سبک گرداند. (امیدی برای برطرف

شدن عذاب یا کم شدن آن برای همیشه وجود ندارد، که حداقل یک روز هم آن معطّل گردد.)

فرشتگان می‌گویند: (بگویید) آیا پیغمبران شما با معجزات پیش شما نیامدند (و راه نجات از دوزخ را برای شما نشان ندادند) دوزخیان می‌گویند: بلی آمده بودند (امّا ما به سخن آنها گوش ندادیم ﴿**بلی اذ جاءنا نذیر فکذبنا**﴾[1]) فرشتگان می‌گویند که: پس (ما نمی‌توانیم برای شما دعا کنیم؛ زیرا ما اجازه نداریم برای کفّار دعا بکنیم) خود شما (اگر میل دارید) دعا کنید و (دعای شما هم نتیجه‌ای نخواهد داشت؛ زیرا که) دعای کفّار (در آخرت) بی اثر محض خواهد بود (چون در آخرت هیچ دعایی نمی‌تواند بدون از ایمان مقبول افتد، و فرصت ایمان در دنیا بود که شما آن را از دست دادید، و آنکه فرمود: در آخرت، از این مفهوم می‌شود که در دنیا دعای کافر می‌تواند قبول بشود، چنان‌که بزرگ‌ترین دعای کافر بزرگ ابلیس که تا قیامت زنده بمانم مورد قبول قرار گرفت.)

إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءامَنُوا فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ
ما کمک می‌کنیم به رسولان خود و به ایمان‌داران در زندگی دنیا، و روزی که می‌ایستند

الْأَشْهَـٰدُ ﴿۵۱﴾ يَوْمَ لَا يَنفَعُ الظَّـٰلِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ
گواهان. روزی که به درد نمی‌خورد برای منکران بهانه‌ی آنها. و با آنهاست لعنت و

لَهُمْ سُوٓءُ الدَّارِ ﴿۵۲﴾ وَ لَقَدْ ءاتَيْنَا مُوسَى الْهُدَىٰ وَ
برای آنهاست خانه‌ی بد. و ما دادیم به موسی هدایت و

أَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَٰٓءِيلَ الْكِتَـٰبَ ﴿۵۳﴾ هُدًى وَ ذِكْرَىٰ لِأُولِي
وارث کتاب کردیم اسرائیل را. راهنما و تفهیم کننده برای

۱ - سوره ملک، ۶.

الْأَلْبَٰبِ ﴿۵۴﴾ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ وَ
عقل مندان. پس صبر کن یقینا وعده خدا بر حق است و آمرزش بخواه برای گناهت و

سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِبْكَٰرِ ﴿۵۵﴾ إِنَّ الَّذِينَ يُجَٰدِلُونَ
به پاکی یاد کن حمد رب خود را به شام و صبح. کسانی که نزاع می‌کنند

فِيٓ ءَايَٰتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَٰنٍ أَتَىٰهُمْ إِن فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ
در سخنان خدا بدون سند که برسد به آنها، نیست در سینه‌هایشان مگر تکبر که

مَّا هُم بِبَٰلِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿۵۶﴾ لَخَلْقُ
گاهی نمی‌رسند به آن. پس پناه بخواه از خدا یقیناً اوست شنوای بینا. البته آفرینش

السَّمَٰوَٰتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَ لَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ
آسمانها و زمین بزرگتر است از آفرینش مردم، ولی بیشتر مردم

لَا يَعْلَمُونَ ﴿۵۷﴾ وَ مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَ
نمی‌فهمند. و برابر نیست کور و بینا و نه ایمان‌داران که

عَمِلُوا الصَّٰلِحَٰتِ وَلَا الْمُسِيٓءُ قَلِيلًا مَّا تَتَذَكَّرُونَ ﴿۵۸﴾ إِنَّ السَّاعَةَ
کار شایسته می‌کنند و نه بدکار. شما خیلی کم فکر می‌کنید. به تحقیق قیامت

لَأَتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيهَا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۵۹﴾ وَ قَالَ رَبُّكُمُ
می‌آید در آن فریب نیست، ولی بیشتر مردم قبول نمی‌کنند. و می‌گوید رب شما،

ادْعُونِيٓ أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي
مرا بخوانید که می‌رسم به صدای شما یقیناً کسانی که تکبر می‌کنند از بندگی من

سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ﴿۶۰﴾
اکنون داخل می‌شوند در دوزخ ذلیل شده.

خلاصه‌ی تفسیر

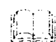
ما به پیغمبران خود و اهل ایمان در زندگی دنیا هم کمک می‌کنیم (چنان‌که در گذشته از داستان حضرت موسی، علیه السلام، معلوم شد) و روزی که در آن گواهان (فرشتگان که نامه‌ی اعمال را می‌نوشتند، و در روز قیامت به این گواهی می‌دهند که رسولان کار تبلیغ را انجام داده‌اند، و کفّار تکذیب نموده‌اند، در نتیجه آن فرشتگان برای گواهی) می‌ایستند، (مراد از آن روز قیامت است، وضع کمک در آنجا اکنون از ﴿**معذب فی النار**﴾ بودن‌معلوم شده است، در آینده بیان آن روز می‌آید یعنی) روزی که به ظالمان (کافران) معذرت خواهی آنان سودی نمی‌بخشد. (اوّلاً معذرت معتدبه نمی‌باشد، و اگر حرکت مذبوحانه باشد، نفعی نمی‌دهد) و برای آنها لعنت می‌باشد، و برای آنها در آن عالم ویرانی خواهد بود، (پس بدین شکل شما و پیروان شما پیروز می‌شوید و مخالفان ذلیل و مقهور خواهند شد، پس شما تسلّی داشته باشید) و (پیش از شما) ما به موسی علیه السلام هدایت نامه (تورات) را داده‌ایم و سپس ما کتابی به بنی اسرائیل رسانده بودیم که آن (کتاب) هدایت و نصیحتی بود، برای اهل عقل (سلیم) برخلاف بی خردان از آن منتفع نشدند، هم چنین شما هم به مثل حضرت موسی، علیه السلام، صاحب رسالت و صاحب وحی هستید و هم چنین مانند بنی اسرائیل پیروان شما هم خدمت کتاب شما را انجام می‌دهند، و هم چنان که صاحبان عقل از آنها تصدیق کننده و پیرو بودند و بی عقلان منکر و مخالف هم چنین در جمع است شما هم دو نوع مردم می‌باشد،) پس شما هم (از این تسلّی یابید در مقابل اذیتهای کفّار) صبر کنید، یقیناً وعده خدا که در بالا به عبارت ﴿**لنصر رسلنا**﴾ ذکر شده کاملاً) راستین است و اگر گاهی در کمال صبر خللی باشد که در اصل طبق قوانین شرع گناهی هم نیست، ولی با توجّه به رتبه عالی شما در وجوب تدارک، مانند گناه است، آن را تدارک فرمایید و آن تدارک این

است که نسبت به آن گناه خویش که مجازاً به آن، با توجّه به شأن رفیع آن جناب ﷺ گناه گفته شده است، آمرزش بخواهد، و به شغلی بپردازد که به امور غمگین و حزن‌انگیز، التفاتی نماند، و آن این‌که) صبح و شام (همه دوران) تسبیح و تمحید رب خود را بیان کند (این مضمون متعلّق به تسلّی آن جناب ﷺ است و در آینده رد و توبیخ منکرین و مجادلین بیان می‌شود یعنی) کسانی که بدون این‌که سندی در دست داشته باشند، در آیات خدا نزاع به راه می‌اندازند (و نزد آنها به هیچ وجه اشتباهی نباشد که موجب جدال قرار گیرد بلکه) از دلهایشان (تنها) تکبّر وجود دارد که آنها گاهی بدان رسیدنی نیستند، (و آن تکبّر سبب جدال است؛ زیرا آنها خود را بزرگ می‌پندارند و از اتباع عارشان می‌آید و خود آنها در این فکر هستند که دیگران را تابع خود بگردانند، امّا آنها به این بزرگی نخواهند رسید، بلکه ذلیل و خوار خواهند شد، چنان‌که در جنگ بدر و غیره از دست مسلمانان مغلوب شدند،) پس (وقتی خود ایشان بزرگی می‌طلبند با شما از روی حسد و عداوت پیش می‌آیند ولی) شما (نگران نباشید بلکه از شر آنها) به خدا پناه ببرید یقیناً او به همه چیز شنوا و بیناست (پس او به صفات کمال خویش کسانی را که در پناه او بیایند، حفظ خواهند فرمود، این جدال درباره‌ی تسلیم کردن رسالت شما بود، در آینده جدال آنها درباره قیامت با ورد آن، ذکر می‌شود یعنی: کسانی از آفرینش دوباره مردم منکر هستند خیلی بی خردند؛ زیرا که یقیناً آفرینش آسمانها و زمین در بدو امر از آفرینش، بار دوم مردم کار بزرگتری است، وقتی که بر کار بزرگتر قدرت او ثابت شد، پس بر کوچک‌تر به درجه‌ی اولی ثابت است، و این دلیل برای ثبوت کافی و شافی است، ولی بیشتر مردم این را نیز در نمی‌یابند؛ زیرا فکر نمی‌کنند، و بعضی به گونه‌ای است که فکر می‌کنند و می‌فهمند و قبول می‌کنند و بدین شکل شنوندگان قرآن به دو گروه تقسیم شدند: یکی آن‌که

قرآن را می‌فهمند و قبول می‌کنند. ایشان صاحبان بصیرت و صاحبان ایمانند، دوم این‌که نمی‌فهمند و قبول نمی‌کنند، این مثال نابینا و بد عمل است) و (مردمان این دو گروه یعنی یکی) بینا و (دوم) نابینا و (یکی) کسانی که ایمان آورده و کار شایسته کرده‌اند، و (دوم) بدکار، با هم برابر نمی‌باشند. (این موضوع متضمن تسلّی است، برای آن حضرتﷺ که هر نوع مردم می‌باشد، همه چگونه می‌فهمند، و برای منکرین وعید عذاب قیامت هم می‌باشد، که ما تمام را برابر قرار نمی‌دهیم، در آینده برای منکران یعنی: کسانی که مانند نابینا بد عمل هستند. به گونه‌ای التفات، زجر می‌فرماید که) شما خیلی کم می‌فهمید (و اگر نه کور و بد عمل قرار نمی‌گرفتید، و نسبت به جدال قیامت پاسخ داده، در آینده از وقوع آن خبر می‌دهد که) قیامت حتماً واقع خواهد شد، در (آمدن) آن هیچ گونه شکی نیست، ولی بیشتر مردم (به وجه عدم عدم تدبّر در دلایل آن را) قبول ندارند و (جدال دیگر آنها درباره‌ی توحید بود، که با خدا شریک مقرّر می‌کردند، که در آینده نسبت به آن بحث است یعنی) پروردگار شما فرموده است (که دیگران را در قضای حاجات نخوانید بلکه) مرا بخوانید من (بجز خواسته بی جا) هر خواسته شما را قبول می‌کنیم. (همین است، مطلب آیه‌ی ۴۱ سوره‌ی انعام ﴿**فیکشف ما تدعون الیه ان شاء**﴾ که دعای خواسته بی جا رد کرده می‌شود) کسانی که تنها از عبادت من (که در آن دعاء خواندن از من هم شامل است) سر می‌تابند (و دیگران را می‌خوانند و آنها را عبادت می‌کنند، خلاصه کسانی که از توحید اعراض کرده به شرک مبتلا می‌باشند) آنها عنقریب (به محض مردن) ذلیل شده در جهنّم داخل می‌شوند.

معارف و مسایل

﴿**انا لننصر رسلنا والذین امنوا فی الحیوة الدنیا**﴾ در این آیه وعده‌ی خدا



ذکر شده است که او به پیامبران خود و به مؤمنین هم در دنیا و هم در آخرت کمک می‌کنند، و به ظاهر هدف از این کمک، کمک در مقابل مخالفان و دشمنان است، تحقّق این نسبت به اکثر انبیا روشن است، ولی درباره بعضی انبیاء علیهم‌السلام، مانند حضرت یحیی و زکریا و شعیب علیهم‌السلام، که دشمنان، آنها را شهید کردند، یا بعضی بر ترک وطن اجبار شدند، مانند حضرت ابراهیم، علیه‌السلام و حضرت خاتم الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وسلم، می‌تواند موجب شبهه قرار گیرد.

ابن کثیر به حواله‌ی ابن جریر از آن، چنین پاسخ داده است، که مراد از نصرت در آیه، انتصار و انتقام از دشمنان است، چه در حیات آنها و چه بعد از وفاتشان، و این معنی بر تمام انبیاء علیهم‌السلام، و مؤمنان بدون استثناء صادق است، کسانی که پیامبران خود را به قتل رسانده‌اند آنها به چنان عذابهایی مبتلا و رسوا شده‌اند، که تاریخ از آن مملوّ است، خداوند متعال بر قاتلان حضرت یحیی و زکریا و شعیب دشمنان آنها را مسلّط گردانید، که آنها را ذلیل و خوار کرده به قتل رسانیدند، و خداوند بر نمرود چنان عذابی آورد و بر دشمنان حضرت عیسی، علیه‌السلام، روم مسلّط گردید که آنها را ذلیل و خوار کرد، و سپس از نزدیکی قیامت آنها را بر دشمنان مسلّط می‌فرماید، و دشمنان خاتم الانبیا را به وسیله‌ی خود مسلمانان مغلوب کرد و سرداران سرکش آنها کشته شدند، بعضی اسیر گردیدند، و بقیه در فتح مکّه اسیر شده، به محضر آن حضرت آورده شدند، آن‌حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم آنها را آزاد فرمود کلمه آن‌جناب صلی‌الله‌علیه‌وسلم در دنیا سربلند شد، و بر تمام ادیان غالب آمد، و در عهد خود آن‌حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم، حکومت اسلام بر محل جزیرة العرب استقرار یافت.

﴿**یوم یقوم الاشهاد**﴾ یعنی روزی که گواهان برپا می‌شوند.

مراد از آن روز، قیامت است که در آنجا نصرت الهی به صورت خاص در حق انبیاء علیهم‌السلام، و مؤمنان ظاهر می‌گردد.

﴿**ان فی صدورهم الا کبر ما هم ببالغیه**﴾ یعنی کسانی که در آیات خدا

بدون حجت و دلیل جدال می‌کنند.

و هدف در اصل انکار این دین است، و علّت آن غیر از این، چیز دیگری نیست که در دل تکبّر دارند، و بنا بر حماقت خویش چنین تصوّر می‌کنند که این بزرگواری به سبب استقامت ما بر مذهب خود ماست، و اگر این مذهب را رها کنیم و مسلمان بشویم این ریاست و اقتدار ما از بین خواهد رفت، قرآن فرمود که: ﴿**ما هم بالغیه**﴾ یعنی ایشان به این ریاست مزعومه‌ی خود بدون مشرّف شدن به اسلام نخواهند رسید، اگر به اسلام مشرّف شوند پس عزت و عظمت همراه آنهاست(۱).

﴿**و قال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنّم داخرین**﴾

حقیقت دعا و فضایل و درجات و شرط پذیرش آن

معنای لفظی دعا، خواندن است، و بیشتر در خواندن برای رفع حاجت و ضرورت به کار می‌رود، و گاهی به مطلق ذکر الله هم دعا گفته می‌شود.

این آیه اعزازی خاص است، برای امّت محمّدی که به آنان دستور به دعا کردن داده شده است و به اجابت آن وعده داده شده است، و برای کسی که دعا نخواند وعید عذاب آمده است.

حضرت قتاده از کعب احبار نقل کرده است که در زمان گذشته این خصوصیت انبیاءعلیهم‌السلام بود، که به آنها از طرف خدا دستور می‌رسید که اگر شما دعا کنید، من اجابت می‌کنم، این خصوصیت امّت محمّدی است که این حکم به تمام امّت عام گردانیده شد(۲).

حضرت نعمان بن بشیر در تفسیر این آیه این حدیث را بیان فرموده

۱- قرطبی. ۲- ابن کثیر.

است که: رسول خداﷺ، فرمود: «**ان الدعاء هو العبادة**» یعنی دعا عبادتی است و سپس آن حضرت در استدلال، این آیه را تلاوت فرمود که ﴿**ان الذین یستکبرون عن عبادتی**﴾[۱].

در تفسیر مظهری آمده است که در جمله «**ان الدعاء هو العبادة**» طبق ضوابط بلاغت عربی «**قصر المسند علی المسند الیه**» مفهوم آن می‌تواند چنین باشد که هر عبادت دعاست و در اینجا هر دو احتمال وجود دارد، و مراد در اینجا این است که دعا و عبادت اگر چه به اعتبار مفهوم لفظی از هم جدا هستند، امّا از نظر مصداق هر دو با هم یکی هستند، که هر دعایی عبادت و هر عبادتی دعاست؛ زیرا عبادت عبارت از تذلّل نزد کسی است، و بدیهی است که اگر کسی خود را محتاج پنداشته، در جلو شخصی دست سؤال دراز کند، این تذلّل نهایی است، که مفهوم عبادت است، و نیز نتیجه هر عبادت این است که از خدا آمرزش و جنّت و عافیت دنیایی و آخرت خواسته شود.

بنابراین در حدیثی قدسی آمده است که الله تعالی فرموده است که: کسی که این قدر در حمد و ثنای من مشغول باشد که فرصت برای خواست احتیاجاتش پیدا نکند، من چیزی بیشتر از خواهندگان به او می‌دهم، یعنی نیاز او را برآورده می‌سازم[۲]

در «مسلم و ترمذی» روایتی بدین الفاظ آمده است که «**من شغله القرآن عن ذکری و مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین**» یعنی کسی که مشغول به تلاوت قرآن باشد که فرصت پیدا نکنند تا از من احتیاجات خود را بخواهد، پس من او را به اندازه‌ای می‌دهم که به طلبکاران نمی‌رسد.

از این معلوم می‌شود که هر عبادت همان فایده را می‌دهد که فائده دعا

۱ - رواه الامام احمد و الترمذی والنسائی و ابوداوود و غیره. ابن کثیر.
۲ - رواه الجزری فی النهایه.

باشد و در حدیث عرفات آمده است که رسول خداﷺ، فرمود که: در عرفات دعای من و دعای انبیای گذشته از من این است که «**لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شی قدیر**»(۱).

در این، عبادت و ذکر الله را دعا قرار داد و آنچه در این برای ترک کنندگان عبادت یعنی دعا، وعید بیان شده است، در صورت استکبار است، یعنی کسی که از روی استکبار خود را از دعا مستغنی فهمیده دعا نکند این علامت کفر است لذا مستحق وعید جهنّم قرار می‌گردد، و اگر نه عموم دعاها، فی حد ذاته، فرض و واجب نیست که از ترک آنها گناهی لازم آید، البته به اجماع علما دعا مستحب و افضل است(۲).

و حسب تصریح احادیث موجب برکات است.

فضایل دعا

حدیث: رسول خداﷺ فرموده: «**الدعاء مخ العبادة**» یعنی: دعا مغز عبادت است(۳).

حدیث: رسول خداﷺ، فرموده است: که هیچ چیزی بیشتر از دعا به نزد خدا مکرّم نیست(۴).

حدیث: رسول خدا،ﷺ فرموده است: از خدا فضل او را بخواهید؛ زیرا که خدا سؤال و خواستن حاجت را پسند می‌فرماید و بزرگ‌ترین عبادات این است که هنگام سختی در انتظار فرج و گشادگی باشد(۵).

حدیث: رسول خدا،ﷺ فرموده است: کسی که حاجت خود را از خدا

۱ - رواه ابن ابی شیبه. مظهری.
۲ - مظهری.
۳ - ترمذی عن انس.
۴ - ابن ماجه. حاکم عن ابوهریره.
۵ - ترمذی عن ابن مسعود.

نمی‌خواهد، اللّه تعالی بر او خشمگین می‌شود[۱].

تفسیر مظهری همه این روایات را نقل کرده و فرموده است که غضب الهی بر تارک دعا زمانی است که ترک دعا بنا بر تکبّر و استغنا باشد، چنان‌که از الفاظ آیه‌ی مذکور ﴿ان الذین یستکبرون﴾ ثابت می‌شود.

حدیث: رسول خدا ﷺ فرموده است: از دعا کردن، عاجز نباشید؛ زیرا که هیچ کسی با دعا هلاک نشده است[۲].

حدیث: رسول خدا ﷺ فرموده است: دعا سلاح مؤمن است و ستون دین و نور آسمان و زمین است[۳].

حدیث: رسول خدا ﷺ فرموده است: کسی که درهای دعا برای او گشاده بشوند درهای رحمت برای او گشاده می‌شوند و هیچ دعایی به نزد خدا دوست داشتنی‌تر از این نیست که انسان از او عافیت بخواهد[۴].

لفظ عافیت لفظی بسیار جامع است که در آن حفظ از بلا و برآوردن هر حاجت و نیاز داخل است.

مسئله: دعا کردن به گناه و قطع رحم حرام و نا جایز است و آن در نزد خدا پذیرفته نمی‌شود[۵].

وعده پذیرش دعا

در آیه‌ی مذکور وعده شده است که هر بنده‌ای که به دربار خدا دعا بکند آن دعا قبول می‌شود، ولی بسا اوقات انسان مشاهده می‌کند که دعا کرد و قبول نشد. جواب آن در حدیثی که از حضرت ابوسعید خدری

۱ - ترمذی، ابن حیان و حاکم.
۲ - ابن حیان، حاکم عن انس.
۳ - حاکم فی المستدرک عن ابی هریره.
۴ - ترمذی، حاکم عن ابن عمر.
۵ - کما فی الحدیث عن ابی سعید الخدری.

منقول است چنین آمده است که رسول خداﷺ، فرموده است: مسلمان هر دعایی راکه از خدا بخواهد، اللّه تعالی به او می‌دهد، به شرطی که دعا گناه و قطع رحم نباشد، و برای پذیرش آن یکی از سه صورت روی می‌دهد: یکی آنکه آنچه خواسته عیناً به او عنایت گردد، دوم این‌که در عوض چیز خواسته شده‌ی او، در آخرت به او اجر و ثواب برسد، سوم این‌که خواسته‌اش به او نرسد امّا در عوض از او مصیبت و بلای برطرف گردد[1].

شرایط پذیرش دعا

برای پذیرش دعا در آیه به ظاهر شرطی نیست، حتّی برای پذیرش دعا، مسلمان بودن هم شرط نیست، خداوند دعای کافر را هم می‌پذیرد، تا جایی که دعای ابلیس برای زنده شدنش تا قیامت پذیرفته شد، پس نه برای پذیرش دعا وقتی شرط است و نه طهارت و وضو، البتّه در احادیث معتبر بعضی امور مانع از پذیرش دعا بیان شده است، که اجتناب از آنها برای پذیرش دعا لازم است، چنان‌که در حدیثی از حضرت ابوهریره روایت است که رسول اللّه،ﷺ فرمود که: بسیاری مردم بسیار سفر می‌کنند و دست به سوی آسمان برای دعا برداشته، یا رب، یا رب، می‌گویند و حاجت خود را طالب می‌شوند ولی خورد و نوش آنها حرام و لباس آنها حرام و از حرام تغذیه شده‌اند. دعای آنها کجا قبول می‌شود[2].

و هم چنین با غفلت و بی پروایی بدون توجّه اگر کسی کلمات دعا را بخواند در حدیث نسبت به او آمده است که این چنین دعایی قبول نمی‌شود[3].

۱ - مسند احمد، مظهری.
۲ - رواه مسلم.
۳ - ترمذی عن ابی‌هریره.

اللهُ الذی جعل لکُمُ الیل لِتسکُنوا فیه و النهار مُبصرا إن الله لذو
الله است که ساخته برای شما شب را تا که آرام کنید در آن و روز را برای دیدن. الله دارای

فضل علی الناس ولکن أکثر الناس لایشکرون ﴿۶۱﴾ ذلکمُ اللهُ
فضل است بر مردم ولی بیشتر مردم قدردانی نمی‌کنند. همان الله است

ربُکمْ خلقُ کُلِ شیءٍ لا إله إلا هُو فأنی تُؤفکون ﴿۶۲﴾ کذلک
رب شما آفریننده‌ی هر چیز. نیست معبودی به غیر از او پس کجا بر می‌گردید. هم چنین

یُؤفک الذین کانوا بِایتِ الله یجحدُون ﴿۶۳﴾ اللهُ الذی جعل
برگردانیده می‌شوند کسانی که منکر آیات خدا باشند. الله است که ساخته

لکُمُ الأرْض قرارا و السماء بناء و صورکُمْ فأحسن
زمین‌را برای‌شما قرارگاه، وآسمان‌راساختمانی وصورت‌ساخت‌برای شما پس‌خوب‌ساخت

صورکُمْ و رزقکُم من الطیبتِ ذلکُمُ اللهُ ربُکمْ
صورت شما را و رزق داد شما را از چیزهای پاکیزه آن خداست رب شما

فتبارك اللهُ ربُ العلمین ﴿۶۴﴾ هُو الحیُ لا إله إلا هُو
پس بی نهایت با برکت است خدا، رب جهانیان است. اوست زنده، نیست معبودی به جز او

فادْعُوهُ مخلصین لهُ الدین الحمْدُ لله ربِّ العلمین ﴿۶۵﴾
پس‌بخوانید اورا خالص‌کننده برای‌او بندگی‌را، هم‌ستایش مر خدا راکه رب جهانیان‌است.

قُلْ إنی نُهیت أنْ أعْبُد الذین تدْعُون منْ دُون الله لما
تو بگوکه من منع‌شدم ازاین‌که بپرستم کسانی‌را که شما به‌جز از خدا می‌خوانید، وقتی‌که

جاءنی البینتُ من ربی و أُمرْتُ أنْ أُسلمَ لِرب العلمین ﴿۶۶﴾
رسید نزد من نشانی‌های اولش از رب من امر شدم که تابع رب جهانیان باشم.

هُوالذی خلقکم من تُراب ثمّ من نُطفة ثمّ منْ علقة ثمّ یخرجکُم
اوست‌که آفرید شمارا ازخاک پس‌ازقطره‌آبی سپس‌ازخون‌بسته، باز بیرون می‌آورد شمارا

طِــفْلاً ثُــمَّ لِــتَبْلُغُوا أَشُــدَّكُــمْ ثُــمَّ لِــتَكُونُوا شُـيُوخًا وَ مِــنْكُم مَــن
بچه، باز تاوقتی برسید بر قدرت کامل خود، باز وقتی باشید پیر وبعضی از شمابه‌گونه‌ای است

يُــتَوَفّىٰ مِــن قَــبْلُ وَ لِــتَبْلُغُوا أَجَــلاً مُسَــمًّى وَ لَــعَلَّكُمْ تَــعْقِلُونَ ﴿۶۷﴾
کــه مــی‌میرد پــیش از ایــن، تــا بــرسید بــه مــدت نــوشته شــده و تــا کــه شــما بــفهمید.

هُــوَ الَّــذِي يُــحْيِ وَ يُــمِيتُ فَــإِذَا قَــضَىٰ أَمْراً فَــإِنَّمَا يَــقُولُ لَــهُ
اوست‌که زنده‌می‌کند و می‌میراند پس وقتی‌که دستور دهــد بــه‌کــاری، پس مــی‌گوید بــرای آن

كُن فَيَكُونُ ﴿۶۸﴾
که‌باش، پس‌آن می‌باشد.

خلاصه‌ی تفسیر

پروردگار شما آن خدایی است که برای (نفع) شما شب را آفرید تا که در آن استراحت کنید و روز را (برای دیدن،) روشن ساخت (تا کـه بـدون تکلّف معاش به دست آوردید،) یقیناً اللّٰه تعالی بر مردم فضل بزرگی دارد، (که مصالح آنها را چگونه مراعات فرموده است) ولی بیشتر مردم (از این نعمتها) قدردانی نمی‌کنند (بلکه برعکس شرک می‌ورزند) و اللّٰه پروردگار شماست (که ذکرش گذشت. نه آنـهایی کـه شـما تـراشـیده‌ایـد!) اوست آفریننده‌ی هر چیز، و غیر از او کسی شایسته‌ی عبادت نیست. پس (بعد از اثبات توحید) شما به کدام دلیل (شرک ورزیده) به عقب باز می‌گردید! (و این مختص مخاطبین نیست، چنان‌که آنها به تـعصّب و عـناد بـه عـقب بـر می‌گردند) نیز آنهایی که (پیش از این) نشانه‌های (تکوینی و تنزیلی) اللّـه تعالی را انکار می‌کردند، به عقب بر می‌گشتند. اللّٰه است که زمین را (خلق کرده) قرارگاه قرار داد و آسمان را (از بالا مانند) سقفی آفرید و نقشه‌ی شما را کشید، پس نقشه عمده کشید (چنان‌که مطابق اعضای انسان اعضای هیچ

حیوانی مناسب نیست و این مشاهد و مسلم است) و به شما چیزهای عمده روزی داد (پس) همین خدا پروردگار شماست، پروردگاری که بسیار عظیم الشّأن است.

خداوند که پروردگار کل جهان است و زنده (ازلی و ابدی) اوست که غیر از او کسی سزاوار عبادت نیست، پس (همه) شما با اعتقاد خالص او را بخوانید (و مرتکب شرک نشوید) که تمام خوبیها مخصوص خدایی راست که پروردگار جهانیان است. شما (برای شنوانیدن این مشرکان) بگویید که من از این منع شده‌ام که آنها، (شرکا) را عبادت کنم که شما آنها را غیر از خدا می‌خوانید، وقتی که نشانه‌های پروردگارم نزد من آمده‌اند (مراد از آن دلایل عقلی و نقلی می‌باشند، با این مطلب که من از شرک منع شده‌ام) و به من دستور رسیده است (فقط) در قبال پروردگار جهانیان سر (عبادت) خم کنم (با این مطلب که به من توحید دستور داده شده است) اوست که شما را (پدر شما را) از خاک آفرید، سپس نسل او را از نطفه، از خون بسته، (چنان‌که در سوره‌ی حج گذشت،) سپس شما را به صورت طفلی (از شکم مادر) بیرون می‌کند، سپس (شما را زنده نگه می‌دارد) تا به جوانی خود برسید سپس (شما را زنده نگه می‌دارد) تا پیر شوید و بعضی از شما پیش از این (که به جوانی یا پیری برسید) می‌میرد.

(حکایت هر یک به‌طور جداگانه این است که یکی جوان می‌شود، دیگری نمی‌شود و یکی پیر می‌شود، و دیگری نمی‌شود) و (این امر در آینده در میان همه مشترک است که به هر کدام از شما عمر خاص عنایت می‌نماید) تا همه شما به هنگام مقرّر (و مقدّر خود) برسید. (پس این امر کلی است و جزئیات مختلف همه جزیی این کلّی می‌باشند) و (این همه را بدین خاطر انجام داد) تا شما مردم (در این امور اندیشه کنید و یگانگی خداوند را) دریابید.

و اوست که زنده می‌کند و می‌میراند، سپس وقتی که او بخواهد کاری را (دفعتاً) انجام دهد فقط، (همین قدر) بدان دستور می‌دهد که باش، سپس می‌باشد.

معارف و مسایل

در آیات مذکور چند نمونه از مظاهر قدرت و انعام الهی را بیان داشته و سپس به یگانگی خداوند دعوت شده است.

﴿**جعل لکم الیل لتسکنوا فیه و النهار مبصرا**﴾ بیندیشید! که چه نعمت بزرگی است که قدرت ایزدی برای تمام طبقات انسان، بلکه برای حیوانها طبعاً برای خواب آنها وقتی مقرّر فرموده است، و آن را تاریک گردانیده مناسب خواب قرار داده است، و در طبیعت و فطرت همه به ودیعت گذاشته است، که در آن هنگام یعنی شب به خواب می‌روند، و اگر نه همان طوری که انسان برای کار و بار خود جهت سهولت وقتی مقرّر می‌کند، اگر خواب هم آن چنان در اختیار او گذاشته می‌شد، و هر انسان انتظام خواب خودش را در اوقات مختلف مقرّر می‌کرد، پس نه به خواب روندگان لذّت و استراحت می‌رسید و نه در کار بیداران نظم و نسق می‌ماند، زیرا نیازهای انسانی با هم مرتبط است، پس اگر اوقات خواب مختلف می‌شد، کارهای بیداران که با خواب شوندگان در ارتباط بودند مختل می‌شدند، و کارهای به خواب شوندگان که با بیداران می‌داشتند نیز مختل می‌ماندند، و باز مردم برای خود اوقات خواب مقرّر می‌کردند، و اوقات بهایم و حیوانها زمانی دیگر می‌شد، باز هم در نظم کار مردم اختلال پیش می‌آمد.

﴿**و صورکم فاحسن صورکم**﴾ اللّه تعالی صورت انسان را از تمام حیوانات دیگر ممتاز و اعلیٰ و در هیأتی بهتر درآورده است، او را عقل اندیشمند عطا فرموده و دست و پاهای او را به گونه ساخته که توسط آنها همه نوع اشیا و مصنوعات ساخته راحتی خود را سر و سامان می‌دهد،

خورد و نوش او هم از بقیه حیوانات ممتاز است، آنها با دهن خود می‌خورند و می‌نوشند و انسان از دست خود کار می‌گیرد. غذای عموم حیوانات از مفردات است که یکی تنها گوشت می‌خورد، دیگری تنها علف و برگ، آن هم به تنهایی، بر خلاف انسان که برای غذای خود اشیای مختلف و میوه‌های گوناگون و سبزیها و گوشت و مصالح، غذای لذیذ و مرغوب می‌سازد، و بهره می‌گیرد، و از هر نوع میوه نوعی غذا ترشی و مربا درست می‌کند. «**فتبارک الله احسن الخالقین**»

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي ءَايَٰتِ اللَّهِ أَنَّىٰ يُصْرَفُونَ ﴿۶۹﴾
تو ندیدی کسانی را که می‌جنگند در سخنان خدا از کجا برگردانیده می‌شوند.

الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَٰبِ وَبِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿۷۰﴾
کسانی‌که تکذیب‌کردند کتاب‌را و آنچه‌ما فرستادیم بارسولان خویش سرانجام خواهند دانست.

إِذِ الْأَغْلَٰلُ فِي أَعْنَٰقِهِمْ وَالسَّلَٰسِلُ يُسْحَبُونَ ﴿۷۱﴾ فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ
وقتی‌که‌طوقها واقع شوند درگردنهای‌شان و زنجیران هم کشیده‌شوند. در آب‌جوش باز

فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ ﴿۷۲﴾ ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ تُشْرِكُونَ ﴿۷۳﴾
درآتش بر تافته شوند. باز به‌آنها بگویند کجا رفتند کسانی‌که‌شما شریکش قرار می‌دادید.

مِن دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَل لَّمْ نَكُن نَّدْعُوا مِن قَبْلُ شَيْئًا
غیر از خدا می‌گویند آنها گم شدند از ما بلکه نمی‌خواندیم پیش از این هیچ چیزی را،

كَذَٰلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَٰفِرِينَ ﴿۷۴﴾ ذَٰلِكُم بِمَا كُنتُمْ تَفْرَحُونَ فِي
این چنین گمراه می‌کند الله کفار را. این پاداش آن است که شما می‌خرامیدید در

الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنتُمْ تَمْرَحُونَ ﴿۷۵﴾ ادْخُلُوا أَبْوَٰبَ جَهَنَّمَ
زمین بناحق و به آنچه تکبر می‌کردید. داخل بشوید به درهای جهنم

خـلدین فـیها فـبئس مـثوی الـمتکبرین ﴿۷۶﴾ فـاصبر إنّ وعـد اللّـه
برای‌همیشه ماندن درآن. پس چگـونه بـد است جـای‌متکبران. پس صـبرکن یـقیناً وعـده‌خدا

حـــقٌ فـــإما نـــرینّک بـــعض الـــذی نـــعدهم أو نـــتوفینک
بر حق‌است پس‌اگر نشان‌دهیم به‌تو وعده، از آنچه‌وعده داده‌ایم بـه‌شما یـا قـبض‌کنیم تـو را

فـــإلینا یـــرجعون ﴿۷۷﴾ و لـــقد أرســـلنا رســـلاً مـــن قـبلک مـنهم
به هر حال به سوی ما بر می‌گردند. و ما فرستادیم بسیار رسول پیش از تـو بـرخـی از آنـها

مـــن قـــصصنا عـــلیک و مـــنهم مـــن لـــم نـــقصص عـــلیک و
کسـانی هسـتند کـه بـیان کـردیم احـوال آنـها را و بـرخـی آنـها را بـیان نکـردیم بـر تـو و

ما کـان لـرسول أن یـأتی بـآیة إلّا بـإذن اللّـه فـإذا جـاء أمـر اللّـه
توان هیچ رسولی نبود که بیاورد نشانی مگر بـه حکـم خـدا، پس وقـتی کـه آمـد حکـم خـدا،

قضی بالحقّ و خسر هنالک المبطلون ﴿۷۸﴾
داوری شد به انصاف و به زیان افتادند در آنجا دروغگویان.

خلاصه‌ی تفسیر

آیا شما (وضع) آنان را ندیدید که در آیات خداوندی نزاع می‌کنند، بعد از حق به کجا باز می‌گردند، کسانی که این کتاب (قرآن) و آنچه را که در گذشته بر پیامبر خود فرستاده بودیم، تکذیب کردند (و همه کتابها، احکام و معجزات مشمول این حکم قرار گرفتند؛ زیرا مشرکان عرب پیغمبر دیگر را هم قبول نمی‌کردند) پس آنان اکنون (یعنی در قیامت که نزدیک است) خواهند دانست وقتی که طوقها در گردنشان واقع بشوند (و در آن طوقها) زنجیرها (کشیده می‌شدند که کناره دیگر آنها به دست فرشتگان می‌باشد و با آن زنجیرهای) آنها را کشیده به آب جوش می‌رسانند، سپس آنها بر آتش تافته می‌شوند، سپس از آنها سؤال می‌شود که معبودان غیر اللّه، کجا رفتند

که شما آنها را شریک خدا قرار می‌دادید، (چرا به شما کمک نمی‌کنند،) آنها می‌گویند که همه آنها از ما غایب شدند، بلکه (حق این است که) ما پیش از این (که در دنیا بتها را می‌پرستیدیم، ولی اکنون معلوم شد،) کسی را نمی‌پرستیدیم (معلوم شد که آنها «لا شی محض» بودند، این چنین صحبت زمانی گفته می‌شود که اشتباه ظاهر گردد، مثلاً کسی در تجارت شکست بخورد و از او سؤال بشود که در فلان مال تجارت می‌کنی، او بگوید که من هیچ نوع تجارتی انجام نمی‌دهم، یعنی وقتی که نتیجه‌ی آن به دست نیاید، پس چنین بفهمید که گویا آن عمل اصلاً انجام نشده است، سپس خداوند می‌فرماید:) اللّه تعالی چنین کفّار را در اشتباه می‌اندازد (که چیزی که لا شی محض و غیر نافع بود، آن را در آنجا اقرار می‌کنند، امروز در اینجا به عبادت آن مشغولند. فرموده می‌شود) این (مجازات) در عوض آن است که شما در دنیا بناحق جشن سرور می‌گرفتید، در عوض آن است که شما تکبّر ورزیدید، (و پیش از این به آنها حکم می‌شود که) از درهای جهنّم داخل شوید (و) برای همیشه در آن بمانید، پس آن جایگاهی بس بد است برای متکبّرین، (﴿عن آیات الله﴾ و وقتی از آنها این چنین انتقام گرفته می‌شود) پس شما (اندکی) صبر کنید یقیناً وعده خدا بر حق است، پس اگر ما قدری (عذاب) از آن عذابی که بطور (مطلق) به آنان وعده کردیم (که کفر موجب عذاب است.) به شما نشان بدهیم (در حیات شما آن عذاب بر آنها نازل گردد) یا (قبل از نزول آن) شما را بمیرانیم (پس از آن چه نزول عذاب باشد یا خیر!) پس از هر دو احتمال هیچ کدام شق ضروری نیست، امّا در هر حال و بر هر احتمال) بازگشت آنها به نزد ما خواهد بود، و آنگاه حتماً عذاب بر آنها واقع خواهد شد) و این (امر را به یاد آورده آرامش یابید که) ما پیش از شما پیامبران بسیاری فرستاده‌ایم، که از آن جمله احوال برخی از آنها را برای شما (اجمالاً یا تفصیلاً) بیان کرده‌ایم و بعضی آنهایی هستند که ما

برای شما بیان نکرده‌ایم و (اینقدر در همه مشترک است که) هیچ رسولی نمی‌تواند معجزه‌ای را بدون از اذن خدا ظاهر کند (و همه خواسته‌های امّت را برآورده سازد، پس بعضی این جهت او را تکذیب کردند، هم چنین اینها شما را تکذیب می‌کنند پس، شما تسلّی یافته صبر کنید،) سپس وقتی که دستور خدا (نسبت به نزول عذاب) فرا رسد چه در دنیا یا در آخرت کقوله تعالی ﴿**فاما نرینک بعض الذی نعدهم**﴾ درست (عملاً) قضاوت خواهد شد و آنگاه اهل باطل در خسارت واقع خواهند شد.

معارف و مسایل

﴿**یُسحبون ○ فی الحمیم ثم فی النار یُسجرون**﴾ «حمیم» آب جوش است از این آیه چنین مفهوم می‌شود که اهل جهنّم نخست در آب جوش انداخته می‌شوند، و پس از آن در جحیم یعنی جهنّم قرار می‌گیرند، و به ظاهر از این آیه چنین برمی‌آید که «**حمیم**» جایی است بیرون از جهنّم، که اهل جهنّم برای خوردن آب به آنجا آورده می‌شوند، کما هوالمفهوم من آیه ۶۸ سوره صافات ﴿**ثم ان مرجعهم لا الی الجحیم**﴾ و بعد به جهنّم انداخته می‌شوند و از بعضی آیات قرآن معلوم می‌شود که حمیم هم در جحیم است، کما هو مفهوم من آیه ۴۳ سوره رحمن ﴿**هذه جهنم التی یکذب بها المجرمون یطوفون بینها و بین حمیم**﴾ آنچه که در اینجا تصریح شده است که حمیم هم در جهنّم است از تأمّل در این دو امر معلوم می‌شود، که هیچ تضاد و تعارضی در بین نیست، در خود جهنّم چندین طبقات است که در هر یکی نوعی عذاب اعمال می‌شود، امکان دارد یکی از آنها طبقه حمیم باشد، که سبب امتیاز و علیحدگی آن را به بیرون از جهنّم می‌توان تعبیر کرد، و چون آن طبقه‌ای از جهنّم است، به آن جهنّم هم می‌توان گفت.

ابن کثیر فرموده است که اهل دوزخ در حالی که دست و پای بسته به

زنجیرها هستند، گاهی به حمیم و گاهی به جحیم انداخته می‌شوند.

﴿**قالوا ضلوا عنا**﴾ یعنی: مشرکین به جهنّم رسیده می‌گویند که آن بتها و شیاطین که ما آنها را عبادت می‌کردیم، امروز غایب شده‌اند، با این مطلب که دیده نمی‌شوند و به نظر نمی‌آیند، اگر چه آنها هم در گوشه‌ای از دوزخ افتاده باشند، چنانکه در آیه‌ی ۹۸ سوره‌ی انبیا معلوم می‌شود که می‌فرماید: (**انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم**﴾.

﴿**بما کنتم تفرحون فی الارض بغیر الحق و بما کنتم تمرحون**﴾ «**تفرحون**» از فرح به معنای خوشی و مسرور شدن، مشتق است و «**تمرحون**»از مرح به معنای خرامیدن به ناز و مغرور شدن به ثروت مال و تعدّی نمودن به حقوق دیگران، مشتق است.

مرح مطلقاً مذموم و حرام است و در فرح این تفصیل وجود دارد که فرو رفتن در ثروت و مال، فراموش کردن خدا و ابتلای به لذّات معاصی و سرور بر آن، حرام و نا جایز است، و مراد در آیه، همین است. چنان‌که در داستان قارون آیه‌ی ۷۶ سوره‌ی قصص ﴿**لا تفرح ان الله لا یحب الفرحین**﴾ نیز مراد از فرح همین فرح است. یعنی بسیار خوش نباشید، که خداوند خوش شوندگان را نمی‌پسندد و درجه دوم فرح این است که نعمتها و راحتیهای دنیا را انعام خدا قرار داده بر آن اظهار مسرّت و خوشی کند، که این جایز بلکه مستحب و مأموربه است، و در خصوص چنین فرحی قرآن در آیه‌ی ۵۸ سوره‌ی یونس فرموده است: (**فبذلک فلیفرحوا**﴾ یعنی بر این باید خوش شد، و در آیه مذکور با مرح هیچگونه قیدی همراه نیست و آن بطور اطلاق سبب عذاب دانسته شده است، بر خلاف فرح که به قید بغیر الحق مقید شده. نشان داد که خوش شدن به لذایذ نا جایز و ناحق حرام است و به نعمتهای بحق و جایز، خوش شدن به صورت سپاس گزاری، عبادت و ثواب است.

﴿فاصبر ان وعد الله حق فاما نرينك﴾ از این آیه معلوم می‌گردد که رسول اللهﷺ، با مسرّت تمام، به این انتظار داشت که به کفّار عذاب برسد. لذا به خاطر تسلّی او در این آیه فرموده شما قدری صبر کنید، آنچه اللّه تعالی نسبت به عذاب آنها فرموده است، انجام خواهد گرفت. چه در حیات شما و چه پس از وفات شما، انتظار عذاب کفّار به ظاهر منافی به شأن رحمة للعالمین بودن اوست، امّا وقتی که هدف از مجازات مجرمین تسلّی مؤمنین غیر مجرم که مظلوم واقع شده بودند، باشد، پس سزای مجرمان منافی با شفقت و رحمت نیست، و سزای مجرم به نزد هیچکس خلاف رحمت و شفقت نمی‌باشد.

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿۷۹﴾ و
الله است که آفرید برای شما چهارپا تا سوار بشوید بر بعضی و بعضی را می‌خورید. و

لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَ لِتَبْلُغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي
برای شما در آنها فواید زیادی هست و تا برسید بر آنها سوار شده برای کاری که در

صُدُورِكُمْ وَ عَلَيْهَا وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ ﴿۸۰﴾ وَ يُرِيكُمْ ءَايَاتِهِ
دلهای شماست، و بر آنها و بر کشتیها سوار می‌گردید، و نشان می‌دهد به شما نشانی‌های ان خود را

فَأَيَّ ءَايَاتِ اللَّهِ تُنكِرُونَ ﴿۸۱﴾ أَ فَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ
پس کدام نشانیهای خدا را قبول ندارید. آیا سیر نکرده‌اند در زمین که

فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَ
ببینند چه شد سرانجام کسانی که پیش از آنها گذشته‌اند. از آنها بیشتر و

أَشَدَّ قُوَّةً وَ ءَاثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿۸۲﴾
نیرومندتر بودند، و در نشانی‌ها در زمین، پس به درد آنها نخورد آنچه آنها کسب می‌کردند.

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَٰتِ فَرِحُوا بِمَا عِندَهُم مِّنَ الْعِلْمِ
پس وقتی رسیدند نزد آنها رسولان‌شان با دلایل واضح نازیدند به آنچه نزد آنها علم بود.

وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿۸۳﴾ فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا
احاطه کرد به آنها آنچه به آن استهزا می‌کردند. پس وقتی که دیدند عذاب ما را گفتند

ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ ﴿۸۴﴾ فَلَمْ يَكُ يَنفَعُهُمْ
ایمان آوردیم به خدای یگانه و گذاشتیم آنها را که شریکش می‌کردیم. پس به درد نخورد

إِيمَٰنُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ
ایمان آوردن آنها وقتی که دیدند آفت ما را، رسم مقرر خداست که رواج یافته در بندگان او

وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَٰفِرُونَ ﴿۸۵﴾
و از بین رفتند در آنجا منکران.

خلاصه‌ی تفسیر

الله است که برای شما دام آفرید تا بعضی از آنها را در سوارکاری به کا گیرید و بعضی از آنها را (که قابل خوردنند) بخورید و برای شما در آنها فواید زیادی وجود دارد (که پشم و موی آنها به درد می‌خورند) و (هدف از آفرینش آنها بدین جهت بوده است) تا که شما بر آنها (سوار شده) به مقصدی که در دل دارید، برسید. (مانند این‌که به زیارت کسی بروید یا به قصد تجارت و سایر امور سفر کنید) و (در سوار شدن، آنها تنها نیستند، بلکه) بر آنها و بر کشتیها (نیز) سوار شده به سفر می‌روید. و (علاوه بر آنها) برای شما نشانه‌های دیگری از قدرت خویش نشان می‌دهد، (چنان‌که هر مصنوعی نشانه‌ای بر صنعت اوست) پس شما کدام یک از نشانه‌های او را انکار می‌کنید. (و ایشان که پس از اقامه دلایل هم توحید را انکار می‌کنند، آیا از سرانجام بد شرک آگاه نیستند و) آیا آنها در ملک سیر و سیاحت

نکرده و ندیده‌اند، کسانی که جلوتر از آنها (مشرک) بوده‌اند؟ سرانجام آنها (در اثر شرک) به کجا انجامیده است؟ (در حالی که) آنها (در آمار بیشتر) از ایشان‌اند (مانند ساختمانها و غیره هم) قوی‌تر بودند. پس هیچ یک از این مکسوباتشان به دردشان نخورد! (و نتوانستند از عذاب خدا نجات یابند) الغرض وقتی که پیامبران به نزدشان نشانه‌ای واضح آوردند، آنها بر سواد (و اقتصاد) ی خود که بدان دست یافته بودند، نازیدند! (یعنی اقتصاد را هدف قرار داده و بر شایستگی که نسبت به آن داشتند، مسرور شده از معاد سرباز زده و طلب آن را دیوانگی، و وعید عذاب را بر انکار آن به باد مسخره گرفتند) و (در وبال آن) بر آنها عذابی آمد که آن را مسخره می‌کردند، سپس وقتی که آنها عذاب ما را دیدند، گفتند (اکنون) ما به خدای واحد ایمان آوردیم، و نسبت به تمام آنچه که شریک او قرار می‌دادیم، منکر شدیم، پس این ایمان آوردن آنها وقتی که عذاب را دیدند نفعی به آنها نرسانید؛ (زیرا آن ایمان اضطراری بود و بنده مکلّف به ایمان اختیاری است،) خداوند این سنّت خود را مقرّر کرده که در بندگان گذشته او رواج داشته است و در آن وقت (که ایمان نفعی در بر نداشته باشد،) کفّار در خسارت می‌مانند (پس این مشرکان هم این را درک کرده، بترسند که به آنها هم چنین رفتار خواهد شد، و بعد نمی‌توانند آن را جبران کنند.)

معارف و مسایل

﴿**فرحوا بما عندهم من العلم**﴾ یعنی: وقتی که پیامبران خدا نزد منکران عاقبت نااندیش، دلایل روشن توحید و ایمان را آوردند، پس آنها سواد خود را از علمی که انبیا آورده بودند، بهتر و شایسته‌تر قرار داده کلام انبیا را رد کردند، و این علم را که کفّار به آن نازیدند و مسرور بودند، و در مقابل آن علوم انبیا را رد می‌کردند، یا جهل مرکّب بود که ناحق و باطل را حق فهمیده نشسته بودند، مانند بیشتر علوم و تحقیقات فلاسفه یونان نسبت به الهیات

که نمونه‌ای از آن است و دلیل بر آن ندارند. و می‌توان آن را جهل مرکّب گفت، پس آن را علم دانستن، توهین به علم است. یا مراد از علم آنها علم تجارت و صنعت و غیره دنیاست، که آنها در این، فی‌الواقع مهارت داشتند، و قرآن کریم از علم آنها در آیه‌ی ۷ سوره‌ی روم چنین یاد فرموده است که ﴿**و یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا و هم عن الاخرة هم غـٰفلون**﴾ یعنی ایشان به ظاهر زندگی دنیا و تحصیل منافع آن اندکی آگاهی دارند و می‌فهمند، امّا از آخرت که جای همیشگی و جایگاه راحت و مشقّت ابدی است، کلاً جاهل و غافلند.

در این آیه هم اگر علم ظاهر دنیا مراد باشد، پس مطلب این است که چون آنها از قیامت منکر و از راحت و مشقّت آن جاهل و غافلند، لذا بر این هنر ظاهری خود مست و مغرور شده به علوم انبیا توجّه نمی‌کنند[۱].

﴿**فلم یك ینفعهم ایمانهم**﴾ یعنی: پس از پیش آمد عذاب، بـه ایـمان اقرار می‌کنند، امّا ایمان آوردن آن هنگام به نزد خدا، مقبول و معتبر نیست، در حدیث آمده است که «**یقبل الله توبة العبد مالم یغرغر**»[۲]، یعنی: اللّه تعالی توبه‌ی بنده را تا زمانی قبول می‌کند که وقت جان کندن و غرغره موت به او نرسد.

هم چنین پس از نزول عذاب آسمانی هم توبه و ایمان کسـی قـبول نمی‌شود، «**اللهم انا نسألك العفو و العافية والتوبة قبل الموت و اليسر و العافات و المغفرة و الرحمة بعد الموت ببركة آل حمٓ و صلى الله على النبى الكريم**».

تمت سورة المؤمن بحمد الله تعالى و عونه للثالث عشر من ربيع الاخر سنه ۱۳۹۲ هـ فى يوم السبت فله الحمد اوله و آخره و ظاهره و باطنه.

كذلك تمت الترجمة يوم الخمسين عاشر صفر سنه ۱۴۰۹ بوقت الاشراق فلله الحمد والمنة.

☆☆☆

۱ - مظهری. ۲ - ابن کثیر.

سورة حم السجدة

سورة حم السجدة مكية وهى اربع وخمسون آية وست ركوعات
سورەی حم السجده در مکه نازل شده و دارای پنجاه و چهار آیه و شش رکوع است

بسم الله الرحمن الرحيم
شروع بنام خدای بی‌حد مهربان، بی‌نهایت رحیم

حمٓ {۱} تنزيلٌ من الرحمٰن الرحيم {۲} كتٰبٌ فصلت ءايٰته
نازل شده از طرف مهربان بزرگ و رحیم. کتابی‌است که جدا شده‌اند آیات آن

قرءانا عربيا لقوم يعلمون {۳} بشيراً و نذيراً فأعرض أكثرهم
قرآن به‌زبان‌عربی برای‌قوم‌فهمیده. مژده‌دهنده‌وترساننده پس‌متوجه‌نشدندبیشترمردم

فهم لا يسمعون {۴} و قالوا قلوبنا فى أكنة مما تدعونا اليه
پس آنهانمی‌شنوند. و می‌گویند که دلهای ما در پرده‌است‌ازآنچه‌مارا به سوی آن می‌خوانی

و فى ءاذاننا وقرٌ و من بيننا و بينك حجابٌ فاعمل إننا
و در گوشهای ما سنگینی است، و در میان ما و تو پرده است، پس تو کار خودت را بکن، ما

عٰملون {۵} قل إنما أنا بشرٌ مثلكم يوحىٰ إلى أنما
کار خود را می‌کنیم. بگو من هم انسانی هستم مانند شما. دستور می‌رسد به من که بر شما

إلٰهكم إلٰهٌ وٰحدٌ فاستقيموا إليه و استغفروه و ويلٌ
بندگی یک حاکم‌است، پس راست‌باشید به‌سوی او و از او آمرزش‌بخواهید، و خرابی‌است



لِلْمُشْرِكِينَ ﴿۶﴾ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَوٰةَ وَ هُم بِالْآخِرَةِ هُمْ
برای شریک کنندگان. کسانی که نمی‌دهند زکات را و منکر آخرت

كَٰفِرُونَ ﴿۷﴾ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّٰلِحَٰتِ لَهُمْ أَجْرٌ
هستند. البته کسانی که یقین آوردند و کردند کار خوب برای آنهاست ثواب

غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿۸﴾
غیر قطع شده.

خلاصه‌ی تفسیر

«حم»، (خداوند بر معنای آن وقوف دارد،) کلامی است که از طرف رحمن و رحیم نازل کرده می‌شود این (کلام) کتابی است که آیات او واضح بیان شده‌اند. یعنی چنان قرآنی است که (به زبان) عربی است. (تا کسانی که بلا واسطه مخاطب آن قرار گرفته‌اند و عربها آن را به آسانی بفهمند) و برای کسانی (نافع) است که دانشمنداند، (اگر چه مکلّف و مخاطب به احکام آن هم می‌باشند مگر کسانی از آن بهره بر می‌گیرند که دارای درک و فهم باشند، قرآن برای این قبیل مردم) مژده دهنده و (برای منکران) ترساننده است.

پس (مقتضای آن این بود که همه به آن ایمان می‌آوردند، امّا) بیشتر مردم (از آن) روی گردانند، و باز هم نمی‌شنوند و (هرگاه شما آنها را بشنوانید،) می‌گویند آنچه تو ما را به سوی آن می‌خوانی دلهای ما از آن در پرده‌اند (کلام تو در فهم ما نمی‌آید) و در گوشهای ما سنگین است، و در میان ما و تو پرده وجود دارد، پس تو کار خود را کن و ما کار خود را انجام می‌دهیم، (یعنی از ما امید پذیرش را نداشته باش، ما طریقه کار خود را نخواهیم گذاشت.) تو بگو (اجبار کردن شما بر ایمان کار من نیست، زیرا که) من هم مانند شما انسانی هستم. (نعوذ بالله خدا نیستم تا بتوانم در دلها

تصرّفاتی انجام دهم، البتّه اللّه تعالی این امتیاز را به من داده است.) که بر من وحی نازل می‌شود، که معبود شما یکی است. و این وحی به گونه‌ای است که اگر هر کس اندیشه کند، می‌تواند حقّانیت و معقولیّت آن را دریابد. و وقتی که نبوّت و وحی من بوسیله معجزات ثابت شده است، پس قبول کردن سخنان من در هر صورت بر شما فرض است، و عذری برای قبول نکردن ندارید. پس ضرورتاً باید بپذیرید.) پس به سوی او (که معبود بر حق است) راست باشید (به عبادت کسی دیگر جز او روی نیاورید) و از او آمرزش بخواهید. (از اعمال مشرکانه گذشته توبه کنید و بر گناهان خود آمرزش بخواهید) و برای این قبیل مشرکان خرابی بزرگی خواهد بود (که با وجود مشاهده‌ی دلایل نبوّت و شنیدن دلایل توحید حاضر نیستند از روش باطل خود دست بردارند!) زکات نمی‌دهند و منکر آخرت هستند، (و بر عکس آنها) کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند، برای آنها (در آخرت) چنان اجری خواهد بود که (هیچ گاه) موقوف نخواهد شد.

معارف و مسایل

این هفت سوره که با لفظ ﴿حمٓ﴾ شروع شدند، به آنها «**آل حم**» یا حوامیم گفته می‌شود، و برای امتیاز در نام، الفاظ دیگری بر آنها اطلاق می‌گردد، مانند سوره مؤمن که «**حم**» را «**حم المؤمن**» و «**حم**» این سوره «**حم السجدة**» یا «**حم فصلت**» گفته می‌شود، و برای این سوره این هر دو نام «**حم السجدة**» و «**حم فصلت**» معروف است.

اوّلین مخاطبین این سوره قریش عرب هستند، که این قرآن در جلو آنها و به زبان آنها نازل گردید، و آنها اعجاز آن را مشاهده کردند، سپس معجزات بی شمار آن حضرت را دیدند، و با وجود آن از قبول کردن قرآن سرباز زدند، و فهم آن به جای خود، حاضر به استماع آن نشدند، و سرانجام

در پاسخ نصایح مشفقانه‌ی آن حضرتﷺ، گفتند: کلام تو نه در فهم ما می‌گنجد و نه دلهای ما آن را می‌پذیرد، و نه گوش‌های ما برای شنیدن آن آمادگی دارند، در میان ما و شما پرده ضخیمی قرار گرفته است، پس شما به کار خود مشغول باشید و ما را به حال خود واگذارید.

این است مفهوم پنج آیه‌ی نخست این سوره، حق تعالی به جهت مزیت قریش، در این آیات فرمود که: قرآن به زبان عربی به خاطر شما نازل گردید، تا بر شما در فهم مضامین دشواری پیش نیاید، و در ضمن، سه صفت از قرآن بیان گردید: نخست این‌که فصلّت آیاته) - فصلت از تفصیل مشتق است که در اصل معنای آن فصل، و ممتاز کردن مضامین است، و مراد از آن واضح و روشن بیان کردن است، چه در فصول مختلف باشد، یا در یک جا، در آیات قرآن مضامین احکام، قصص، عقاید، رد نمودن اهل باطل و غیره.

هر یک علیحده و جداگانه بیان شده است، و نیز هر مطلبی با مثال توضیح و تفهیم شده است، صفت دوم و سوم قرآن این بیان شده است که او بشیر و نذیر است، یعنی قبول کنندگان خود را مژده دایمی داده و منکران خود را از عذاب ابدی می‌ترساند.

و تمام این صفات را بیان کرده در آخر فرمود: ﴿**لقوم یعلمون**﴾ یعنی وارد شدن آیات قرآن به زبان عربی، و واضح و روشن شدن آنها، و مشتمل شدن بر بشارت و انذار همه اینها برای کسانی نافع می‌افتد، که اراده درک و فهم داشته باشند، مراد از لفظ «**یعلمون**» در اینجا همین شایستگی درک و فهم است، از اینجاست که در خلاصه‌ی تفسیر به دانشمند ترجمه شده است.

امّا عربها و قریش با این همه، از قرآن اعراض کردند، فهم به جای خود، حاضر به استماع آن هم نشدند، که ذکر آن در همین آیات به ﴿**فاعرض اکثرهم**﴾ آمده است.

پیشنهادی از طرف کفّار مکّه به محضر آن حضرت ﷺ

کفّار قریش که مستقیماً مخاطب این سوره قرار گرفته‌اند، پس از نزول قرآن در بدو اسلام خواستند، که تحریک اسلامی را با قدرت و شوکت مغلوب کنند، و به مؤمنان که به رسول اکرم ﷺ ایمان آورده‌اند، اذیّت و مشقّت رسانده، آنها را پریشان کنند، ولی اسلام علی رغم همه‌ی این امور، بیشتر قوّت گرفته و پیشرفت کرد، نخست شخصی قوی مانند عمر بن الخطاب به اسلام مشرّف شد، و سپس حضرت حمزه که سردار مسلّم قریش بود، وارد اسلام شد، پس قریش از راه تخویف باز آمده خواست که با ترغیب و تطمیع جلوی پیشرفت اسلام را بگیرد، و در این باره دست به تدبیر و توطئه زد که از آن جمله واقعه‌ای است که حافظ ابن کثیر از روایات ابویعلیٰ، مسند بزار و بغوی نقل کرده است، و چون روایات قدری متفاوت بودند، حافظ ابن کثیر روایت بغوی را اشبه و اقرب قرار داده، و سپس آن واقعه را از کتاب السیرة محمّد بن اسحٰق نقل کرده آن را بر تمام روایات ترجیح داده است، لذا این قصّه در اینجا طبق روایت محمّد ابن اسحق نقل می‌گردد.

محمد ابن اسحق نقل کرده است که: محمّد بن کعب قرظی می‌گوید که این روایت به من رسیده است، که عتبة بن ربیعه که سردار نامی قریش محسوب می‌شد، روزی با جمعی از قریش در مسجد الحرام نشسته بود، و در طرف دیگر، آن‌حضرت ﷺ در گوشه‌ای از مسجد تنها نشسته بود، عتبه به قوم خود گفت که اگر مصلحت شما باشد من با محمّد ﷺ مصاحبه انجام می‌دهم، و در جلوی او چیزهای به صورت ترغیب تقدیم می‌دارم، اگر او چیزی از آنها قبول کرد، آنها را به او می‌دهیم که دست از تبلیغ بر خلاف دین و مذهب ما بردارد، این واقعه متعلّق به آن زمان است که حضرت حمزه مسلمان شده است، و نیروی مسلمانان رو به فزونی می‌گذاشت. قوم عتبه

هم یک زبان گفتند: ای ابوالولید (کنیت عتبه بود) حتماً این کار را انجام دهید، و با او از در مصاحبه درآیید.

عتبه از جای خود برخاست و به خدمت رسول خدا حاضر شد، و چنین صحبت کرد: ای برادرزاده! تو می‌دانی که مقام نسب و شرافت تو در میان قریش بالاست، و خاندان تو گسترده و در میان همه مکرّم و محترم است، ولی قومت را به مشکل بزرگی گرفتار ساختی، دعوت آورده‌ای که در اجتماع ما تفرقه انداخته، و آنها را احمق قرار داده است، و معبودان و دین آنها را معیوب کرده است، آبا و اجداد گذشته آنها را کافر دانسته است، لذا به صحبت من گوش فرا ده، من چند چیز در نزد تو مطرح می‌سازم، تو یکی را از آنها اختیار کن، آن حضرتﷺ فرمود: بگو ای ابوالولید آنچه را که می‌گویی می‌شنوم.

عتبه، ابوالولید گفت: ای برادرزاده اگر هدف تو از این تحریک، جمع مال است، ما وعده می‌دهیم که به میزانی مال برای تو جمع کنیم که تو از تمام قوم ثروت‌مندتر باشی، و اگر هدف اقتدار و حکومت است، ما تو را به عنوان سردار کل قریش می‌پذیریم، و بدون دستور تو هیچ کاری را انجام نخواهیم داد، و اگر پادشاهی می‌خواهی ما تو را پادشاه خود قرار می‌دهیم، و اگر خدای نخواسته آسیبی بر تو مسلّط است، که جن و شیطان پیش تو می‌آیند، که تو را به این کارها وا می‌دارند، و نمی‌توانی آنها را از خود دفع کنی، ما چنان معالجی را برای تو می‌خوانیم، که تو را از این مشقّت نجات بدهد، و ما برای این، اموال خود را صرف و هزینه می‌کنیم؛ زیرا ما می‌دانیم که بسا اوقات بعضی از جنها بر مردم تسلّط می‌یابند، که می‌توان آن را معالجه کرد، عتبه صحبت طولانی خود را ادامه داد و آن‌حضرتﷺ، گوش می‌نمود، سپس آن‌حضرتﷺ فرمود: ای ابوالولید! تو صحبت خود را تمام کردی؟ او گفت: آری، آنگاه آن حضرتﷺ فرمود: اکنون صحبت مرا گوش

کن، عتبه گفت: حتماً خواهم شنید، آن حضرتﷺ، به جای این‌که از طرف خود جوابی بدهد، شروع کرد به تلاوت سوره «فصلت» ﴿**بسم الله الرحمن الرحیم – حم – تنزیل من الرحمن الرحیم کتب فصلت آیته قرانا عربیا لقوم یعلمون**﴾ در روایت بزار و بغوی آمده است، که وقتی آن‌حضرتﷺ، آیات این سوره را خواند و تا بدین جا رسید ﴿**فان اعرضوا فقل انذرتکم صاعقة مثل صاعقة عاد و ثمود**﴾ پس عتبه دست بر دهن مبارک او گذاشت، و او را به قرابت و خویشاوندی قسم داده، گفت: بر ایشان رحم کن بیشتر نگو، در روایت ابن اسحق آمده است که وقتی رسول‌خداﷺ، به خواندن این آیات پرداخت، عتبه با خاموشی کامل به استماع پرداخت، و بر دو دست خود به عقب تکیه زده تا که با تأمّل بشنود، تا این‌که رسول‌اللهﷺ بر آیه سجده این سوره رسد، و سجده کرد، و باز عقبه را مورد خطاب قرار داده فرمود: ای ابوالولید شنیدی، آنچه شنیدی، اکنون اختیار داری هر آنچه را که می‌خواهی انجام ده. عتبه از مجلس او بلند شده، به طرف مجلس خود رفت، مردم از دور عتبه را دیده با هم گفتند: به خدا قسم صورت ابوالولید تغییر کرده و اکنون آن صورتی را ندارد که قبلاً داشت، وقتی که عتبه به مجلس خود رسید مردم پرسیدند: ابوالولید بگو چه خبر آوردی، عتبه گفت: خبر من این است:

«انی سمعت قولا والله ما سمعت مثله قولا والله ما هو بالسحر و لا بالشعر و لا بالکهانة یا معشر قریش اطیعونی و اجعلو هالی خلوا بین الرجل و بین ما هو فیه فاعتزلوه فوالله لیکونن لقوله الذی سمعت نباء فان تصبه العرب فقدکفیتموه و ان یظهر علی العرب فملکه ملکم و عزه عزکم وکنتم اسعد الناس به»[1].

من کلامی را شنیدم که به خدا پیش از این هیچ گاه چنین کلامی را نشنیده‌ام، به خدا قسم این نه سحر است و نه شعر و نه کهانتی (که از شیاطین

۱ - ابن کثیر، ج ۴، ص ۹۱.

حاصل کند) ای قوم من قریش، سخن مرا قبول کنید و این معاهده را به من واگذار کنید، رأی من این است که شما از مبارزه و اذیت رسانی به او باز آیید؛ زیرا این کلام او، شأن خاص خواهد داشت، شما در انتظار باشید و اوضاع سایر عرب را بنگرید، اگر علاوه بر قریش، بقیه‌ی عرب او را شکست دادند، پس هدف شما بدون زحمت حاصل شده است، و اگر او بر عرب پیروز شد، پس حکومت او حکومت شماست، عزّت او عزّت شماست، آنگاه شما در پیروزی با او شریک هستید.

رفقای قریش او وقتی صحبت او را شنیدند گفتند: ای ابوالولید محمّدﷺ، از زبان خود بر تو افسون خوانده است، عتبه گفت: رأی من همین است که گفتم، شما اختیار دارید، هر آنچه را که می‌خواهید انجام دهید.

﴿**و قالوا قلوبنا فی اکنة**﴾ در اینجا از کفّار قریش سه قول نقل شده است اوّلاً این‌که از کلام تو بر دلهای ما پرده واقع شده است، خبر تو در فهم ما نمی‌آید، دوم این‌که از خبر تو گوشهای ما کر هستند، و سوم این‌که در میان ما و تو پرده‌ای حایل است، این اقوال آنها در قرآن به صورت مسخره نقل شده است. و چنین مفهوم می‌شود، که این گفتار آنها عاری از حقیقت بود، امّا در جای دیگر، خود قرآن حالت آنها را این چنین بیان فرموده است چنانکه در آیه‌ی ۲۵ سوره‌ی انعام می‌فرماید: ﴿**و جعلنا علی قلوبهم اکنة ان یفقهون و فی اذانهم وقر**﴾ (مثله فی سوره بنی اسرائیل و الکهف).

جواب آن این است که مطلب کفّار از این گفتار این بود، که ما مجبور و معذوریم؛ زیرا بر دلهای ما پرده و در گوشهای ما سنگینی و در میان حجاب‌ها است، پس چگونه سخن شما را بشنویم و بپذیریم، گویا خود را مجبور تصوّر می‌کردند، و آنچه قرآن آنها را چنین بیان فرموده است! آنها را مجبور قرار نداده بلکه حاصل آن این است که آنها صلاحیت کامل شنیدن و فهمیدن را داشتند، امّا وقتی که به هیچ گونه، بدین موضوع، گوش فرا

ندادند، و نخواستند بفهمند، پس به صورت سزا بر آنها غفلت و جهالت مسلّط گردانیده شد، ولی آن هم تا آن حد نبود که آنها مسلوب الاختیار باشند، بلکه اکنون هم اگر اراده کنند باز هم صلاحیت شنیدن و فهمیدن در آنها فراهم خواهد گشت[۱].

جواب پیامبرانه انکار و استهزای منکرین

آنچه کفّار اقرار کردند که بر دلهای ما پرده و گوشها سنگین است، روشن است که مراد از آن این نبود که عقل ندارند، یا کرند، بلکه این نوعی استهزا و تمسخر بود، مگر جوابی که به این استهزا و جسارت ظالمانه آنها به آن حضرتﷺ، القا گردید، این بود که در مقابل آنها سخن شدید اللّحن نگویید، بلکه از خود تواضع نشان دهید، که من خدا نیستم، که اختیار هر کاری را داشته باشم، بلکه مانند شما انسانی هستم، با این تفاوت که خداوند به من وحی کرد و هدایت فرمود، و برای تأیید، به من معجزه داد که می‌بایست همه شما در اثر آن ایمان می‌آوردید، و اکنون من هم به شما وصیت می‌کنم که روی خود را در طاعت و عبادت، تنها به سوی خدا برگردانید، و از گناهان گذشته توبه کنید.

و در آخر خطاب، هر دو رخ بشارت و انذار قرآنی در جلوی آنها گذاشته شد، که برای مشرکان خرابی بزرگی و برای مؤمنان ثواب دایمی است، و در ضمن بیان خرابی مشرکان، علت آن هم بیان گردید، که ﴿**لا یؤتون الزکوة**﴾ یعنی آنها زکات نمی‌دادند در این موضوع چند سؤال به ذهن می‌رسد، نخست این که این آیات مکّی هستند، و فرضیت زکات در مدینه نازل شده، پس چگونه قبل از فرضیت به عدم ادای زکات ملزم شدند.

ابن کثیر نسبت به آن چنین جواب داده است که اصل زکات در بدو

۱ - بیان القرآن.

اسلام همراه با نماز فرض شده بود، که ذکر آن در آیات سوره‌ی مزمل آمده است، امّا تفصیل نصاب آن و انتظام دریافت آن در مدینه نازل گردید، لهذا نمی‌توان گفت که زکات در مکّه فرض نشده است.

آیا کفّار مکلّف و مخاطب به فروع اعمالند یا خیر

اشکال دوم این است که کفّار به نزد بسیاری از فقها مخاطب بالفروع نمی‌باشند، یعنی احکام نماز، روزه، حج و زکات بر آنها واجب نیست، حکمی که بر آنها عاید است، فقط این است که اوّل ایمان بیاورند، و پس از آن، این فرایض بر آنها عاید می‌گردند، پس وقتی که فرض بودن زکات بر آنها عاید نیست، پس چگونه برای ترک آن مورد عتاب واقع شدند، پاسخش این است که نزد بسیاری ائمّه و فقها، کفّار هم مخاطب بالفروع هستند، پس طبق نظریه‌ی آنها اشکالی در بین نیست، و کسانی که کفّار را مخاطب بالفروع نمی‌دانند، می‌توانند بگویند، که اصل مذمّت بر ترک زکات نیست، بلکه چون ترک زکات آنها به سبب کفر بود، و ترک زکات علامت آن بود، لهذا حاصل عتاب آنها این است، اگر شما ایمان می‌داشتید به زکات پایبند می‌شدید، پس تقصیر شما عدم ایمان شماست[1]، و تحقیق آن این است، که آیا کفّار مخاطب بالفروع هستند یا خیر، در کتاب احکام القرآن حقیر حزب خامس است که به زبان عربی انتشار یافته است.

سؤال سوم در اینجا این است، در احکام اسلام پیش از همه نماز است، از آن ذکری نشده است. در ذکر زکات به صورت ویژه چه حکمتی است، قرطبی و غیره در خصوص این موضوع، چنین جواب داده‌اند که قریش عرب مردمانی ثروتمند بودند، صدقه و خیرات و کمک به بی نوایان وصف خاصّی آنها به شمار می‌رفت، امّا هر کسی که مسلمان می‌شد آنها را

۱ - بیان القرآن.

از اینگونه کمک خاندانی و معاشرتی محروم می داشتند، پس هدف مذمّت این است، لذا زکات به صورت ویژه ذکر گردید و اللّه اعلم.

﴿**لهم اجر غیر ممنون**﴾ لفظ ممنون به معنای مقطوع می آید، مراد از آن این است، اجری که در قیامت به مردم اهل ایمان و نیکوکار داده می شود، دایم و غیر منقطع می‌باشد، و بعضی از مفسّرین مطلب آن را چنین قرار داده‌اند، که اعمال صالح که مؤمن به آنها معتاد می شود، اگر به عذر سفر و یا مرض یا کار دیگری گاهی فوت گردند، باز هم اجر آنها قطع نمی شود، بلکه اللّه تعالی به فرشتگان دستور می دهد: عملی که بنده من به هنگام صحبت و فرصت به پایبندی انجام می داد، پس به هنگام عذر هم آن عمل او را بدون انجام دادن، در نامه‌ی اعمال او بنویسید.

احادیث متعلّق به این مضمون در صحیح نجاری از حضرت ابوموسی اشعری و در شرح السنة بغوی از حضرت ابن عمر، رضی اللّه عنهم، و حضرت انس و در مسند زرین از حضرت عبداللّه بن مسعود منقول است(۱).

قُلْ أَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِی خَلَقَ الْأَرْضَ فِی یَوْمَیْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ
تو بگو آیا شما منکرید از آنکه آفریده زمین را در دو روز و برابر قرار می‌دهید با او

أَندَادًا ذَٰلِكَ رَبُّ الْعَالَمِینَ {۹} وَجَعَلَ فِیهَا رَوَاسِیَ مِن فَوْقِهَا وَبَارَكَ
دیگران را اوست رب جهان. و گذاشت در آن کوههای سنگین از بالا، و برکت داد

فِیهَا وَ قَدَّرَ فِیهَا أَقْوَاتَهَا فِی أَرْبَعَةِ أَیَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِینَ {۱۰} ثُمَّ
در آن و قرار داد در آن روزیها را، در چهار روز، برابر شد برای سؤال کنندگان. سپس

۱ - مظهری.

استوىٰ إلى السّماء و هى دُخانٌ فقال لها و للأرض ائتيا طوعا
بالا رفت به‌آسمان وآن دودی بود، پس‌گفت به‌آن و به‌زمین بیایید شما هر دو تا به‌خوشی

أوْ كرْهاً قالتاَ أتينا طائعين ﴿۱۱﴾ فقضٰهُنَّ سبْعَ سمٰوات فى
یا به زور، گفتند آمدیم به خوشی. پس کرد آنها را هفت آسمان در

يومين و أوْحىٰ فى كُلّ سماءٍ أمْرها و زيّنا السّماء الدُّنيا
دو روز و نازل کرد در هر آسمان حکم آن‌را و آراسته کردیم نزدیک‌ترین آسمان را

بمصٰبيح وحفْظاً ذٰلك تقْديرُالْعزيزالْعليم ﴿۱۲﴾
به چراغها و حفظ کردیم این است اندازه‌گیری غالب و خبردار.

خلاصه‌ی تفسیر

شما (آنها را) بگویید که آیا شما چنان خدایی را انکار می‌کنید که زمین را (با همه‌ی وسعتش) در (زمانی به اندازه) دو روز آفرید. و برای او شریک می‌آورید، آن (خدایی که قدرتش معلوم شده است) پروردگار همه جهان است، و او بر روی زمین کوه ساخت، و در آن (زمین) چیزهای مفیدی، (مانند نباتات و حیوانات و غیره) قرار داد، و در آن (زمین) برای باشندگان آن، غذا مقرّر نمود، (چنانکه مشاهده می‌شود که برای اهالی هر منطقه، مناسب آنها غذاهای جداگانه است، یعنی در زمین همه نوع محصولات آفرید، بعضی از اینها در یک جای و بعضی در جای دیگر، که این سلسله برابر جریان دارد، (همه اینها) در چهار روز (انجام پذیرفت، در دو روز زمین و در دو روز دیگر کوه و غیره که در آمار) برابراند، برای سؤال کنندگان (برای کسانی که درباره کیفیت و کمیت آفرینش کاینات، سؤال می‌کنند، چنانکه یهود از آن حضرتﷺ، درباره ﴿**خلق السموات و الارض**﴾

سؤال کرده بودند[۱]،) سپس (همه‌ی اینها را خلق کرده) به سوی (آفرینش) آسمان متوجّه شد در حالی که در آن هنگام چیزی مانند دود بود، (یعنی ماده آسمان که پس از ماده زمین، امّا قبل، صورت فعلی زمین، ساخته شده بود، به شکل دودی بود) و به زمین و آسمان دستور فرمود که هر دو باید به سوی اطاعت ما مایل شوید، اکنون اختیار دارید که (به خوشی بیایند یا به زور (با این مطلب که احکام تقدیری ما در میان شما به اجرا در می‌آید، اجرای آنها از اختیار شما خارج است، آنها به اجرا در خواهند آمد، امّا با توجّه به ادراک و شعوری که به شما عنایت شده، این نیز امکان دارد که شما احکام تقدیری ما را به خوبی قبول کنید، یا از آن در دل ناراضی باشید، آنها به زور در مورد شما به اجرا گذاشته می‌شوند، چنان‌که درباره‌ی انسان معامله مرض و مرگ است، که وقوع آن امری تقدیری است، که انسان نمی‌تواند آن را برطرف سازد، امّا دانشمندان آن را به رضایت و خوشی قبول می‌کنند، و از فواید صبر و شکر بهره‌مند می‌شوند، و بعضی ناراضی می‌شود و با مشقّت می‌میرند، پس اکنون شما بنگرید که آیا شما بر این احکام راضی می‌شوید، یا اظهار ناگواری می‌کنید. و مراد از آن احکام تقدیری، که در آسمان و زمین به اجرا گذاشتنی بودند، این است، که آسمان تا آن زمان دود مانندی بود، ساخته شدن آن به صورت هفت آسمان به حکم تقدیری بود، و زمین اگر چه ساخته شده بود امّا در آن هم تا قیامت هزارها تغییر و دگرگونی پدید می‌آید، هر دو عرض کردند که: ما (برای پذیرش این احکام) به خوشی حاضریم. پس در دو روز از آن، هفت آسمان را ساخت (و چون هر هفت آسمان مقدّر بود که از فرشته معمور و آباد بشوند، لذا در هر آسمان متناسب با آن) حکم خود را (به فرشتگان) فرستاد، (یعنی هر کاری که می‌بایست هر فرشته‌ای انجام می‌داد بدو نشان داده شد) و ما

۱ - كما في الدرالمنثور.

آسمان نزدیک را به ستارگان آراستیم و (شیاطین را از دزدی اخبار آسمان باز داشته) آن را حفظ کردیم، این است تجویز از طرف (خدای) غالب و عالم به همه چیز.

معارف و مسایل

هدف اصلی در این آیات، متنبّه کردن مشرکان منکر توحید است، بر یک طریق بلیغ، بر کفر و شرکشان که در آن صفت آفرینش حق تعالی و تفصیل از مخلوقات عظیم آسمان و زمین که مبتنی بر حکمتهای بی‌شماری است، بیان کرده، آنها را در مقام زجر خطاب فرمود که آیا شما چنان بی خرد هستید که با چنین خالق و قادری دیگران را شریک قرار می‌دهید، چنین تنبیه و تفصیلی در رکوع سوم از سوره‌ی بقره آمده است، ملاحظه کنید آیه‌های ۳۰ و ۲۹ ﴿**کیف تکفرون بالله وکنتم امواتا فاحیاکم ثم یمیتکم ثم یحیکم ثم الیه ترجعون ○ هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمعیا ثم استوی الی السماء فسوّاهن سبع سمٰوات و هو بکل شی علیم**﴾ در آیات سوره‌ی بقره‌ی تفصیل و تعیین برای ایّام آفرینش ذکر نشده است، در آیات مذکور فصّلت از آن ذکر شده است.

ترتیب در آفرینش آسمان و زمین و تعیین ایّام آن

حضرت سیدی، حکیم الامة، در بیان القرآن فرموده است که آفرینش آسمان و زمین در قرآن کریم، به صورت مختصر و مفصّل، صدها جا آمده است، امّا بیان ترتیب که نخست کدام یک آفریده شده و در پی آن کدام یک، این فقط در سه آیه آمده است، یکی در همین آیات «**حم السجده**» دوم در آیات مذکور سوره‌ی بقره، سوم در آیات ۲۷ تا ۳۲ سوره نازعات ﴿**ءانتم اشد خلقا ام السماء بناها ○ رفع سمکها فسوّٰها ○ و اغطش لیلها و اخرج ضحٰها ○ و الارض بعد ذلک دحٰها ○ اخرج منها ماءها و مرعها ○ و الجبال ارسٰها**﴾ با

نظری سطحی در این مضامین قدری اختلاف ملاحظه می‌شود؛ زیرا از آیات سوره‌ی بقره و حم السجده معلوم می‌شود که آفرینش زمین مقدّم بر آسمان است. و از آیات سوره‌ی نازعات بر عکس آن چنین معلوم می‌شود که آفرینش زمین پس از آسمان انجام گرفته است، حضرت حکیم الامة فرموده است که از فکر و تأمّل در همه‌ی آیات به نظر من چنین معلوم می‌شود که نخست ماده زمین آفریده شده و هیأت فعلی او به وجود نیامده بود که در آن وقت ماده آسمان به صورت دودی ساخته شده و سپس زمین به شکل فعلی گسترده شده بر روی آن کوه و درخت و غیره آفریده شده است، و بعداً از ماده سیّال دودی آسمان، هفت آسمان ساخته شدند، امید می‌رود که همه آیات بر این تقریر منطبق گردند و از حقیقت حال، خود او بهتر داناست[1].

در «صحیح بخاری» از حضرت ابن‌عبّاس در ذیل این آیه، چند سؤال و جواب ذکر شده است، تشریحی که حضرت ابن‌عبّاس در آنجا نسبت به این آیه فرموده است، همان است که حضرت حکیم الامة در تطبیق آیات بیان فرموده است، و الفاظ آن راکه ابن‌کثیر در ذیل این آیه نقل فرموده است از قرار ذیل است.

«و خلق الارض فی یومین ثم خلق السماء ثم استوی الی السماء فسواهنَّ فی یومین آخرین ثم و فی الارض و دحیها ان اخرج منها الماء و المرعی و خلق الجبال و الرمال و الجماد و الاکام و ما بینهما فی یومین آخرین فذلک قوله تعالی دحاها»

و حافظ ابن‌کثیر به حواله ابن جریر از حضرت ابن‌عبّاس در تفسیر **«حم السجده»** این روایت را هم نقل فرموده که:

یهود مدینه در خدمت آن حضرتﷺ، حاضر شده درباره‌ی آفرینش آسمان و زمین سؤال کردند، رسول خداﷺ، فرمود: اللّه تعالی زمین را در

۱ - بیان القرآن، بقره رکوع ۳.

روز یکشنبه و دوشنبه آفرید سپس کوهها را و معادن و سایر موادی که در آنها بود به روز سه شنبه و درختها و چشمه‌ها و شهرها و عمارتها و میدانهای خرابه را به روز چهارشنبه که در مجموع شدند چهار روز، چنان‌که در این آیه آمده است که ﴿**ءانکم لتکفرون بالذی خلق الارض فی یومین و تجعلون له اندادا ذلک رب العلمین ○ و جعل فیها رواسی من فوقها و بارک فیها و قدر فیها اقوٰتها فی اربعة ایام سواءً للسائلین**﴾ یعنی نسبت به کسانی که از این آفرینش سؤال می‌کنند، سپس فرمود که آسمان را در روز پنجشنبه آفرید و در روز جمعه ستاره‌ها و خورشید و ماه و فرشته‌ها را که همه این کارها در آخر نخستین سه ساعت باقی مانده انجام گرفت، و سپس در ساعت دوم، آفات و مصایبی را که بر هر چیز آمدنی بود آفرید و در ساعت سوم آدم، علیه‌السلام، را آفرید و او را در جنّت اسکان داد و به ابلیس دستور داد که او را سجده کند، او از سجده سرباز زد و از جنّت بیرون رانده شد، همه‌ی اینها در آخر ساعت سوم تمام شدند[1]، ابن‌کثیر پس از نقل این حدیث فرموده است «**هذاالحدیث فیه غرابة**».

در «صحیح مسلم» حدیثی به روایت حضرت ابوهریره آمده است که در آن زمان، ابتدای آفرینش عالم از روز شنبه بیان گشته است، پس مطابق آن آفرینش آسمان و زمین در هفت روز معلوم می‌شود، ولی در عموم نصوص قرآن این آفرینش در شش روز به صراحت مذکور است. کما فی آیه ۳۸ سوره ق ﴿**و لقد خلقنا السموات و الارض و ما بینهما فی ستة ایام و ما مسنا من لغوب**﴾ یعنی: ما آسمان و زمین و آنچه را که در آنهاست در شش روز آفریدیم و هیچ خستگی برای ما عارض نگشت، این روایت را هم اکابر محدّثین از نظر سند معلول قرار داده‌اند.

ابن‌کثیر آن را به حواله‌ی «مسلم و نسائی» نقل کرده و فرموده است: «و

۱ - الحدیث بطوله ابن کثیر.

هو من غرایب الصحیح المسلم کما فی زاد المسیر لابن الجوزی» یعنی: این حدیث از عجایبات صحیح مسلم است. و باز فرموده است که امام بخاری را در تاریخ کبیر خود معلول قرار داده است، و بعضی این روایت را از حضرت ابوهریره به روایت کعب احبار نقل کرده‌اند، و این قول رسول اکرمﷺ، نیست و فرموده‌اند که نظر صحیح همین است[۱]، و هم چنین ابن مدینی، بیهقی و غیره از حفاظ حدیث این را قول کعب احبار گفته‌اند[۲].

در روایت نخست که ابن جریر از حضرت ابن عبّاس نقل کرده است طبق نظر ابن‌کثیر نیز غرابت وجود دارد، و وجهی برای غرابتش این است که در این روایت آمده است که آفرینش آدمعليه السلام، در آخرین ساعت روز جمعه متّصل به آفرینش آسمانها انجام گرفته، و در همان ساعت حکم به سجده‌ی آدم و اخراج ابلیس به وقوع پیوسته است، در صورتی که از سیاق آیات متعدّدی از قرآن که در آنها داستان آفرینش آدم و حکم سجده و اخراج ابلیس آمده است معلوم می‌شود که واقعه‌ی آفرینش آدم پس از چندین مدّت از آفرینش آسمان و زمین اتّفاق افتاده است.

زمانی که در زمین تمام ضروریات متعلّق آن تکمیل شدند و جن‌ها و شیاطین در آن اسکان داده شدند پس از آن خداوند فرمود: ﴿**انی جاعل فی‌الارض خلیفة**﴾[۳].

خلاصه روایاتی که در آنها اوقات آفرینش آسمان و زمین و ترتیب میان آنها آمده است، هیچ روایتی چنین نیست که بتوان آن را مانند قرآن قطعی دانست بلکه بیشتر احتمال این است که آنها روایاتی اسراییلی باشند نه احادیث مرفوع، چنان‌که ابن‌کثیر درباره روایت مسلم و نسائی به آن

۱ - ابن کثیر. ج ۴. ص ۹۴.
۲ - حاشیه زادالمسیر. لابن جوزی ج ۷، ص ۳۷۳.
۳ - کذا قال فی المظهری.

تصریح نموده است، لذا باید آیات قرآن را اصل قرار داده مقصد را تعیین کرد، از جمع بندی آیات قرآن این امر به‌طور قطع معلوم می‌شود که آسمان و زمین و آنچه بین آنهاست، همه ظرف شش روز آفریده شده‌اند، امر دیگر از آیه «**حم السجده**» چنین معلوم می‌شود که در آفرینش زمین و کوهها و درختان و غیره چهار روز گذشته است. امر سوم این معلوم شد که در آفرینش آسمانها دو روز صرف شده که با هم به این تصریح نشده که دو روز کامل صرف بشود، بلکه اشاره شده است که دو روز کامل صرف نشده، بلکه قدری از آخر روز جمعه باقی ماند. از ظاهر این آیات چنین معلوم می‌شود که از جمله شش روز چهار روز در آفرینش زمین و دو روز در آفرینش آسمان صرف شد، و زمین قبل از آسمان آفریده شده است، امّا در سوره‌ی نازعات گسترش زمین و تکمیل آن، پس از آفرینش آسمان به صراحت بیان گردیده است، لذا آن صورتی که به حواله بیان القرآن ذکر شد، چندان بعید نیست، که آفرینش زمین به دو قسمت منقسم است، و در دو روز قبل ماده زمین و کوههای روی آن و غیره، مهیّا شده باشد، و سپس در دو روز دیگر آسمان ساخته بشود، و بعد از آن در دو روز آخر زمین گسترده بشود، و اشیاء در آن از قبیل کوه و درخت و غیره به اتمام برسند، پس بدین ترتیب آفرینش زمین در چهار روز پشت سر هم صورت نگرفته است، و آنچه ترتیب بیان در آیه «**حم السجده**» چنین بیان شده است که نخست زمین را در دو روز آفرید ﴿**خلق السموات والارض فی یومین**﴾ و بعد به مشرکان هشدار داده شد و بعد جداگانه فرمود: ﴿**و جعل فیها رواسی من فوقها و بٰرك فیها و قدر فیها اقواتها فی اربعة ایام**﴾، همه‌ی مفسّرین در این موضوع اتّفاق دارند که این اربعة ایام مشتمل بر آن دو روز است، و چهار روز جدای از آن مراد نیست، و اگر نه، مجموعه هشت روز می‌شوند، که این مخالف با تصریح قرآنی است.

اکنون با تأمّل در اینجا چنین معلوم می شود که مقتضای ظاهر مقام این است که پس از «**خلق الارض فی یومین**» آفرینش کوهها و غیره را هم به یومین تعبیر کرد، تا که مجموعه آن خود به خود در چهار روز فهمیده می شوند. ولی قرآن کریم به جای این عنوان، چنین تعبیر نمود که آفرینش باقیمانده زمین را ذکر کرده فرمود: بطور کلی چهار روز شدند، از این به ظاهر اشاره به این است که این چهار روز متواتر پشت سر هم نبودند، بلکه به دو بخش منقسم بودند، دو روز قبل از آفرینش سموات و دو روز پس از آن، آنچه در این آیه ﴿**جعل فیها رواسی من فوقها**﴾ فرموده است این پس از آفریدن آسمانهاست. والله سبحانه و تعالی اعلم.

﴿**و جعل فیها رواسی من فوقها**﴾ آفرینش کوهها در زمین برای برقراری توازن آن، انجام گرفته است.

چنان‌که در آیاتی متعدّد از قرآن به آن تصریح شده است، برای این لازم نبود که کوهها را بر سطح زمین بلند و بالا وضع بکند، امکان داشت در عمق زمین گذاشته بشوند امّا در بلند نگاه داشتن آنها و دور قرار دادن آنها از دسترسی عموم مردم و حیوانها، فواید بی شماری برای ساکنان زمین در نظر گرفته شده است. بنابراین، در این آیه با لفظ ﴿**من فوقها**﴾ به آن نعمت خاص اشاره شده است.

﴿**و قدر فیها اقواتها فی اربعة ایام سواء للسائلین**﴾ «**اقوات**» جمع قوت به معنای رزق و روزی است، و شامل تمامی مایحتاج انسانی است[۱]. حضرت حسن بصری و سدی در تفسیر آن فرموده‌اند اللّه تعالی در هر قسمتی از زمین، مناسب احوال اهالی آن، رزق و روزی مقرّر فرموده است و مراد از مقدّر نمودن این است که حکم نافذ فرموده که در فلان قطعه از زمین فلان نوع اشیا به فلان مقدار آفریده شود، بنابراین تقدیر الهی، در هر منطقه

۱ ـ کما قال ابوعبید. زاد المسیر لابن جوزی.

از زمین، ویژگیهایی پدید آمد، و در هر جایی انواع گوناگون از معادن و نباتات و درختان و حیوانات و لوازم آن طبق مزاج و مرغوبات آن آفریده شد، از اینجاست که مصنوعات و ملبوسات هر منطقه از دیگری جداست، مثلاً در یمن عصب و در سابور، سابوری و در ری طیالسه و در جایی گندم و در جایی برنج و محصولات دیگر در جایی دیگر پنبه و در جایی جو و در جایی سیب و انگور و در جایی انبه.

در اختلاف این چیزها، مزاج هر خطه، مراعات گردیده است و طبق قول ضحاک و عکرمه این فایده در نظر گرفته شده است، که در تمام مناطق و کشورها راههای تجارت و تعاون با همدیگر باز گردند، هیچ خطّه از خطّه‌ی دیگر بی نیاز نگردد، و تعاون با همدیگر بر اساس نیازمندی به سوی یکدیگر، مستحکم می‌شود. عکرمه فرموده که در بعضی مناطق نمک مانند طلا، به وزن فروخته می‌شود، گویا حق تعالی زمین را به عنوان انبار بزرگی مشتمل بر تمامی لوازم غذا و مسکن اهالی آن، از انسان، حیوانات و غیره، قرار داده است، که برای میلیاردها انسان آینده تا قیامت، و حیوانات بی‌شمار، تمام لوازم آن‌ها را در آن به ودیعت گذاشته است، که آنها بر پشت زمین اضافه می‌شوند، و حسب ضرورت تا قیامت بیرون می‌آیند، کار انسان فقط همین قدر است که لوازم خود را از زمین استخراج نموده، حسب نیاز به کار ببرد، سپس در آیه فرمود:

﴿**سواء للسائلین**﴾ این جمله را بیشتر مفسّرین با «**اربعة ایام**» مرتبط قرار داده‌اند، با این مطلب که این تمام آفرینشهای عظیم در ظرف چهار روز انجام گرفته است، و چون در عرف، آنچه راکه به آن چهار گویند، گاهی از چهار قدری کم یا قدری اضافه است، ولی کسر را حذف کرده به آن چهار می‌گویند، در اینجا در لفظ آیه کلمه «**سواء**» را اضافه نموده، این احتمال را قطع فرمود و نشان داد که این کارها در چهار روز کامل انجام گرفت، و مراد

از گفتن «**للسائلین**» این است، کسانی که درباره آفرینش آسمان و زمین از شما سؤال می‌کنند، مانند سؤال یهود، در تفسیر ابن جریر و در منثور آمده است که: به چنین سؤال کنندگانی نشان داده شد که کلّ این آفرینش درست در چهار روز انجام گرفت[۱].

بعضی از مفسّرین مانند ابن زید و غیره عبارت «**للسائلین**» را با جمله ﴿**قدر فیها اقواتها**﴾ مرتبط دانسته‌اند، و معنای «سائلین» طالبین و نیازمندان است. پس در این صورت معنای آن این می‌شود آنچه خداوند در زمین اقوات و ضروریات مختلف الاجناس و الاقسام را آفریده است، برای استفاده کسانی می‌باشد که طالب و نیازمند باشند، و چون طالب و محتاج حسب عادت سؤال می‌کند، لذا بر آنها سائلین اطلاق نمود[۲].

ابن کثیر پس از نقل این تفسیر فرموده است که: این بدان می‌ماند که قرآن کریم در آیه‌ی ۳۴ سوره‌ی ابراهیم فرموده است ﴿**من کل ما سالتموه**﴾ یعنی: الله تعالی تمام آنچه را که شما سؤال کردید عطا فرمود؛ زیرا مراد از سؤال در اینجا نیز نیازمند بودن آنهاست، خود سؤال شرط نیست، زیرا خداوند این اشیا را به غیر از سائلین هم داده است.

﴿**فقال لها وللارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین**﴾ این دستور به آسمان و زمین و پاسخ آنها به اطاعت و فرمانبرداری، به نزد بعضی از مفسّرین، مجاز است از این‌که، آسمان و زمین در هر کاری تابع فرمان خدا یافته شدند، ولی ابن عطیه و محقّقین دیگر از ائمّه‌ی تفسیر فرموده‌اند که در این هیچگونه مجازی وجود ندارد، در همه‌ی موارد معنای حقیقی مراد است، خداوند در آسمان و زمین برای درک و خطاب، ادراک و شعور آفریده بود، و آنها را نیز به پاسخ‌گویی گویا کرده بود. در تفسیر بحر محیط

۱ - ابن کثیر. قرطبی و روح.
۲ - بحر محیط.

پس از نقل این، فرموده است که این تفسیر از همه احسن و بهتر است. ابنُ کثیر پس از نقل آن از قول بعضی این را نیز ذکر نموده است که این جواب از آن قطعه زمین داده شد که بر آن «**بیت الله**» ساخته شده است، و نیز از آسمان هم همان قطعه جواب داده که در برابر بیت الله است. و به آن «**بیت المعمور**» گفته می‌شود.

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِّثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ
پس اگر آنها اعراض کردند تو بگو ترسانیدم شما را به عذاب سخت مانند عذابی که آمد بر عاد و

ثَمُودَ ﴿۱۳﴾ إِذْ جَاءَتْهُمُ الرُّسُلُ مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا
ثمود. وقتی که آمدند نزد آنان رسولان از جلو و از عقب، که نپرستید

إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنزَلَ مَلَائِكَةً فَإِنَّا بِمَا
به‌جز خدا را، گفتند اگر رب ما می‌خواست، می‌فرستاد فرشته. پس ما به آنچه

أُرْسِلْتُم بِهِ كَافِرُونَ ﴿۱۴﴾ فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ
شما آورده‌اید تسلیم نمی‌شویم. پس عادیان تکبر کردند در زمین بناحق،

وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ
و گفتند کیست زوردارتر از ما، آیا ندیدند که خدایی که آفریده آنها را، او زوردارتر است

مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ﴿۱۵﴾ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا
از آنها و بودند به نشانی‌های ما منکر. پس فرستادیم بر آنها بادی بسیار تند

صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَّحِسَاتٍ لِّنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ
در چند روز مصیبت دار. تا بچشانیم آنها را عذاب رسواگر در زندگی

الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ ﴿۱۶﴾ وَأَمَّا ثَمُودُ
دنیا، و عذاب آخرت رسواگرتر است، و به آنها از هیچ جایی کمکی نیست. ولی ثمودیان را

فَهَدَيْنٰهُمْ فَاستَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ فَأَخَذَتهُمْ صٰعِقَةُ
راد نشان دادیم پس پسند کردند کوری را بر راد یابی. پس گرفت آنها را صاعقه

الْعَذابِ الْهُونِ بِما كانُوا يكْسِبُون ﴿١٧﴾ و نَجَّينا الَّذين ءامَنُوا و
عذاب ذلت در عوض آنچه کسب می‌کردند. و نجات دادیم کسانی را که یقین آورده بودند و

كانُوا يَتَّقُون ﴿١٨﴾ و يَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَآءُ اللَّه إِلَى النَّار فَهُمْ
پرهیز می‌کردند. و روزی که جمع می‌شوند دشمنان خدا بر دوزخ، پس گروه گروه

يُوزَعُون ﴿١٩﴾ حَتَّىٰ إذَا ما جاءُوها شَهِدَ عَلَيهِمْ سَمْعُهُمْ و
توزیع می‌شوند. تا این‌که وقتی که می‌رسند بر آن، خبر می‌دهند آنها را گوشهای شان و

أَبْصٰرُهُمْ و جُلُودُهُم بِما كانُوا يَعْمَلُون ﴿٢٠﴾ وَ قالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ
چشمهای شان و پوستهای شان به آنچه می‌کردند. و می‌گویند به پوستهای خود که چرا

شَهِدتُّمْ عَلَينا قالُوا أَنطَقَنا اللَّهُ الَّذِىٓ أَنطَقَ كُلَّ شَىْءٍ وَ هُوَ
خبر دادید ما را، آنها می‌گویند گویا کرد ما را آن خدایی که گویا کرده هر چیز را، و او

خَلَقَكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُون ﴿٢١﴾ وَ ما كُنتُمْ تَستَتِرُون أَن
آفرید شما را نخستین بار و به سوی او باز می‌گردید. و شما نمی‌پوشانیدید از این‌که

يشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكمْ وَ لا أَبْصٰرُكُمْ وَ لا جُلُودُكُمْ وَ لٰكِن ظَنَنتُمْ
خبر بدهند به‌شما گوشهایتان ونه چشمهایتان و نه پوستهایتان، وباز شما فکر می‌کردید

أَنَّ الله لايَعْلَمُ كَثيراً مِمَّا تَعْمَلُون ﴿٢٢﴾ و ذٰلِكُمْ ظَنُّكُمْ الَّذى ظَنَنتُم
که خدا نمی‌داند بسیاری از آنچه شما می‌کنید. این بود گمان شما که گمان می‌بردید

بِرَبِّكُمْ أَرْداكُمْ فَأَصبَحْتُم مِنَ الْخٰسِرِين ﴿٢٣﴾ فَإِن يَصبِرُوا
به رب خود پس آنست که شما را هلاک کرد. پس شدید از زیانکاران. پس اگر آنها صبر کنند

فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ وَ إِن يَسْتَعْتِبُوا فَمَا هُم مِّنَ الْمُعْتَبِينَ ﴿۲۴﴾ وَ
آتش جای آنهاست. و اگر معذرت بخواهند پس کسی آنها را معذور قرار نمی‌دهد. و

قَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُم مَّا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ
مسلّط کردیم پشت سر آنها همراهانی پس آراسته کردند برای آنها آنچه در جلو آنها و

مَا خَلْفَهُمْ وَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِم
آنچه پشت سرآنهاست. وثابت‌شد برآنهاقول‌عذاب درجمع‌گواهیهایی که جلوتر گذشته‌اند

مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ ﴿۲۵﴾
از جن و انس، یقینا بودند زیانکار.

خلاصه‌ی تفسیر

و اگر آنان (با شنیدن دلایل، باز هم از توحید) اعراض کردند، پس شما بگویید: من شما را از چنین آفتی می‌ترسانم که مانند آفتی است که بر عاد و ثمود (به جهت کفر و شرک) آمده بود. (مقصود از عذاب هلاک کردن است، چنانکه سرداران قریش در غزوه‌ی بدر هلاک و اسیر شدند، و داستان عاد و ثمود زمانی واقع شده بود که) وقتی نزد آنها از پیشاپیش و پشت سر آنها هم پیامبران آمده بودند (هر پیغمبری که به سوی آنها فرستاده شد، و در تفهیم آنها تا حدّ توان کوشش نمود، چنانکه اگر کسی دوست و عزیز خود را ببیند که به سوی هلاکت می‌رود گاهی از جلو و گاهی از عقب، جلو او را می‌گیرد و مثال آن در قرآن این قول ابلیس است، که گفته بود: ﴿**لاتینهم من بین ایدیهم و من خلفهم**﴾ یعنی: من برای گمراه کردن بنی آدم گاهی از جلو آنها و گاهی دیگر از عقب آنها می‌آیم. و آن پیامبران چنین گفتند که) غیر از خداوند کسی را عبادت نکنید، آنها پاسخ دادند (شما که مدّعی هستید از طرف خدا آمده و به توحید دعوت می‌دهید،

اشتباه است؛ زیرا) اگر خدای ما می‌خواست (کسی را پیغمبر قرار داده و به سوی مردم بفرستد) پس فرشتگان را می‌فرستاد، لذا ما (توحید را) که شما (طبق ادّعای تان) به آن فرستاده شدید منکر هستیم، پس (بعد این قول مشترک تفصیل هر قوم به طور ویژه این‌است) امّا قوم عاد پس در دنیا بناحق کبر ورزیدند و وقتی وعید عذاب را شنیدند) گفتند: چه کسی است که در قدرت از ما بالاتر باشد (تا که ما را به چنین عذابی مبتلا کند که ما به دفاع از آن قادر نباشیم. جوابش این‌است) آیا آنها ندیدند خدایی که آنها را آفریده است در قوّت از آنها بالاتر است. (ولی با وجود این هم، باز آنها ایمان نیاوردند) و از آیات ما سرباز زدند، پس ما بادی تند در روزهای بر آنها فرستادیم (که به وجه نزول عذاب الهی در آنها) منحوس بودند، تا که آنها را در این زندگی دنیوی عذاب رسوایی بچشانیم، و عذاب آخرت بیشتر از این موجب رسوایی است، و به هنگام آن عذاب، از طرف هیچ کسی برای آنها کمکی نمی‌رسد، و امّا قوم ثمود (وضعیت آنها چنین بود که) ما به‌وسیله‌ی پیامبرشان آنان را راه نشان دادیم، آنها گمراهی را بر هدایت ترجیح دادند و عذابی ذلّت بار، آنها را به سبب کردار بدشان، در برگرفت، و ما کسانی را (از عذاب) نجات دادیم که ایمان آورده از ما می‌ترسیدند. تا اینجا بحث از عذاب دنیوی بود در آینده بحث عذاب آخرت می‌آید) و (آنها را به یاد آن روز بینداز) روزی که دشمنان خدا (کفّار) برای موقف حساب به سوی دوزخ جمع کرده آورده می‌شوند یا (در راه به خاطر عدم انتشار به علّت کثرت و دست جمع شدن) نگاه داشته می‌شوند (تا که پس ماندگان هم برسند، چنان‌که در واقعه‌ی حضرت سلیمان به خاطر جمع آوری کل قشون و لشکر فرمود: ﴿**فهم یوزعون**﴾ یعنی: باز داشته می‌شوند) تا این‌که وقتی آنها (همه جمع شده) به آن (دوزخ) نزدیک شوند.

(مراد از آن موقف حساب است که از آنجا دوزخ نزدیک به نظر

می‌رسد، چنان‌که در حدیث آمده است، دوزخ در موقف حساب حاضر کرده می‌شود و کفّار به هر چهار طرف خود آتش را می‌بینند. الغرض وقتی که به جایگاه حساب آیند و حساب آغاز گردد،) پس گوشها، چشمها و پوستهایشان بر خلاف آنها به اعمال بدشان گواهی می‌دهند، و (آنگاه) آنها (با تعجّب) به اعضای خود می‌گویند که شما چرا علیه ما گواهی دادید، (ما در دنیا تمام آنچه را می‌کردیم به خاطر راحتی شما انجام می‌دادیم.

چنان‌که در حدیث، قول آنها به روایت حضرت انس، چنین منقول است که «**فعنكن كنت انا ضل**»[1] یعنی من تمام این جدّیت را به خاطر شما انجام می‌دادم) آنها (اعضا) جواب می‌دهند که ما را آن ذاتی)یعنی قادر مطلق) گویا نمودند، که هر چیز (گوینده) را گویا کرده است، (و به سبب آن، ما در خود، آن را مشاهده کردیم) و او اولین بار شما را آفریده بود و به سوی او باز (دوباره، زنده نموده) برگردانده می‌شوید. (پس ما در پاسخ سؤال چنین ذات با عظمت و قدرتی، چگونه می‌توانیم حق را پنهان کنیم. بنابراین گواهی دادیم) و (در آینده حق تعالی به منکران خطاب می‌فرماید که) شما در دنیا هیچ وقت نمی‌توانید خود را از این امر پنهان (و محفوظ) نگه دارید، که گوشهای شما، چشمهای شما و پوستهای شما علیه شما گواهی دهند؛ (زیرا که قدرت مطلق خداوند و علم محیط او در اصل ثابت است، و مقتضای آن این بود که از عمال بد پرهیز می‌کردید) ولی شما (از آنها پرهیز نکردید) و در این فکر بودید که خداوند از بسیاری از اعمال شما بی خبر است، و این گمان شما که با پروردگار خود داشتید شما را بر باد داد؛ (زیرا در اثر این گمان به اعمال کفر مرتکب شدید که آن موجب بر باد رفتن قرار گرفت،) آنگاه شما به خسارت (ابدی) افتادید پس اگر (در این حالت) آنها (بر این بر باد رفتن و خسارت) صبر کنند (و تن به تقدیر داده معذرت

۱ - رواه مسلم.

خواهی نکنند،) باز هم دوزخ جای آنهاست. (چنین نیست که صبر موجب رحم شود، آن چنان که در دنیا بیشتر چنین می‌شد) و اگر بخواهند معذرت خواهی کنند، باز هم مقبول نخواهد شد، و ما (در دنیا) برای آنها (کفّار) رفیقانی (از شیاطین) مقرّر کرده بودیم، پس آنها اعمال شان را در جلو و عقب آنها مستحسن کرده بودند، (بنابراین بر آنها اصرار می‌ورزیدند) و (به سبب اصرار بر کفر) در حق آنها قول خدا (وعده عذاب الهی) همراه با کسانی که پیش از آنها از جن و انس (کفّار) گذشته‌اند به اتمام رسید، یقیناً آنها هم در خسارت هستند.

معارف و مسایل

﴿**فارسلنا علیهم ریحا صرصرا**﴾ این تشریح آن عذاب صاعقه‌ای است که در آیه‌ی ماقبل به عنوان صاعقه عاد و ثمود بیان گردید، معنای اصلی صاعقه چیزی مدهوش و بیهوش کننده است، بنابراین به برق واقع شونده هم صاعقه گفته می‌شود، و برای آفت و مصیبت ناگهانی هم این لفظ به کار می‌رود، و طوفان بادی که بر قوم عاد مسلّط گردید، آن هم فردی از همین صاعقه بود، که به نام ریح صرصر یاد شد، که باد تند و تیزی را می‌گویند، که در آن در ضمن سرعت رفتار صدای شدید هم باشد[1].

ضحاک فرموده است که خداوند از آنها تا سه سال پشت سر هم باران را قطع نمود، و بادهای تند و تیز و خشک وزیدند، و هشت روز و هفت شب باد شدیداً طوفانی شد در بعضی از روایات آمده است که این واقعه در آخر شوال از روز چهارشنبه شروع شده تا چهارشنبه دیگر پیاپی ادامه یافت، و بر هر قومی که عذاب نازل شده آن هم روز چهارشنبه نازل شده است[2].

حضرت جابر بن عبدالله فرموده است که هرگاه خداوند نسبت به

۱ - قرطبی.
۲ - قرطبی و مظهری.

قومی نیکی را بخواهد بر آنها باران می‌باراند، و بادهای تند و تیز را از آنها باز می‌دارد و هرگاه بخواهد که، قومی به مصیبت مبتلا گردد، باران از آنها بازداشته می‌شود. و بادهای زیاد و تند می‌وزند.

﴿فی ایام نحسات﴾ از اصول اسلام و احادیث رسول الله ﷺ، ثابت است که هیچ شب و روزی در حد ذات خود منحوس نیست، حاصل نحسات گفتن ایام طوفان باد بر قوم عاد، این است که این روزها در حق آن قوم در اثر اعمال بد آنها منحوس شده بودند، از آن لازم نمی‌آید که این روزها برای همه مردم منحوس باشند[1].

تحقیق کامل این مسأله که آیا چیزی در ذات خود می‌تواند منحوس باشد یا خیر؟ در کتاب احکام القرآن حزب خامس احقر که به زبان عربی چاپ شده ملاحظه نمایید.

﴿فهم یوزعون﴾ این از وزع مشتق است که به معنای بازداشتن و جلوگیری کردن می‌آید، و مطابق به این در خلاصه تفسیر مذکور به بازداشت ترجمه شده است، و بیشتر مفسّرین همین را مراد گرفته‌اند، که چون آمار اهل جهنّم بی‌شمار است، به هنگام سوق دادن آنها به سوی جهنّم و موقف حساب، به خاطر جلوگیری از انتشار و پراکندگی گروههای اول، باز داشته می‌شوند، تا گروههای بعد به آنها برسند، و بعضی از مفسّرین «یوزعون» را به «یساقون و یدفعون» ترجمه کرده‌اند و معنای آن می‌شوند که به وقت سوق دادن آنها به سوی موقف دفع کرده برده می‌شوند[2].

﴿و ما کنتم تسترون ان یشهد علیکم سمعکم﴾ معنای این آیه این است که اگر کسی بخواهد پنهانی در خفا گناهی بکند، می‌تواند، آن را از دیگران پنهان کند، امّا چگونه می‌تواند آن را از اعضای خود پنهان کند، وقتی مردم

۱ - مظهری و بیان القرآن.
۲ - قرطبی.

بدانند که گوش و چشم و دست و پا و پوست و موی بدن از ما نیستند، بلکه همه مأمور اطّلاعاتی هستند، و هرگاه از آنها نسبت به اعمال ما سؤال بشود، گواهی درست می‌دهند، پس راهی برای انجام دادن گناه در خفا باقی نمی‌ماند.

برای نجات از این رسوایی چاره‌ای جز این نیست که دست از گناه کشیده شود، ولی ذهن شما مردم یعنی منکران توحید و رسالت بدین طرف متوجّه نمی‌شود که دست و پا هم گویا می‌شوند و علیه ما گواهی می‌دهند، ولی اینقدر به ذهن هر عاقلی می‌تواند برسد، که آن ذاتی که ما را از یک چیز حقیری آفریده سمیع و بصیر قرار داد، پرورش داده به جوانی رسانید، آیا علم او بر اعمال و احوال ما محیط نخواهد شد، امّا شما بر خلاف این امر بدیهی چنین گمان برده بودید که خداوند از بسیاری اعمال ما خبر ندارد، از اینجا است که شما بر کفر و شرک جرأت پیدا کردید، ﴿**ذٰلک ظنکم الذی ظننتم بربکم اردٰکم**﴾ یعنی: این گمان بد شما، شما را بر باد داد.

گواهی اعضا و جوارح انسان در محشر

در صحیح مسلم از حضرت انس روایت است که ما روزی به خدمت رسول خداﷺ، بودیم که ناگاه تبسّمی نمود، آنگاه فرمود که آیا شما می‌دانید چرا تبسّم می‌کنم؟ عرض کردیم: خدا و رسول او بهتر می‌دانند، آن‌جنابﷺ فرمود: مرا از آن گفتگویی که بنده در میدان محشر در موقف حساب با خدا می‌کند، تبسم آمد. او عرض می‌کند که پروردگارا آیا شما مرا از ظلم پناه ندادی؟ خداوند متعال می‌فرماید: بلی پناه دادم، آنگاه بنده می‌گوید اگر چنین است پس من درباره حساب و کتاب خود، بر گواهی هیچ کسی مطمئن نیستم، مگر این‌که از وجود خود من گواه قایم بشود، خداوند می‌فرماید: ﴿**کفیٰ بنفسک الیوم علیک حسیبا**﴾ آیه‌ی ۱۴ سوره‌ی اسراء،

یعنی: خیلی خوب، خود تو از خودت حساب باز پس گیر.
آنگاه بر دهن او مهر زده می‌شود و به اعضا و جوارح او گفته می‌شود که شما اعمال او را بازگو کنید، هر عضو به سخن در می‌آید و گواهی راستین و درستی می‌دهد، سپس از زبان او مهر برداشته می‌شود او از اعضای خویش ناراحت شده می‌گوید: «**بعدا لکن و سحقا فعنکن انا ضل**» یعنی: شما هلاک و بر باد روید، آنچه من در دنیا کردم برای خاطر رفاه شما می‌کردم، اینک خود شما بر خلاف من گواهی می‌دهید؟

و در روایت حضرت ابوهریره آمده است که بر دهن او مهر زده می‌شود، و به ران او گفته می‌شود که تو بگو و اعمال او را توضیح بده، پس ران انسان و گوشت و استخوان همه، به اعمال او گواهی می‌دهند[۱].

و از حضرت معقل بن یسار روایت است که رسول خداﷺ فرمود: که هر روز آینده به انسان ندا می‌دهد که من روز جدید هستم و آنچه تو در من عمل می‌کنی من در قیامت بر آن گواهی می‌دهم، لذا بر تو لازم است که قبل از اختتام من یک نیکی انجام بده، تا من به آن گواهی دهم و اگر رفتم تو مرا آینده نخواهی یافت، هم چنین هر شب به انسان چنین ندا می‌دهد[۲].

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَٰذَا الْقُرْءَانِ وَ الْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ
و گفتند کفار گوش نکنید به این قرآن که بشنوید سر صدا راه بیندازید در آن شاید شما

تَغْلِبُونَ ﴿۲۶﴾ فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَاباً شَدِيداً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ غالب گردید.
پس ما حتماً خواهیم چشانید کفار را عذاب سخت و سزا خواهیم داد آنها را

أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۲۷﴾ ذَٰلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ لَهُمْ
به بدترین اعمال که می‌کردند. این است سزای دشمنان خدا، آتشی برای آنهاست

۱ - رواه مسلم و مظهری.
۲ - ذکره ابونعیم، کذا فی القرطبی.

فـيها دارُ الخُـلْد جـزاء بـما كـانُوا بـايـتنا يـجْحدُون ﴿۲۸﴾ و قـال
در آن خـانه‌ی هـمیشگی سـزا بـه آنـچه از سـخنان ما انکـار مـی‌کردند. و مـی‌گویند

الّذين كفرُوا ربّـنا أرنـا الّـذيْن أضـلّانا مـن الْـجنّ والْانس نـجْعلْهُما
کفّار پروردگارا نشان‌ده به‌ما آن‌دوتارا که گمراه‌کردند ما را از جن‌وانس. کـه بگـذاریـم آنـها را

تحْت أقْدامنا ليكُونا من الْأسْفلين ﴿۲۹﴾
زیر پاهای خود تا باشند از همه پایین‌تر.

خلاصه‌ی تفسیر

این کفّار (با همدیگر) چنین می‌گویند که به این قرآن گوش فرا ندهید و (اگر پیغمبر بخواهد که بشنواند) در آن سر و صدا راه بیندازید، شاید (با این تدبیر) شما غالب آیید (و پیغمبر شکست خورده خاموش شود) سپس (به جای این اراده و عزم پلید آنها) ما طعم عذاب سخت را به کفّار می‌چشانیم (و سزای اعمال بدشان را به آنها می‌دهیم، سزای دشمنان خدا این است، یعنی دوزخ که برای آنها در آن جای همیشگی است، به جای این‌که آنان از آیات ما سر می‌پیچیدند، (و وقتی که به عذاب مبتلا گردند پس) کفّار می‌گویند پروردگارا به ما آن دو شیطان و انسان را نشان بده که ما را گمراه کرده بودند، تا ما آنها را زیر پاها له کنیم. تا که آنها کاملاً ذلیل گردند، (یعنی آنها در آن زمان بر کسانی که آنها را در دنیا گمراه کرده بودن خشمگین می‌شوند از جن و انس چه یکی باشند چه بیشتر، و خود این گمراه کنندگان هم در جهنّم می‌باشند، امّا به هنگام این گفتگو در جلو حاضر نیستند بنابراین احضار شدن آنها تقاضا کردند، در هیچ آیه یا روایتی نیامده است که این تقاضای آنها پذیرفته می‌شود یا خیر.) واللّهٔ اعلم

معارف و مسایل

﴿لا تسمعوا لهذا القرآن و الغوا فيه﴾ وقتی که کفّار از مقابله کردن با قرآن عاجز ماندند و تمام تدابیر آنها علیه آن مات ماند، آنگاه آنها حرکت دیگری شروع کردند، حضرت ابن عبّاس فرموده است که ابوجهل مردم را بر این وا داشت که وقتی محمّدﷺ، به خواندن قرآن مشغول می‌شوند، شما در جلو او فریاد بکشید و سر و صدا راه بیندازید، تا مردم متوجّه نشوند که او چه می‌گوید، بعضی گفتند: که صوت کشیده و کف زده در میان سر و صدا راه انداخته، مردم را از شنیدن قرآن باز داشته‌اند(۱).

هنگام تلاوت قرآن خاموش ماندن واجب است و خاموش نشدن عادت کفر است

از آیه‌ی مذکور معلوم شد که خلل انداختن در تلاوت قرآن به شور و غوغا، علامت کفر است، و نیز معلوم شد که خاموش شدن و شنیدن واجب و علامت ایمان است، امروز تلاوت قرآن در رادیو و ضبط به چنان صورتی تبدیل شده که در هر کافه و اجتماع رادیو باز می‌شود که در آن قرآن تلاوت می‌گردد و صاحبان کافها به کار خود مشغول می‌باشند و غذا خورندگان در غذا خوردن، و صورت آن به گونه‌ای می‌باشد که علامت کفّار بود، خداوند مسلمانان را هدایت نماید که رادیو را زمانی برای تلاوت باز کنند، که همه متوجّه شده آن را گوش کنند، و برکت حاصل کنند، و به دیگران هم فرصت بدهند تا گوش کنند.

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ
بتحقیق کسانی‌که گفتند رب ما الله است باز بر آن استقامت کردند. نازل می‌شوند بر آنها

۱ - قرطبی.

الْـمـلـٰـئكةُ اَلاّ تــخافُوا و لا تــحْزنُوا و اَبْشـرُوا بـالجنّة الّـتی كُـنْتُمْ
فـرشتگان کـه نـترسید و غـمگین نـباشید و مـژده بشنوید بـه بـهشت کـه بـه شـما

توعدُون ﴿۳۰﴾ نحْنُ اَوْلـیاؤُكُـمْ فـی الْـحیوٰة الدُّنْـیا وفـی الْاٰخرة و لكُـمْ
وعـده داده شـده بـود. مـا هسـتیم رفـیقان شـما در دنـیا و آخـرت و بـرای شـما

فــیها مــا تَشــتهیٓ اَنـفُسُكُمْ و لكُـمْ فـیها مَـا تـدّعُون ﴿۳۱﴾ نُـزُلا
درآنجاست‌آنچه‌بخواهند نـفسهای‌شما. وبـرای‌شماست درآن آنـچه‌بخواهـید. مـیهمانی‌است

مِـنْ غـفُور رَحـیم ﴿۳۲﴾ و مـنْ اَحْسـنُ قـوْلاً مـمّن دعـا اِلـی اللّـه و
از طرف بخشنده‌ی مهربان. و از او بهتر سخن چه کسی است که خـوانـده بـه سـوی خـدا و

عمل صـٰلحا وقـال اِنـنی مـن الْـمسلمین ﴿۳۳﴾ ولاتسـتوی الْـحسنةُ
انـجام داده کـار شـایسته و گـفته کـه مـن فـرمان بـردارم. و بـرابـر نـیستند نـیکی

و لا السّیئةُ ادْفعْ بالّتی هـی اَحْسـنُ فـاِذا الّـذی بـیْنك و بـیْنهُ عـدٰوةٌ
ونه‌بدی درجواب‌بگو آنـچه‌بهترباشد پس‌تـو مـی‌بینی کسـی‌را کـه در مـیان‌تو و او دشـمنی‌بود

كـاَنّهُ ولـیٌّ حـمیمٌ ﴿۳۴﴾ و مـا یُـلقّاهاَ اِلاّ الّـذین صـبرُوا و مـا یُـلقّاهاَ
که‌دوست نزدیک‌است. و به‌این کسانی می‌رسند که صبر داشته‌باشند و به‌کسانی می‌رسد

اِلاّ ذُو حظ عـظیم ﴿۳۵﴾ و اِمّـا یـنزغنّک مـن الشّـیطٰـن نـزْغٌ فـاستعذْ
که بهره‌ی بزرگی داشته باشند. و هرگاه برسد به تو از طرف شیطان وسـوسه، پس پـناه بـبر

باللّه اِنّهُ هُوالسمیعُ الْعلیمُ ﴿۳۶﴾
به خدا یقینا او است شنوا و دانا.

خلاصه‌ی تفسیر

کسانی که (در دل) اقرار کردند که پروردگار (حقیقی) ما (فقط) اللّه است، (با این مطلب که توحید را اختیار نمود) آنگاه (بر آن) پایدار ماند،

(یعنی آن را رها نساخت) بر آنها (از جانب خداوند) فرشتگان (رحمت و بشارت) نازل می‌گردند. (نخست به هنگام مرگ، سپس در قبر، آنگاه در قیامت، چنانکه در درّمنثور از روایت حضرت زید بن اسلم ثابت است و می‌گویند) که نه شما (از احوال آخرت) احساس خطر کنید و نه (بر ترک دنیا) غمگین باشید؛ (زیرا در آینده برای شما نعم البدل و امن و عافیت است.) و شما به (رسیدن) بهشتی مسرور باشید، که به شما وعده داده می‌شد، ما رفیق شما بودیم، در زندگی دنیا هم، و در آخرت هم می‌باشیم، (در دنیا رفاقت فرشتگان این است که در قلوب انسان به کار نیک الهام می‌کنند، و اگر مشقّت و مصیبت پیش آید، پس صبر و سکون در اثر رفاقت فرشتگان به‌دست می‌آید، و رفاقت در آخرت علّنی است، چنانکه در آیه‌ی ۱۰۳ سوره انبیاء آمده است که ﴿**و تتلقـٰهم الملـٰئکة**﴾ و آیه ۲۳ سوره رعد ﴿**یدخلون علیهم من کل باب**﴾ و غیره آمده است) و برای شما در آن (جنّت) هر چه دل شما بخواهد وجود دارد، و نیز برای شماست آنجا، آنچه بخواهید، (یعنی هر چه به زبان بخواهید به شما می‌رسد، بلکه نیاز به خواستن هم نیست، هر چه در دل آرزو داشته باشید، موجود می‌شود،) این به صورت میهمانی از طرف غفور رحیم است (یعنی این نعمتها به صورت اعزاز و اکرام چنان به آنها می‌رسند، که به میهمان برسد، آنگاه پس از حسن حال، حسن مقال و اعمال نشان داده شد،) و از او صحبت چه کسی بهتر است که (مردم را) به سوی خدا فرا خواند، و (خود هم) عمل نیک انجام دهد، و (برای اظهار اطاعت) بگوید: من از فرمانبرداران هستم، (بندگی را برای خود افتخاری بداند، و همانند متکبّران از آن ننگ و عاری نداشته باشد، و چون به دعوتگران به سوی خداوند، و مصلحان خلق از طرف جهان، احتمال اذیت و آزار هست، بنابراین در آینده آنها را از مقابله با ظلم، با انصاف، و در مقابله با بدی به نیکی، تلقین نمود، و نیز تجربه‌ی ثابت است

که راه پیروزی و مؤثّر بودن دعوت، این است که مردم در مقابله اذیّت‌های مخالفین، صبر کرده، با آنها با حسنِ سلوک پیش آید، لذا به رسول خداﷺ، خطاب شده است، که مسلمانان نیز در ضمن آن، قرار دارند، که) نیکی و بدی با هم برابر نمی‌باشند، (بلکه اثر هر یکی جداست، و وقتی که این امر ثابت شد پس اکنون) شما (با پیروان خود) با حسن سلوک (با بدی) مقابه کنید، پس ناگهان (خواهید دید که) کسی در میان شما و او عداوتی بود، مانند دوست صمیمی می‌باشد (یعنی در انتقام بدی به بدی، دشمنی اضافه می‌شود، و به دفاع بدی به نیکی به شرط سلامت طبع دشمن، عداوت کاسته می‌شود، تا این‌که بیشتر عداوت از بین می‌رود، در این باره، همانند دوست در می‌آید، اگر چه در دل دوست نباشد، و این نصیحت نصیب کسانی است که (از نظر اخلاق) بسیار مستقل (المزاج) اند، و این نصیب کسی می‌شود که (به اعتبار ثواب) شانسی بزرگ داشته باشد، و اگر (در چنین وقتی) به سوی شما از طرف شیطان وسوسه (خشم) بیاید، پس (فوراً) به خدا پناه ببرید، یقیناً او بسیار شنوا و داناست، (و از شرط به سلامت طبع، این خدشه زایل شد، که بسا اوقات حسن سلوک با مردم شرور بر عکس اثر می‌کند؛ زیرا این تنها از طرف کسانی محتمل است که سلامت طبع را از دست داده باشند، و آن استثنایی و نادر است.)

معارف و مسایل

از آغاز سوره تا اینجا خطاب به منکرین توحید و رسالت و منکرین قرآن است که آنها را با در نظر گرفتن علایم قدرت کامل حق تعالی، به توحید دعوت نموده و سرانجام انکار آنها، و تفصیل عذاب آخرت و دوزخ بیان گردید، از اینجا احوال مؤمنان کامل و اعزاز و اکرام آنها در دنیا و آخرت و راهنمایی‌های خاصّی نسبت به آنها، بیان شده است، مؤمنان کامل کسانی هستند که خود در اعمال و اخلاق خویش پابرجا، و بی کم و کاست

کاملاً پایبند شرع باشند، و دیگران را هم به سوی خداوند دعوت کرده به فکر اصلاح آنها باشند، در این باره به دعوتگران اسلام توصیه شده است که صبر کرده در عوض بدی نیکی کنند.

معنی استقامت

نخستین جزء را با لفظ استقامت تعبیر کرده، فرمود: ﴿**ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا**﴾ یعنی: کسانی که با صدق دل به خداوند پروردگار خود یقین کرده و به وی اقرار کردند، این اصل ایمان است، و سپس بر آن پایدار ماندند، این عمل صالح است و بدین شکل جامع ایمان و عمل صالح شدند. و مفهوم استقامت که در خلاصه‌ی تفسیر به پایداری بر توحید و ایمان بیان گردید، آن را رها نکردند، این تفسیر از حضرت صدّیق اکبر منقول است، و تقریباً همین معنی از حضرت عثمان غنی هم منقول است، او استقامت را به اخلاص عمل تفسیر نموده است، و حضرت فاروق فرموده است که «**الاستقامة ان تستقیم علی الامر و النهی و لا تروغ روغان الثعالب**»[1]، یعنی استقامت این است که شما بر تمام احکام اوامر و نواهی خدا، پایدار باشید، و از آنها همانند روباه، بدین سو و آن سو نگریزید.

لذا علما فرموده‌اند که: استقامت لفظی است مختصر، امّا جامع تمام شرایط اسلامی است، که در آن عمل بر تمام احکام الهی و اجتناب از تمام محرّمات و نواهی را در بر دارد، در تفسیر «کشژاف» آمده است که ﴿**ربنا الله**﴾ گفتن انسان زمانی می‌تواند بجا باشد، که او از ته دل یقین کند که من در هر حال و هر قدم، تحت تربیت خدا هستم، و نمی‌توانم بدون رحمت او یک نفس بکشم، و مقتضای آن این است که انسان بر طریق عبادت چناز مضبوط و مستقیم باشد، که قلب و کالبد او هر دو یک سر موی از عبودیت

۱ - مظهری.

انحراف نورزند، از اینجاست که وقتی حضرت سفیان بن عبدالله ثقفی از رسول خدا پرسید، که یا رسول الله از اسلام کلمه‌ای جامع برای من بیان بفرما، تا پس از آن من نیاز به سؤال از کسی، نداشته باشم، آن حضرت ﷺ فرمود که: «**قل امنت بالله ثم استقم**»[1]، یعنی تو بر ایمان به خدا اقرار کرده بعد بر آن استوار باش، مراد ظاهر از مستقیم ماندن، این است که بر ایمان مستحکم باش و حسب مقتضای آن، عمل صالح انجام بده، بنابراین حضرت علی و ابن عبّاس استقامت را به ادای فرایض تفسیر کرده‌اند.

حضرت حسن بصری فرموده است که استقامت این است که در تمام اعمال از خدا اطاعت کرده و از معصیت وی اجتناب ورزد، از این معلوم می‌شود که تعریف جامع استقامت همان است که در بالا از حضرت فاروق اعظم نقل گردیده و تعریف حضرت صدّیق اکبر و عثمان غنی هم به آن بر می‌گردد، که در آن با همراه اعمال صالح به اخلاص عمل هم تأکید شده است[2]. جصاص و ابن جریر هم این تفسیر را از ابوالعالیه نقل اختیار نموده‌اند.

﴿**تتنزل علیهم الملـئکة**﴾ نزول و خطاب فرشتگان که در این آیه آمده است طبق قول حضرت ابن عبّاس به هنگام مرگ است، و قتاده فرموده است که آن در محشر، به هنگام خروج از قبرهاست، و وکیع بن جراح فرموده است که در سه وقت خواهد بود: نخست به هنگام مرگ آنگاه در قبر، سپس به هنگام خروج از قبور در محشر، و ابوحیان در بحر محیط فرموده است که من می‌گویم نزول فرشته بر مؤمنان هر روز می‌باشد، که آثار و برکات آنها در اعمال شان دیده می‌شود، البتّه مشاهده شدن آنها و صحبت با آنها در همان مواقع است، ابو نعیم از حضرت ثابت بنانی نقل کرده است، که او سوره‌ی حم السجده را تلاوت نمود تا وقتی که به این آیه ﴿**تتنزل الملـئکة**﴾ رسید،

۱ - رواه مسلم.

۲ - تفسیر مظهری.

فرمود: این حدیث به ما رسیده است که هرگاه مؤمن از قبر بر می‌خیزد، با دو فرشته که در دنیا با او همراه بودند، ملاقات می‌کند، و به او می‌گویند که اندوهگین مباش، بلکه مژده جنّت را بشنو که به تو وعده داده شده بود، با شنیدن کلام آنها، مؤمن مطمئن می‌شود[۱].

﴿**و لکم فیها ما تشتهی انفسکم و لکم فیها ما تدعون ○ نزلا من غفور رحیم**﴾ فرشتگان به مؤمنان مخلص می‌گویند که در بهشت هر آنچه دلتان بخواهد به شما می‌رسد، و هر آنچه شما بخواهید مهیّاست، حاصل آن این است که همه خواهش شما برآورده می‌شود، چه بخواهید و چه نخواهید، آنگاه «نزلا» به معنای مهمانی فرموده، بدین امر اشاره کرد، که بسیاری از چنین نعمتها هم به شما می‌رسد. که در دل تمنّای آن را هم ندارید، چنان‌که در جلوی میهمان چیزی آورده می‌شود که جلوتر میهمان آنها را تصوّر نمی‌کرد، به ویژه وقتی که پیش شخصیت بزرگی مهمان شود[۲].

رسول خدا، ﷺ در حدیثی فرموده است که اگر کسی درپرنده‌ای را در بهشت فضا در حال پرواز ببیند و در دل آرزوی خوردن گوشت آن پدید آید، آن بریان شده در جلو او می‌افتد، در بعضی از روایات آمده است که نه آتش به او می‌رسد و نه دود خود به خود، پخته شده می‌آید[۳].

در حدیث دیگری فرموده است که: اگر مؤمن در جنّت در فکر متولّد شدن فرزند باشد پس وضع حمل و کودکی و جوان شدن او هم در یک دم می‌باشد[۴].

﴿**و من احسن قولا ممن دعا الی الله**﴾ - این دومین سلسله احوال مؤمنین کامل است که آنها تنها بر ایمان و عمل خود اکتفا نمی‌کنند، بلکه

۱ - مظهری.
۲ - مظهری.
۳ - رواه البزاز والبیهقی عن ابن مسعود. مظهری.
۴ - ترمذی و بیهقی و غیره. مظهری.

دیگران را هم به آن دعوت می‌کنند، و فرمود: گفتار چه کسی می‌تواند بهتر از آن باشد که مردم را به سوی خدا فرا می‌خواند، معلوم شد که در کلام انسانی بهترین و نیکوترین آن است، که در آن دیگران به سوی حق دعوت داده بشوند، این شامل همه‌ی صور دعوت به سوی حق می‌باشد، چه به زبان و چه به قلم و چه به وسیله دیگر، مؤذّن هم جزء آن است؛ زیرا که او هم دیگران را به نماز فرا می‌خواند، از اینجاست که حضرت عایشه‌ی صدّیقه فرموده است: که این آیه در حق مؤذّنان نازل شده است، و پس از ﴿**دعا الی الله**﴾ ، ﴿**عمل صالحا**﴾ آمده است مراد از آن، این است، که در میان اذان و اقامه دو رکعت نماز بخواند، در حدیثی دیگر وارد شده است که رسول‌الله ﷺ فرمود: دعایی که در میان اذان و اقامه کرده شود رد نمی‌گردد[1].

فضایل و برکات اذان و جواب آن در احادیث صحیح بسیاری وارد شده است، به شرطی که با اخلاص خاصّی برای خدا گفته شود، اجرت و مزد مورد نظر نباشد آن احادیث در اینجا در تفسیر مظهری جمع شده‌اند.

﴿**و لا تستوی الحسنة و لا السیئة**﴾ در اینجا راهنمایی خاص به دعوتگران به سوی خداوند شده است که بدی را با بدی جواب ندهند، بلکه صبر و احسان را پیش گیرند ﴿**ادفع بالتی هی احسن**﴾ یعنی باید دعوتگران حق، دارای این خصلت باشند که بدی مردم را به طریق احسن دفع کنند، و آن این‌که انتقام بدی به بدی گرفته نشود، بلکه عفو و درگذر عمل حسن است و احسن این است که کسی که برای تو با سلوک بد پیش آمده است از او درگذر فرموده به احسن سلوک با او پیش بیا.

حضرت ابن عبّاس فرموده است که: در این آیه به این دستور داده شده است که اگر کسی بر تو خشم رود، تو در برابر او بردبار باش، و اگر کسی از

۱ - رواه ابوداوود و الترمذی عن انس. مظهری.

روی نادانی با تو پیش آمد، تو با حلم و بردباری با او پیش بیا و کسی که تو را اذیّت کرد از او درگذر[۱].

در بعضی از روایات آمده است که کسی به حضرت صدّیق اکبر ناسزا گفت او در پاسخ به او گفت: اگر راست می‌گویی، من مجرم و خطاکار و بدم پس خداوند متعال مرا بیامرزد و اگر تو دروغ گفتی، خدا تو را بیامرزد[۲].

وَ مِنْ ءَايَـٰتِهِ الَّيْلُ وَ النَّهارُ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ لاتَسجُدُوا لِلشَّمْسِ
و نمونه‌ای از قدرت اوست شب و روز و خورشید و ماهتاب، سجده نکنید خورشید را

وَلاَلِلْقَمَرِ وَاسجُدُوا لِلّهِ الَّذی خَلَقَهُنَّ إن كُنتُمْ إيّاهُ تَعْبُدُون ﴿۳۷﴾
و نه ماه را، سجده کنید خدا را که آنها را آفریده است اگر شما او را می‌پرستید.

فَإنِ استَكبَرُوا فَالَّذين عِند رَبِّک يُسَبِّحُون لَهُ بِالَّيْلِ وَ النَّهارِ
پس اگر تکبرکنند پس کسانی که به پیش رب تو هستند او را به پاکی یاد می‌کنند شب و روز

وَ هُمْ لايَسْئَمُونَ ﴿۳۸﴾ وَ مِنْ ءَايَـٰتِهِ أنَّكَ تَرَى الأَرْضَ خَـٰشِعَة
آنها مانده نمی‌شوند. و از نشانیهای او یکی این‌که تو می‌بینی زمین را فرسوده

فَإذَا أنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ إنَّ الَّذِىَ أَحْيَاهَا لَمُحْيِ
پس وقتی‌که ما نازل‌کردیم برآن آب، تازه شده برآمد، یقیناً او که آن‌را زنده‌کرد زنده‌کننده

الْمَوْتَىٰ إنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿۳۹﴾
مردگان است او بر هر چیزی تواناست.

خلاصه‌ی تفسیر

و از جمله نشانه‌های (قدرت و توحید) او شب و روز و خورشید و

۱ - مظهری. ۲ - قرطبی.

ماه هستند. (پس) شما مردم، خورشید و ماه را سجده نکنید (چنانکه صائبین ستاره‌ها را می‌پرستیدند، کما فی الکشاف،) و (فقط) خدا را سجده کنید که او (همه) این نشانه‌ها را آفریده است، اگر شما می‌خواهید خدا را عبادت کنید، (یعنی اگر می‌خواهید خدا را عبادت کنید پس آن فقط به یک صورت امکان‌پذیر است که با او دیگری را عبادت نکنید، در غیر این صورت آن عبادت خدا نمی‌باشد) باز اگر ایشان (از اختیار کردن عبادت توحیدی و رها کردن رسوم شرک آبایی خود عار دارند و) تکبّر می‌ورزند، پس (این از روی نادانی و حماقت آنهاست؛ زیرا) فرشتگان که مقرّب پروردگار تو هستند، در تمام شب و روز پاکی او را بیان می‌کنند، و آنها از این (کوچک‌ترین) احساس درماندگی نمی‌کنند، (وقتی که فرشتگان مقرب دربار خدا، که از اینها هزارها درجه مکرم و معظم هستند، این عمل را عار نمی‌دانند، پس آن احمقان چه هستند تا آن را عار بدانند) از جمله نشانه‌های (قدرت و توحید) یکی این است که تو زمین را می‌بینی که فرسوده (افتاده) است آنگاه وقتی که ما بر او آب می‌بارانیم، آن برآمده می‌ترکد، (از این می‌توان استدلال بر توحید و نیز بر بعث نمود، یعنی بر زندگی دوباره پس از مرگ هم دلیل است؛ زیرا) کسی که زمین را (مناسب با حال آن) زنده کرده است، او خود مردگان را (مناسب با حال آنها) زنده می‌کند، یقیناً او بر همه چیز تواناست.

معارف و مسایل

سجده کردن برای غیر خداوند جایز نیست

﴿**لا تسجدوا للشمس و لا للقمر واسجدو الله الذی خلقهنّ**﴾ از این آیه ثابت می‌شود که سجده فقط حق خالق کاینات است، سجده کردن برای ستارگان یا انسان و غیره، غیر از خداوند، حرام است، چه به نیّت عبادت

باشد، یا به نیت تعظیم و تکریم، هر دو صورت به اجماع امّت حرام است فرق فقط تا این حد است، که اگر به نیت عبادت برای کسی سجده کند کافر می‌گردد، و اگر به غرض تکریم و تعظیم، سجده کند، کافر نمی‌شود، امّا مجرم به ارتکاب حرام و فاسق گفته می‌شود.

سجده و عبادت غیر خداوند در هیچ قوم و آیینی حلال نبوده است؛ زیرا آن داخل در اشراک است، و شرک در تمام شرایع انبیاءعليهم السلام حرام بوده است، البتّه سجده کردن کسی به غرض تعظیم در شرایع گذشته، جایز بوده است، قبل از ورود انسان به زمین به فرشتگان دستور رسید که آدم را سجده کنند، پدر و برادران یوسف، به یوسف، عليه السلام، سجده کردند، که ذکرش در قرآن آمده است، به اتّفاق فقهای امّت این حکم در همان شرایع بوده است، و در اسلام منسوخ است. و سجده برای غیر الله به طور مطلق حرام است، تفصیل کامل این مسأله در رساله‌ی احقر تحت عنوان «**المقالة المرضية في حكم سجدة التحية**» مذکور است که به زبان عربی است، و ترجمه اردوی آن هم منتشر شده است.

﴿**و هم لا يسئمون**﴾ امّت بر این اجماع دارند، که در این سوره سجده تلاوت واجب است، البتّه در مقام سجده، علما با هم اختلاف دارند، قاضی ابوبکر بن عربی در احکام القرآن آورده است، که حضرت علی و ابن مسعود بر اختتام آیه قبل، سجده می‌کردند، یعنی بر ﴿**ان كنتم اياه تعبدون**﴾ و مختار امام مالک و حضرت ابن عبّاس همین است که بر اختتام آیه دوم یعنی بر ﴿**و هم لا يسئمون**﴾ سجده می‌کنند و حضرت عبدالله بن عمر هم چنین فرموده است که بر ختم آیه دوم سجده کنند، مسروق، ابوعبدالرحمن سلمی، ابراهیم نخعی، ابن سیرین و غیره جمهور فقها بر ﴿**و هم لا يسئمون**﴾ سجده می‌کردند.

امام ابوبکر جصاص در احکام القرآن فرموده است، که مذهب تمام

ائمّه‌ی احناف همین است، و نیز فرموده است که بنا بر اختلاف، احتیاط هم در همین‌است که بر ختم آیه دوم سجده شود؛ زیرا اگر سجده در آیه‌ی اوّل است آن نیز اکنون ادا می‌شود، و اگر به این آیه واجب شده است، پس ادای آن ظاهر می‌باشد.

إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي ءَايَتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَفَمَن يُلْقَى
کسانی‌که به کجی راه می‌روند در سخنان ما، آنها از ما پوشیده نیستند. آیا کسی‌که واقع می‌شود

فِي النَّارِ خَيْرٌ أَم مَّن يَأْتِيَ ءَامِنًا يَوْمَ الْقِيَمَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ
در آتش او بهتر است یا او که بیاید با امن در روز قیامت، بکنید آنچه می‌خواهید یقینا

بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۴۰﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَ إِنَّهُ
به آنچه می‌کنید بیناست. کسانی که منکر شدند از نصیحت وقتی که آمد نزد آنها و آن

لَكِتَبٌ عَزِيزٌ ﴿۴۱﴾ لَا يَأْتِيهِ الْبَطِلُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ
کتابی است نادر. در آن دروغ دخلی ندارد، نه از جلو و نه از عقب

تَنزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ﴿۴۲﴾ مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِن قَبْلِكَ
نازل شده از طرف حکیم و ستوده. به شما همان می‌گویند که رسولان گذشته گفته‌اند.

إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَ ذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ ﴿۴۳﴾ وَ لَوْ جَعَلْنَهُ
و نزد پروردگار تو آمرزش هم هست و عذاب دردناک هم هست. و اگر ما می‌کردیم آن را

قُرْءَانًا أَعْجَمِيًّا لَّقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ ءَايَتُهُ ءَاعْجَمِيٌّ وَ
قرآن به زبان بیگانه، می‌گفتند چرا سخنان آن واضح نشده‌اند. آیا کتاب به زبان بیگانه و

عَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا هُدًى وَ شِفَاءٌ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي
مردم عرب، بگویید آن برای ایمانداران راهنما و شفا است و کسانی که یقین نمی‌آورند در

ءاذانــــهِمْ وقْــرٌ و هُــو عـليهِمْ عــمى أُولــئك يُــنادوْن
گوشهای‌شان سنگینی است و این قرآن در حق آنها کوری است. و آنان مرا صدا می‌کنند

من مَكـانٍ بـعِيد ﴿۴۴﴾ و لـقدْ ءاتـينا مُـوسى الْكـتـب فـاخْتُلف فـيه و
از جـای دور. و مـا داده بـودیم بـه مـوسی کـتاب، پس در آن اخـتلاف شـد، و

لـولا كـلمةٌ سـبقتْ مِـن ربّك لـقُضى بـيْنهُمْ و إنّـهُمْ لـفى
اگر نمی‌بود سخنی که قبلاً گذشته بود از طرف رب تو، پس در آن داوری شده بـود. و انـها در

شك مِـنْهُ مُـريب ﴿۴۵﴾ مَـنْ عـمل صـلحا فـلنفْسه و
چنین فریبی هستنداز قرآن‌که آرام‌نمی‌دهد. هرکسی کردعمل‌شایسته پس‌برای‌خود کردو

من أساء فعليْها و ما ربُّك بظلّم للْعبيد ﴿۴۶﴾
هرکسی بدکرد آن‌هم‌برخودکرد ونیست‌پروردگار توکه‌بربندگان ظلم‌کند.

خلاصه‌ی تفسیر

یقیناً کسانی که در آیات ماکج روی می‌کنند، (این‌که به مقتضای آیات ایمان می‌آوردند و سپس استقامت نشان می‌دادند، از آن گذشته، آنها را تکذیب می‌کنند[1]،)

آنها بر ما پوشیده نیستند (و به آنها در جهنّم عذاب خواهیم داد) پس آیا کسی که در جهنّم انداخته شود، (کافر)، بهتر است یا کسی که در روز قیامت با امن و امان (در بهشت) بیاید.

(سپس برای تهدید آنها می‌فرماید) آنچه دلتان می‌خواهد انجام دهید او تمام کردار شما را می‌بیند، (بلکه به گناه سزا می‌دهد،) کسانی که از این قرآن وقتی که نزد آنها می‌رسد، انکار می‌کنند، (این در اثر کم نادانی خود آنهاست،) و (در غیر این صورت در قرآن هیچ گونه نقصی وجود

۱ ـ کما فی الدرالمنثور عن قتاده.

ندارد؛ زیرا) این (قرآن) کتاب بسیار با ارزشی است، که در آن سخن خلاف واقع نه از جلوش می‌تواند بیاید، و نه از طرف پشت سر، (در آن از هیچ طرف و جهتی این احتمال نمی‌آید که او نازل شده از جانب خدا نباشد، تا برعکس به آن منزّل من الله گفته شود، چنان‌که کفّار برای آن‌جناب ﷺ شبهه وارد می‌کنند، حق تعالی با بیان قاعده کلیه‌ای، این شبهه را این چنین ازاله نمود، که اعجاز آن در نزد همه مسلم است، لذا ثابت شد که) آن از طرف خدای حکیم (محمود الذات و الصفات) نازل شده است، (با وجود این‌که مردم شما را تکذیب می‌کنند، شما این را دریافته تسلّی حاصل کنید) که به شما سخنانی گفته می‌شوند، (در تکذیب و ایذا) که به رسولان پیش از شما گفته می‌شد، (آنها صبر کرده بودند، شما هم صبر کرده به‌وسیله‌ی آنها تسلّی حاصل کنید،) پروردگار شما بسیار آمرزنده و سزای دردناک دهنده است، (پس اگر این مخالفین از خلاف باز نیامده مستحقّ مغفرت قرار نگیرند به آنها سزا خواهم داد، پس شما برای چه پریشان هستید) و (آنها شبهه‌ای دیگر نیز این چنین وارد می‌کنند، که می‌بایست مقداری از قرآن به زبان عجمی می‌بود، چنان‌که در تفسیر «درّمنثور» قول قریش از حضرت سعید بن جبیر منقول است که با آن، اعجاز قرآن بیشتر ظاهر می‌شد، که نبی کریم ﷺ که زبان عجمی نمی‌دانست به عجمی صحبت می‌کند، پس حقیقت این است که) اگر ما آن را (کلاً یا بعضاً) به زبان عجمی قرار می‌دادیم، (پس هرگز امکان نداشت که آنها بپذیرند، بلکه در مورد آن سخنی دیگر می‌گفتند؛ زیرا که وقتی اراده تسلیم و درک نباشد، در هر صورت ایرادی گرفته می‌شود، چنان‌که اگر چنین می‌شد) پس می‌گفتند که چرا آیات او (این چنین) واضح و روشن بیان نشده‌اند، (تا ما بفهمیم، یعنی چرا به زبان عربی نیامد و اگر بعضی عجمی می‌بود، پس می‌گفتند این قسمت چرا عربی نشد، و چنین می‌گفتند که) این چه مسخره‌ای است که کتاب عجمی و

رسول عربی؟!

(خلاصه این‌که اکنون که قرآن عربی است، می‌گویند چرا عجمی نیست؟ و اگر عجمی می‌بود می‌گفتند، چرا عربی نیست. در هیچ صورتی قرار نمی‌گرفتند، پس از عجمی بودن آن، چه استفاده‌ی داشت، سپس امر شده است که نسبت به این مطلب جواب بده، که ای پیغمبر) شما بگویید که این قرآن برای اهل ایمان، (جهت راهنمایی به کار نیک) راهنمایی است و (از شک و تردیدی که در اثر کردار بد، در دلها پدید می‌آید، در صورتی که به راهنمایی قرآن عمل شود) شفایی است (پس وقتی که اهل ایمان در تدبّر طلب حق کمبودی نداشتند و ثابت شد که قرآن به سبب حقّانیت خود، در حق آنها نافع است،) و کسانی که (با وجود ظهور حق از روی ضدّیّت و عناد) ایمان نمی‌آورند، در گوشهای شان سنگینی است (که حق را با انصاف و تدبّر نمی‌شنوند، و آن کمبود همین است) و در اثر این کمبود) آن قرآن در حق آنها نابینایی است، (که از کمی انصاف و تدبّر، تعصّب تقویت می‌شود، و آن مانع قبول هدایت می‌گردد، بلکه سبب گمراهی بیشتر قرار می‌گیرد، علّت قرار گرفتن آن بنابر نابینایی است، چنان‌که خورشید جهان را روشن می‌کند، ولی خفّاش را کور می‌سازد،

گر نبیند به روز شپره چشم   چشمه‌ی آفتاب را چه گناه)

ایشان (با وجود شنیدن سخن حق، در محروم شدن از نفع، چنانند، که) گویا از جای دور خوانده می‌شوند (که صدا را می‌شنوند امّا نمی‌فهمند) و (به خاطر تسلّی شما، چنان‌که در بالا مجملاً ذکر رسولان گذشت، اینک بطور ویژه ذکر حضرت موسی بیان می‌شود که) ما به موسی هم کتاب داده بودیم، پس در آن هم اختلاف شد (بعضی قبول کردند و بعضی قبول نکردند، پس این سخن تازه‌ای در حق شما نیست، لذا شما نگران نباشید) و (این منکران چنان مستحق عذابند که) اگر آن کلمه‌ای

نمی‌بود از جانب پروردگارت مقرّر شده است (که عذاب کامل به آنها در آخرت خواهم داد) پس کار آنها (در دنیا) قضاوت (قطعی) داده می‌شد، و ایشان (با وجود براهین) تاکنون از آن (قضاوت یعنی عذاب موعود) چنان در شک هستند که آنها را متردّد کرده است. (و نمی‌توانند به عذاب یقین کنند، در حالی که فیصله داده خواهد شد، و حاصل آن این است که (کسی که کار خوب انجام دهد برای استفاده خود می‌کند، (در آنجا نفع و ثواب آن را خواهد یافت) و هر کسی که عمل بدی کند وبال (این عذاب) آن بر او واقع خواهد شد و پروردگار تو بر بندگان، ظالم نیست. (که نیکی ای که مطابق شرایط باشد آن را در شمار نیاورد و یا بدی را بیشتر حساب کند.)

معارف و مسایل

تعریف الحاد که نوعی خاص، از کفر است، و احکام آن

﴿ان الذین یلحدون فی ایتنا﴾ در آیات پیش از این، زجر و تنبیه منکران توحید و رسالت، و عذاب شان ذکر گردید، که علناً از رسالت و توحید سرباز زده بودند، در اینجا نوعی خاص از انکار به نام **الحاد** ذکر می‌گردد. «**لحد الحاد**» در لغت به معنای مایل شدن به یک سو است، لحد قبر را هم به این خاطر لحد می‌گویند، که آن به یک جانب مایل است، در اصطلاح قرآن و حدیث «**الحاد**» عبارت است از عدول و انحراف از آیات قرآن، پس با توجّه به معنای لغت این امری عام است که صراحتاً و علناً انحراف و انکار کند، یا به بهانه‌ی تأویلات فاسد انحراف ورزد، امّا عموماً **الحاد** به آن انحرافی گفته می‌شود، که در ظاهر مدّعی ایمان به قرآن و آیات او باشد، امّا در باطن برای آنها از طرف خود چنان معنایی بتراشد که مخالف با نصوص قرآن و سنّت و جمهور امّت باشد، و از آن هدف قرآن کلاً دگرگون شود.

در تفسیر این آیه از حضرت ابن عبّاس، معنای الحاد چنین منقول است «**الالحاد و هو وضع الکلام علی غیر موضعه و حمله**» ﴿**لا یخفون**﴾ در آیه‌ی مذکور هم قرینه این است که الحاد، آن چنان کفری است که این مردم می‌خواستند آن را پنهان کنند، لذا حق تعالی فرمود: که آنها نمی‌توانند کفر خود را پنهان کنند.

و آیه‌ی مذکور به صراحت، چنین نشان داد که انکار و انحراف از آیات قرآن چه در الفاظ باشد یا در معانی تأویلات باطل به‌کار برده در فکر تبدیل احکام قرآن باشد، این همه کفر و گمراهی است.

خلاصه این‌که الحاد، نوعی کفر نفاق است، که با ظاهر ادّعا و اقرار پذیرش آیات قرآن کنند، امّا در آیات قرآن چنان معانی از خود بیان کنند که منافی با نصوص قرآن و سنّت و اصول اسلام باشد.

امام ابو یوسف در کتاب الخراج فرموده است که:

«**کذٰلك الزنادقة الذین یلحدون و قد کانوا یظهرون الاسلام**» یعنی هم چنین مردمان زندیق الحاد می‌کنند و به ظاهر مدّعی اسلامند.

از این معلوم شد که ملحد و زندیق هر دو هم معنی هستند، به چنان کافری، گفته می‌شوند، که در ظاهر مدّعی اسلام باشد، و در حقیقت از اجرای احکام، به این بهانه، انحراف ورزد که چنان معانی برای قرآن بیان کرده که مخالف با نصوص و اجماع امّت است.

از بین بردن یک سوءِ تفاهم

در کتابهای عقاید چنین ضابطه‌ای بیان شده است که به متأوّل نباید کافر گفت، یعنی کسی که عقائد باطل و کلمات کفرآمیز را بنا بر تأویل مرتکب می‌شود، او کافر نیست، امّا اگر مفهوم این ضابطه عام قرار داده شود که در هر نوع حکم قطعی و یقینی تأویل کند، و هر چند هم تأویلش فاسد

باشد باز هم او کافر نیست، پس در نتیجه لازم می آید که در دنیا هیچ یکی از مشرکان و بت پرستان و یهود و نصاری کافر گفته نشود، زیرا تأویل مشرکان در قرآن ذکر شده است که ﴿**ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله**﴾[1] یعنی: ما خود بتها زا فی نفسه عبادت نمی‌کنیم، بلکه بدین خاطر آنها را می‌پرستیم که با سفارش برای ما، ما را به خدا نزدیک کنند، پس در حقیقت عبادت خدا است، ولی قرآن آنها را با وجود این تأویل کافر گفت، تأویلات یهود و نصاری بسیار معروف و مشهود است و با وجود آن در نصوص قرآن و سنت به آنها کافر گفته شده است، پس معلوم شد که کافر نگفتن متأوّل عام و شامل هر کسی نیست، لذا علما و فقیهان تصریح کرده‌اند، تأویلی که مانع از تکفیر است، مشروط بر این است که مخالف با مفهوم قطعی یکی از ضروریات دین نباشد، و مراد از ضروریات دین آن احکام و مسائلی هستند که در میان اسلام و مسلمانان چنان متواتر و مشهور باشند که مسلمانان بی سواد و جاهل هم از آنها آگاهی داشته باشند، مانند فرضیت نمازهای پنج‌گانه، دو رکعت صبح و چهار ظهر و فرضیت روزه رمضان، حرمت ربا، شراب، گوشت خوک و غیره.

اگر کسی در آیات قرآن درباره‌ی این مسایل چنان تأویلی کند که مفهوم متواتر و مشهور بین مسلمانان، دگرگون گردد، او بدون شک به اجماع امّت کافر است؛ زیرا آن، در حقیقت انکار تعلیم رسول خداﷺ است و تعریف ایمان نزد جمهور چنین است که:

«**تصدیق النبی صلی الله علیه و سلم. فیما علم مجیئه به ضرورة**»

یعنی: تصدیق کردن نبی کریم، صلی اللّه علیه و سلم، در تمام آن اموری که بیان کردن و حکم به آنها از رسول خدا، صلی اللّه علیه و سلم، ضرورتاً ثابت باشد، یعنی چنان یقین ثابت باشد که علاوه بر علما عوام هم

۱ - زمر، ۳.

آنها را بدانند که از دین هستند.

بنابراین تعریف کفر در مقابل، این است که انکار یکی از آنچه آوردن آنها از رسول خداﷺ، به ضرورت و قطعاً ثابت باشد، کفر است. پس هر کسی که در چنین ضروریاتی، تأویل کرده حکم آن را تبدیل نماید او از تعلیم آورده شده از جانب رسول خداﷺ انکار می‌کند.

بازار گرمی کفر و الحاد دور حاضر

در عصر حاضر از یک طرف جهالت و غفلت از دین و احکام آن به منتهی رسیده که دانندگان علوم جدید، عموماً از ضروریات دین ناآگاه می‌باشند، و از طرف دیگر اساس تعلیم ضدّ خدایی جدید بر ماده‌پرستی استوار است، بر خلاف اسلام، به ایراد شبهات و اوهام، بسیاری از مردم بر اسلام و اصول آن به بحث و گفتگو پرداخته‌اند، در صورتی که با اصول و فروع اسلام و علوم قرآن و سنّت هیچ گونه آشنایی ندارند، و اگر قدری از معلومات اسلام را می‌دانند، آن هم توسط اهل اروپا که دشمنان اسلام هستند، می‌باشد.

این قبیل مردم از نصوص قطعی و ضروری قرآن و حدیث، تأویلات باطل گوناگونی، به‌کار برده، در احکام ثابت شده از نصوص قطعی، و شریعت متفق علیه، تحریف نموده و آن را خدمت به دین قرار داده‌اند، وقتی که به آنها گفته می‌شود که این کفر صریح است، پس به ضابطه مشهور متکی شده می‌گویند که منکر این حکم نیستیم، بلکه به نوعی تأویلی کرده‌ایم، لذا حکم تکفیر عاید ما نمی‌شود.

لذا با توجّه به اهمّیّت موضوع و نیاز زمان استاد ما حجةالاسلام حضرت مولانا سید محمدانورشاه کشمیری رحمه‌الله، در تحقیق این مسأله کتابی مستقل به نام «**اکفار الملحدین و المتأولین فی شی من ضروریات الدین**» تصنیف

نموده است، و در آن به تصریحات عالمان و فقیهان هر طبقه و هر گروه ثابت کرده است که در ضروریات دین هیچ گونه تأویلی مسموع نیست، و چنین تأویلی مانع از تکفیر او نمی‌باشد، این کتاب به زبان عربی انتشار یافته که احقر چکیده‌ای از آن را به زبان اردو تحت عنوان کفر و اسلام در پرتو قرآن انتشار دادم، سپس خلاصه‌ی آن را به زبان عربی در جزء حزب خامس احکام القرآن درآوردم، می‌توان آن را در آنجا ملاحظه کرد، و در اینجا چکیده‌ای از آن از تحریر حضرت شاه‌عبدالعزیز محدّث دهلوی نقل و بر آن اکتفا می‌شود.

حضرت شاه عبدالعزیز فرموده است که: تأویل باطل در آیات قرآن که آن را آیه‌ی مذکوره الحاد بیان نموده، بر دو قسم است، نخست آن تأویل باطلی که مخالف با نصوص قطعی یا اجماع امّت باشد، که این بدون شک کفر است، دوم آن که مخالف با نصوص باشد، که اگر چه ظنی باشد، امّا قریب به یقین است یا که مخالف با اجماع عرف باشد، این چنین تأویل گمراهی و فسق بوده، کفر نیست و علاوه بر این دو قسم تأویل، تأویلاتی دیگر که مبتنی بر احتمالاتی باشند که در الفاظ قرآن و حدیث می‌آیند، پس این گونه تأویل، میدان اجتهاد فقیهان است، که به تصریح حدیث در هر صورت موجب اجر و ثواب است.

﴿**ان الذین کفروا بالذکر لما جاءهم و انه لکتب عزیز لایاتیه الباطل من بین یدیه و لامن خلفه**﴾ جمهور مفسّرین فرموده‌اند که مراد از ذکر در اینجا قرآن است، و جمله ﴿**ان الذین کفروا بالذکر**﴾ از جمله سابق ﴿**ان الذین یلحدون**﴾ بدل است، بنابر قواعد عربی حکم بدل و مبدل‌منه یکی است، لذا حاصل آن این است که ایشان هم از ما مخفی نمی‌مانند، لذا نمی‌توانند از عذاب محفوظ بمانند، در آینده محفوظ بودن قرآن را از جانب خداوند بیان فرموده است که ﴿**انه لکتب عزیز**﴾ یعنی این کتاب در نزد خداوند عزیز و

کریم است، باطل نمی‌تواند در آن راه یابد[۱]

﴿**لایاته الباطل من بین یدیه و لا من خلفه**﴾ در آینده این را بیان می‌کند که خداوند قرآن را حفظ خواهد نمود، قتاده و سدی فرموده‌اند که مراد از باطل، شیطان است و ﴿**و من بین یدیه و لا من خلفه**﴾، یعنی نه از جلو می‌تواند بیاید و نه از عقب، مراد از این تمام جوانب است، با این مطلب که هیچ گونه تصرّف و تدبیر شیطانی در این کتاب کارگر نمی‌شود، تا بتواند در آن کمی و بیشی یا تحریفی پدید آورد.

در تفسیر «مظهری» پس از نقل این فرموده است که: شیطان در اینجا عام است چه شیطان جن باشد یا شیطان انس، تحریف هیچ یکی در قرآن راه پیدا نمی‌کند، مانند بعضی از روافض که خواستند در قرآن ده جزء، یا بعضی آیات ویژه را اضافه کنند، ولی سخن هیچ کسی کارگر نشد.

ابوحیان در «بحرالمحیط» فرموده است: لفظ باطل به اعتبار لفظ خود مختص به شیطان نیست، هر باطل چه از طرف شیطان باشد یا کسی دیگر در قرآن نمی‌تواند راه یابد، سپس به حواله‌ی طبری معنی آیه را چنین بیان نموده است که برای هیچ اهل باطلی مجالی نیست که در جلو بیاید و بتواند در این کتاب، تفسیر و تبدیلی پدید آورد، و نه توان این را دارد که پشت سر به پنهانی در معانی آن تحریف و الحاد به کار برد.

تفسیر طبری، در این مقام، بسیار مناسب است؛ زیرا الحاد و تحریف در قرآن می‌تواند به دو صورت باشد، نخست این‌که یکی از اهل باطل علناً پیش آمده بخواهد در قرآن کم و بیش ایجاد کند، که آن را به لفظ ﴿**من بین یدیه**﴾ تعبیر فرمود، دوم این‌که یکی به ظاهر مدّعی ایمان باشد، ولی در خفا با تأویلات باطل بخواهد، در معانی قرآنی تحریف ایجاد کند، که از آن به لفظ ﴿**و لا من خلفه**﴾ تعبیر کرد، کوتاه سخن این‌که این کتاب نزد خداوند

۱ - کما رواه عن ابن عباس، مظهری.

متعال چنان عزیز و کریم است، که نه کسی بر کمی و بیشی و تبدیل و تحریف الفاظ آن، توان دارد، و نه می‌تواند با تأویلات باطل در معانی آن تحریف به‌کار برده احکام آن را تغییر بدهد، و هرگاه بدبختی چنین تصمیمی گرفته برای همیشه رسوا شده است، و قرآن از آن تدبیر پلید او پاک و صاف مانده است، عدم راه یافتن تحریف و تبدیل در الفاظ را هر کسی می‌بیند می‌داند، که تقریباً چهارده قرن است که در تمام جهان تلاوت می‌گردد، در سینه‌ی صدها هزار انسان محفوظ است، اگر یک زیر و زبری از کسی اشتباهاً بیاید، از پیرمردها گرفته تا بچه‌ها از عالم گرفته تا جاهل، صدها هزار مسلمان بر تخطیه‌ی او به پا می‌خیزند، با این از الفاظ **«من خلفه»** اشاره به این است که مسؤولیت حفظ قرآن را که خدا به عهده گرفته است که ﴿**انا له لحافظون**﴾[1]، تنها مختص به الفاظ نیست، بلکه کفیل حفظ معانی آن هم خداست، و او به وسیله‌ی رسول خویش و شاگردان بی واسطه‌ی وی (اصحاب کرام) معانی قرآن و احکام آن را چنان حفظ نموده که اگر ملحدی بخواهد در آن بوسیله تأویلات باطل تحریف کند، در هر جا و هر زمان هزاران عالم برای رد او بر پا می‌خیزند، و او ناامید و ضررمند می‌ماند و حقیقت این است که ضمیر **«له»** در ﴿**انا له لحافظون**﴾ به سوی قرآن راجع است، و قرآن تنها نام الفاظ نیست، بلکه نام مجموعه لفظ و معنی هر دو است.

خلاصه این‌که مضمون آیات مذکور این است، کسانی که در ظاهر مسلمانند و بدین خاطر علناً قرآن را انکار نمی‌کنند، ولی با به‌کار بردن تأویلات در آیات قرآن مطالبی بیان می‌کنند، که مخالف با قرآن و تصریحات رسول خداﷺ، است، خداوند از تحریف آنها هم کتاب خود را چنان محفوظ نموده است، که این معانی خود تراشیده را هیچ کسی

۱ - حجر. ۹.

نمی‌تواند در قرآن ایجاد کند، نصوص دیگر قرآن و حدیث و عالمان امّت این توطئه‌ی او را بر ملأ می‌کنند، و طبق تصریح احادیث صحیحه گروهی از مسلمانان تا قیامت برقرار می‌ماند که پرده از تحریف، تحریف کنندگان را بردارند، و مفهوم صحیح قرآن را واضح سازند، و آنها هر چند بخواهند که کفر خود را در دنیا پنهان نگه دارند، امّا نمی‌توانند آن را از خداوند پنهان کنند، سپس وقتی که خداوند متعال از این توطئه آنها باخبر است لزوماً سزای آن به آنان می‌رسد.

﴿**ءاعجمی**﴾ و عربی غیر از عرب، هر قولی که در دنیا است به آنها عجم گفته می‌شود و هرگاه بر آن حرف همزه اضافه کرده «**اعجم**» بگویند، به معنای کلام غیر فصیح می‌آید، پس **عجمی** به آن کسی می‌گویند که عرب نباشد اگر چه به کلام فصیح صحبت کند و اعجمی به آنکه نتواند فصیح صحبت کند[1].

در آیه مذکور «**اعجمی**» فرمود، با این مطلب که اگر ما قرآن را با زبانی غیر از زبان عرب می‌فرستادیم، پس قریش عرب که نخستین مخاطبان قرآن‌اند، شکوه می‌کردند، که این کتاب در فهم ما نمی‌آید، و با تعجّب می‌گفتند که پیامبر خود عرب باشد، و کلامش اعجمی، که فصیح نیست.

﴿**قل هو للذین امنوا هدی و شفاء**﴾ - در اینجا دو صفت برای قرآن بیان شده است، یکی این‌که آن هدایتی است در هر شعبه‌ای از زندگی به انسان راهی نشان می‌دهد که برای او نافع و مفید باشد. دوم این‌که او شافی است. شافی بودن قرآن برای امراض درونی کفر، شرک، کبر، حسد، حرص، آز و غیره ظاهر است، شافی بودن آن برای امراض ظاهر و جسمی را هم شامل می‌شود، چنان‌که مشاهده شده است که معالجه‌ی بسیاری از امراض جسمانی با دعاهای قرآنی می‌باشد، و شفا هم می‌یابند.

۱ - قرطبی.

﴿اولـٰئک ینادون من مکان بعید﴾ این نوعی تمثیل است، هرگاه انسانی کلامی را بفهمد، به او می‌گوید که «انت تسمع من قریب» یعنی تو از نزدیک می‌شنوی، و او که کلامی را نفهمد به او می‌گویند «انت تنادی من بعید» یعنی تو از دور خوانده می‌شوی(۱).

با این مطلب که چون این مردم اراده به شنیدن و فهمیدن هدایتهای قرآنی را ندارند، لذا گویا گوشهای آنها کر و چشمهایشان کور است، پس تعلیم هدایت به آنها بدان می‌ماند که از دور خوانده شوند، که صدا به گوشهایشان هم نرسد.

إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ وَمَا تَخْرُجُ مِن ثَمَرَٰتٍ مِّنْ أَكْمَامِهَا وَمَا تَحْمِلُ
به او محول است خبر قیامت و بیرون نمی‌آید هیچ میوه از غلاف خود. و بار بردار نمی‌شود

مِنْ أُنثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ
هیچ‌ماده و وضع‌حمل‌نمی‌کند که‌او خبردارنشود و روزی‌که می‌خواند آنهاراکه کجاهستند

شُرَكَاءِي قَالُوا ءَاذَنَّاكَ مَا مِنَّا مِن شَهِيدٍ ﴿۴۷﴾ وَضَلَّ
شریکان من، می‌گویند ما به تو اطلاع دادیم که کسی از ما به آن اقرار نمی‌کند. و گم شد

عَنْهُم مَّا كَانُوا يَدْعُونَ مِن قَبْلُ وَظَنُّوا مَا لَهُم مِّن مَّحِيصٍ ﴿۴۸﴾
از آنها آنچه می‌خواندند جلوتر، و متوجه شدند که نیست برای آنها رهایی.

لَّا يَسْأَمُ الْإِنسَانُ مِن دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِن مَّسَّهُ الشَّرُّ فَيَئُوسٌ
خسته نمی‌شود انسانی از طلب کردن خیر. و اگر برسد به او بدی پس طمع قطع شده

قَنُوطٌ ﴿۴۹﴾ وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ رَحْمَةً مِّنَّا مِن بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ
ناامید است. و اگر بچشانیم او را مقداری از رحمت خویش پس رحمتی که رسیده بود به او.

۱- قرطبی.

لیقولن هذا لی و ما اظن الساعة قائمة و لئن رجعت
می‌گوید این شایسته‌ی من است. و فکر نمی‌کنم که قیامتی بیاید، و اگر من باز هم گشتم

الی ربی إن لی عنده للحسنی فلننبئن الذین کفروا بما
به سوی رب خودم. یقینا برای من هست نزد او خوبی، پس آگاه می‌کنیم کفار را به آنچه

عملوا ولنذیقنهم من عذاب غلیظ ﴿۵۰﴾ واذا أنعمنا علی الانسن
کرده‌اند و بچشانیم آنها را عذاب کلفت. و هرگاه ما نعمتی بفرستیم بر انسان،

أعرض و نا بجانبه و إذا مسه الشر فذو دعاء عریض ﴿۵۱﴾
اعراض می‌کند و بر می‌گرداند جانب خود را و اگر برسد به او بدی، پس دعا می‌کند طولانی.

قل أرءیتم إن کان من عند الله ثم کفرتم به من
تو بگو که ببینید اگر باشد این از طرف خدا باز هم شما آن را قبول نکردید، پس کیست

أضل ممن هو فی شقاق بعید ﴿۵۲﴾ سنریهم ءایتنا فی
گمراه‌تر از او که مخالف شده دور برود. الآن نشان خواهیم داد به آنها نمونه‌ای از خود در

الآفاق و فی أنفسهم حتی یتبین لهم أنه الحق أولم یکف بربك
دنیاو درخود وجودآنها، تا این که واضح شود برای آنها که این حق است، آیا خدای تو کم است

أنه علی کل شیء شهید ﴿۵۳﴾ ألا إنهم فی مریة من لقاء ربهم
برای گواهی بر هر چیز. آگاه باش، آنها در فریب‌اند از ملاقات رب خود.

ألا إنه بکل شیء محیط ﴿۵۴﴾
آگاه باش او احاطه کرده به هر چیز.

خلاصه‌ی تفسیر

(و قیامت که در بالا ذکر شد، که در آن، بدان‌ها جزا می‌رسد) علم قیامت را می‌توان به خدا محوّل کرد، (در پاسخ به این سؤال که قیامت کی بر

پا می‌گردد، چنانکه کفّار به هدف انکار این چنین می‌گفتند، گفته می‌شود که خدا آن را می‌داند، و از ندانستن مردم عدم وقوع آن لازم نمی‌آید،) و (این چه اختصاصی به قیامت دارد، بلکه علم او به هر چیز محیط است، حتّی که) هیچ میوه‌ای از خوشه خود بیرون نمی‌آید و هیچ زنی باردار نمی‌شود و او زایمان نمی‌کند، مگر این‌که همه با اطّلاع او می‌باشد (و وجه این اطّلاع ذاتی بودن صفت علم او است که به سبب کمال اعلیٰ بودنش، دلیل توحید هم است و دلیل علم قیامت هم، پس از این، دو مضمون تأیید شد،) سپس واقعه‌ای از قیامت بیان می‌شود که از آن توحید اثبات و شرک ابطال می‌گردد، یعنی) روزی که خداوند متعال آن مشرکان را می‌خواند، (و می‌گوید،) آنهایی را که شما شریک من قرار داده بودید (آن) شریکان من (اکنون) کجا هستند، (آنها را بخوانید تا شما را از این مصیبت برهانند) آنها می‌گویند، که (اینک) ما از شما می‌خواهیم که هیچ یکی از ما مدّعی (این عقیده) نیست، (یعنی به اشتباه خود اعتراف داریم، زیرا در آنجا حقایق عقاید آشکار می‌گردد، پس این اقرار یا اضطراری است، یا بدین خاطر که شاید دراثر آن نجاتی حاصل شود) و آنچه را که اینها پیش از این (در دنیا) می‌پرستیدند، آنها همه غایب می‌شوند و (وقتی که این وضع را مشاهده می‌کنند پس) آنها متوجّه می‌شوند که برای آنها هیچ صورت راه نجاتی نیست، (آنگاه ناتوانی خدایان دروغین و حقّانیت **«اله واحد»** معلوم می‌گردد، در آینده اثر بزرگی که کفر و شرک بر طبیعت انسانی دارد، آن را بیان می‌نماید، آن کسی که از توحید و ایمان محروم است و اخلاق و اعمال و عقاید او چنان بد می‌باشند که در هیچ صورت فراخی و تنگی) دل انسان از خواهش ترقّی، سیر نمی‌شود (که این خود علامت حرص بی نهایت است.)و (در حالت خصوص تنگی و غیره کیفیت او چنین می‌باشد که) اگر به او مشقّتی برسد، ناامید و هراسان می‌گردد. (و این علامت ناشکری نهایی



و بدگمانی از خداست) و (هرگاه تنگی برطرف گردد، کیفیت او چنین می‌شود که) اگر ما پس از مشقّتی که به او رسیده بود مزه مهربانی خود را به او بچشانیم می‌گوید، این می‌باید برای من باشد؛ (زیرا تدبیر و لیاقت و فضیلت من مقتضی این بود، و این هم بی نهایت نا شکری و تکبر است) و (در این هم به قدری مسرور و شادان می‌باشد که می‌گوید) من نمی‌پندارم که قیامت آمدنی است، و اگر (به فرض محال هم بیاید و) من به پیش خدا رسانیده شدم. (آن چنان که انبیا می‌گویند) پس برای من نزد او هم بهتر است (زیرا که من بر حق و سزاوار آن هستم، انکار قیامت در صورت وقوع چنین گمانی که در آنجا هم به من جایزه داده می‌شود، ابتلای به فریب خوردگی نهایی در حق خداست، کوتاه سخن این‌که، این همه مفاسد، از کفر و شرک پدید آمده‌اند و آن این چنین چیز بدی است) پس (ایشان به هر شکلی که می خواهند ادّعای احقاق و استحقاق کنند، به زودی) به منکران همه کردار شان را نشان خواهیم داد، و مزه‌ی عذاب سخت را به آنها خواهیم چشانید و (نیز تأثیر کفر و شرک این است) وقتی ما به (چنین) انسان نعمتی عطا کنیم (از ما و احکام ما) روی می‌گرداند و پهلو می‌پیچد (که بی نهایت نا شکری است) و از آثار کفر و شرک یکی این است که در حالت تنگی و ضرر) وقتی به او مشقّتی برسد پس (بر سلب نعمت به صورت جزع و فزع نه به صورت پناه بردن به سوی منعم) دعاهای طویل و عریض می‌کند (و این بی‌نهایت نابردباری و فرو رفتن در حبّ دنیاست، در آینده بحث از دعوت به سوی رسالت و حقّانیت قرآن است، که ای پیغمبر! تو (بدان منکرین) بگو که (ای منکران، از دلایلی که بر حقّانیت قرآن، مانند اعجاز آن، و اخبار صحیحی از غیب، اقامه شده اگر به علّت عدم تدبّر، همه آنها را یقین ندارید، ولی نمی‌توانید حداقل احتمال آن را نفی کنید، زیرا که بر نفی نزد شما هیچ دلیلی اقامه نشده است، پس) خبر دهید که اگر (بنابر

احتمال مذکور،) این قرآن از طرف خدا آمده باشد، و باز هم شما آن را انکار کنید، پس از او چه شخصی بیشتر در اشتباه می‌باشد که در مخالفت چنین دور و درازی (از حق) قرار گیرند، (بنابراین در انکار شتاب نکنید، بلکه با فکر و اندیشه کار کنید تا که حق واضح و مشخص گردد، و از آنها چه امیدی است که چنین تدبیری کنند، ولی خیلی خوب، خود) ما به زودی نشانه‌های (قدرت) خویش را به آنها که (دالّ بر صدق قرآن باشند،) آنها نشان خواهیم داد، (که همه‌ی عرب طبق پیش‌گویی، فتح خواهد شد،) و در خود وجود آنها هم (نشان می‌دهیم که در بدر کشته می‌شوند، و شهر مکّه که مسکن آنهاست، فتح می‌شود،) تا این‌که (به اضطرار با وقوع این پیشگویی‌ها) بر آنها ظاهر خواهد شد، که قرآن بر حق است، (که چگونه پیش گویی‌های آن راست در می‌آیند، اگر چه این علم اضطراری بدون تصدیق اختیاری مقبول نیست، امّا در اتمام حجّت، قوّت بیشتر می‌شود، کوتاه سخن، حقیقت آن روزی، این چنین ظاهر می‌گردد، امّا فی الحال ایشان از وحی رسالت شما انکار می‌کنند، شما اندوهگین نباشید، چرا که اگر اینها بر آن شهادت ندهند پس) آیا کلام پروردگار تو، برای تسلّی و شهادت به حقّانیت تو که شاهد هر چیز (واقعی) است، کافی نیست؛ (زیرا که او جابه جا نسبت به رسالت شما شهادت داده است، در آینده علّت اصلی انکار را بیان می‌نماید چرا که از آن تسلّی بیشتر حاصل می‌شود) یاد داشته باشید.

که آنها از رفتن به حضور پروردگار تو، در شک قرار گرفته‌اند، (لذا در دل ترس ندارند تا که در تلاش حق قرار گیرند، امّا) به یاد داشته باشید که هر چیز را در احاطه (علم خود) دارند، (پس شک و شبهه آنها را هم می‌داند و بر آن سزا می‌دهد.)

معارف و مسایل

﴿**فذو دعاء عریض**﴾ مقصد این است که خصلت انسان کافر این است، که هرگاه خداوند به او نعمت و ثروت و عزت و عافیت، عطا نماید، در آن سست شده از خداوند متعال که منعم حقیقی است، دورتر می‌شود، و تکبر و غفلت او اضافه می‌شود، و هر وقت که مشقت بر او عارض گردد، به دربار خدا دعاهای طویل و عریض می‌کند، دعای طولانی را در اینجا به عریض یعنی پهناور تعبیر کرد، زیرا در آن مبالغه بیشتری وجود دارد؛ زیرا هرگاه پهنای چیز بیشتر باشد، طول آن به نسبت، بیش از عرض آن می‌باشد، از اینجا است که در بیان وسعت بهشت فرمود: ﴿**عرضها السمٰوات و الارض**﴾[1] یعنی بهشت چنان وسیع است که در پهنای آن همه آسمانها و زمین جای می‌گیرند، و دعای طویل کردن اگر چه فی نفسه امر محمود و مستحسن است، چنانکه در احادیث صحیح در ضمن آداب دعا ذکر شده است، که در دعای الحاح و زاری و باربار تکرار بهتر است[2].

امّا در اینجا انسان کافر مورد مذمّت قرار گرفته است، آن در حقیقت بر طول دعا نیست، بلکه بر مجموعه خصایل مذموم اوست، که وقتی خداوند بر او افزونی نعمت می‌نماید، از تکبر و غرور مست و بی هوش می‌شود، و هرگاه مصیبت پیش آید پریشانی خود را بارها ذکر کرده، اعلام می‌کند، چنانکه عادت مردمان غافل است، که هدف، دعا به بارگاه خداوند، نیست، بلکه هدف اظهار رنج و غم خویش، به مردم است. واللّٰه سبحانه و تعالی اعلم.

﴿**سنریهم ایٰتنا فی الافاق و فی انفسهم**﴾ یعنی ما نشانه‌های وحدانیت و قدرت کامل خویش را در آفاق و خود بدن آنها، نشان می‌دهیم.

آفاق جمع افق است که به گوشه‌ی پایینی آسمان گفته می‌شود، و مراد

---

۱ - آل‌عمران، ۱۳۳.

۲ - کما اخرجه البخاری، مسلم و عامة المحدثین.

از آفاق، اطراف عالم است، یعنی به هر یکی از مصنوعات بزرگ و کوچک آسمان و زمین و آنچه در میان آنهاست، نگاه کنید، که آنها بر وجود حق تعالی و محیط بودن علم و قدرت او، و یکتایی او، شهادت می‌دهند، و از او نزدیکتر جسم و جان خود انسان است، که به تک تک اعضای او و موتورهای نازک و باریک او که در وجودش به کار گرفته شده ببینند، که در آن برای راحتی و سهولت انسان، چگونه انتظام برقرار است، که از آن عقل حیران می‌ماند، باز این موتورهای کوچک را چنان مستحکم ساخته که تا هفتاد و هشتاد سال ساییده نمی‌شوند، اسپرنگ که در بندهای عمومی به کار رفته، اگر آن صنعت انسان می‌بود، اگر از فولاد هم می‌بود ساییده شده از بین می‌رفت، امّا در اینجا پوست بدن انسان و خطهای نوشته بر آن، در تمام عمر ساییده نمی‌شوند، و اگر در آنها انسان خیلی کم فهم و عقل هم اندیشه کند مجبور می‌گردد یقین کند که آفریننده و نگهدارنده آن چنان ذاتی است که علم و قدرتش نهایتی ندارد، و کسی نمی‌تواند مانند او باشد، فتبارک اللّه احسن الخالقین.

تمت سوره حم السجده بعون الله وحده للعشرين من الربيع الثانى سنه ١٣٩٢هـ يوم السبت.

كذلك تمت الترجمة للخامس و العشرين من صفر سنه ١٤٠٩هـ

* * *

سورة الشوریٰ

سورة الشوریٰ مكية وهی ثلث وخمسون آية وخمس ركوعات

سوره الشوری در مکه نازل شده و دارای پنجاه و سه آیه و پنج رکوع است

بسم الله الرحمٰن الرحیم

شروع بنام خدای بی‌حدمهربان، بی‌نهایت رحیم

حمٓ ﴿۱﴾ عٓسٓقٓ ﴿۲﴾ كَذٰلِكَ يُوحِىٓ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ اللّٰهُ

این‌چنین وحی‌ می‌فرستد به‌سوی تو و به‌سوی کسانی‌که پیش از تو بودند، خدای

الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۳﴾ لَهُ مَا فِى السَّمٰوٰتِ وَمَا فِى الْأَرْضِ وَهُوَ

غالب و حکیم. از اوست آنچه در آسمانها و زمین است، و اوست از همه

الْعَلِىُّ الْعَظِيمُ ﴿۴﴾ تَكَادُ السَّمٰوٰتُ يَتَفَطَّرْنَ مِن فَوْقِهِنَّ وَالْمَلٰٓئِكَةُ

بالاتر بزرگ. نزدیک است که بشکافند آسمانها از بالا و فرشتگان

يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَن فِى الْأَرْضِ أَلَآ

به پاکی یاد می‌کنند حمد رب خود را، و آمرزش می‌خواهند برای اهل‌زمین، آگاه باش

إِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿۵﴾ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِۦٓ أَوْلِيَآءَ

خداست آمرزنده و مهربان. و کسانی که گرفته‌اند جز از او رفیق،

اللّٰهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ وَمَآ أَنتَ عَلَيْهِم بِوَكِيلٍ ﴿۶﴾ وَكَذٰلِكَ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ

همه در یاد خداست و نیستی تو مسئول آنها. و همچنین نازل کردیم ما بر تو

قُرءانـاً عـربيّاً لـتُنذر اُمّ الـقُرىٰ و مـنْ حـوْلها و تُـنذر يـوْم الـجمع
قرآن را به زبان عربی. تا بترسانی ده بزرگ را و دور و بر آن را، خبر بـده از روز جـمع شـدن

لا ريْب فِيهِ فَريقٌ فِـى الْـجنّة و فَـريقٌ فِـى السّـعِير ﴿۷﴾ ولـوْ شـاءالله
که نـیست فـریب در آن، گـروهی در جـنّت و گـروهی در آتش‌انـد. و اگـر مـی‌خواست خـدا

لـجعلهمْ اُمّـةً وٰحِـدةً و لٰـكـن يُـدْخِلُ مـن يشـاءُ فـى رحْـمته و
می‌کرد همه را یک گروه، ولی داخـل مـی‌کند در رحـمت خـویش هـر کـه را بـخواهـد. و بـرای

الظّٰـلِمُون مـالهُم مّـن ولِيّ ولانـصِير ﴿۸﴾ أمِ اتّـخذُوا مِـن دُونـهِ أوْلـياءَ
گـناهکاران هـیچ رفـیق و مـددکاری نـیست. آیـا آنـها گـرفته‌انـد بـجز او کـارسازی.

فاللهُ هُوالْولِىُّ و هُو يُحْىِ الْموْتىٰ وهُو علىٰ كُلِّ شىْءٍ قديرٌ ﴿۹﴾
پس خداست کارساز و اوست که زنده می‌کند مردگان را و اوست بر هر چیز توانا.

خلاصه‌ی تفسیر

﴿حمٓ عٓسٓقٓ﴾ (معنای آن را خداوند می‌داند، چنان‌که بـرای تـحقیق اصول دین و فواید بسیاری، این سوره بر تو نازل می‌شود) هم چنین بر تو و بر پیغامبران که پیش از تو گذشته‌اند، خداوند متعال که غالب و حکیم است، وحی (و سورها کتابهای دیگر) می‌فرستد (و شأن او این است که) آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از او می‌باشند، و او از همه برتر و عظیم الشأن است، (و اگر اهل زمین عـظمتشان او را نشـناسد و قـبول نکـنند، ولی در آسمانها آشنا با او، به عظمت او فرشته به آن کثرت وجود دارد، که بـعید نیست که آسمانها (از سنگینی آنها) از بالای خود (که سنگینی از آنجا واقع می‌شود) بترکند چنان‌که در حدیث آمده است که: «**اطت السماء و حق لها ان تئط، ما فیها موضع اربعة اصابع الا و ملك واضع جبهته ساجد الله**»[1] یعنی: آسمان به

۱ - رواه الترمذی و ابن ماجه و به فسّر الآیه فی المدارک.

صدا درآمده مانند چیزی که به بارسنگینی به صدا در می آید، و باید از آن چنین صدا بر آید؛ زیرا در تمام آسمانها به قدر چهار انگشت هم جایی نیست، که در آن فرشتگان سر به سجده نباشند.) و (آن) فرشتگان، تسبیح و تمجید خدا را بیان می‌کند و برای اهل زمین (که حق عظمت او را ادا نمی‌کنند، بلکه به کفر و شرک مبتلا هستند، و بنابراین مستحق عذابند، تا مدّت معیّنی) آمرزش می‌خواهند، (مراد از خواستن این آمرزش محدود این است که فرشتگان در حقّ آنها دعا می‌کنند، که بر آنها در دنیا عذاب سختی پیش نیاید، که در اثر آن همه هلاک گردند، مجازاتهای سطحی دنیا و عذاب اصلی آخرت، از مفهوم این استغفار، مستثنیٰ است، و خداوند این دعا و استغفار فرشتگان را پذیرفته آنها را از عذاب عمومی دنیا نجات می‌دهد،) بدانید که خداوند متعال آمرزنده و مهربان است (اگر چه این آمرزش محدود کفّار و رحمت تنها مختص به دنیاست) و کسانی که غیر از خداوند کارسازی دیگر بر گرفته‌اند، خداوند متعال (اعمال زشت) آنها را می‌بیند (و به آنها در وقت مناسب سزا خواهد رسید) و به شما در حق آنها اختیاری داده نشده است.

(که هرگاه بخواهید بر آنها عذاب نازل کنید و لذا شما بر عدم عذاب فوری آنها محزون نباشید، زیرا وظیفه‌ی شما تبلیغ است که شما از عهده‌ی آن برآمده‌اید، و شما بیش از این فکر نکنید، چنانکه) ما چنین که شما می‌بینید، بر شما به وسیله وحی قرآن عربی را نازل کردیم، (فقط برای این که) تا شما (از همه جلوتر) اهل مکّه و کسانی را که دور و بر آن هستند بترسانید، و (این ترساندن هم چیز بزرگی است، یعنی) از روز جمع شدن بترسانید، (مراد از آن قیامت است که در آن اوّلین و آخرین، در یک میدان جمع می‌شوند) که در آن کوچک‌ترین شکی نیست، (در آن چنین قضاوت می‌شود که) گروهی به بهشت می‌روند و گروهی دیگر وارد جهنّم می‌شوند.

(پس وظیفه شما فقط همین قدر است که از آن روز آنها را بترسانید) و (امّا ایمان و عدم ایمان آنها، موقوف بر مشیّت خداوندی است) اگر خداوند متعال می‌خواست، همه‌ی آنها را بر یک راه قرار می‌داد؛ (یعنی همه به ایمان مشرّف می‌شدند، چنان‌که حق تعالی فرموده است ﴿**و لو شئنا لآتینا کل نفس هداها**﴾[1]، یعنی اگر ما می‌خواستیم هر کس را به هدایت صحیح می‌رسانیدیم.)

ولی (بنابر حکمتهای زیادی این را نخواست، بلکه) او هر که را بخواهد (به ایمان مشرّف گردانیده) در رحمت خویش داخل می‌کند (و هرکه را که بخواهد بر کفر و شرکش می‌گذارد، که او در رحمت داخل نمی‌شود) و برای (این) ظالمان (که به کفر و شرک مبتلا هستند، در روز قیامت) هیچ حامی و مددکاری نیست، (در آینده شرک ابطال می‌گردد.) آیا آنها غیر از خداوند کارسازی دیگر گرفته‌اند پس (اگر کارسازی می‌خواهند) خداوند (سزاوار) کارساز (قرار دادن) است و او است مردگان را زنده می‌کند، و او بر هر چیز تواناست. (پس او شایسته است که کارساز قرار داده شود، که بر هر چیز حتی بر زنده کردن مردگان هم تواناست، پس خصوصیت قدرت او این‌است، که بر اشیای دیگر، دیگران هم در نام قدرتی دارند، ولی در قدرت زنده کردن مردگان، دیگران در نام هم شریک نیستند.)

معارف و مسایل

﴿**یتفطرن**﴾ در این به حواله حدیث قبلاً گذشت که در آسمانها آنچنان صدایی پدید می‌آید که با گذاشتن بار سنگینی بر چیزی صدا می‌آید، از این معلوم شد که در فرشتگان سنگینی هست، و این هم بعید نیست؛ زیرا این مسلّم است که فرشتگان هم جسم دارند، اگر چه لطیف هم باشد، و هرگاه

۱ - سجده، ۱۳.

اجسام لطیف هم زیاد باشند، سنگینی آنها امر دور از انتظاری نیست[۱].

﴿**لتنذر ام القری**﴾ معنای ام القری اصل و بنیاد همه ده‌ها و شهرهاست و مراد از آن «**مکّه**» می‌باشد و بدین خاطر آن به «**ام القری**» نام گذاری شده است که آن از تمام شهرها و ده‌های دنیا، بلکه از تمام روی زمین در نزد خداوند اشرف و افضل است، چنان‌که در مسند امام احمد ازعدی ابن حمراء زهری روایت است که من از رسول خدا زمانی که او به هنگام هجرت از مکّه مقام حزوره در بازار مکّه بود، به مکّه خطاب کرده فرمود:

«**انک لخیر ارض الله و احب ارض الله الی. و لولا انی اخرجت منک. لما خرجت**»[۲]، یعنی: ای مکّه تو در نزد من از همه‌ی سرزمینهای خداوند بهتر و از همه روی زمین محبوب‌تر هستی و اگر من از این اخراج نمی‌شدم به رضای خود هرگز بیرون نمی‌رفتم.

﴿**و من حولها**﴾ یعنی: دور و بر مکه، مراد از آن می‌تواند ممالک دور و بر عرب تمام مشرق و مغرب زمین باشد.

وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِن شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي
ودر هرآن چیزی‌که‌شما اختلاف‌می‌کنید، داوری‌آن، محول به‌خداست، آن‌خداست‌رب‌من

عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ ﴿۱۰﴾ فَاطِرُ السَّمَٰوَٰتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ
بر اوست توکل من و به سوی اوست رجوع من. آفریننده آسمان و زمین، آفرید

لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَٰجاً وَ مِنَ الْأَنْعَٰمِ أَزْوَٰجاً يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ لَيْسَ
برای شما از خود شما همسر و از چهارپایان جفت، گسترش می‌دهد شما را در آن، نیست

۱ - بیان القرآن.

۲ - و روی مثله الترمذی و النسائی و ابن ماجه و قال الترمذی حدیث حسن صحیح.

كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿۱۱﴾ لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوٰتِ وَالْأَرْضِ
مانند او چیزی و اوست شنوا و بینا. نزد اوست کلیدهای آسمان و زمین.

يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۱۲﴾
می‌گشاید روزی را برای کسی‌که بخواهد، به‌اندازه می‌دهد اوست به هر چیز آگاه.

خلاصه‌ی تفسیر

و (شما به کسانی که درباره‌ی توحید با شما اختلاف دارند، بگویید که) در هر آنچه که شما (با اهل حق) اختلاف می‌کنید، داوری (همه) آنها به خداوند محوّل است (و آن این‌که به وسیله‌ی دلایل و معجزات، حقّانیت توحید را روشن نمود و در آخرت اهل ایمان به بهشت و غیر مؤمنان به جهنم انداخته می‌شوند،) همین خداوند (که شأنش از این قرار است) پروردگار من است، (و نسبت به آنچه که از طرف شما اختلاف و مخالفت، هراس از خسارت و مشقّت است) بر او توکّل می‌کنم و (در همه‌ی کارهای دین و دنیا) به سوی او رجوع می‌کنم، (از این مضمون توحید کاملاً مورد تأیید قرار گرفت، و در آینده با بیان صفات کمال دیگر مزید تأکید می‌شود، یعنی او آفریننده آسمانها و زمین (و آفریننده شما نیز هست، چنان‌که) او برای شما از جنس خود شما جفتهایی آفرید (و هم چنین) از چهارپایان جفت آفرید. و به وسیله آن آمیزش جفتها) نسل شما را گسترش می‌دهد (و او در ذات و صفات خود چنان کامل است که) هیچ چیزی مانند او نیست، و او به هر چیزی شنوا و بیناست، (بر خلاف دیگران که شنیدن و دیدن آنها بسیار محدود است و در مقابل سمع و بصر الله، همچون عدم است.)

و کلیدهای آسمانها و زمین در اختیار او هستند (فقط او حق تصرّف در آنها را دارد که از آن جمله نوعی تصرّف این است) که به هر کسی که بخواهد روزی بیشتری می‌دهد و (به هر کسی که بخواهد) کمتر می‌دهد.

یقیناً او به همه چیز کاملاً آگاه است (و به هر کس طبق مصلحت روزی می دهد.)

معارف و مسایل

﴿و ما اختلفتم فیه من شی فحکمه الی الله﴾ یعنی: هر معامله و کاری که شما با هم اختلاف دارید، داوری آن به خداوند محوّل است؛ زیرا اصل حکم مختص به او است چنان‌که در آیه ۴۰ سوره‌ی یوسف آمده است که ﴿ان الحکم الا لله﴾ و در بیشتر آیات دیگر که در حکم اطاعت، رسول و در بعضی دیگر اولوالامر شامل کرده شده است، با این تعارض ندارند، زیرا آنچه رسول یا اولوالامر قضاوت می‌کنند، از یک حیث حکم خداست، پس اگر حکم آنها به وسیله‌ی وحی یا نصوص قرآن و سنّت باشد، حکم الهی بودنش ظاهر است، و اگر به اجتهاد خودشان باشد، چون مدار اجتهاد هم بر نصوص قرآن و سنّت می‌باشد، لذا آن هم از یک جهت حکم خداست، و اجتهاد مجتهدین هم از این جهت در حکم خدا داخل است، بنابراین علما فرموده‌اند که عموم مردم که شایستگی فهم قرآن و سنّت را ندارند، در حق آنها فتوای مفتی حکم شرعی دانسته می‌شود.

شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحاً وَالَّذِيَ أَوْحَيْنَا
راه مقرر کرد برای شما در دین آنچه به آن حکم کرده بود نوح و آنچه حکم فرستادیم

إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرٰهِيمَ وَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ
به سوی تو و آنچه حکم فرستادیم به ابراهیم و موسی و عیسی این‌که برپا کنید دین را و

لاتَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ
اختلاف نکنید، در آن سنگینی بر مشرکان آنچه تو آنها را به سوی آن می‌خوانی، الله

يـــجتبى إلــيه مـــن يشـــاء و يـــهدى إلــيه مـــن يـــنيب ﴿۱۳﴾
انـــتخاب‌می‌کند بـــه‌سوی‌خودهرکسی‌را کـه‌بخواهـد وراه‌مـی‌نمایدبه‌سوی‌خود هـرکه‌رجـوع‌کند.

و ما تفرقوا إلا مـن بـعد مـا جـاءهم الـعلم بـغيا بـينهم و لـولا كـلمة
و اختلاف نکردند مگـر پس از آمدن فـهم از روی ضـد بـاهمی. و اگـر نـمی‌بود سـخنی کـه

سبقت من ربك إلى أجـل مسـمى لـقضى بـينهم و إن الـذين أورثـوا
سبقت کرده از رب تو تا وقت مقرر، قضاوت می‌شد در میان آنها کسانی کـه رسیده بـه آنـها

الكـتـب مـن بـعدهم لـفى شك مـنه مـريب ﴿۱۴﴾ فـلذ لك فـادع و
کـتاب پس از آنـها در فـریب هسـتند کـه آرام نـمی‌دهد. پس بـه سـوی او بـخوان و

اسـتقم كـما أمـرت و لا تـتبع أهـواءهـم و قـل ءامـنت
پایدارباش همان‌طوری که امرشده به تو و پیروی‌نکن از خواهش‌های آنها و بگو یـقین کـردم

بـما أنـزل اللـه مـن كـتـب و أمـرت لأعـدل بـينكم اللـه ربـنا و
بر هر کتابی که نازل کرده خدا و به من امر شده که انصاف کنم میان شما، الله است رب مـا و

ربكـم لـنا أعـملنا و لكـم أعـملكم لا حـجة بـيننا و بـينكم اللـه
رب شما به ما می‌رسد کـار مـا و بـه شـما کـار شـما، نـیست اخـتلافی مـیان مـا و شـما الله

يجمع بيننا و إليه المصير ﴿۱۵﴾
جمع‌می‌کند همه‌را و به‌سوی‌او بازگشت است.

خلاصه‌ی تفسیر

خداوند متعال برای شما دینی را مقرّر نمود که به نوح، علیه السلام، حکم داده بود آن را ما به وسیله‌ی وحی به سوی تو فرستاده‌ایم و ما آن را به موسی و عیسی علیهما السلام (و پیروان آنها) حکم داده بودیم، (و به امّتهای آنها گفته بودیم) که این دین را بر پادارید، و در آن تفرقه نیاندازید، (مراد از آن

دین، اصول دین است، که در تمام شرایع مشترک است، مانند توحید، رسالت، بعث و ....، مراد از برپا داشتن، این است که آن را تغییر ندهید، و ترک نکنید، و مقصود از تفریق این است که بر بعض امور ایمان بیاورید، و بر بعضی نیاورید، یا بعضی ایمان بیاورد و بعضی نیاورد، حاصل این‌که توحید و سایر امور دین قدیم است که از روز نخست تا این دم تمام شرایع در آن متّفق بوده‌اند، و در ضمن آن، نبوّت هم تأیید گشت، پس می‌بایست در پذیرش آن، مردم کوچک‌ترین پس و پیشی، نمی‌کردند، ولی باز هم) آن امر (توحید) بر مشرکان آن امر که شما مردم را به آن دعوت می‌دهید، سنگین تمام می‌شود، (و در ضمن این هم است) که خداوند متعال هر کسی را که بخواهد به سوی خود می‌کشد، (به قبول دین حق، موفّقش می‌کند) و کسی که (به سوی خدا) رجوع کند، او را به سوی خود می‌رساند، (پس از مشیّت اجتبا می‌باشد، و پس از اجتبا یعنی حصول توفیق ایمان، اگر انابت و اطاعت باشد.

بر آن قرب الهی و ثواب غیر متناهی مترتّب می‌گردد، کوتاه سخن این که مشرکان متّصف بالاباء و مؤمنان متصف بالاجتباء هستند،) و (دستور ما که به امم گذشته بود که ﴿**اقیموا الدین و لا تتفرقوا فیه**﴾ بسیاری بر آن پا برجا نماندند و متفرّق شدند، علّت آن التباس و اشتباه نبود، تا احتمال عذری باشد، بلکه) آنها پس از این‌که علم (درست) بدانان رسیده بود فقط به سبب ضدیت با یکدیگر از هم جدا شدند، (بدین شکل که نخست در تلاش ثروت و مال و جاه و مقام، اغراض با هم مختلف شدند، سپس فرقه فرقه گشتند.

در چنین وقتی دین را سپر تنقیص و تعقیب دیگران قرار می‌دهند، رفته رفته به تدریج، مسالک و مذاهب مختلف می‌باشند، سپس از فروع گذشته به اصول می‌رسند) و (ایشان در این جرم عظیم که حق را فهمیده مختلف شده‌اند، مستحق چنان عذاب شدیدی شده بودند،) که اگر از

جانب پروردگار وقتی متعیّن (جهت مهلت) قبلاً مقدر نمی‌شد (که عذاب مقرّر آنها در روز قیامت می‌باشد.)

پس (در همین دنیا اختلافات آنها) فیصله داده می‌شد (یعنی به وسیله‌ی عذاب ریشه کن می‌شدند، و اگر بر امّتهای گذشته عذاب آمده است امّا بر غیر مؤمنان آمده، و بر مؤمنان که تفرقه کرده بودند به برکت التزام ایمان، عذاب نیامده است، و اگر بر بعضی ثابت شده باشد، باز هم بر تمام آنها نیامده است، در این صورت، بدین معنی است، که بر بعضی که نیامده، به سبب عدم مقتضی نبوده، بلکه به سبب وجود مانع یعنی «**امهال الی اجل مسمّیٰ**» بوده است، این حکایت امم گذشته است.)

کسانی که پس از آنها (یعنی امم سابقه) کتاب داده شدند، (مراد از آن مشرکان عهد نبوی هستند، که به وسیله‌ی آن جناب ﷺ به آنها قرآن رسیده،) آنها از طرف این (کتاب) در چنان شک (قوی‌ای) قرار گرفته‌اند که آن (آنها را) به تردید انداخته است، (با این مطلب، چنان‌که بعضی از امّتهای پیشین انکار کرده بودند، هم چنین اینک نوبت به ایشان رسیده،) پس شما (از انکار کسی دل شکسته نباشید، بلکه چنان که آنها را قبلاً دعوت می‌دادید که ذکر آن در این آیه آمده ﴿**کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه**﴾ یعنی توحید) به سوی آن، (آنها را مرتب) بخوانید و چنان‌که به شما دستور رسیده است (که ﴿**فلذلک فادع**﴾ بر آن) استوار بمانید، و از خواهش‌های (فاسد) آنها پیروی نکنید، (یعنی آنها با مخالفت خود می‌خواهند که شما از این دعوت باز آیید، شما باز نیایید) و شما بگویید که من به امری که شما را دعوت می‌دهم خودم هم بر آن عامل هستم.

چنان‌که) هر کتابی که اللّه نازل کرده (که قرآن مجید را هم شامل می‌شود.) من بر همه آنها ایمان می‌آورم (که از مضامین، متّفق علیه آنها، توحید هم هست) و به من دستور رسیده است (که در میان خود و) در میان

شما عدل (و انصاف) را بر قرار سازیم.

(یعنی آنچه را بر شما لازم و واجب قرار دهم، بر خودم هم لازم کنم، نه این‌که شما را به مشقّت بیندازم و خودم آزاد باشم، از این چنین معامله و مطالبی مردم سلیم با پیروی کردن رغبت می‌کند.

و اگر با این هم نرم نمی‌شوند، پس سخن آخر این است که) خداوند هم مالک ما و هم مالک شماست (یعنی او حاکم همه است و) اعمال ما برای ما و اعمال شما برای شماست، ما با شما بحثی نداریم، خداوند (که مالک همه هست در قیامت) همه ما را جمع می‌کند (در این شکی نیست) که بازگشت همه به سوی اوست (او سرانجام همه را موافق با اعمالشان فیصله می‌دهد پس اینک بحث با شما بی فایده است، بلی، مورد تبلیغ قرار می‌گیرید.)

معارف و مسایل

﴿**شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا**﴾ در آیات گذشته نعمتهای مادّی و ظاهری خداوند بیان گردید، و از اینجا به بعد نعمتهای معنوی و باطنی بیان می‌شوند، و آن این‌که خداوند متعال برای شما چنان دین مضبوط و مستحکمی عنایت فرموده است که در میان تمام انبیاءعلیهم‌السلام مشترک و متفق علیه بوده است، در این آیه از میان تمام پیامبران پنج نفر ذکر شده است، که پیش از همه نوح و در آخر خاتم الانبیاء و در وسط حضرت ابراهیم به این خاطر که او در عرب ابو الانبیاء بود، و عرب با وجود کفر و شرک خویش به نبوّت او قایل بودند، و پس از او حضرت موسی و حضرت عیسی به این خاطر ذکر شدند که یهود و نصاری که به نبوّت آنها قایل بودند، وجود داشتند، و در سوره‌ی احزاب هم در ضمن ذکر میثاق هم همین پنج نفر ذکر شده‌اند، ملاحظه شود: ﴿**و اذا خذنا من النبین میثاقهم و منک و من نوح و**

ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم﴾[۱]،

با این تفاوت که در سوره‌ی احزاب نخست خاتم الانبیاء و بعد از او ذکر نوح آمده است، و در سوره‌ی شوری اوّل حضرت نوح و بعد از او خاتم الانبیاء ذکر شده، در طرز بیان شاید اشاره به این باشد، که حضرت خاتم الانبیاء از نظر زمان ولادت و بعثت آخر است، امّا در تقسیم ازلی نبوّت و رسالت پیش از همه است، چنانکه در حدیث آمده، که من از همه انبیاء به اعتبار آفرینش ازلی، جلوتر هستم و از نظر بعثت در آخر می‌باشم[۲].

امّا این سؤال که نخستین پیغمبر حضرت آدم علیه السلام است پس چرا ذکر انبیاء از او آغاز نشد، علّتش این است که حضرت آدم علیه السلام نخستین پیغمبری است که به دنیا تشریف آورده است، و اگر چه او هم در اصول عقاید و مهمات دین شریک بود امّا در عهد او شرک و کفر در میان نبی نوع انسان نبود، مبارزه با کفر و شرک از زمان نوح علیه السلام شروع شد، از این جهت حضرت نوح علیه السلام نخستین پیغمبر است که با چنین معامله‌ای مواجه شده است، که با انبیای بعدی پیش می‌آیند، بنابراین، این سلسله از نوح علیه السلام آغاز گشت. والله اعلم.

﴿**ان اقیموا الدین و لا تتفرقوا فیه**﴾ این جمله تشریح جمله سابق است، دینی راکه همه انبیاء در آن متّفق و مشترکند برپا دارید، و در آن اختلاف و تفرقه جایز نیست بلکه موجب هلاکت است.

اقامه‌ی دین فرض و تفرقه در آن حرام است

در این آیه دو حکم ذکر شده است، یکی برپاداشتن دین، دوم جانب منفی آن یعنی ممانعت از تفرقه در آن، وقتی که نزد جمهور مفسّرین حرف

۱ - احزاب. ۷.
۲ - ابن ماجه دارمی عن بهز بن حکیم و قال هذ حدیث حسن کذا فی المشکوة. ص ۵۸۴.

«ان» در ﴿**ان اقیموا الدین**﴾ برای تفسیر است، پس معنای دین مشخّص شد که مراد از آن همان دینی است که در میان همه انبیا مشترک بوده است، و این هم ظاهر است، که دین مشترک بین پیامبران، ایمان به اصول عقاید توحید و رسالت و آخرت، پایبندی به اصول عبادات، نماز، روزه، حج، زکات و غیره و حرمت دزدی، و راهزنی، زنا، دروغ، فریب، آزار رسانی به دیگران، عهدشکنی و غیره می‌باشد، که در تمام ادیان سماوی مشترک و متّفق علیه آمده است، و این هم از نص قرآن ثابت است که در فروع احکام، شرایع انبیاء علیهم‌السلام با هم اختلاف جزئی دارند، چنان‌که در آیه‌ی ۴۸ سوره‌ی مائده آمده است که ﴿**لکل جعلنا منکم شرعة و منهاجا**﴾ از مجموعه اینها ثابت شد که مراد از دینی که در این جمله از آیه‌ی مذکور، به برپاداشتن آن، حکم شده و از تفرقه در آن ممانعت آمده است، همان احکام الهی است، که در شرایع همه‌ی انبیاء علیهم‌السلام متّفق علیه و مشترک آمده است، و اختلاف و تفرقه در دین حرام و موجب هلاکت امّتهاست.

حدیثی از حضرت عبدالله بن مسعود روایت است، که روزی رسول‌خدا ﷺ در جلو ما خط راستی کشید، سپس از طرف راست و چپ آن خط خطهای کوچک کشید، و فرمود: این خطوط راست و چپ، راههایی است که شیاطین ایجاد کرده‌اند، و بر هر یکی یک شیطان مسلّط است، که مردم را به رفتن بر آن تلقین کند، سپس به خط راست اشاره کرده فرمود: ﴿**و ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه**﴾ یعنی این راه راست من است شما از آن پیروی کنید[1].

در این تمثیل مراد از راه مستقیم، همان راه دین قیم است، که در میان همه‌ی پیامبران مشترک آمده است، و ایجاد شاخه‌های تفرقه در آن حرام و عمل شیاطین است، و جلوگیری از تفرقه در احکام اجماعی و متّفق علیه

۱ - رواه احمد و النسائی والداری. مظهری.

آن در احادیث به شدّت آمده است. رسول خداﷺ فرموده است که: «من فارق الجماعة شبرا فقد خلع ربقة الاسلام عن عنقه»[۱]، یعنی هر کسی که به‌قدر یک وجب از گروه مسلمانان جدایی اختیار کند او حلقه‌ی عقیدت اسلام را از گلوی خود بیرون کرد.

ابن عبّاس فرموده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «یدالله علی الجماعة»[۲]، یعنی: دست خدا بر جماعت است. از حضرت معاذبن جمیل روایت است که رسول خدا ﷺ فرمود که شیطان برای مردم گرگی است مانند گرگی که در عقب گله گوسفندان قرار گیرد، و گرگ همان گوسفندی را می‌گیرد که از عقب یا این سو و آن سو دور قرار گیرد، لذا نباید شما از جماعت جدا باشید[۳]، همهٔ این احادیث در تفسیر مظهری هستند.

خلاصه کلام این‌که در این آیه دستور به اقامه آن دینی داده شده است، که تمام انبیا بر آن متّفق و مشترک آمده‌اند، و اختلاف در آن را به لفظ تفرّق تعبیر نموده، ممنوع قرار داده‌اند، در احادیث مذکور اختلاف و تفرقه در دین و احکام قطعی را خطری برای ایمان و موجب هلاکت قرار داد.

اختلاف فرعی ائمّه‌ی مجتهدین جزءِ تفرق ممنوع نیست

از آنچه گفته شد واضح گردید، که در مسایل فروعی که از قرآن و حدیث نسبت به آن، حکم صریح وجود نداشته باشد، یا در نصوص قرآن و حدیث تعارض ظاهری باشد، اگر ائمّه‌ی مجتهدین با اجتهاد خویش در تعیین حکم، با هم اختلاف نظر کردند، آن با این تفرق ممنوع، هیچگونه ارتباطی ندارد، چنین اختلافی در میان خود صحابه در عهد رسالت وجود

۱ - رواه احمد و ابوداوود.
۲ - رواه‌الترمذی بسند حسن.
۳ - رواه‌احمد.

داشته، و به اتّفاق فقها چنین اختلافی رحمت است. و مراد از اقامهٔ دین قایم و دایم ماندن بر آن است، و این‌که هیچگونه شک و شبهه را در آن راه ندهد. و در هیچ حالت آن را ترک نکند[1].

﴿**کبر علی المشرکین ماتدعوهم الیه**﴾ یعنی اگر با وجود این‌که دین حق، که توحید رکن اعظم آن است، از بدو آفرینش به اتّفاق تمام انبیا ثابت شده، و سپس همه کسانی که با شرک و کفر عادت کرده‌اند دعوت توحید شما بر آنها سنگین می آید، و اثر آن، اتباع اهواء، اغراض، تعلیمات شیطانی، و ترک صراط مستقیم است که در بالا از آن ممانعت ذکر شده است، در آینده می‌فرماید: ﴿**الله یجتبی الیه من یشاء و یهدی الیه من ینیب**﴾ یعنی هدایت به صراط مستقیم دو راه دارد: یکی این‌که خود خداوند کسی را برای دین و صراط مستقیم خویش انتخاب کرده طبیعت و فطرت او را مطابق آن بسازد، مانند انبیاء و اولیای خاص که قرآن در حق آنها در آیه‌ی ۴۶ سوره‌ی ص فرموده که ﴿**انا اخلصنا هم بخالصة ذکری الدار**﴾ یعنی ما آنها را برای کاری خاص و خالص قرار دادیم و آن فکر آخرت است. و درباره‌ی بعضی انبیای ویژه قرآن لفظ مخلص به فتح لام ذکر فرموده است، که معنای آن منتخب و مخصوص است.

و همین است مفهوم ﴿**الله یجتبی الیه من یشاء**﴾ این طریقه‌ی هدایت مخصوص و محدود است، دوم طریقه عامه هدایت است که هر کس که به سوی خدا روی بیاورد و به پیروی دین او اراده نماید، او را الله تعالی به دین حق هدایت می‌فرماید، این است مطلب جمله دوم ﴿**و یهدی الیه من ینیب**﴾ خلاصه این‌که برای هدایت یافتن فقط دو راه وجود دارد: یکی خصوصی که خود خدا کسی را برای صراط مستقیم انتخاب فرمایند، دوم عمومی، هر کسی که به سوی خدا رجوع کند و در تلاش دین او قرار گیرد، خداوند او را

۱ - قرطبی.

به هدایت مقصودیش می‌رساند، و علّت این‌که دعوت توحید بر اهل مکّه سنگین معلوم شد، این بود که آنها اراده به فهم و پیروی آن نداشتند.

﴿و ما تفرقوا الا من بعد ما جاء هم العلم﴾ حضرت ابن عبّاس ضمیر «ماتفرقوا» را به جانب قریش مکّه راجع قرار داده است، و مطلب آن را چنین بیان فرموده است، کفّار قریش که از دین حق و صراط مستقیم جدایی و بیزاری اختیار کردند، این امر فی نفسه نادانی شدید بود، امّا مزید بر آن، آن که آنها پس از آمدن علم چنین کردند، مراد از آمدن علم، نزد حضرت ابن عبّاس آمدن رسول الله ﷺ است، که سرچشمهٔ تمام علوم الهی است، و بعضی ضمیر «**ماتفرقوا**» را به طرف امم گذشته راجع کرده و معنای آن را چنین بیان کرده است، که امم گذشته از دین انبیای خویش با وجود این که نزد آنها توسط انبیاءعلیهم السلام، علم صحیح صراط مستقیم آمده بود، تفرق و جدایی اختیار کرده بودند، به هر حال چه امم سابقه مخاطب باشند، یا کفّار امّت محمّدی، خواسته‌ی هر دو صورت این بود، که خود در گمراهی قرار گرفته می‌خواستند، که انبیای‌شان هم، به راه آنها بروند، لذا بعد از آن به آن‌حضرت ﷺ خطاب شد، و فرمود که: **﴿فلذلک فادع و استقم کما امرت و لاتتبع اهواءهم و قل امنت بما انزل الله من الکتـب و امرت لاعدل بینکم الله ربنا و ربکم لنا اعمالنا و لکم اعمالکم لاحجة بیننا و بینکم الله یجمع بیننا و الیه المصیر﴾**

حافظ ابن‌کثیر فرموده است که این آیه حاوی ده جمله مستقل است، و هر جمله حاوی احکام خاص است، گویا در این آیه‌ی واحد، ده فصل برای احکام ذکر شده است، و نظیر آن در تمام قرآن جز آیة الکرسی آیه‌ی دیگری نیست، در آیه‌ی کرسی هم ده فصل برای احکام آمده است.

حکم اوّل ﴿فلذ لک فادع﴾ یعنی اگر چه دعوت توحید شما بر مشرکین سنگین است امّا شما به خاطر آن، دست از دعوت برندارید و پیاپی به آن مشغول باشید.

حکم دوم ﴿و استقم کما امرت﴾ یعنی خود شما بر این دین که دیگران را دعوت می‌دهید، استوار بمانید، و این استقامت به گونه‌ای باشد که به شما دستور داده شده است. یعنی در تمام احکام، عقاید، اعمال، اخلاق، عادات و معاشرت بر اعتدال صحیح، پابرجا باشید، به هیچ جانب افراط و تفریط کوچکترین تمایلی نباشد، و ظاهر است که اینگونه استقامت، کاری آسان نیست، از اینجا بود که رسول خدا در پاسخ به بعضی صحابه که از او پرسیدند: موی مبارک سفید شده است، فرمود: «**شیبتنی هود**» یعنی سوره‌ی هود مرا پیر کرده است، و در سوره‌ی هود همین حکم به همین الفاظ آمده بود[1].

در ضمن تفسیر هود، درباره مفهوم استقامت و اهمّیّت و دشواری آن مستقّلاً بحث شده است، بدانجا ملاحظه شود.

حکم سوم ﴿و لاتتبع اهواءهم﴾ یعنی شما در انجام فریضه‌ی تبلیغ خود، به مخالفت مخالفین اعتنایی نکنید.

حکم چهارم ﴿قل امنت بما انزل الله من کتاب﴾ یعنی شما اعلام بفرمایید که من به هر کتابی که الله نازل فرموده است، ایمان دارم.

حکم پنجم ﴿امرت لاعدل بینکم﴾ مفهوم ظاهری آن این است که به من امر شده است، تا درباره‌ی معامله‌ی نزاع با یکدیگر که پیش من می‌آیید میان شما عدل برقرار کنم.

بعضی در اینجا عدل را به معنای برابری قرار داده‌اند، مفهوم آیه را چنین بیان فرموده‌اند که من در میان شما تمام احکام دین را برابر سازم که بر همه انبیا و همهٔ کتابها ایمان بیاورم، و از تمام احکام الهی اطاعت کنم، چنین نباشد که بر بعضی ایمان بیاورم و بر بعضی خیر، یا به بعضی احکام عمل کنم و به بعضی دیگر عمل نکنم.

۱ - معارف القرآن، ج ۷، ص ۱۲۱.

حکم ششم ﴿**الله ربنا**﴾ یعنی خداوند متعال پروردگار همه ما است.

حکم هفتم ﴿**لنا اعمالنا و لکم اعمالکم**﴾ یعنی اعمال ما به درد ما می خورد که هیچ نفع و ضرری از آن به شما نمی‌رسد، و اعمال شما به درد شما می‌خورد که به من نفع و ضرری نمی‌رسد، بعضی از مفسّرین فرموده‌اند که این آیه، در مکّه‌ی مکرّمه زمانی نازل شد، که به کفّار، دستور جهاد نرسیده بود، آیات احکام جهاد این حکم را منسوخ کرد؛ زیرا حاصل این است که چون کسی به نصحیت و تفهیم متأثّر نشود، باید با او قتال کرده، سرکوبش نموذ، نه این‌که او به حال خود واگذار بشود، و بعضی فرموده‌اند، که این حکم منسوخ نیست، و مطلب آیه این است که وقتی ما به دلایل و براهین حق را ثابت کردیم، پس عدم تسلیم آن فقط به عناد و سینه زوری است، وقتی عناد آمد بحث به دلایل بی‌جاست اعمال شما به پیش شما و اعمال من به پیش من می آید[1].

حکم هشتم ﴿**لا حجة بیننا و بینکم**﴾ مراد از حجة بحث و گفتگو است، با این مطلب که پس از وضوح و ثبوت حق، بازهم اگر شما عناد به کار می برید، پس بحث و گفتگوی بی فایده است. میان ما و شما بحثی وجود ندارد.

حکم نهم ﴿**الله یجمع بیننا**﴾ یعنی در روز قیامت همهٔ ما را جمع می‌نماید، و به هر کاری جزا می‌دهد.

حکم دهم ﴿**و الیه المصیر**﴾ یعنی برگشت همه ما به سوی اوست.

و الَّذین یُحاجُّون فی اللهِ مِن بعْدِ ما اسْتُجیب لهُ حُجّتُهمْ

کسانی که نزاع می‌کنند در کلام خدا پس از این‌که مردم آن را قبول کرد، نزاع آنها

داحِضَةٌ عِند ربّهِمْ و علیهِمْ غضبٌ ولهُمْ عذابٌ شدیدٌ ﴿۱۶﴾ اللهُ

باطل است نزد پروردگارشان، و بر انهاست خشم. و برای آنها عذاب شدید هست. الله

۱ - قرطبی.

الّذی أنزل الکتب بالحقّ والمیزان و ما یدریك لعلّ السّاعة
اوست که نازل کرد کتاب بر دین حق و ترازو هم. و تو چه می‌دانی، شاید آن ساعت

قریبٌ ﴿۱۷﴾ یستعجل بها الّذین لا یؤمنون بها والّذین ءامنوا
نزدیک باشد. زود می‌خواهند آن ساعت را کسانی که یقین ندارند به آن. و کسانی که یقین دارند

مشفقون منها و یعلمون أنّها الحقّ ألا إنّ الّذین یمارون فی
از آن ترس دارند، و می‌دانند که آن برحق است، آگاه باش کسانی که نزاع می‌کنند در آمدن آن

السّاعة لفی ضلل بعید ﴿۱۸﴾
ساعت گمراه شده دور افتاده‌اند.

خلاصه‌ی تفسیر

کسانی که درباره (دین) الله (با مسلمانان) مجادله می‌کنند، پس از این که قبول شده (یعنی پس از این مردم بسیار عاقل و فهمیده مسلمان شده آن را پذیرفته‌اند، و پس از وضوح حجّت، مجادله بیشتر قابل مذمّت است، پس) حجّت آنها در نزد پروردگار باطل است، و از طرف خدا بر آنها غضب آمدنی است، و برای آنها در روز قیامت عذاب سخت واقع شدنی است، و راه نجات از آن، این است که خدا را و دین او را قبول کنند، یعنی کتاب او را که حاوی حقوق الله و حقوق العباد است، واجب العمل قرار دهید؛ زیرا که) الله است که کتاب (یعنی قرآن) را و آنچه در آن حکم خاص است، (به انصاف،) آن را نازل فرموده است، (وقتی که این کتاب خداست، پس قبول کردن کتاب او، اعتباری ندارد، بعضی از غیر مسلمانان که ادّعا دارند، خدا را قبول داریم، ولی قرآن را قبول نداریم، این برای نجات آنها کافی نیست و ایشان که از شما زمان تعیینی قیامت را سؤال می‌کنند پس) شما چه خبری (از آن) دارید. (امّا از این‌که شما اطّلاع نداشته باشید، انتفای آن روز لازم

نمی‌آید، بلکه وقوع آن یقینی است، و برای تعیین وقت فهم این، اجمالاً کافی است،) شگفت‌آور نخواهد بود که قیامت نزدیک باشد. امّا) کسانی که به آن یقین ندارند (آنها به جای ترس از آن، به‌صورت تمسخر و انکار) آن را تقاضا می‌کنند (که چرا زود نمی‌آید؟) و کسانی که یقین دارند، آنها (لرزه براندام شده) می‌ترسند و اعتقاد دارند که آن بر حق است. آگاه باش (که از این دو گروه مردم مردمان گروه اوّل یعنی) کسانی که (منکرند و) درباره قیامت نزاع می‌کنند در گمراهی (بعیدی مبتلا) هستند.

معارف و مسایل

در آیات گذشته تمام اهل عالم به سوی آن دین پایداری دعوت داده شده بودند، که تمام کتب آسمانی و انبیاء علیهم‌السلام بر آن متّفق بودند، و برای پابرجا بودن و استقامت نشان دادن برآن، تلقین شده بودند، ولی بعضی از کافران که اراده به شنیدن و قبول کردن نداشتند، بر این هم به مسلمانان حجّت باری شروع کردند، در بعضی روایات آمده است که بعضی از اهل کتاب یهود و نصاری حجّت آوردند، که پیامبر ما از پیامبر شما جلوتر و کتاب ما از کتاب شما جلوتر است، لذا دین ما از دین شما افضل می‌باشد. و در بعضی روایات همین مطلب از طرف کفّار قریش ذکر شده است، زیرا آنها خود را تابع دین ابراهیم علیه‌السلام، قرار می‌دادند.

قرآن کریم در آیات مذکور، آنها را متوجّه نمود، که حجّت دین اسلام و قرآن بر مردم به اتمام رسیده است، و مردمان فهمیده و با انصاف شما، آن را پذیرفته مسلمان شده‌اند، لذا اکنون این حجت طلبی شما باطل و گمراهی است، که پایدار نخواهد ماند، و اگر باز آن را قبول ندارید، غضب خدا بر شما خواهد آمد، سپس از جانب الله آمدن قرآن و جامع حقوق الله حقوق العباد بدون آن را، بیان فرمود که: ﴿**انزل الکتـٰب بالحق و المیزان**﴾ مراد از

کتاب در اینجا آسمانی است، که شامل قرآن و تمام کتب گذشته می‌شود، و مراد از حق، حقّی است که در بالا گذشت و معنای میزان ترازو است، و چون آن آله انصاف و برقرار کردن ادای حق است، از این جهت حضرت ابن عبّاس میزان را به عدل و انصاف تعبیر فرموده است.

امام تفسیر مجاهد فرموده است، که مراد از میزان در اینجا آن ترازوی عمومی است، که مردم آن را به کار می‌برند، و مراد از انصاف، نیز ادای حقوق است، پس در لفظ حق، تمام حقوق الله و در لفظ میزان به تمام حقوق العباد اشاره شده است، و این‌که فرمود: مؤمنان از قیامت می‌ترسند. مقصود از آن خوف اعتقادی است، که از اهوال قیامت پیش می‌آید، و نیز از نگاه به تقصیر در اعمال هم می‌باشد، ولی بسا اوقات شوق لقاء الله بر بعضی از مؤمنان غالب شده و خوف بر او غلبه پیدا می‌کند که منافی با این نیست، چنان‌که در قبر از بعضی مرده‌ها چنین ثابت است، که می‌گویند قیامت زود بیاید.

علّتش این است که وقتی در قبر از طرف فرشتگان به انسان مژدهٔ رحمت و مغفرت می‌رسد، خوف قیامت مغلوب می‌شود.

اللّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ وَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ ﴿۱۹﴾

الله نرم است بر بندگان رزق می‌دهد به هر کس که بخواهد و اوست زورآور و غالب.

مَن كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَ مَن كَانَ يُرِيدُ

هر کس که بخواهد کشت آخرت را اضافه می‌دهیم به او کشت او را و هر کس که بخواهد

حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِن نَّصِيبٍ ﴿۲۰﴾

کشت دنیا را می‌دهیم به او از آن چیزی و نیست برای او در آخرت بهره.

خلاصه‌ی تفسیر

(و ایشان که بر ناز و نعمت دنیا مغرور شده، آخرت را فراموش کرده‌اند و چنین تصوّر کرده، می‌گویند که: اگر اعمال ما بر خلاف رضای خدا می‌بود، پس چرا به ما چنین عیش و عشرتی می‌داد، کاملاً توجّه داشته باشید که این اشتباه آنهاست، ثروت و نعمت دنیا، دلیل رضامندی نیست، بلکه سبب آن این است که) الله تعالی (در دنیا) بر بندگان خود (بطور عمومی) مهربان است (و در اثر همان رحمت عمومی به همه رزق صحت و تندرستی می‌دهد، و بنابر مصالح و حِکَم در آن کمی و بیشی هم پدید آید، که) به هر کسی (به قدری که) بخواهد رزق می‌دهد، امّا نفس رزق در میان همه، مشترک است) و (در دنیا از آن لطف و مهربانی، چنین تصوّر کردن که طریقه‌ی آنها بر حق است، و در آخرت هم مورد لطف و عنایت قرار می‌گیرند، فریب محض است، در آنجا در مقابل اعمال بدشان عذاب خواهد بود، که دور نیست؛ زیرا که) خداوند توانا غالب است، (در نتیجه ریشهٔ تمام مفاسد آنها، مغرور شدن بر دنیاست، می‌باید از آن باز آیند، و در اندیشهٔ آخرت باشند، چرا که) چون کسی خواهان کشت آخرت باشد، ما او را در آن کشت ترقّی می‌دهیم، (اعمال صالح کشت، و ثواب مترتّب شونده بر آن، ثمره‌ی آن است، و ترقی آن، این است که ثواب دو برابر به آنها می‌رسد، چنان‌که در قرآن آمده است، که در پاداش یک نیکی به آدمی، ده ثواب می‌رسد، و هر کسی که خواهان کشت دنیا باشد (هدف از تمام تک و دو، متاع دنیا باشد، و نسبت به آخرت کوچکترین کوششی نکند) پس ما (اگر بخواهیم) به او قدری از دنیا می‌دهیم، و در آخرت برای او بهره‌ای نخواهد بود، (زیرا که شرط آن، ایمان است، که در او وجود ندارد.)

معارف و مسایل[۱]

﴿الله لطیف بعباده﴾ لفظ لطیف به اعتباز لغت در چند معنی به کار می‌رود، در اینجا حضرت ابن عبّاس آن را به «حفی» به معنای مهربان، ترجمه کرده است.
و حضرت عکرمه آن را به «بار» به معنای محسن ترجمه کرده است،

شکر نعمت

بسم الله الرحمن الرحیم، تفسیر معارف القرآن در روز چهارشنبه مورخه ۲۴ ربیع الثانی ۱۳۹۲ تا اینجا رسید. و پس از بعضی امور درالعلوم و ادای نمازظهر. این اوراق را زیر متکی گذاشتم که پس از استراحت باز به نوشتن تفسیر بپردازم. ولی ضعف انسان و ضعف تصمیم او را از اینجا قیاس کنید. که امروز، پس از پنجاه و شش روز بیستم جمادی الثانیه ۱۳۹۲ به روز چهارشنبه بار دوم پس از مأیوسی از این زندگی، تا مدتی نوبت رسید که قلم بر این اوراق برسد. و برای تکمیل یک جزء و نیم باقیمانده قرآن به پسر نیکم مولوی محمّد تقی وصیت کرده قدری به تحسرم تدارک نموده دلم را تسکین دادم واقعه از این قرار اتّفاق افتاد. که پس از تناول غذای چاشت در سینه‌ام درد شدیدی پدید آمد. که در روز بعد دکترها تشخیص دادند که بر قلبم سکته شدید (هات اتیک) حمله آور شده. دوست عزیز بزرگوارم دکتر صفیر احمد هاشمی را خداوند وسیله زندگی بار دومم قرار داد. او با تدابیر ویژه خویش مرا به بیمارستان قلب برد. در صورتی که من به هیچ وجه حاضر به‌بستری شدن نبودم؛ زیرا با مشاهده از نحوه رفتاری که در بیمارستانها با مریضان می‌شود، من اطمینان دارم که در بیمارستان در وقت کشمکش مرگ و حیاتم داخل بشوم. امّا موصوف تدابیر به‌کار برده مرا به آنجا رسانیده و بعداً ثابت شد که او سبب ظاهری زندگی بار دوم من قرار گرفت. و بدون بستری شدن در بیمارستان علاجم ممکن نبود.
به روز پنجشنبه مورخه ۲۵ ربیع الثانی ۱۳۹۲ هجری به بیمارستان وارد شدم و دکتر متخصص آن. علاوه بر این که مهارت تام داشت. همدرد و مهربان. ثابت شد. و پس از چند روز از نگرانی خارج شدم، و برای مزید معالجه احتیاطی تا ۳۲ روز دیگر در بیمارستان ماندم، و به ۱۱ ژوئیه ۱۹۷۲ روز دوشنبه از بیمارستان مرخص شدم. و خواستم در منزل شخصی واقع در لسبیله چند هفته استراحت کنم. و در آنجا هم معالجه و تدابیر احتیاطی جریان داشت. امروز به تاریخ ۲۰ جمادی الثانیه که از حسن اتّفاق روز رسیدنم به کراچی پاکستان است. و از ورودم به پاکستان تا امروز بیست و چهار سال گذشته. و سال بیست و پنج شروع شده است. و بحمد الله صحت و نیرویم به تدریج رو به پیشرفت. و به نام خدا امروز این اوراق را برداشته این حاشیه را نوشتم.
وضع معارف القرآن از این قرار است. که وقتی من به این حادثه مبتلا شدم معارف القرآن را تا آخر نوشته بودم. بنابر علت خاص این منزل ششم مانده بود. وکار نوشتن آن تا اینجا سوره شوری رسیده بود. و یک و نیم جزء تا سوره حجرات مانده بود. اکنون خداوند مجدداً زندگی عطا فرمود. و دکتران معالج قدری به نوشتن اجازه دادند. پس با کمک فرزند عزیزم مولوی تقی امروز باری دیگر کار را شروع کردم، والله المستعان.

حضرت مقاتل فرموده است که خداوند متعال بر تمام بندگان مهربان است حتی این‌که نعمتهایش در این دنیا بر کافر و فاجر هم می‌بارد. حق تعالی بر بندگان خود انواع و اقسام بیشماری لطف و کرم نوازی دارد.

بنابر این در تفسیر قرطبی برای لفظ لطیف معانی زیادی آمده است که حاصل همه آنها شامل «**حفی**» و «**بار**» است.

رزق خداوندی برای همه مخلوقات عام است به آن حیوانات دریا و خشکی که کسی آنها را نمی‌شناسد، رزق داده می‌شود، پس آنچه در این آیه فرموده شده که رزق می‌دهد به هر کسی که بخواهد واضح‌ترین ما حصل آن همان است که تفسیر مظهری اختیار فرموده است، که اقسام و انواع رزق خداوندی بی شمار است، و به قدر نیاز زندگی، رزق برای همه یکسان است، سپس برای تقسیم رزق بخصوص، حسب حکمت بالغه‌ی خویش، درجات متفاوت و اندازه مقرّر فرموده است.

به بعضی رزق، ثروت و مال بیشتری داده، و به بعضی دیگر تندرستی و نیرو و به بعضی دیگر علم و معرفت، به بعضی دیگر اقسام و انواع دیگر، و بدین ترتیب هر انسانی نیازمند انسان دیگر قرار می‌گیرد، و همین نیازمندی آنها را به تعاون و تناصر یکدیگر، که اساس تمدن انسانی بر آن استوار است، آماده می‌سازد.

حضرت امام جعفر بن محمّد فرموده است که: رحمت و مهربانی خداوند نسبت به معامله روزی دادن بر بندگان به دو طریق می‌باشد: اوّل اینکه برای هر ذی روح مناسب حال او غذا، و نیازمندی او را فراهم می‌سازد. دوم، این‌که او به هیچ کسی رزق تمام عمر او را یکباره نمی‌دهد؛ زیرا اوّلاً حفظ و نگهداری آن برای او مشکل می‌باشد، ثانیاً، هر چند آن را حفظ کند، باز هم از فاسد شدن سالم نمی‌ماند[1].

۱ ـ مظهری و مثله فی القرطبی.

یک عمل مجرّب

حضرت مولانا شاه عبد الغنی پهول پوری فرموده است که: از حضرت حاجی امداد الله منقول است که هر کس هر صبح هفتاد بار بطور مرتب این آیه را بخواند، ازتنگی رزق محفوظ می‌ماند، و فرموده است که عملی بسیار مجرب است و آیه این است: ﴿**الله لطیف بعباده یرزق من یشاء و هو القوی العزیز**﴾

أَمْ لَهُمْ شُرَكَـٰٓؤُا شَرَعُوا لَهُم مِّنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَن بِهِ اللَّهُ
آیابرای آنها شریکان دیگری هست که براه‌انداختند برای آنها دینی، که حکم نداده بدان خدا

وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّـٰلِمِينَ لَهُمْ
واگر مقرر نمی‌شود سخنی فیصله، داوری می‌شد میان آنها. ویقیناً برای کسانی که گنهکارند

عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢١﴾ تَرَى الظَّـٰلِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَهُوَ وَاقِعٌ
عذاب دردناک است. تو می‌بینی گنهکاران را ترسان از کسب خود، و آن واقع خواهد شد

بِهِمْ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّـٰلِحَـٰتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُم
برآنها، وکسانی که یقین آوردند وکار خوب کردند، در باغهای جنت می‌باشند، برای آنهاست

مَّا يَشَآءُونَ عِندَ رَبِّهِمْ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ﴿٢٢﴾ ذَٰلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ
آنچه می‌خواهند نزد خدا، همین است مهربانی بزرگ. اینست که مژده می‌دهد

اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّـٰلِحَـٰتِ قُل لَّآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ
خدا به‌بندگان ایماندار خود، تاآنکه‌می‌کنند کار نیک، توبگو من‌نمی‌خواهم از شما برای این

أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ
مزدی اما دوستی می‌بایست در قرابت، و هر کس که کسب کند نیکی اضافه می‌کنیم به او

فیها حسنا إن الله غفور شکور ﴿۲۳﴾

در خویش. یقیناً الله آمرزنده و حق شناس است.

خلاصه‌ی تفسیر

(خداوند دین حق را مشروع و مقرّر فرموده است امّا آنان که آن را قبول ندارند پس) آیا برای آنها (طبق تجویز خودشان) شریکان (خدایی) هستند که برایشان چنین دینی مقرّر کرده‌اند که خدا بدان اجازه نداده است، (با این مطلب که هیچ ذاتی شایسته‌ی این نیست که دین مقرّر شده‌ی او، بر خلاف خدا بتواند معتبر باشد) و اگر قولی فیصله دهنده (از جانب خداوند مقرّر) نمی‌بود (یعنی این‌که عذاب اصلی پس از مرگ می‌باشد) پس (در همین دنیا عملاً) کار آنها فیصله داده می‌شد و (در آخرت) برای آنها عذاب دردناکی خواهد بود (در آن روز) شما این ظالمان را خواهید دید که از (وبال) اعمال خویش ترسان هستند، و آن (وبال) حتّی بر آنها واقع خواهد شد، (این وضع و حالت منکران است) و کسانی که ایمان آورده و کار شایسته انجام داده‌اند، آنها وارد باغهای بهشت خواهند شد، (بهشت به این خاطر با صیغهٔ جمع آورده شد که درجات و طبقات آن با هم تفاوت‌اند، و هر طبقه یک بهشت است و در هر بهشت چندین طبقات هست و مطابق پایهٔ خویش هر یکی در طبقه‌ای قرار می‌گیرد) و آنها هر چه را که بخواهند، از نزد پروردگارشان بدانان می‌رسد، همین جایزه بزرگی است (نه آن عیش و عشرت فانی که در دنیا وجود دارد) همین است آنچه خداوند متعال به بندگان خود که ایمان آورده و عمل نیک کرده‌اند مژده می‌دهد، (و چون کفّار قبل از استماع کل مضمون به تکذیب کردن عادت کرده بودند، بنابراین قبل از اختتام این مضمون بصورت جمله‌ی معترضه، به کفّار حکم می‌شود، تا یک مطلب دل گداز را بشنوند یعنی) شما به آنان چنین بگویید که من از

شما چیزی غیر از محبّت خویشاوندی نمی‌خواهم (یعنی اینقدر می‌خواهم که حقوق و روابط خویشاوندی را ملاحظه کنید، آیا حق خویشاوندی این نیست که در عداوت کردن بامن شتاب نورزید، بلکه با اطمینان صحبتهای کامل مرا بشنوید، و آنرا به میزان صحیح عقل و دلیل بسنجید، اگر معقول باشد قبول کنید، و اگر در شک و شبهه باشید آنرا از بین ببرید، و بالفرض اگر اشتباه باشد، به من تفهیم کنید.

کوتاه سخن این‌که هر چه باشد از روی خیر خواهی باشد، نه این‌که فوری آتشین باشید) و (در آینده تکمله برای بشارت مؤمنین است یعنی) هر کسی که کار نیک انجام می‌دهد ما در (نیکی) آن خوبی بیشتر اضافه می‌کنیم (یعنی مقتضای خوبی آن فی نفسه، چقدر ثواب باشد، ما از آن بیشتر به او ثواب می‌دهیم) یقیناً خداوند (به بندگان مطیع) بسیار آمرزنده (و نسبت به نیکی‌های آنها) بسیار قدردان (و عطا کننده ثواب) است.

معارف و مسایل

﴿**قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی**﴾ آنچه در تفسیر این آیه در خلاصهٔ تفسیر پیش گفته آمده است، از جمهور مفسّرین منقول و مأثور و مختار است، حاصل آن این‌که حق اصلی من بر همه شما این است، که رسول خدا هستم، شما باید بدان اعتراف کنید، و به خاطر اصلاح و صلاح خویش از من اطاعت کنید، ولی اگر شما نبوّت و رسالت مرا نمی‌پذیرید، نپذیرید، ولی من یک حق انسانی و خانوادگی بر شما دارم که نمی‌توانید آن را انکار کنید، و آن این‌که من با بیشتر قبایل شما رشتهٔ خویشاوندی دارم، و شما از حقوق خویشاوندی و صله رحمی که منکر نیستید، و من از شما در مقابل این خدمت تعلیم و تبلیغ، که به خاطر اصلاح اعمال و احوال شما انجام می‌دهم، معاوضه نمی‌خواهم، فقط این را می‌خواهم که حقوق

خویشاوندی را ملاحظه کنید، قبول کردن و نکردن به اختیار خود شماست، امّا این رابطه نسب و قرابت حداقل می‌باید مانع دشمنی و عداوت باشد، اکنون این روشن است که ملاحظه حقوق خویشاوندی، خود فریضهٔ آنها بود، این را نمی‌توان معاوضه و تعلیم و تبلیغ گفت، و آنچه در این آیه با لفظ استثناء ذکر شده، یا این بر حسب اصطلاح علوم عربی، استثناء منقطع است، که مستثنی جزء از مستثی منه نیست، و یا این‌که به آن مجازاً و ادعاءً معاوضه گفته شده است، حاصل این است، که من این را از شما می خواهم که اگر چه آن هم معاوضه نیست، و اگر شما آن را معاوضه می‌گویید اشتباه خود شماست، نظایر آن در زبان عرب و عجم یافته می‌شود متنبّی شاعر، شجاعت قومی را بیان می‌کند، که در آنها عیبی نیست جز از این‌که در شمشیران آنها از کثرت ضرب و حرب داندانه واقع شده است، و ظاهر است که این برای شخص شجاع و متهوّر عیبی نیست، بلکه هنر و کمالی است، شعر او به عربی چنین است

و لاعیب فیهم غیران سیوفهم بهن فلول من قراع الکتائب

و شاعری به زبان اردو این مطلب را چنین بیان فرموده است:

«مجهـ مین ایک عیب هـ که وفادار هون مین»

یعنی در من یک عیب و فاداری است، که وفاداری را به لفظ عیب تعبیر کرده بی گناهی خود را ابراز کرده نشان داده است، هم چنین شاعر به فارسی گفته است:

مرا عیبی بجز این نیست دیگر که شمشیرم زخون تو است مکدر

خلاصه این‌که من بجز از ملاحظه حقوقی خویشاوندی که فی‌الواقع معاوضه نیست، چیزی دیگر از شما نمی خواهم.

تفسیر این آیه در صحیحین از حضرت ابن عبّاس منقول است، و از ائمّه‌ی تفسیر، مجاهد و قتاده و گروه بسیار بزرگی همین تفسیر را اختیار

دیگران حمله بشود، و اگر نه به حیث آل‌رسولﷺ محبّت و عظمت عموم سادات هر چند سلسهٔ نسب آنان از آن حضرت دور باشد، عین سعادت و اجر و ثواب است، و چون بسیاری از مردم در این، کوتاهی داشتند، حضرت امام شافعی آن را در اشعاری شدیداً مورد مذمّت قرار داده است و حقیقت و مسلک و مذهب جمهور امّت همین است، و آن اشعار از این قراراند:

یا راکبا قف بالمحصب من منیٰ   واهتف بساکن خیفها والناهض

سحرا اذا فاض الجیج الی منیٰ   فیضا کملتطم الفرات الفائض

ان کان رفضا حب آل محمد   فلیشهد الثقلان انی رافضی

یعنی ای شهسوار نزد وادی محصب منیٰ، توقّف کن وقتی که به هنگام صبح عازمان حج مانند دریا خروشان به‌سوی منیٰ روانه می‌شوند به باشندگان و رهگذران آن منطقه به صدای بلند بگویید که اگر رفض تنها محبّت آل محمّد است، پس تمام جن و انس کاینات گواه باشند که من هم رافضی هستم.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرىٰ عَلَى اللهِ كَذِباً فَإِن يَشَإِاللَّهُ يَخْتِمْ عَلىٰ قَلْبِكَ وَ
آیا آنها می‌گویند که او بر خدا دروغ گفته است پس اگر خدا بخواهد مهر می‌زند بر دل تو و

يَمْحُ اللَّهُ الْبَٰطِلَ وَ يُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَٰتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ
نابود می‌کند خدا دروغ را و ثابت می‌کند راست را از سخنان خود. او داناست به آنچه

الصُّدُورِ ﴿۲۴﴾ وَهُوَالَّذِى يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُوا عَنِ السَّيِّـَٔاتِ
در دلهاست. و اوست که قبول می‌کند توبه بندگان خود را و عفو می‌کند بدیها را

وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ﴿۲۵﴾ وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّٰلِحَٰتِ
و می‌داند آنچه شما می‌کنید. و می‌شنود دعای ایمانداران را که کار نیک می‌کنند

وَيَزِيدُهُم مِّن فَضْلِهِ وَالْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ﴿۲۶﴾

و اضافه می‌دهد آنها را از فضل خود و برای منکران عذاب سخت هست.

خلاصه‌ی تفسیر

آیا ایشان (نسبت به شما، العیاذ بالله) چنین می‌گویند که او بر خدا دروغ بسته است، (که بر خلاف واقع به نبوّت و وحی ادّعا می‌کند،) پس (خود این قول آنها افترا است؛ زیرا که از زبان حق ترجمان شما، این کلام معجز الهی جاری می‌شود، که غیر از زبان نبی بر حق، از زبان کسی دیگر نمی‌تواند جاری بشود و اگر نعوذ بالله، او در ادعای رسالت خویش، بر حق نمی‌بود، الله تعالی این کلام را بر زبان او جاری نمی‌کرد، چنان‌که) خدا (قدرت داشت که) اگر (او) بخواهد، بر دل شما مهر می‌زند (و این کلام بر قلب شما القا نشود، نه باقی بماند، بلکه سلب گردد، و شما کاملاً فراموش کنید، و روشن است که در این صورت امکان ندارد، از زبان صادر گردد) و (این عادت) خداوند (است که ادعای) باطل (نبوت) را نابود می‌کند (نمی‌گذارد ترویج گردد، یعنی بر دست چنین مدّعیان نبوّت کاذب، معجزه ظاهر نمی‌فرماید) و (ادّعای نبوت) بر حق را از احکام خود ثابت (و غالب) می‌کند، (پس شما صادق، و آنها کاذب‌اند و چون) او (خداوند) است که نیات (درونی) دل را می‌داند (چه برسد به اقوال زبان و افعال جوارح، پس خداوند متعال به عقاید و اقوال و اعمال آنها کاملاً آگاه است، به آنها در مقابل، سزای مناسبی خواهد داد، البتّه کسانی که از کفر و اعمال بد خویش توبه کنند، از آنها می‌گذرد؛ زیرا این قانون اوست) و او چنان (مهربان) است که توبه بندگان خود را (با شرایطش) قبول می‌کند و او (به برکت این توبه) تمام گناهان (گذشته) را می‌آمرزد و به آنچه شما انجام می‌دهید او (به همه چیز) داناست، (پس این را هم می‌داند که توبه با اخلاص است، یا خیر؟) و

ندارد، پس به بیت المال داخل کند و اگر بیت المال هم نیست و یا هست ولی انتظامش بجا نیست، پس آن را از طرف مالک اصلی اش صدقه بدهد، و اگر حق کسی که بر ذمّه‌ی اوست نیست، مثلاً کسی را بناحق اذیت کرده، و بد گفته است، یا از او غیبت کرده است، او را به یک نحوی از خود راضی گردانیده از او بخواهد تا در گذرد، و این در هر نوع توبه‌ای لازم است، که ترک گناه به خاطر خدا باشد، نه به علّت ضعف و ناتوانی خود گناهکار، و مطلوب اصلی شریعت، این است که از هر نوع گناه باید توبه کند، ولی اگر کسی تنها از یک نوع گناه توبه کرد، پس طبق مسلک اهل سنّت، عفو او در حد همان گناه می‌باشد که از آن توبه کرده است و وبال بقیه‌ی گناهانی که از آنها تا هنوز توبه نکرده است، بر گردنش باقی است.

وَ لَوْ بَسَطَ اللّٰهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِی الْأَرْضِ وَ لٰكِنْ يُنَزِّلُ
و اگر وسیع بکند خدا رزق بندگانش را سر صدا بلند می‌کنند در زمین، ولی نازل می‌کند

بِقَدَرٍ مَّا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ ﴿۲۷﴾ وَ هُوَ الَّذِی يُنَزِّلُ
به اندازه چقدر که بخواهد، یقیناً او به بندگانش آگاه بیناست. و اوست که نازل می‌کند

الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَ يَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَ هُوَ الْوَلِیُّ الْحَمِيدُ ﴿۲۸﴾
باران را پس از این‌که ناامید شده‌اند وگسترده می‌کند رحمت خودرا، واوست کارسازستوده.

وَ مِنْ ءَايٰتِهِ خَلْقُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَآبَّةٍ وَ
و از نشانیهای اوست آفرینش آسمانها و زمین، و هر قدر که گسترده کرده در آنها حیوان، و

هُوَ عَلٰى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ ﴿۲۹﴾ وَ مَا أَصٰبَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ او هرگاه که
بخواهد می‌تواند همه را جمع بکند. و هر مصیبت که بر شما واقع بشود.

فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ ﴿۳۰﴾ وَ
پس آن در عوض آن چه است که کسب کرده دستهای شما و عفو می‌کند بسیاری گناه. و

مَا أَنْتُم بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَ مَا لَكُم مِن دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَ لَا
نیستید شما عاجز کننده به گریختن در زمین و نیست برای شما بجز از خدا کارسازی و نه

نَصِيرٍ ﴿۳۱﴾ وَمِنْ ءَايَتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَمِ ﴿۳۲﴾ إِن يَشَأْ
مددکاری. و یکی از نشانیهای او کشتیهای جاری در دریاست مانند کوهها. اگر بخواهد

يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأَيَٰتٍ
باز می‌دارد باد را پس می‌مانند ایستاده بر پشت آن، یقینا در این امر سراغ رسانی است

لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿۳۳﴾ أَوْ يُوبِقْهُنَّ بِمَا كَسَبُوا وَ يَعْفُ عَن
برای هر صابر و قدردان. یا تباه کند آنها را به سبب کسب آنها و عفو کند

كَثِيرٍ ﴿۳۴﴾ وَ يَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَٰدِلُونَ فِي ءَايَٰتِنَا مَا لَهُم
بسیاری را. و تا بداند کسانی را که مجادله می‌کنند در علایم قدرت ما که نیست برای آنها

مِن مَحِيصٍ ﴿۳۵﴾
جای گریز.

خلاصه‌ی تفسیر

و (از آثار صفت حکمت الهی، یکی این است، که او به همه‌ی مردم بسیار مال نداد؛ زیرا) اگر خداوند متعال به تمام، بندگانش (در حال حاضر همانطوری که مقتضای طبیعت آنهاست) رزق را گشاده می‌کرد پس آنها در دنیا (عموماً) شرارت می‌کردند، (زیرا که وقتی همه مردم ثروتمند می‌شدند، و کسی نسبت به کسی دیگر اصلاً احتیاج نمی‌داشت. پس کسی در جلو کسی پست نمی‌شد) ولی (چنین هم نکرد که به‌طور کلّی به کسی چیزی هم ندهد، بلکه) چقدر رزق که بخواهد به اندازه (مناسب، به هر یک) نازل می‌فرماید؛ (زیرا که) او به (مصالح) بندگان دانا (و به حال آنها) بیناست و او چنان (مهربان) است که (بسا اوقات) پس از ناامیدی مردم باران

کاش این وسعت و فراخی رزق، به ما عنایت می‌شد. امام بغوی از حضرت خباب بن‌ارت نقل کرده است که گفت: وقتی ما ثروت بنی قریظه و بنی نضیر و بنی قینقاع را دیدیم، تمنای ثروت در دل ما پدید آمد، این آیه بنابر آن، نازل شد، و حضرت عمرو بن حریث فرموده است، که بعضی از اصحاب صُفّه به محضر آن‌حضرت ﷺ، تمنا کرده بودند، که ای کاش خداوند متعال ما را ثروتمند می‌کرد، این آیه در حق او، نازل شد[1].

وسعت عمومی ثروت در دنیا موجب فساد است

به هر کیفیت در این آیه فرموده است که اگر به هر فرد، دنیا وسعت هر نوع رزق و نعمت عطا شود، بغی و فساد مردم، علیه یکدیگر از حد می‌گذرد؛ زیرا به علّت ازدیاد ثروت نه کسی محتاج دیگری است، و نه در مقابل او پست می‌شود، و از طرف دیگر یکی از خصوصیات ثروتمندی است که در هر مقداری که ثروت اضافه شود، همانقدر حرص و هوس هم اضافه می‌گردد، و نتیجه‌ی ضروری آن است که به غرض تصرف در اموال یکدیگر عموماً زور و فشار به کار گرفته می‌شود، جنگ و جدال و سرکشی و بد اعمالی دیگر، از حد می‌گذرد، لذا خداوند به جای این‌که به هر فرد، هر نوع رزق و نعمت بدهد، نعمتهای خود را بر بندگان خود چنان توزیع نموده است، که نزد بعضی ثروت و مال اضافه وجود دارد، در نزد بعضی دیگر صحّت و قوت، بعضی از حسن و جمال بهره‌مند هستند، و بعضی از علم و حکمت، کوتاه سخن این‌که هر کسی در بعضی چیزها به دیگری نیازمند است، و ساختمان تمدّن بر همین نیازمندی به یکدیگر، استوار است، و مطلب آیه‌ی کریمه ﴿**و لـکن ینزل بقدر ما یشاء**﴾ همین است که خداوند نعمتهای خود را به اندازه بر مردم دنیا نازل کرده است، سپس فرمود: ﴿**انه**

۱- روح المعانی و غیره.

بعباده خبیر بصیر﴾ یقیناً او نسبت به بندگان خود دانا و بیناست، اشاره کرد که خداوند متعال کاملاً می داند، که کدام نعمت مناسب با کدام شخص است، و مضرّ با کدام شخص است، لذا او به هر شخص مناسب با حال او نعمت عطا فرمود، و اگر از کسی نعمتی سلب کرده آن هم بنا بر مصلحت در حق او و کل جهان است، و این لازم نیست که این مصالح نسبت به تک تک افراد، در ذهن ما بیایند، زیرا در اینجا هر انسانی در دایره معیّنی از معلومات خود قرار گرفته، می اندیشد، و خداوند از مصالح کلّ کاینات باخبر است، لذا درک تمام حکمتهای او ممکن نیست، نظیر محسوس آن، این است که بسا اوقات، یک رهبر متدیّن کشوری، احکامی در آن به اجرا می گذارد، که بر خلاف بعضی از افراد قرار می گیرند، و آن به سبب اجرای این احکام با مصایب مواجه می شود، پس کسی که بدین شکل گرفتار مصایب قرار گیرد، چون او در دایره‌ی محدودی اغراض خود قرار گرفته، فکر می کند ممکن است در حق او این اقدام رهبر کشور مضرّ واقع بشود، ولی کسی که کل ملّت و کشور را در نظر داشته و چنین فکر می کند نباید برای استفاده یک شخص کل کشور را قربانی کرد، او این اقدام را بد، گمان نمی کند، اکنون آن ذاتی که این نظام کل کاینات را می چرخاند، چگونه می توان حکمتهای او را احاطه کرد، و اگر این نکته در ذهن بنشیند، پس آن اوهام و وساوس که با مشاهده شخص، مشخص مبتلا به مصایب، پدید می آید، همه خنثی می گردند.

از این آیه این هم معلوم می شود که برابر شدن تمام مردم جهان در ثروت و مال، نه مطلوب است و نه مقتضای مصالح تکوینی نظام جهان است. تفصیل کامل این مسأله انشاءاللّه در آیه‌ی ۳۲ سوره‌ی زخرف **﴿نحن قسمنا بینهم معیشتهم﴾** می آید.

اوست، که اگر به کسی از چوبی خراشی می‌رسد، پارگی از او می‌زند، یا پایش سُر می‌خورد، این همه دراثر گناهان او است، و خدا به هر گناهی سزا نمی‌دهد، بلکه گناهانی را که خدا از آنها در می‌گذرد، خیلی بیش از اینهاست، که به آن سزا داده شده است.

حضرت اشرف المشایخ فرموده است: چنان‌که اذیّتها و مشقّتهای جسمانی در اثر گناهان است، امراض باطن هم در اثر گناه می‌باشند، صدور گناهی از انسان موجب صدور چندین گناه دیگر قرار می‌گیرد، چنانچه حافظ ابن قیم در «الدواء الشافی» آورده است که مجازات نقدی یک گناه این است، که به گناهان دیگر مبتلا می‌باشد، و هم چنین پاداش نقدی یک نیکی این است که به سوی نیکی‌های دیگر جذب می‌گردد.

بیضاوی و غیره فرموده‌اند که این آیه مختص به کسانی است، که امکان دارد گناه از آنها سر زند، مشقّت و ناراحتی به انبیاء علیهم السلام، که معصومند یا به بچه‌ی نابالغ و مجنون که گناهی ندارند، برسد، مشمول این حکم نیستند، آنها اسباب و حکمتهای دیگری دارند، مانند رفع درجات و در حقیقت انسان نمی‌تواند آن حکمتها را احاطه کند، واللّه اعلم.

فایده: از بعضی روایات حدیث ثابت است، گناهی که در دنیا به آن سزا داده شود، در آخرت موجب عفو مؤمن قرار می‌گیرد. چنان‌که حاکم در مستدرک از حضرت علی کرم‌الله‌وجهه نقل کرده‌اند[1].

فَمآ أُوتِيتُم مِّن شَيْءٍ فَمَتَـٰعُ الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَ مَا عِندَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَىٰ

هرآنچه‌به‌شمار‌سیده‌استفاده‌ی‌زندگی دنیاست. وآنچه نزد خداست بهتر و پاینده‌تراست،

لِلَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿۳۶﴾ وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَـٰئِرَ الْإِثْمِ

برای مؤمنان که به پروردگار خود توکّل دارند. و کسانی که پرهیز می‌کنند از گناهان بزرگ

۱ - مظهری.

والفواحش و إذا ما غضبوا هم يغفرون ﴿۳۷﴾ و الذین استجابوا
و بی‌حیایی و هرگاه خشم بخورند عفو می‌کنند. و کسانی‌که تسلیم کردند

لربهم و أقاموا الصلوٰة و أمرهم شورىٰ بينهم و مما
امر رب خود را و برپاداشتند نماز را و کار می‌کنند به مشورت همدیگر و مقداری از آنچه

رزقنٰهم ينفقون ﴿۳۸﴾ و الذين إذآ أصابهم البغی هم
ما داده‌ایم انفاق می‌کنند. و کسانی که وقتی بر آنها تجاوز بشود

ينتصرون ﴿۳۹﴾ و جزٰؤا سيئة سيئة مثلها فمن عفا و أصلح
انتقام می‌گیرند. و سزای بدی، بدی است مانند آن، پس کسی که عفو کند و صلح کند

فأجره على الله إنه لا يحب الظٰلمين ﴿۴۰﴾ و لمن انتصر
پس ثوابش بر خداست، یقینا او پسند نمی‌کند گناهکاران را. و کسی که انتقام بگیرد

بعد ظلمه فأولـٰئك ما عليهم من سبيل ﴿۴۱﴾ إنما السبيل على الذين
پس از مظلوم بودنش، نیست بر آنها الزامی. الزام بر کسانی است که

يظلمون الناس و يبغون فی الأرض بغير الحق أولـٰئك لهم عذاب
ظلم می‌کنند بر مردم و سر و صدامی‌اندازند در زمین بنا حق. برای آنهاست عذاب

أليم ﴿۴۲﴾ ولمن صبر و غفر إن ذٰلك لمن عزم الأمور ﴿۴۳﴾
دردناک. و البتّه کسی که صبر کند و عفو بنماید البتّه این از کارهای مهم است.

خلاصه‌ی تفسیر

(شما پیش از این شنیدید که هر آرزوی طالب دنیا برآورده نمی‌شود، و از آخرت محروم می‌ماند، و نیز شنیدید که سرانجام کثرت متاع دنیا، خوب نیست، بیشتر از آن، اعمالِ مضر پدید می‌آید) پس (از این ثابت شد که دنیا شایسته‌ی این نیست که مطلوب قرار داده بشود، بلکه آن آخرت



است، البتّه از امور دنیوی) آنچه به شما داده شده است. فقط برای استفاده زندگی، (چند روزه‌ی) دنیاست (که با پایان یافتن عمر پایان می‌یابد) و آنچه (اجر و ثوابی که در آخرت) به نزد خداوند است به درجات از این، (به اعتبار کیفیت و هم از نظر کمیت) بهتر و پایدارتر است، (همیشه باقی می‌ماند، پس دست از تلاش دنیا برداشته در تلاش آخرت قرار گیرید، ولی لا اقل شرط به دست آوردن آخرت، ایمان و ترک کفر است، و برای تحصیل کل درجات آخرت اختیار نمودن تمام فرایض و واجبات و ترک کل گناه ضروری است، و برای به دست آوردن کل درجات، تقرّب به سوی خداوند، اختیار همه طاعات نفلی و ترک مباحات خلاف اولی، هم پسندیده است، چنان که آن ثواب که با تفصیل در بالا ذکر گردید، برای کسانی است که ایمان آورده و بر پروردگار خود توکّل می‌کنند، و از گناهان کبیره و بویژه سخنان بی‌شرمانه، پرهیز می‌کنند و هرگاه به خشم آیند، در می‌گذرند، و کسانی که حکم خدا را قبول کرده به نماز پایبند هستند، و هر کار (مهم) آنها که در آن از جانب خداوند حکم مقرّر و معیّن نباشد) با مشورت با همدیگر انجام می‌گیرد و از آنچه ما به آنها داده‌ایم انفاق می‌کنند و آنان که (در صفت انصاف، چنان متّصف‌اند) هرگاه (از طرف کسی) بر آنها ظلمی واقع بشود، پس (اگر انتقام بگیرند) به عدالت انتقام می‌گیرند (تعدّی و تجاوز نمی‌کنند، و هدفش این نیست که گذشت نمی‌کنند) و (برای انتقام برابر، برابری اجازه داده شده است) که سزای بدی، بدی است، مانند آن (به شرطی که آن فعل به ذات خود گناهی نباشد) باز (با وجود اجازه به انتقام) هر کس درگذرد و اصلاح (با یکدیگر) بجا آورد، (که عداوت از آن برطرف گردد و دوستی برقرار شود) پس ثواب آن (حسب وعده) بر عهده‌ی خداوند است (و هر کس که در انتقام‌گیری تجاوز کند، یاد داشته باشد که) یقیناً خداوند ظالمان را دوست نمی‌دارد، و هر کس که (تجاوز نکند بلکه)

پس از مظلوم قرار گرفتن برابر انتقام بگیرد، پس بر آنها الزامی نیست، الزام فقط بر کسانی است که بر مردم ظلم می‌کنند، (چه در ابتدا و چه به هنگام انتقام گیری،) و بنا حق در دنیا سرکشی (و تکبّر) می‌کنند (و همین تکبّر سبب ظلم قرار می‌گردد، و بدین خاطر بناحق گفت که سرکشی و تکبّر همیشه ناحق است، در آینده الزام بیان شده است که) برای ایشان عذاب دردناک (مقرّر) است و هر کس که (بر ظلم دیگران) صبر کند و درگذرد این از کارهای بسیار مهم است (یعنی چنین کردن بهتر و مقتضای اولوالعزمی است.)

معارف و مسایل

در آیات مذکور بیان گردید که نعمتهای دنیا ناقص، و فانی هستند، و در مقابل، نعمتهای آخرت کامل و دایمی هستند، و شرط بزرگ و مهم تحصیل نعمتهای آخرت، ایمان است، که بدون آن، نعمتهای آنجا، برای کسی میسّر نخواهند شد، ولی اگر همراه با ایمان به اعمال صالح اهتمام ورزیده شود، این نعمتهای آخرت حتماً خواهند رسید، در غیر این صورت پس از رسیدن به کیفر گناهان خویش، میسّر خواهند شد، بنابراین در آیات مذکور از همه نخست شرط ﴿**الذین ءامنوا**﴾ را بیان نمود، سپس نعمتهای خاصّی ذکر گردید، که طبق ضابطه، بدون آنها، نعمتهای آخرت، در ابتدا میسّر نخواهند شد، بلکه پس از رسیدن به کیفر گناهان میسّر می‌شوند، و طبق ضابطه بدین خاطر گفته شد که اگر خداوند بخواهد همه گناهان را می‌تواند عفو نموده، بزرگ‌ترین فاسقان را هم به نعمتهای آخرت سرفراز نماید، او پایبند قانونی نیست، اینک آن اعمال و صفاتی را که در اینجا به اهتمام ذکر شده است، ملاحظه نمایید.

نخستین صفت: ﴿**علی ربهم یتوکلون**﴾ یعنی در هر کار و هر حال بر خدای خود توکّل می‌کنند و غیر از او کسی را کارساز حقیقی نمی‌پندارند.

صفت دوم: ﴿**الذین یجتنبون کبـئر الاثم و الفواحش**﴾ یعنی کسانی که از گناهان کبیره بویژه از کارهای بی‌شرمانه، پرهیز می‌کنند.

گناهان کبیره کدامها هستند، تفصیل آن قبلاً در سوره‌ی نساء و دیگر سوره‌ها گذشت و احقر فهرستی از گناهان کبیره و صغیره در یک رساله کوچک نوشته‌ام که به نام «گناه بی‌لذت» منتشر شده است.

در گناهان کبیره همه گناهها داخل بودند، امّا در جدا بیان کردن فواحش، حکمت این بود، که گناه فواحش از عموم گناهان کبیره سخت‌تر و مرض متعدّی می‌باشد، که مردم دیگر هم از آنها متأثر می‌شوند.

لفظ ﴿**فواحش**﴾ به آن کارهایی گفته می‌شود که مشتمل بر بی‌شرمی باشند، مانند زنا و مقدّمات آن، و نیز به آن کارهایی که با بی‌شرمی و آشکارا انجام داده شوند، فواحش گفته می‌شود؛ زیرا وبال آنها شدید و مفسد کل جامعه انسانی است.

صفت سوم: ﴿**و اذا ما غضبوا هم یغفرون**﴾ یعنی هرگاه آنها به خشم آیند، در می‌گذرند، این بالاترین الگوی حسن اخلاق است؛ زیرا محبّت کسی یا خشم بر کسی، وقتی که غلبه پیدا کند، مرد عاقل و فاضل را کر و کور می‌کند، او استعداد شایستگی این را که جایز و ناجایز، حق و باطل را درک کرده بتواند بر نتایج فکر کند، از دست می‌دهد، بر هر کسی که خشمش آمد می‌کوشد که حتّی المقدور خشم خود را بر او وارد کند، صفت مؤمنین صالحین را خداوند چنین بیان فرموده است که: آنها تنها به این اکتفا نمی‌کنند، که به هنگام خشم بر حدود حق و ناحق استوار بمانند، بلکه با وجود این‌که حق به جانب باشند، از حق خود در می‌گذرند.

صفت چهارم: ﴿**الذین استجابوا لربهم و اقاموا الصلوة**﴾ مراد از استجابت این است که هر حکمی که از طرف خدا برسد، فوراً آن را بدون چون و چرا و بدون تأمّل، بپذیرند، و برای پذیرایی و عمل بر آن، آماده باشد، چه آن

مطابق با طبع او باشد یا خیر! در هر صورت بر آن عمل کند، در این پایبندی ادای تمام فرایض اسلام و اجتناب از تمام محرّمات و مکروهات داخل است، امّا در میان فرایض نماز از همه مهم‌ترین فریضه می‌باشد، و نیز دارای این خاصیت هم هست که از عمل به آن پایبندی بر فرایض دیگر و اجتناب از ممنوعات موفق می‌گردد، بنابراین آن را ممتاز کرده، فرمود: ﴿**و اقاموا الصلوة**﴾ یعنی ایشان نماز را با تمام واجبات و آداب درست ادا می‌کنند.

صفت پنجم: ﴿**و امرهم شوریٰ بینهم**﴾ یعنی کارهایشان با مشورت انجام می‌پذیرد، شوریٰ بر وزن بشری مصدر است و تقدیر عبارت ذو شوری است و مراد این است که در انجام امور مهم که شریعت حکم خاص معیّن نکرده است، با هم مشورت می‌کنند، و قید امور مهم از لفظ امر مستفاد است؛ زیرا در عرف لفظ امر بر کارهایی اطلاق می‌شود که مهم باشند، چنان‌که ذیل آیه‌ی ۱۵۹ سوره‌ی آل عمران ﴿**وشاورهم فی الامر**﴾ تفصیل آن گذشت، و در آنجا این هم توضیح داده شد که امور مملکت و حکومت هم در امور مهم داخل می‌باشند، و هم چنین عموم معامله‌های مهم، حافظ ابن کثیر فرموده است که: در امور مهم مملکت مشورت خواستن واجب است، در اسلام انتخاب امیر هم موقوف بر مشورت قرار داده شد، تا که پادشاهی شخصی زمان جاهلیت، که ریاست در آن به‌صورت ارثی بود، خاتمه یابد، اسلام قبل از همه، این را به پایان رسانیده است، اساس جمهوریت حقیقی را شالوده‌ریزی کرد، امّا نه همانند جمهوریّت غرب، که هر نوع اختیار در دست عوام باشد، بلکه اهل شوری باید متّصف به چندین صفات باشند، بنابراین، نظام حکومت اسلامی از نظام شاهی و جمهوری غربی هر دو تا جدا، دستور بی نهایت معتدل است، و تفصیل آن را در جلد سوم معارف القرآن صفحه ۲۶۳ تا صفحه ۲۷۳ ملاحظه نمایند.

امام جصاص در «احکام القرآن» فرموده است که از این آیه اهمّیّت

مشورت واضح شد، و نیز این‌که ما مأموریم که در چنین کارهای مهم مشورت طلب، نباید شتاب ورزی کرده به خود رایی کار انجام دهیم، بلکه باید از اهل عقل و بصیرت مشورت گرفته قدم برداریم.

اهمّیت مشورت و طریقه‌ی آن

خطیب بغدادی از حضرت علی ،کرم اللّه وجهه، روایت کرده است که او فرمود: من در محضر رسول خدا،ﷺ عرض کردم که اگر پس از شما ما در معامله‌ای گیر کردیم که قرآن نسبت به آن فیصله‌ای نکرده و از طرف شما هم نسبت به آن، به ما چیزی نرسیده، پس ما چکار کنیم؟ رسول‌اللّهﷺ، فرمود:

«اجمعوا له العابدین من امتی و اجعلوه بینکم شوری و لا تقضوا برای واحد»[1]، یعنی برای آن عبادت کنندگان امّت مرا جمع کنید و با مشورت آن را انجام دهید و به رأی یکی تنها فیصله نکنید.

و در بعضی از الفاظ این روایت، فقهای عابدین هم آمده که از آن معلوم شده که از کسانی باید مشورت کرد که فقها یعنی فهم دین داشته و عبادت گزار باشند.

صاحب روح المعانی نوشته است که هر مشورتی که بدین نحو نباشد، بلکه در میان بی علمان دایر گردد، فساد آن بر صلاحش غلبه پیدا خواهد کرد.

بیهقی در «شعب الایمان» از حضرت ابن عمر روایت کرده است که رسول خداﷺ، فرمود: هر کسی کاری را اراده کرد، و در آن مشورت کرده عمل نمود، خداوند متعال او را به ارشد امور هدایت می‌نماید، یعنی رخ او را به آن طرف بر می‌گرداند که سرانجام آن برای او خیر و بهتر باشد.

۱. روح المعانی بحواله خطیب.

هم چنین حدیث امام بخاری در «الادب المفرد» و عبد بن حمید در «مسند» از حضرت حسن بصری نقل کرده‌اند، که آن حضرتﷺ، آیه‌ی مذکور را تلاوت نموده سپس فرمود:

«**ما تشاور قوم الا هدوا لا رشد امورهم**»، یعنی هرگاه قومی با مشورت کاری انجام دهد حتماً آنها به راه راست هدایت می‌شوند.

حدیث: رسول اللهﷺ، در حدیثی فرمود: تا وقتی امیران و حکام بهترین‌افراد شما باشند و ثروتمندان شما سخی باشند، (که در راه خدا و بر فقرا انفاق کنند)، کارهایتان را با مشورت طی کردید، ماندن شما یعنی زنده بر روی زمین بهتر است، و وقتی که امرا و حکّام بدترین قوم شما باشند، و ثروتمندان بخیل باشند، و کارهایتان به زنان محوّل باشند، که هر نحوی که آنها بخواهند انجام دهند آنگاه به جای روی زمین عمق زمین برای شما بهتر خواهد بود، یعنی مرگ از زندگی بهتر خواهد شد[۱].

صفت ششم: ﴿**مما رزقنهم ینفقون**﴾ یعنی آنها از رزق عطیه‌ی خدایی در کارهای خیر انفاق می‌کنند، که زکات و صدقات فرض و نفل همه را شامل می‌شود، مطابق با اسلوب عام قرآن بایستی زکات متصل با نماز می‌شد، و در اینجا، پس از ذکر نماز بحث مشورت را به میان آورده، و باز زکات ذکر می‌شود. شاید در این اشاره به این باشد، که برای اقامه‌ی نماز پنج وقت، مردم در مسجد جمع می‌شوند، و می‌توان از این اجتماع در امور مهم مشوزت طلب، مشورت کرد[۲].

صفت هفتم: ﴿**والذین اذا اصابهم البغی هم ینتصرون**﴾ یعنی هرگاه کسی بر آنها ستم بکند، از او انتقام معادل می‌گیرند، و در آن از حد مساوات تجاوز نمی‌کنند، این صفت در اصل توضیح و تشریح صفت سوم است، زیرا مضمون آن چنین بود که ایشان نسبت به مخالفان خود گذشت می‌کنند،

۱ - روح المعانی.
۲ - روح المعانی.

ولی بعضی از حالات چنین هم پیش می‌آید که از در گذشتن، فساد بیشتر حاصل می‌شود، پس در آنجا انتقام گرفتن بهتر خواهد بود. قانون آن را در این آیه نشان داد، که اگر گاهی انتقام گیری مصلحت باشد، باید این را نیز در نظر گرفت، که در این انتقام گیری از حدّ مساوات، تجاوز نکنید، و اگر نه خود ایشان ظالم قرار می‌گیرند. بنابراین پس از آن فرمود: ﴿**و جزاء سیئة سیئة مثلها**﴾ یعنی سزای هر بدی‌ای همانند آن است، یعنی ضرر مالی یا جانی ای که از کسی به تو برسد، درست همانند آن تو هم به او برسان، چگونه بدی او به تو کرد، تو هم همانقدر به او بدی کن، ولی به شرط این‌که آن بدی «فی نفسه» گناه نباشد، مثلاً کسی او را به اکراه شراب نوشانید، پس در انتقام برای این جایز نیست که او را شراب بنوشاند.

در این آیه اگر چه به انتقام برابر، اجازه داده شده است، ولی باز هم فرمود که: ﴿**فمن عفیٰ و اصلح فاجره علی الله**﴾ یعنی اگر کسی گذشت نموده راه اصلاح را اختیار کند، مزد او به عهده‌ی خداست، که در این هدایت کرد که گذشت، برتر است و در دو آیه بعدی تفصیل بیشتر این، آمده است.

در عفو و انتقام فیصله معتدل

حضرت ابراهیم نخعی فرموده است که: سلف صالحین این را نمی‌پسندیدند که مؤمنان خود را در جلو فسّاق و فجّار ذلیل قرار دهند و جسارت آنها افزوده شود، لذا هرکجا این خطر وجود داشته باشد که از عفو جسارت فساقان اضافه می‌شود، و مردمان نیک را بیشتر اذیت می‌کنند، در آنجا انتقام گرفتن بهتر خواهد شد، و افضلیّت عفو در صورتی است که ظالم از کار خود پیشمان باشد، و خطر اضافه شدن جسارت او بر ظلم، پیش نیاید.

قاضی ابوبکر بن عربی در احکام القرآن و قرطبی در تفسیر خود،

همین را اختیار فرموده‌اند که دستور به عفو و انتقام با توجّه به احوال مختلف است، از کسی که پس از ظلم شرمنده باشد، عفو افضل است، و کسی که بر ظلم و ضد خود اصرار می‌ورزد، انتقام گرفتن از او بهتر است.

حضرت اشرف المشایخ در بیان القرآن همین را اختیار نموده است، که خداوند متعال در این دو آیه از مؤمنین مخلص و صالحین، دو خصوصیت ذکر نموده است، در ﴿**و هم یغفرون**﴾ نشان داد که ایشان به هنگام خشم مغلوب نمی‌شوند، بلکه رحم و کرم در مزاج آنها غالب می‌ماند، عفو می‌کنند، و در ﴿**و هم ینتصرون**﴾ نشان داد که آن هم از خصوصیات صالحین است که اگر گاهی انگیزه انتقام در دل پدید آید، و به انتقام گیری دست بزنند، در آن، از حق، متجاوز نمی‌شوند، اگر چه عفو کردن برای آنها بهتر است.

وَ مَن یُضلِلِ اللّٰهُ فَما لَهُ مِن ولیٍّ مِن بَعدِه وَ تَرَی
و هر کسی را خدا راه نشان ندهد پس نیست برای او کارسازی بجز از او، و تو می‌بینی

الظّٰلمین لمّا رأوا العذاب یقولون هل إلی مرد من سبیل ﴿۴۴﴾ و
گناهکاران را وقتی ببینند عذاب را می‌گویند آیا راهی برای برگشت هست. و

تراهم یُعرضون علیها خٰشعین من الذُّلّ ینظرون من طرفٍ
تو می‌بینی آنها را که عرضه می‌شوند بر آتش سر افکنده از ذلت، نگاه می‌کنند به چشم

خفیٍّ و قال الّذین ءامنوا إنّ الخٰسرین الّذین خسروا أنفسهم
مخفی، و گفتند ایمان داران یقیناً زیانکاران کسانی هستند که در زیان انداختند خود را،

و أهلیهم یوم القیٰمة ألا إنّ الظّٰلمین فی عذاب مُقیم ﴿۴۵﴾ و
و خانواده خود را در روز قیامت، آگاه باش گناهکاران هستند در عذاب همیشگی. و

ما کان لهم من اولیاء ینصرونهم من دون الله و من یضلل الله
کسی حامی انها نشد تا که انها را کمک کند بجز خدا، و کسی را که خدا گمراه کند

فما له من سبیل ﴿۴۶﴾ استجیبوا لربکم من قبل أن یأتی یوم
نیست برای او راهی. بپذیرید حکم پروردگار خود را پیش از این‌که بیاید روزی

لامرد له من الله ما لکم من ملجا یومئذ و ما لکم من نکیر ﴿۴۷﴾
از طرف خدا که برگشت ندارد. نمی باشد برای شما پناهگاهی در ان روز، و نمی باشد پنهان شدن.

فإن أعرضوا فما أرسلنك علیهم حفیظا إن علیك إلا
پس اگر آنها اعراض کنند پس نفرستادیم ما تو را بر آنها نگهبان، مسئولیت تو فقط

البلغ و إنا اذا أذقنا الانسن منا رحمة فرح بها و
رساندن است و هرگاه ما بچشانیم انسان را رحمتی از طرف خود مسرور می‌شود به آن، و

إن تصبهم سیئة بما قدمت أیدیهم فإن الانسن کفور ﴿۴۸﴾
اگر برسد به آنها بدی در عوض کسب خودشان، پس انسان بسیار ناشکر است.

لله ملك السموت والأرض یخلق ما یشاء یهب لمن
از ان خداست پادشاهی آسمانها و زمین، می‌آفریند آنچه بخواهد، می‌دهد به کسی که

یشاء إنثا و یهب لمن یشاء الذکور ﴿۴۹﴾ أو یزوجهم ذکرانا و
بخواهد دختر و می‌دهد به کسی که بخواهد پسر. یا می‌دهد به آنها جفت پسر و

انثاً و یجعل من یشاء عقیماً انه علیم قدیر ﴿۵۰﴾
دختر و می‌کند کسی را که بخواهد نازا اوست به همه دانا و توانا.

خلاصه‌ی تفسیر

(حالت اهل هدایت این بود که در دنیا به هدایت از جانب خدا و در آخرت به ثواب مشرّف شدند) و (در آینده حالت اهل ضلالت را بشنوید

که) کسی را که خدا گمراه کند، بعد از آن نیست برای او (در دنیا هم) کارسازی (که او را به راه بیاورد) و (در قیامت حالت او بد است، چنان که در آن روز) شما (آن) ظالمان را می‌بینید که وقتی عذاب را می‌بینند (با حسرت) می‌گویند آیا برای برگشت (به دنیا) راهی وجود دارد (تا که اعمال نیک انجام داده، بیایم) و (نیز) شما آنها را در این حال می‌بینید، که آنها در جلوی دوزخ آورده می‌شوند، سر خم کرده از ذلّت نگاه می‌کنند، (به آن سست مانند انسانی خوف زده که می‌نگرد، و آیه‌ی دیگر که به کور بودن خبر می‌دهد، آن متعلّق به هنگام حشر است و این واقعه بعد از آن است، چنان‌که در آنجا به لفظ «نحشره» تصریح شده است.)

و اهل ایمان (در آن زمان یکی برای سپاس نجات خویش، دوم برای ملامت آنها) می‌گویند: که زیانکاران کامل، کسانی هستند، که نسبت به جان و بستگان خود در (روز) قیامت به زیان افتاده‌اند (تفسیر این در رکوع دوم از سوره‌ی زمر گذشت.)

به یاد داشته باشید که ظالمان (کفّار و مشرکین) در عذاب دایمی (گرفتار) خواهند ماند، و (در آنجا) برای آنها حامی ای غیر از خدا که (باشد و) به آنها کمک کند، نخواهد شد، و راهی برای (نجات) آنها نیست، (یعنی نه راه عذر خواهی است و نه کمکی و نه چیزی دیگر؛ در آینده خطاب به کفّار است که ای مردم! وقتی که شما احوال هولناک قیامت را شنیدید پس) شما دستور پروردگار خویش را (نسبت به ایمان و سایر دستورات) بپذیرید پیش از این‌که چنین روزی بیاید که از طرف خدا راه برگشت ندارد. (یعنی چنان‌که عذاب در دنیا برگشت دارد در آخرت چنین صورتی نخواهد شد و) نه شما پناهگاهی (دیگر) هست. و نه کسی درباره‌ی شما (با خدا) نکیر می‌کند، (که از او بپرسد که این اوضاع چرا آورده شد. و ای پیغمبر، به آنها بگویید) باز اگر ایشان (با شنیدن این هم) اعراض کنند،

(و ایمان نیاورند) پس (شما نگران نشوید؛ زیرا که) ما شما را بر آنها نگهبان قرار داده، نفرستاده‌ایم، (که از آن ترس بازخواست باشد و در نگهبانی شما چرا این امور از آنها صادر شدند، بلکه) مسؤولیت شما فقط رسانیدن (حکم) است (که شما دارید آن را انجام می‌دهید، پس شما بیش از این چرا به فکر افتاده‌اید) و (علّت اعراض آنها از حق، ضعف تعلق به خداوند آنهاست، که علامتش این است که) هرگاه ما به (این قبیل) مردم مزه‌ای از عنایات خود بچشانیم، او بر این (تکبّر کرده) مسرور می‌گردد (و به منعم نگاه کرده، شکر بجا نمی‌آورد.) و اگر بر این (قبیل) مردم در عوض اعمال (بد) آنها که قبلاً به دستهای خود انجام داده‌اند، مصیبتی واقع شود پس (این قبیل) مردم ناسپاسی می‌کنند.

(و در این فکر نمی‌باشند که نسبت به گناهان خود توبه و استغفار کرده و به سوی خدا رجوع کنند و این هر دو حالت علامت این هستند که تعلّق آنها به خواهش‌های نفس بیشتر، و با خدا معدوم یا ضعیف است، و از این جهت به کفر مبتلا شده‌اند. و چون این حالت طبیعت ثانوی برای آنها قرار گرفته است، لذا نباید شما از آنها توقع ایمان داشته باشید، که موجب اندوه شما قرار بگیرد، سپس در آینده بحث از توحید است که) از آن خداست (همه) سلطنت آسمانها و زمین) او آنچه بخواهد می‌آفریند (چنان‌که) به هر کسی که بخواهد دختر می‌دهد و به هر کسی که بخواهد پسر عنایت می‌کند، یا آنها را (برای هر کسی که بخواهد) جمع می‌نماید، (که) پسر هم (می‌دهد) و دختر هم و هر کسی را که بخواهد بی اولاد می‌گذارد. یقیناً او بسیار دانا (و) بسیار تواناست.

معارف و مسایل

در آیات ابتدایی از آیات مذکور، سرانجام کسانی ذکر شده است که در مقابل مؤمنان صالح به جای فکر آخرت تنها خواستار لذّت و راحت دنیا

می‌باشند، و سپس در جمله ﴿**استجیبوا لربکم**﴾ به آنها توجیه شده که قبل از وقوع عذاب قیامت توبه کنند، و ایمان بیاورند، و به رسول خدا ﷺ، تسلّی و اطمینان داده شده، که با وجود تبلیغ و کوشش پی در پی شما، باز هم اگر ایشان به هوش نیایند، پس شما اندوهگین نباشید، و همین است مطلب آیه ﴿**فان اعرضوا فما ارسلنک علیهم حفیظا**﴾

در آخرین آیات از ﴿**لله ملک السموات**﴾ تا آخر. آنچه را که از قدرت کامل و حکمت بالغ خداوندی مشاهده شده است، که در آن کسی با او شریک نیست، بیان فرموده، به توحید دعوت شده است، در این سلسله پس از ذکر آفرینش آسمانها و زمین، و ضابطه برای قدرت الهی، بیان فرموده است: که ﴿**یخلق ما یشاء**﴾ که او بر آفریدن هر کوچک و بزرگ کاملاً قادر است، هرگاه بخواهد و هر چه بخواهد می‌آفریند، در این سلسله آفرینش انسان را ذکر فرمود که ﴿**یهب لمن یشاء اناثا و یهب لمن یشاء الذکور**﴾ و ﴿**یزوجهم ذکرانا و اناثا و یجعل من یشاء عقیما انه علیم قدیر**﴾ یعنی: در آفرینش انسانی اراده و اختیار، بلکه علم و آگاهی هیچ کسی، هیچ گونه دخالتی ندارد، مداخله دیگری به جای خود، بلکه اراده و اختیار خود مادر و پدر، که به ظاهر سبب آفرینش قرار می‌گیرند، در آفرینش فرزند دخالتی ندارند، مداخله در آفرینش کار بسیار بزرگی است، بلکه مادر قبل از وضع حمل نمی‌داند که در شکم او چه کسی و چگونه و به چه شکل فرزند ساخته می‌شود، این تنها کار خداست که به کسی فرزند تنها دختر می‌دهد، و به کسی فرزند پسر می‌دهد، و به کسی فرزند پسر و دختر می‌دهد و کسی را کاملاً بی اولاد قرار می‌دهد، که فرزندی از او متولّد نمی‌شود.

در این آیات خداوند در آفرینش فرزندان نخست از دختر نام برده و پسر را بعداً ذکر نموده، که از اشاره این آیه، حضرت واثله بن اسقع فرموده

است: هر زنی که نخستین فرزند او دختر باشد او بابرکت است[۱].

وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ
و در توان هیچ انسانی نیست که با او خدا صحبت کند، مگر به اشاره یا پس پرده یا

يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ ﴿۵۱﴾
بفرستد پیغام رسانی پس برساند به دستور او آنچه او بخواهد. یقینا اوست بالا با حکمت.

وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ
و هم چنین فرستادیم به سوی تو فرشته به حکم خویش، تو نمی‌دانستی که چیست کتاب

وَلَا الْإِيمَانُ وَلَٰكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ
و نه ایمان، ولی ما قراردادیم این روشنی‌را، که از آن راه نشان‌می‌دهیم به‌کسی که بخواهیم

مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۵۲﴾ صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي
از بندگان خود، و به تحقیق تو نشان می‌دهی راه راست. راه خدا آنکه

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ ﴿۵۳﴾
از اوست آنچه در آسمانها و زمین است، آگاه باش که به خدا می‌رسند همه‌ی کارها.

خلاصه‌ی تفسیر

در شأن هیچ بشری نیست که (به حالت موجود) خداوند تعالی با او صحبت کند مگر (در سه صورت) یکی الهامی (که در قلب او سخن خوبی القاء کند) یا از پشت پرده، (که سخن به گوش برساند، چنان‌که موسیٰ علیه السلام، شنیده بود) یا فرشته‌ای را بفرستد که به دستور خدا آنچه مورد نظر خدا باشد، پیغام می‌رساند، (علّتش این است که) او بسیار عالی شأن است (و تا

۱ - قرطبی.

وقتی که خود او توانایی ندهد، کسی نمی‌تواند با او همکلام باشد، ولی با وجود این هم) بسیار حکیم است، (بنابراین برای مصلحت بندگان سه صورت برای صحبت کردن مقرّر نموده است) و هم چنین (ما هم) به سوی تو وحی (یعنی حکم خود را) فرستادیم، (و تو را پیغامبر قرار دادیم و این وحی چنان هدایت نامه‌ای است که در علوم بی مانند تو به وسیله‌ی آن ترقّی آمد، چنان‌که قبل از این) شما نمی‌دانستید که کتاب (خداوند) چیست؟ نمی‌دانستید که (کامل‌ترین درجه‌ی) ایمان (که اینک حاصل است) کدام است؟ (اگر چه پیامبر قبل از نبوّت به نفس ایمان نایل می‌باشد) ولی ما (به شما نبوّت و قرآن عنایت کردیم و) آن قرآن را (نخست برای شما و ثانیاً برای دیگران) نوری قرار دادیم (که به وسیله آن شما بدین علوم عظیم و احوال بلند پایه نایل آمدید و) به وسیله آن ما کسی از بندگان خود را که بخواهیم هدایت می‌کنیم. (پس در نور عظیم بودن آن هیچ شبهه‌ای نیست، اکنون کسی که کور باشد از استفاده از این نور محروم، بلکه منکر هست، مانند، این معترضان) و در این هیچ شکی نیست که شما (به وسیله‌ی این قرآن و وحی به عموم مردم) راه راستی نشان می‌دهید، یعنی: آن راه خدا را که از اوست آنچه از آسمانها و آنچه در زمین است، (در آینده جزا و سزای فرمانبرداران و نافرمانان ذکر می‌گردد که) یاد داشته باشید، برگشت همه‌ی امور به سوی اوست (پس او به همه جزا و سزا خواهد داد.)

معارف و مسایل

نخستین آیه از آیات مذکور در پاسخ به یکی از خواسته‌های معاندانه‌ی یهود نازل گردید، چنان‌که بغوی و قرطبی و غیره نوشته‌اند که یهود به رسول خدا ﷺ، گفتند: ما چگونه به شما ایمان آوریم که شما نه خدا را می‌بینید و نه با او به‌طور شفاهی صحبت می‌کنید؟ چنان‌که حضرت

موسی علیه السلام، با او صحبت می‌کرد، و خداوند متعال را می‌دید، رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرمود: که این اشتباه است که حضرت موسی خدا را دیده است، آنگاه این آیه نازل گردید، حاصل آن این است که امکان ندارد که انسانی بتواند در این جهان با خدا بطور شفاهی هم کلام باشد، خود حضرت موسی علیه السلام، هم مشافهه کلام خدا را نشنید، بلکه فقط از پشت پرده صدا می‌شنید، در این آیه این را هم نشان داد، که صحبت کردن خدا با بشر، فقط در سه صورت می‌تواند ممکن باشد: یکی به صورت وحی که مطلب در قلب القا بشود، این امکان دارد در حالت بیداری باشد، و در خواب هم می‌تواند به صورت رؤیا باشد، چنان‌که در بسیاری از احادیث آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرموده است: «**القی فی روعی**» یعنی این امر در قلب من القا گردید، و رویای انبیاء علیهم السلام، هم وحی می‌باشند، و در آن امکان ندارد که شیطان تصرّفی داشته باشد، در این صورت عموماً الفاظ از جانب خدا نمی‌باشد، فقط مطلبی در می‌آید که آن را نبی علیه السلام با الفاظ خود تعبیر می‌کند.

صورت دوم ﴿**من وراء حجاب**﴾ است یعنی در حال بیداری از پس پرده سخن بشنود، چنان‌که با حضرت موسی در کوه طور اتّفاق افتاد، که کلام خدا را شنید، ولی به زیارت مشرّف نشد، و بدین خاطر تقاضای زیارت راکرد، چنان‌که در آیه‌ی ۱۴۳ سوره‌ی اعراف آمده است: ﴿**رب ارنی انظر الیک**﴾ که جواب آن با نفی داده شد که ﴿**لن ترانی**﴾ و حجابی که در این جهان مانع انسان است از این‌که خدا را ببیند چنین چیزی نیست که بتواند خدا را پنهان کند؛ زیرا هیچ چیزی نمی‌تواند نور محیط او را پنهان کند، بلکه ضعف قوّت بینایی انسان است که برای او حجابی از زیارت حق تعالی قرار گرفته است.

لذا وقتی که بینایی او در بهشت تقویت می‌شود، پس در آنجا هر اهل

بهشتی به زیارت حق تعالی مشرّف می‌شود، چنان‌که، طبق تصریح احادیث صحیح، مذهب اهل سنت و جماعت می‌باشد.

قانونی که در آیه‌ی پیش گفته آمده است، متعلّق به دنیاست، که در این جهان هیچ انسانی نمی‌تواند بطور اختصاصی و بدون حجاب، با خداوند صحبت بکند، و اختصاص انسان در کلام بدین خاطر است، که بحث متعلّق به کلام انسان بود، و اگر نه، ظاهر است که فرشتگان هم بطور شفاهی با خداوند هم کلام نیستند، چنان‌که در روایت ترمذی از جبرئیل علیه‌السلام، منقول است، که من خیلی نزدیک شدم و باز هم هفتاد هزار حجاب در میان بود. و اگر ثابت گردد که رسول خداﷺ، در شب معراج با حق تعالی به طور شفاهی صحبت نموده است، چنان‌که قول بعضی از عالمان است، پس آن منافی با این نیست، زیرا آن کلام در این عالم نبوده است، بلکه در عالم آسمان‌ها بوده است والله اعلم.

صورت سوم ﴿**او یرسل رسولاً**﴾ است، یعنی به فرشته‌ای مانند جبرئیل و غیره کلام خود را داده، بفرستد، تا که او آن را بر رسول خوانده به گوشش برساند، کلّ قرآن بدین شکل به واسطه‌ی ملایکه نازل شده است در تفصیل مذکور لفظ «وحی» تنها به معنای القا در قلب قرار داده شد، ولی بیشتر این لفظ به تمام اقسام کلام ربّانی به‌کار می‌رود، چنان‌که در حدیث طویلی از حضرت امام بخاری کلام توسط فرشته هم، در اقسام وحی به‌شمار رفته است. و در آن این تفصیل نیز وجود دارد که وحی که توسط فرشته است، آن هم دو صورت دارد، گاهی فرشته به شکل اصلی خودش می‌باشد، و گاهی به شکل انسان در جلو می‌آید. والله سبحانه و تعالی اعلم.

﴿**ماکنت تدری ماالکتب و لا الایمان و لکن**﴾ این آیه تکمله‌ی مضمون نخستین آیه است، حاصل آن این است که در دنیا نه خدا با کسی به‌طور شفاهی سخن گفته و نه امکان دارد.

البتّه خداوند بر بندگان خاص خویش وحی نازل می نماید، که سه صورت آن در نخستین آیه ذکر شدند، و طبق این سنّت الهی بر شما هم وحی نازل می گردد، این تقاضای یهود که شما چرا به طور شفاهی مخاطب خدا قرار نمی گیرید، از روی جهالت و عناد محض است، لذا فرمود: آنچه به انسان حتی به رسولی علمی می رسد، آن هم عطیه‌ای الهی است، و تا وقتی که خداوند متعال او را به وسیله‌ی وحی اطّلاع نداد، نه او می توانست کتابی را بداند، و نه تفصیل ایمان را، عدم واقفیت به کتاب قبل از وحی ظاهر است، و عدم موافقت با ایمان به این معناست، که تفاصیل و شرایع ایمان و مقام اعلی ایمان که پس از وحی حاصل می شود، قبل از وحی حاصل نشده بود، در غیر این صورت به اجماع امّت این امر ثابت است، که انسانی که خدا او را رسول و نبی خود می گرداند، او را از اوّل الامر بر ایمان می آفریند، و فطرت او بر ایمان مبتنی می باشد، و او قبل از اعطای نبوّت و نزول وحی مؤمن کامل می باشد. اصول ایمان در فطرت و خلقت او داخل می باشند، از اینجاست که وقتی ملّتها با انبیا علیهم السلام، مخالفت ورزیدند، و به آنان انواع و اقسام تهمت زدند، ولی هیچ قومی به هیچ پیامبری چنین تهمت نزد که تو هم قبل از ادّعای نبوّت مانند ما بتها را می پرستیدی.

قرطبی در تفسیر خود و قاضی در شفا تفصیل کامل این مضمون را آورده است.

تمت سورة الشوریٰ

* * *

سورة الزخرف

سورة الزخرف مكية و هى تسع و ثمانون آيه و سبع ركوعات
سورەی زخرف در مكه نازل شده و دارای هشتاد و نه آيه و هفت رکوع است

بسم الله الرحمن الرحيم
شروع بنام خدای بی‌حدمهربان. بی‌نهايت‌رحيم

حمٓ ﴿١﴾ والكتٰب المبين ﴿٢﴾ إنّا جعلنٰه قرءٰنا عربيًّا لعلّكم
حم. قسم به کتاب واضح. ما قرار داديم آن را قرآن به زبان عربى تا كه شما

تعقلون ﴿٣﴾ وإنّه فى أمّ الكتٰب لدينا لعلىّ حكيم ﴿٤﴾ أفنضرب
بفهميد. و به تحقيق اين قرآن در لوح محفوظ پيش ماست برتر مستحكم. آيا برگردانيم

عنكم الذكر صفحا أن كنتم قوما
اين کتاب را از شما بر گرداندن به‌سبب اين‌که شما چنين قومى هستيد كه

مسرفين ﴿٥﴾ وكم أرسلنا من نّبىّ فى الأوّلين ﴿٦﴾ و ما يأتيهم
بر حد نمی‌مانيد. و بسيار پيغمبر فرستاده‌ايم در گذشتگان. و نمی‌آيد پيش آنها

مّن نّبىّ إلّا كانوا به يستهزءون ﴿٧﴾ فأهلكنآ أشدّ منهم بطشا و
هيچ پيامبرى كه به او استهزا نكنند. پس هلاک کرديم زورمندترين آنها را و

مضى مثل الأوّلين ﴿٨﴾
پشت‌سر هم‌گذشته مثال‌گذشتگان.

خلاصه‌ی تفسیر

حمٓ، (معنای آن را خداوند می‌داند) قسم به این کتاب واضح که ما آن را به زبان عربی، قرآن قرار دادیم،، تا که (ای اعراب) شما (به آسانی) بفهمید و آن نزد ما در لوح محفوظ کتابی با رتبه و پر از حکمت است، (پس وقتی که آن در فهم آسان و تحت حفاظ خاص ما و از نظر اعجاز دارای رتبه‌ی بزرگ و مشتمل بر مضامین حکیمانه می‌باشد، پس لازم است که چنین کتابی را قبول کرد، ولی اگر شما قبول نمی‌کنید، باز هم به مقتضای حکمت خویش فرستادن آن و مخاطب قرار دادن شما را به آن، رها نمی‌کنیم، چنانکه فرمود) آیا ما از شما این نصیحت (نامه) را (فقط) به این خاطر بر می‌گردانیم که شما از حد (اطاعت) متجاوز هستید (و آن را قبول نمی‌کنید، یعنی چه شما بپذیرید و یا نپذیرید، امّا نصیحت مرتّب انجام می‌گیرد، و این فیض به پایه کمال خواهد رسید، تا که مؤمنان از آن مستفید گردند، و بر شما اتمام حجّت شود) و ما در مردمان گذشته (باوجود تکذیب آنها) بسیار پیغمبر فرستاده‌ایم، (چنین نشده است که در اثر تکذیب آنها سلسله‌ی نبوّت قطع شود) و (ای پیغمبر، چنانکه ما به تکذیب آنها اعتنا نکردیم، هم چنین شما هم به آن اعتنا نکنید، و اندوهگین نباشید؛ زیرا حالت آنها هم چنین بود) که هیچ پیامبری به نزد آنها نیامد که او را استهزا نکرده باشند، باز ما آنها را که از اینها (اهل مکه) زوردارتر بودند، در مجازات تکذیب و استهزا، تباه کردیم. وضع گذشتگان این بود (پس شما فکر نکنید.) وضع ایشان هم همانگونه خواهد شد، (چنانکه در بدر و غیره شد و نه آنها بی فکر باشند، زیرا نمونه موجود است.)

معارف و مسایل

این سوره مکّی است البتّه «مقاتل» گفته است که آیه‌ی ۴۵ ﴿**و سئل من ارسلناالخ**﴾ مدنی است و قولی دیگر چنین آمده است، که این سوره به معراج در آسمانها نازل شده است[۱]، واللّه اعلم.

﴿**والکتب المبین**﴾ یعنی قسم به کتاب واضح، مراد از آن قرآن کریم است، هرگاه خداوند به چیزی قسم یاد کند، عموماً دلیل ادّعای بعدی است، در اینجا به قرآن قسم یاد کرده بدین امر اشاره نمود، که قرآن به ذات خود به وجه اعجازش دلیل حقّانیت خودش می‌باشد، و هدف از واضح گفتن قرآن، این است، که مضامین مشتمل آن بر مواعظ و نصایح، به آسانی فهمیده می‌شوند، ولی تا جایی که مرتبط با استنباط احکام شرعی است، یقیناً آن کاری است بس مشکل که نمی‌توان بدون صلاحیت کامل اجتهاد، آن را انجام داد، چنانکه در جایی دیگر در آیات ۱۷-۲۲-۳۲ سوره‌ی قمر فرموده، این امر توضیح داده شد، که ﴿**و لقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر**﴾ که یقیناً قرآن را برای تحصیل نصیحت آسان کردیم، آیا نصیحت حاصل کننده‌ای وجود دارد؟ در اینجا فرمود: قرآن جهت نصیحت اندوزی آسان است، لذا لازم نمی‌آید که برای استنباط و اجتهاد هم آسان باشد، بلکه از دلایل دیگر ثابت است، که برای این کار مهارت در امور ویژه‌ی آن، لازم و شرط است.

مبلّغ نباید مأیوس شده بنشیند

﴿**افنضرب عنکم الذکر صفحا ان کنتم قوما مسرفین**﴾ که آیا ما نصیحت را به این خاطر بر می‌گردانیم که شما از حد گذشته‌اید، با این مطلب که شما در سرکشی و نافرمانی خویش هرچند متجاوز باشید، ولی ما نصیحت

۱ - روح المعانی.

کردن شما را به وسیله‌ی قرآن، رها کن نیستیم، از این معلوم می شود که کسی که مشغول به کار دعوت و تبلیغ است. او باید پیغام حق را به پیش هر کس ببرد. نباید بدین خاطر دست از تبلیغ یک گروه و جماعتی بردارد که آن ملحد و بی دین یا فاسق و فاجر است، چرا برای آنها تبلیغ کرده شود.

وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ
و اگر بپرسی از آنها که چه کسی افرید آسمانها و زمین را می‌گویید آفرید آنها را غالب

الْعَلِيمُ ﴿۹﴾ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا
دانا. اوست که قرار داد برای شما زمین را فرش و قرار داد برای شما در آن راهها

لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿۱۰﴾ وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنشَرْنَا
تا که شما راه یاب باشید. و آن‌که نازل کرد از آسمان آب به اندازه پس بلند کرده قایم کردیم

بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا كَذٰلِكَ تُخْرَجُونَ ﴿۱۱﴾ وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوٰجَ كُلَّهَا وَ
با آن شهر مرده را، هم چنین شما را هم بیرون بیاوریم. و انکه آفرید هر چیز را جفت و

جَعَلَ لَكُم مِّنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعٰمِ مَا تَرْكَبُونَ ﴿۱۲﴾ لِتَسْتَوُوا عَلٰى
قرار داد برای شما کشتیها و چهارپاها را که بر آنها سوار می‌شوید. تا بالا رفته بنشینید بر

ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحٰنَ
پشت‌آن، پس یادکنید احسان پروردگار خودرا وقتی‌که‌نشستید برآن وبگوییدکه‌پاک‌است

الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ ﴿۱۳﴾ وَإِنَّا إِلٰى
آن‌ذاتی‌که‌مسخرکردبرای‌ما‌این‌رامانمی‌توانستیم‌آن‌رادرکنترل‌بیاوریم.وبرگشت‌مابه‌سوی

رَبِّنَا لَمُنقَلِبُونَ ﴿۱۴﴾ وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنسٰنَ
رب ماست. و قرار دادند برای او تعالی از بندگانش اولاد. به تحقیق انسان

لکــــفورٌ مُــــبينٌ ﴿۱۵﴾ أم اتــــخذ مــــما يــــخلق بــــنات و
بســيار نــاسپاس گزار صريح است. ايا او مقرر کرده از مخلوقات خويش دختران و

أصــــفاكُــــم بــــالْبنين ﴿۱۶﴾ و إذا بُشر أحــدُهم بــما ضــرب
منتخب کرده براى شما پسران. و وقتى مژده داده مى‌شود يکى از آنها بـه آنـچه نـامزد کـردد

للرحمن مثلا ظل وجهه مسودا و هو کظيم ﴿۱۷﴾ أومن ينشؤا
به رحمن مى‌شود رويش سياه و او در دل غمگين است. آيـا کسى کـه پـرورش مـى‌شود

فى الحلية و هو فى الخصام غير مبين ﴿۱۸﴾ و جعلوا الملئكة در زيورات و او
نــــتوانــــد صــــحبت کــند در نــــزاع. و قــــرار دادنــــد فــــرشتگان را

الــذين هــم عــبد الرحــمــن انــثا أشهدوا خلقهم ستكتب
کــه بندگان رحــمن‌انــد زنــها آيــا مــى‌ديدند افــرينش آنــها را، الآن مــى‌نويسيم

شــــهــــدتهم و يسئلون ﴿۱۹﴾ و قــــالوا لــو شــاء الرحــمــن
گـواهـى آنـها را، از آن‌هـا سـؤال مـى‌شود. و مـى‌گويند کـه اگـر مـى‌خواست رحـمن

ما عبدنهم ما لهم بذلك من علم إن هم إلا يخرصون ﴿۲۰﴾ أم
ما نمى‌پرستيديم انها را هيچ خبرى ندارند بـه آن، ايـن هـمه تـخمينهاست کـه مـى‌زنند. ايـا

ءاتينهم كتبا من قبله فهم به مستمسكون ﴿۲۱﴾ بل قالوا انا
ما داده‌ايم با آنها کتابى پيش از اين، پس آنها آن را مستحکم گـرفته‌انـد. بـلکه مـى‌گويند مـا

وجدنا ءاباءنا على أمة و إنا على ءاثرهم مهتدون ﴿۲۲﴾ و كذلك
يــافته‌ايـم آبـا و اجـداد خـود را بـر راهـى، و مـا بـر قـدمهاى آنـها راه يـابيم. و هـم چـنين

مــا أرســلنا مــن قــبلك فــى قــرية مــن نــذير إلا قــال مــترفوها
هر کسى را که ما فرستاديم پيش از تو ترساننده در شهرى پس گفتند خـوشحالان انـجا کـه

إنا وجدنا ءاباءنا على أمة و إنا على ءاثرهم مقتدون ﴿۲۳﴾ قال
ما يـافته‌ايـم آبـا و اجـداد خـود را بـر راهـى و مـا بـه نـقش قـدم آنـها راه بـرويم. او گـفت

أَوَلَوْ جِئْتُكُم بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدتُّمْ عَلَيْهِ ءَابَاءَكُمْ قَالُوٓا إِنَّا
اگر چه من بیاورم به پیش شما بهتر از آنچه یافته‌اید بر آن پدران خود را، گفتند ما

بِمَآ أُرْسِلْتُم بِهِ كَٰفِرُونَ ﴿۲۴﴾ فَانتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ
آورده‌ی شما را قبول نداریم. پس ما از آنها انتقام گرفتیم پس بنگر که چگونه می‌شود

عَٰقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ﴿۲۵﴾
سرانجام تکذیب کنندگان.

خلاصه‌ی تفسیر

و اگر شما از آنها بپرسید که چه کسی آسمانها و زمین را آفرید حتماً خواهند گفت (خداوند) غالب و دانا آفریده است (و ظاهر است که ذاتی که این مخلوقات عظیم را به تنهایی آفریده است، تنها او باید مستحق عبادت باشد، لهذا توحید خود به اعتراف آنها ثابت شد، در آینده خداوند برای مزید مدلّل کردن توحید، آن افعال خود را بیان می‌فرماید که دال بر توحید هستند، یعنی این آسمانها و زمین را او آفریده است) آن‌که برای (سکونت) شما زمین را مانند فرش قرار داده است (که بر آن سکونت می‌کنید) و در آن (زمین) او برای شما (تا رسیدن به سر منزل مقصود) راههایی درست کرد تا که (بر آن راهها رفته) به سر منزل مقصود برسید.

و آن‌که از آسمان در یک مقدار (خاص) آب (مطابق به مشیّت و حکمت خویش) بارانید، باز هم ما از آن (آب) زمین خشک را (مناسب با آن) زنده کردیم (و از این اضافه بر دال بودنش بر توحید، این را هم باید فهمید که) هم چنین شما هم (از قبرها) بیرون آورده می‌شوید و آن‌که (در جمع اجناس و انواع مختلف) تمام اقسام (یعنی اصناف) را آفرید و آن کشتیها و چهارپاهای شما را آفرید که شما بر آنها سوار می‌شوید، تا که شما

بر پشت آن (کشتیها و چهار پا) ها قرار گرفته (با اطمینان) بنشینید، سپس وقتی که بر آنها نشستید (این) نعمت پروردگار خود را (از عمق دل،) یاد کنید و (به زبان از روی استجاب) چنین بگویید ذاتی که این چیزها را در اختیار ما گذاشته است، پاک است و ما چنان (توانا و هنرمند) نبودیم که اینها را تحت کنترل بگیریم؛ (زیرا از حیوانات تواناتر نبودیم و بدون الهام الهی از تدبیر به حرکت درآوردن کشتی آگهی نداشتیم، و نسبت به هر دو، خداوند به ما تدبیری نشان داد) و بازگشت ما به سوی خدای ماست، (لذا ما بر اینها سوار شده غفلت و تکبّر نخواهیم ورزید) و (وجود وضوح دلایل توحید) آنها (به شرک مبتلا شدند، و آن هم چقدر قبیح که فرشتگان را دختران خدا می‌گویند، و آنها را می‌پرستند پس یک مفسده این شد که آنها) از بندگان خدا (که مخلوق هستند،) جزء برای خدا قرار دادند، (حال آنکه جزء بودن برای خدا از نظر عقل محال است) فی‌الواقع (چنین) انسان، ناسپاس آشکار است.

(که به خداوند چنین کفر می‌ورزد، که او را صاحب جزء قرار می‌دهد، که از آن «العاذ بالله» حادث بودن خدا لازم می آید. کوتاه سخن اینکه یک مفسده این شد، مفسده‌ی دیگر این است که آنها خود دختر را ناقص می‌دانند، و باز هم عقیده دارند که برای خداوند دختر است، پس آیا خدا از جمع مخلوقات خویش (طبق ادعای شما برای خود) دختران را پسند کرد، و شما را به پسران مختص گردانید، (حال آن که شما دختران را چنان بد می‌دانید که) وقتی به یکی از شما نسبت به آنچه نمونه‌ای (یعنی اولاد) برای رحمن قرار می‌دهید، مژده داده شود (مراد دختر است) پس (آنقدر ناراحت می‌شود که) تمام روز صورت او بی رونق است و در دل خود رنج می‌برد.

(پس جای تعجّب است که نقص را به سوی خدا نسبت می‌دهید تا

اینجا رد الزامی عقیده‌ی فاسد آنها بود، که تشریح آن در سوره‌ی صافات گذشت، در آینده رد تحقیقی همین عقیده می آید، که اگر چه دختر به ذات خود موجب ذلّت و عار نیست (آن چنان که شما می‌پندارید). امّا در این شکّی نیست که او در اصل آفرینش خویش ناقص العقل و ضعیف الرأی است، پس وقتی چنین است، پس) آیا (خدا دختران را برای فرزندی خویش پسند فرموده است،) که (عادتاً) در آرایش و زیبایی‌اش نشو و نما یافته‌اند (که موجب رغبت شان در زیورات و آراستگی است، و نتیجه‌ی لازمی آن، عدم پختگی عقل و فکر است) و او (بنابر ضعف قوای فکری) در مباحثها دارای قوه بیانیه (هم) نیست.

(چنان‌که عموماً زنها نمی‌توانند اسرار خود را مانند مردان با قوّت و وضاحت بیان کنند، بیشتر سخن ناتمام می‌گویند، و در آن سخنان بی مورد خلط می‌کنند، که با اصل مقصد دخلی نداشته باشند، اینها دو مفسده شدند) و (مفسده‌ی سوم این است که علاوه بر لازم آمدن شرک) آنها فرشتگان را که بندگان (مخلوق) خدا هستند (بنابراین خدا از کل احوال آنها آگاه است، و چون به چشم نمی‌خورند، و کسی نمی‌تواند بدون اطّلاع دادن خدا، صفت کامل آنها را بداند، و خداوند در هیچ جایی نگفته که آنها زن هستند، امّا با وجود این آنان آنها را بدون دلیل) زن قرار داده‌اند، (و بر زن بودن آنها نه دلیل عقلی وجود دارد و نه نقلی، لهذا باید دید)، آیا آنها به هنگام آفرینش آنها حضور داشتند، و می‌دیدند، جواب روشن است، که آنها آفرینش فرشتگان را ندیده‌اند، لهذا این ادّعای احمقانه‌ی آنها واضح شد،) این ادّعای آنها (که بدون دلیل است، در دفتر اعمالشان) نوشته خواهد شد، و (در قیامت) از آنها بازخواست خواهد شد، (این بحث متعلّق به دختر بدون فرشتگان بود) و (در آینده نسبت به معبود بودن آنها بحث می‌شود، که آنها چنین می‌گویند که اگر خداوند متعال (این امر را به خوشی)

می‌خواست که پرستش ملایکه بجا آورده نشود، (یعنی او از این عبادت ناراضی می‌شد،) پس ما (هیچ گاه) آنها را نمی‌پرستیدیم؛ (زیرا او ما را به عبادت توفیق نمی‌داد، بلکه جبراً جلو ما را می‌گرفت، وقتی این کار را نکرد. پس معلوم شد که او از عدم عبادت آنها خوشحال نیست، بلکه از عبادت کردن به آنها خوش است، در آینده رد این بیان می‌شود که) آنها نسبت به این (امر) تحقیقی ندارند. و کاملاً سخنانی از روی تخمین می‌گویند (زیرا توفیق دادن خدا به بندگان خود بر کاری، دلیل این نیست، که او از آن کار راضی است چنانکه در قبل از نصف جزء هشتم در آیه ۱۴۸ سوره‌ی انعام: ﴿**سیقول الذین اشرکوا** الخ﴾ تفصیل آن گذشت، اکنون بگویید،) آیا ما به آنها پیش از این (قرآن) کتاب دیگر داده‌ایم که ایشان (در این ادعا) به آن استدلال می‌کنند (حق این است که نه آنها دلیل عقلی دارند، و نه دلیل نقلی،) بلکه (فقط از آبا و اجداد خود پیروی می‌کنند، چنانکه) آنها می‌گویند که ما آبا و اجداد خود را بر یک طریقه یافته‌ایم، و ما پشت سر آنها راه می‌رویم، و (چنانکه ایشان بدون دلیل، بلکه بر خلاف دلیل، رسم قدیم خود را به صورت سند تقدیم می‌دارند) هم چنین ما پیش از شما در هیچ شهری هیچ پیامبری نفرستادیم، مگر اینکه ابتدا مردمان مرفّه آنجا و پیروان) آنها چنین گفتند که ما پدران خود را بر طریقه‌ای یافته‌ایم، و ما هم دنبال آنها را می‌گیریم (آنگاه) پیغمبر (به آنها) گفت که آیا (از رسوم آبایی خود پیروی می‌کنید) اگر چه من راه بهتر، برای رسیدن) به (منزل) مقصود از آنچه شما پدران خود را بر آن یافته‌اید به شما نشان دهم، آنها (از روی عناد) گفتند که ما این (دین) را اصلاً قبول نداریم، که به شما (طبق زعم خودتان) به آن اعزام شده‌اید، پس (وقتی عناد از حد گذشت آنگاه) ما از آنان انتقام گرفتیم، پس بنگرید که سرانجام تکذیب کنندگان چگونه (به بدی) انجامید.

معارف و مسایل

﴿**جعل لکم الارض مهدا**﴾ زمین را برای شما فرش قرار داد.

با این مطلب که صورت ظاهری زمین و سکونت در آن مانند فرشی است لهذا این منافی به کره بودن زمین نیست.

﴿**و جعل لکم من الفلک و الانعام ما ترکبون**﴾ و برای شما کشتیها و چهارپاها آفرید که شما بر آنها سوار هستید. سواری‌های مردم بر دو قسم است: یکی آن نوع سواری که انسان به صنعت و حرفه خویش آنها را می‌سازد، دوم آن حیوانات که در آفرینش آنها صنعت انسان دخالت ندارد، مراد از کشتیها قسمت اوّل سواری است و مراد از چهارپاها قسم دوم آن. با این مقصد که تمام سواری‌های رایج انسان چه در ساخت آنها صنعت انسان دخل داشته باشد، یا خیر، نعمت بزرگی از جانب خدا هستند، نعمت بودن چهارپایان کاملاً روشن است، که آنها از انسان چندین برابر بیشتر توانا هستند، امّا خداوند آنها را در جلو انسان چنان رام کرده است، که اگر بچه‌ای در دهان آنها لگام و در بینی آنها ریسمان انداخته هر کجا بخواهد می‌برد، هم چنین آن سواری‌ها هم نعمت خدا هستند، که در ساخت آنها صنعت انسان دخلی دارد، از هواپیما گرفته تا دوچرخه تمام این سواری‌ها را اگر چه خود انسان ساخته است، امّا نشان دهنده‌ی این طریقه صنعت، غیر از خدا چه کسی است، او آن قادر مطلق است که به مغز انسان آن توان را عطا نمود که آهن را موم کرده، می‌گدازد، و علاوه بر این مواد خامی که در صنعت او به کار می‌رود، خود آنها، و خواص و آثار آنها، مستقیماً آفریده حق تعالی می‌باشند.

﴿**ثم تذکروا نعمته ربکم**﴾ و تا شما یاد کنید نعمت پروردگار خود را. از این اشاره شده است که وظیفه‌ی انسان عاقل و هوشیار این است، که به هنگام استفاده از نعمتهای منعم حقیقی، به جای مظاهره غفلت و بی

اعتنایی، متوجه این امر باشد، که این انعام خداست، لذا بر من واجب است که سپاس آن را بجای آورده، اظهار عجز و نیاز بکنم، فرق میان کافر و مؤمن در حقیقت همین است، که نعمتهای موجود در کاینات را هر دو به کار می‌برند، امّا کافر به غفلت و بی پروایی آنها را استعمال می‌کند، و مؤمن انعام خدا را مستحضر داشته سر نیاز خود را در محضر او تعالی خم می‌کند، تحت این مقصد، در قرآن و حدیث به هنگام انجام کارهای گوناگون، دعاهای مشتمل بر صبر و شکر، به انسان تلقین شده است، و اگر انسان در زندگی روزمره خویش به هنگام نشست و برخاست و حرکت و سکون این دعاها را ورد خود قرار دهد، پس هر کار مباح او هم عبادت قرار می‌گیرد این دعاها را در کتاب علاّمه جزری و مناجات مقبول حضرت حکیم الامة می‌توانید ملاحظه نمایید.

دعاهای هنگام سفر

﴿**سبحـٰن الذی سخر لنا هذا**﴾ پاک است آن ذاتی که این را برای ما مسخّر کرد. این دعای هنگام نشستن بر پشت سواری است. چنانکه از آن‌حضرت ﷺ، در روایات متعدّدی منقول است، که آن‌جناب ﷺ به هنگام نشستن بر سواری این کلمات را می‌خواند، و طریقه کامل مستحب سوار شدن، از حضرت علی کرم‌الله‌وجهه، چنین منقول است، که به هنگام گذاشتن پا بر مرکب (وسیله‌ی نقلیه) بگوید:

﴿**بسم الله**﴾ و پس از سوار شدن بگوید: ﴿**الحمد لله**﴾ و بعد از آن این آیه ﴿**سبحـٰن الذی سخرلنا هذا**﴾ را تا ﴿**لمنقلبون**﴾ بخواند[1].

و نیز از آن حضرت ﷺ، این هم نقل شده است که وقتی او به مسافرت می‌رفت، پس از خواندن کلمات مذکور، این دعا را می‌خواند «**اللهم انت الصاحب فی السفر والخلیفة فی الاهل و المال اللهم انی اعوذ بك من وعثاء السفر كابة المنقلب**

۱ - قرطبی.

و الحور بعد الکور و سوء المنظر فی الاهل والمال» و در یک روایتی این الفاظ هم آمده‌اند «**اللهم لا اله الا انت ظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت**»[۱].

﴿**و ما کنا له مقرنین**﴾ و ما چنین نبودیم که بتوانیم آن را در کنترل بگیریم. این امر بر سواریهای موتوری هم چنان صادق می‌آید که بر حیوانات و چهارپایان صادق می‌آید؛ زیرا که اگر خداوند متعال مواد خام آنها را نمی‌آفرید یا در آنها آن آثار و خواص نمی‌گذاشت یا مغز انسان را توان دریافت آن خواص و آثار نمی‌داد. تمام کاینات با هم شده نمی‌توانستند چنین سواری بسازند.

﴿**و انا الی ربنا لمنقلبون**﴾ و یقیناً برگشت ما به سوی پروردگار ما است. به وسیله‌ی این الفاظ چنین تلقین شده است که انسان به هنگام هر نوع سفر دنیوی، از آن سفر مشکل آخرت را باید یاد کند، که در هر حال به آن مواجه خواهد شد، و برای تسهیل طی کردن آن بجز اعمال صالح سواری دیگر ندارد.

﴿**و جعلوا له من عباده جزاء**﴾ آنها از بندگان خدا برای خدا جزء مقرّر کردند. در اینجا مراد از جزء اولاد است، که مشرکان فرشتگان را دختران خدا می‌دانستند، و در برگزیدن لفظ جزء به جای اولاد رد عقلی این ادّعای باطل مشرکان است، خلاصه این‌که اگر خدا فرزندی داشته باشد آن جزء می‌باشد، و این قاعده عقل است که هر کل در وجود خود محتاج به جزء می‌باشد، پس از این لازم می‌آید که معاذالله خداوند هم به اولاد محتاج باشد، و روشن است که هر نوع احتیاج کاملاً منافی شأن خداوندی است.

﴿**اومن ینشؤ فی الحلیة**﴾ آیا او که در آرایش نشو و نما یابد. از این معلوم شد که استعمال زیورآلات و اختیار طریقه آرایش، موافق قانون شرع، در حق زن جایز است، چنان‌که بر این اجماع منعقد شده است، امّا

۱- قرطبی.

همراه با این طرز بیان، نشان می دهد که آنقدر غرق شدن که هر صبح و شام ردم در آرایش مبتلا باشد، مناسب نیست، بلکه این علامت ضعف عقلی و رأی و سبب آن است.

﴿و هو فی الخصام غیر مبین﴾ و او در مباحثه دارای قوه بیان نباشد. مطلب اینکه اکثریت زنان چنین اند که در اظهار ما فی الضمیر و توضیح آن، آنقدر توان ندارند که مردان دارند، لهذا اگر جای مباحثه پیش آید، برای آنها اثبات ادّعا خویش و ابطال ادعای دیگران، مشکل قرار می گیرد، امّا این حکم بنابر اغلب است، لذا اگر بسیاری زن دارای سلیقه گفتار باشند، و در این باره از مردان سبقت بگیرند منافی با این آیه نمی باشد؛ زیرا حکم بر اکثریت داده می شود، و اکثریت چنین می باشند.

وَ إِذْ قَالَ إِبْرٰهِیمُ لِأَبِیهِ وَ قَوْمِهِ إِنَّنِی بَرَآءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ ﴿۲۶﴾ إِلَّا
و وقتی که گفت ابراهیم به پدرش و قومش، من بیزارم از آنچه شما می‌پرستید. مگر

الَّذِی فَطَرَنِی فَإِنَّهُ سَیَهْدِینِ ﴿۲۷﴾ وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِیَةً فِی عَقِبِهِ
آنکه‌مرا آفرید پس‌او راه‌را به‌من نشان‌می‌دهد. و این‌امر را پشت‌سر گذاشت برای‌اولادخود،

لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ ﴿۲۸﴾ بَلْ مَتَّعْتُ هٰۤؤُلَآءِ وَ ءَابَآءَهُمْ حَتَّىٰ
تا که آنها رجوع کنند. چنین نیست بلکه من فرصت استفاده دادم با آنها و پدران‌شان، تا

جَآءَهُمُ الْحَقُّ وَ رَسُولٌ مُّبِینٌ ﴿۲۹﴾ وَ لَمَّا جَآءَهُمُ الْحَقُّ
این‌که‌رسید به‌آنها دین‌برحق، و رسول‌واضح بیان‌کننده. و وقتی‌که‌رسید به‌آنها‌دین‌برحق،

قَالُوا هٰذَا سِحْرٌ وَ إِنَّا بِهِ كٰفِرُونَ ﴿۳۰﴾
گفتند این سحری است و ما آن را نخواهیم پذیرفت.

خلاصه‌ی تفسیر

و (آن زمان قابل ذکر است که) وقتی که ابراهیم علیه السلام به پدر و قوم خود فرمود: که من از (عبادت) آن چیزهای بیزار (و بی تعلّق) هستم که شما آنها را می‌پرستید مگر (به آن خدا در ارتباط هستم که) او که مرا آفریده است، سپس او مرا (به مصالح دین و دنیایم) راهنمایی می‌نماید. (مطلب این‌که آنها باید از حال حضرت ابراهیم یاد کنند، که او خود هم به توحید معتقد بود) و (به وسیله وصیت) او، آن عقیده را در اولاد خود (هم) باقی گذاشت، (یعنی اولاد خود را با آن وصیت فرمود که بعضی از آثار آن تا زمان آن‌حضرت ﷺ، هم وجود داشت، تا جایی که در عهد جاهلیت هم بعضی عرب از شرک نفرت می‌کردند، و آنان بدین خاطر وصیت کرده بودند) تا که مردمان (مشرک در هر زمان عقیده توحید را از موحدین شنیده از شرک) باز آیند (ولی اینها باز نمی‌آیند و به این طرف توجّه نمی‌کنند) بلکه من به آنها و پدرانشان وسایل (دنیا) را کاملاً فراهم کردم. (در آن غرق و غافل می‌شوند) تا این‌که (برای بیدار کردن آنها از این خواب غفلت) قرآن راستین (که به سبب معجزه بودنش خود دلیل راستی خودش است) با رسول واضح بیان کننده (از طرف خدا) نزد آنها آمد وقتی که نزد آنها این قرآن راستین رسید (و اعجازش ظاهر شد) گفتند که این سحری است، ما آن را قبول نداریم.

معارف و مسایل

﴿**و اذ قال ابراهیم** الخ﴾ در آخر آیات گذشته خداوند متعال بیان فرموده بود که در نزد مشرکان عرب، غیر از رسوم گذشتگان، دلیلی بر شرک وجود ندارد، و این ظاهر است، که با وجود دلایل واضح عقلی و نقلی اصرار بر تقلید محض آبا و اجداد، به چه میزان از حق و انصاف دور است، اکنون در این آیات به این اشاره شد که اگر می‌خواهید به راه آبا و اجداد بروید پس

چرا به‌راه حضرت ابراهیم نمی‌روید، که مشرّف‌ترین جد اعلی شماست، و ارتباط نسبی خود را با او مایه افتخار خود می‌دانید، و او نه این‌که تنها به توحید قایل بود، بلکه فرزندان خود را هم نسبت به توحید، وصیت کرد، و خود روش عمل او، نشان می‌دهد که با وجود دلایل نقلی و عقلی، تنها تقلید آبا و اجداد، جایز نیست، وقتی که او مبعوث شد، تمام قوم او در تقلید آبا و اجداد مبتلا به شرک بودند، امّا او به جای تقلید کورانه آبا و اجداد، از دلایل واضح پیروی کرده، از قوم خود اظهار برائت کرد، و فرمود: ﴿**اننی براء مما تعبدون**﴾ که من از آنچه شما می‌پرستید، بیزارم.

پس معلوم می‌شود، که اگر کسی در وسط گروه یا جماعت بد عمل یا بد عقیده‌ای قرار گیرد، و در صورت خاموش ماندن احتمال می‌رود، که او را هم، هم عقیده آن گروه قرار دهند، پس فقط اصلاح عمل یا عقیده برای او کافی نیست، بلکه لازم است که از عقاید و اعمال آن گروه برائت خود را اظهار کند، چنان‌که حضرت ابراهیم تنها بر این اکتفا نکرد که عقاید و اعمال خود را عملاً از مشرکان ممتاز کرد، بلکه به زبان برائت خود را علناً اظهار نمود.

﴿**و جعلها كلمة باقية فى عقبه**﴾ و او آن را در اولاد کلمه‌ی جاودانه گذاشت. با این مطلب که او عقیده توحید خود را تنها در حد ذات خویش محدود نکرد، بلکه به اولاد خود وصیت نمود که بر آن استوار بمانند، چنان‌که گروه معتد به از اولاد او موحّد گذشته‌اند، و تا زمان بعثت آن‌حضرتﷺ، در مکّه‌ی مکرّمه و حوالی آن، بسیاری چنین سلیم الفطرت موجود بود، که با گذشتن چندین صد سال، بر دین اصلی حضرت ابراهیم پایدار مانده بودند.

پس معلوم می‌شود که علاوه بر اصلاح خود، فکر اصلاح فرزندان و عامل گردانیدن آنها بر دین صحیح، نیز جزء فرایض انسان است. از گروه

انبیاء علیهم السلام، علاوه بر حضرت ابراهیم علیه السلام درباره حضرت یعقوب علیه السلام، هم قرآن نقل کرده است، که او نیز به هنگام وفات خویش، فرزندان خود را وصیت کرد، که بر دین صحیح استوار بمانند، لهذا به هر صورت که ممکن باشد، برای اصلاح اعمال و اخلاق فرزندان باید کوشید، که این سنّت انبیاء علیهم السلام، و امر لازمی است، و طرق اصلاح اولاد زیاد هستند، که حسب موقع می توان آنها را اختیار کرد، امّا حضرت شیخ عبدالوهاب شعرانی در کتاب خود به نام «لطائف المنن و الاخلاق» آورده است که برای اصلاح اولاد از همه، عمل مؤثّرتر، این است که والدین برای اصلاح دین او به دعا اهتمام ورزند، ولی متأسّفانه امروز از این تدبیر آسان، مردم در غفلت قرار گرفته‌اند، و سرانجام بد آن را خود والدین مشاهده می کنند.

وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَٰذَا الْقُرْءَانُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ ﴿۳۱﴾

و می‌گویند چرا نازل نشد این قرآن بر مرد بزرگی از این دو شهر.

أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُم مَّعِيشَتَهُمْ

آیا آنها تقسیم می‌کنند رحمت پروردگارت را، ما تقسیم کردیم در میان آنها رزق آنها را،

فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَٰتٍ لِّيَتَّخِذَ

در زندگی دنیای آنها و بلند کردیم درجه بعضی را بر بعضی که می‌گیرند.

بَعْضُهُم بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴿۳۲﴾

یکدیگر را خدمتکار و رحمت رب تو بهتر است از آنچه آنها جمع می‌کنند.

خلاصه‌ی تفسیر

(کفّار این را در حق قرآن گفتند) و (درباره‌ی رسول‌الله صلی الله علیه وسلم، نیز) گفتند که این قرآن (اگر کلام الهی است و به جهت اثبات رسالت آمده است پس)

چرا بر یک مرد بزرگی از این دو ده (یعنی ساکنان مکّه و طائف) نازل نشد. (یعنی عظیم الشّأن بودن برای رسول لازم است، و آن‌حضرتﷺ، چون ثروت و مال ندارند، پس نمی‌توانند رسول باشند. باری تعالی این شبهه آنها را رد می‌نماید که) آیا آنها رحمت (خاص نبوت)، پروردگارت را می‌خواهند (خود) تقسیم کنند، (یعنی این تقاضا که نایل شدن مردم به نبوّت، طبق رأی ما باید باشد، گویا خود هوس تقسیم کردن است، که این تقسیم به ما محول گردد، در صورتی که این هوس جهات محض است؛ زیرا که در زندگی دنیوی هم، رزق آنها را ما تقسیم کرده‌ایم، و در آن تقسیم ما بعضی را بر بعضی برتری داده‌ایم، تا که از آن، این مصلحت حاصل گردد، که یکی از دیگری کار بگیرد، و انتظام عالم برقرار گردد، و این امر ظاهر و یقینی است، که رحمت خاصّه یعنی نبوّت پروردگار تو به درجات از این مال و متاع و جاه و مقام دنیوی، که این مردم جمع می‌کنند، بهتر است، پس وقتی که تقسیم معیشت دنیوی را ما برای آنها نگذاشتیم، در صورتی که آن خیلی چیز کوچکی بود، پس نبوّت که خود اعلی‌ترین چیزی است، و مصالح آن هم بسیار بلند مرتبه است، آن چگونه موافق برای آنها تقسیم می‌شود.)

معارف و مسایل

باری تعالی در این آیات به یک شبهه مشرکان پاسخ داد، که درباره رسالت آن حضرتﷺ، پیش می‌کشیدند، در بدو امر آنها اصلاً آماده نبودند، که این را باور بکنند، که انسانی می‌تواند رسول خدا باشد، چنان‌که این شبهه آنها را قرآن در جاهای زیادی ذکر نموده است، که ما چگونه حضرت محمدﷺ، را رسول بپذیریم که او مانند عموم مردم می‌خورد و در بازارها می‌گردد، امّا وقتی در آیات متعدّد از قرآن توضیح داده شد، که این تنها از خصوصیات او نیست، بلکه به هر اندازه که در دنیا پیغمبر آمده است،

همه آنها انسان بوده‌اند، پس آنان با تبدیلی روش چنین شبهه وارد کردند، که اگر نبوّت به انسان محوّل کردنی بود، پس آن حضرت از نظر مال دارای چندان حیثیتی نیست، این مقام به جای او چرا به انسانی صاحب ثروت و مقامی از مکّه و طائف داده نشد، در روایات آمده است که آنها در این باره از مکّه‌ی مکرّمه ولید بن مغیره و عتبه بن ربیعه و از طائف عروه بن مسعود ثقفی و حبیب بن عمرو ثقفی یا کنانه بن عبد یا لیل را در نظر گرفته بودند[۱].

باری تعالی نسبت به این شبهه‌ی مشرکین دو پاسخ داده است، نخستین پاسخ در دومین آیه از آیات مذکور آمده، و پاسخ دوم در آیات آینده داده شده است، و تشریح آن همانجا خواهد آمد، خلاصه‌ی جواب اوّل، این است، که شما در این باره هیچ گونه حق مداخله‌ای ندارید، که حق تعالی مقام نبوّت را به چه کسی می‌دهد، و به چه کسی نمی‌دهد، توزیع نبوّت به اختیار شما نیست، و او تعالی طبق مصالح عظیم خویش، آن را انجام می‌دهد، وجود و عقل و شعور شما صلاحیت این کلام عظیم را ندارد، که توزیع نبوّت به شما محوّل گردد، تقسیم نبوّت که کاری است بسیار بزرگ، و حیثیت وجود و شعور شما متحمل آن نیست، و کار توزیع سرمایه و اقتصاد و اسباب آن، که چیز کوچکی است، شما صلاحیت توزیع آن را هم ندارید؛ زیرا ما می‌دانیم که اگر توزیع آن به شما محوّل گردد، شما نمی‌توانید ظرف یک روز نظام عالم را بچرخانید، و کل نظام از هم پاشیده می‌شود، بنابراین خداوند متعال تقسیم رزق شما را در زندگی دنیوی هم، به عهده‌ی شما نگذاشته است، بلکه کار توزیع اقتصاد را به دست خود گرفته است، پس وقتی که این کار کوچک را نمی‌توان به شما محول کرد، پس کار تقسیم نبوّت که کار بسیار بزرگی است، چگونه به شما محوّل می‌شود، هدف از کلام در آیات فقط تا این حد بود، امّا در ضمن پاسخ به مشرکین

۱ - روح المعانی.

آنچه حق تعالی دربارەی نظام اقتصاد اشاره فرمود، آن اصول متعدّدی نسبت به اقتصاد استنباط می‌گردد که توضیح مختصری از آن در اینجا ضروری است.

نظام الهی در تقسیم اقتصاد

﴿**نحن قسمنا بينهم معيشتهم**﴾ ما در میان آنها اقتصادشان را تقسیم کردیم، هدف این است که ما مطابق حکمت بالغه‌ی خویش، نظام جهان را به گونه‌ای ساخته‌ایم که در آن، هر یکی برای تکمیل لوازم زندگی خویش نیازمند به کمک دیگری است، و تمام مردم در این رشته نیازمندی، با یکدیگر، در گرو، قرار گرفته نیازمندیهای کلّ جامعه را دارند انجام می‌دهند، این آیه به صراحت تمام این مطلب را آشکار کرد، که خداوند متعال وظیفه تقسیم اقتصاد را مانند اشتراکیت به اراده انسان با اختیاری، محوّل نفرمود که او به وسیله‌ی جیره بندی، طی کند، که نیازمندیهای جامعه چه چیزهایی هستند، و آنها چگونه باید فراهم گردند، و وسایل تولید را به چه مناسبت در چه کارها باید به کار برد، و تقسیم درآمد در میان آنها روی چه معیاری قرار گیرد، به جای این، خداوند متعال تمام این کارها را به اختیار خود آنها گذاشت، و مقصود از گذاشتن آنها در اختیار خودشان این است، که هر شخصی را محتاج دیگری قرار داده، نظام دنیا را به گونه‌ای کرده است، که اگر در آن به وسیله پیمان کاری و غیره موانع غیر طبیعی پیش نیایند، این نظام خود به خود این تمام کارها را حل خواهد کرد، این نظام نیاز با همدیگر در اصطلاح اقتصاد امروز، نظام، عرضه و تقاضا و رسد گفته می‌شود.

قانون الهی عرضه و تقاضا این است، که هر چیزی که کمتر عرضه گردد و تقاضایش بیشتر باشد، قیمتش بالا می‌رود، لذا وسایل تولید با توجّه

به نفع بیشتر، به سوی آن متوجّه می‌شوند. و هرگاه درآمد در مقابل خواسته اضافه شود، نرخ پایین می‌آید چنان‌که تهیه‌ی بیشتر آن چیز، مفید نمی‌باشد و وسایل تولید به جای آن در چنان کار دیگری به‌کار گرفته می‌شوند که نیاز به آن بیشتر باشد، اسلام به وسیله همین نیروهای فطری، کار تولید سرمایه و توزیع آن را، انجام داده است، و در عموم احوال کار تقسیم اقتصاد را به اراده‌ی انسانی محوّل نکرده است، علّت آن این است که برای جیره بندی هر چند راههای پیشرفته‌ای یافته شوند، امّا امکان ندارد به وسیله‌ی آن، جزئیات لوازم زندگی، احاطه شوند، و چنین مسایل اجتماعی‌ای عموماً تحت چنین نظام الهی می‌باشند، و بیشتر این مسایل اجتماعی زندگی هم چنین طبعاً خود به خود حل می‌گردند، و محوّل کردن آنها به جیره بندی حکومت به جز ایجاد سدّی مصنوعی چیز دیگری نیست؛ و به طور نمونه، این‌که وقت روز برای کار است و شب برای خواب زیر قرار دارد عمرانی یا جیره بندی انسانی، انجام نگرفته است، بلکه کار خانه نظام قدرت الهی، خود به خود چنین قضاوت کرده است، هم چنین این مسأله که چه کسی با چه کسی ازدواج کند، زیر فرمان نظام فطری با مناسبات فطری خود به خود انجام می‌گیرد، و هیچ کسی در فکر این نیست که آن را به صورت جیره بندی انجام دهد، یا بطور مثال این امر که چه شخصی کدام شعبه علم و فن را میدان خود قرار دهد، به جای ذوق طبیعی و مناسب، محوّل کردن آن به قانون جیره بندی حکومت، فشار بی‌جایی است، و از آن نظام فطرت، درهم برهم می‌شود، هم چنین نظام اقتصاد را قدرت به اختیار خود گرفته است، و در دل هر شخصی علاقه به آن کاری را انداخته که برای او بیشتر مناسب است، و آن شخص می‌تواند آن را به بهترین وجه انجام دهد، چنان‌که هر شخص گر چه رفتگر باشد، به‌کار خودش خوشحال است، و آن را برای خود مایه‌ی افتخار می‌داند کما فی آیه ۳۲ سوره روم ﴿**کل حزب بمالديهم**

فرحون﴾ البتّه اسلام به روش نظام سرمایه داری. افراد را آنقدر آزاد نگذاشته است، که آنها به هر طریق جایز و نا جایز، سرمایه جمع کرده، در رزق را بر دیگران ببندند، بلکه در وسایل آمدنی میان حلال و حرام فرق قایل شده ربا، قمار، احتکار را ممنوع قرار داده است، باز بر درآمد مشروع واجبات عشر، زکات و غیره عاید کرده مفاسدی را مسدود کرده که در نظام فعلی سرمایه‌داری، یافته می‌شوند، و با وجود این هم، اگر گاهی پیمانکاریهایی برقرار شود، حکومت حق مداخله داشته، تا آنها را بشکند، و در اینجا جای تفصیل آن نیست، در این باره رسایل مستقل اینجانب به نام «مسأله سود»، «نظام اسلام در تقسیم ثروت» و «اصلاحات اقتصادی در نظام اسلام» ملاحظه شود.

حقیقت مساوات در اقتصاد

﴿و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات﴾ و ما گروهی را بر گروهی برتری داده‌ایم، از این معلوم می‌شود، که مساوات اقتصادی به این معنی که تمام افراد جهان در درآمد با هم کاملاً مساوی باشند، نه مطلوب است و نه ممکن العمل، تفصیل آن از این قرار است که خداوند متعال بر هر عضویی از کاینات وظایف و حقوقی مشخّصی فرموده است، و در هر دو بر حسب حکمت خویش، چنان تناسبی برقرار کرده است که بر عهده‌ی هر کسی چقدر وظایف است، همانقدر حقوق برای او مقرّر است، و علاوه بر انسان چون بر ذمّه‌ی بقیه‌ی مخلوقات فرایض کم گذاشته شده که آنها از نظر شرع به حلال و حرام و جایز و نا جایز مکلّف نیستند، بنابراین، حقوق آنها هم کم گذاشته شده است، چنان‌که انسان در معاملات خویش از آزادی وسیعی برخوردار است، که او از آن، با چند پایبندی کوچک، به هر شکلی که بخواهد می‌تواند استفاده کند، چنان‌که او پاره‌ای از حیوانات را سر بریده،

می‌خورد، و بر بعضی سوار می‌شود، و حقوق بعضی از مخلوقات را پایمال می‌کند، ولی این نسبت به آن مخلوقات، حق تلقّی نمی‌شود؛ زیرا چون فرایض آنها کم است، بنابراین حقوق آنها هم کم مقرّر شده است، باز در کل کاینات از همه بیشترین فرایض بر دوش انسان و جن گذاشته شده است، که آنها در هر قول و فعل، نقل و حرکت خویش به دربار الهی، جوابگو هستند، و اگر آنها مسؤولیت خویش را انجام ندهند، مستحق عذاب آخرت قرار خواهند گرفت. بنابراین خداوند متعال به انسان و جن نسبت به مخلوقات دیگر، حقوقی هم عنایت فرموده است، باز هم در افراد انسان این ملاحظه شده که هر کسی که وظایف و مسئولیتش نسبت به دیگران بیشتر باشد، حقوقش هم اضافه خواهد شد، از جمع افراد انسان، مسؤولیت بیشتری بر ذمّه‌ی انبیاءعلیهم السلام گذاشته شده است، پس حقوق بیشتری برای ایشان هم عنایت شده است.

در نظام اقتصاد هم، خداوند متعال این را مراعات فرموده است که به هر کسی آنقدر حقوق اقتصادی داده است، که او چقدر مسؤولیت بر دوش گرفته است، بدیهی است که ایجاد مساوات در فرایض اصلاً امکان‌پذیر نیست، و در آن تفاوت ناگزیر است، هرگز نمی‌تواند چنین باشد، که وظایف و فرایض هر یکی با دیگری کاملاً مساوی باشند؛ زیرا که فرائض و وظائف اقتصادی موقوف بر صلاحیتها و استعدادات فطری است، که شامل نیروی جسمی، سلامت، قوی مغزی و عمر و معیار ذهنی و جسمی و چالاکی است، و این را هر شخص با چشم باز می‌تواند، مشاهده کند.

با توجّه به این اوصاف، ایجاد یکسانی و مساوات در افراد انسان در توان بزرگ‌ترین حکومت مترقّی و پیشرفته اشتراکیت هم نیست، پس وقتی که در صلاحیتها و استعدادهای افراد انسان تفاوت ضروری است، حتماً، در فرایض آنها هم لزوماً تفاوت خواهد بود، و چون حقوق اقتصادی

موقوف بر همان فرایض است، بنابراین در حقوق اقتصادی یعنی درآمد تفاوت لازمی است؛ زیرا که اگر درآمد همه کلاً مساوی قرار داده شود، و در فرایض آنها تفاوت وجود دارد، پس به آن هیچ گاه عدل و انصاف برقرار نمی‌شود، بنابراین در این صورت هم درآمد بعضی نسبت به بعضی بیشتر و از بعضی نسبت به فرایض او هم، کمتر می‌باشد، که این بی انصافی صریح است.

از این واضح گردید که مساوات کلّی در درآمد، در هیچ قرنی نمی‌تواند قرین انصاف باشد، بنابراین سوسیالیسم در اوج ترقّی خویش (کونیزم کامل) هم مساواتی را که ادّعا دارد آن در هیچ حالتی نه قابل عمل است و نه قرین عدل و انصاف است.

البتّه چنین طی کردن که فرایض چه کسی کمتر و از چه کسی بیشتر است سپس مناسب با آن باید حقوق برسد، کاری است بسیار پیچیده و مشکل، و هیچ معیاری نزد انسان نیست که بتوان از آن، این، درست تعیین گردد، بسا اوقات چنین احساس می‌شود که یک مهندس ماهر و با تجربه، در یک ساعت آنقدر[1] درآمد به دست آورده که کارگر غیر هنرمند در تمام روز با حمل چندین تن بار خاک به دست نیاورده است، ولی اگر به دید انصاف نگاه بشود، پس قطع نظر از این‌که زحمت آزادانه‌ی تمام روز کارگر مساوی با آن بار مسؤولیت نمی‌تواند باشد که مهندسی بر دوش گرفته است، این درآمد مهندس پاداش زحمت یک ساعت او نیست، بلکه یک سهمی از زحمت چندین سال مغز به کار انداختن و عرق ریزی و جانفشانی است که در تعلیم و تربیت مهندسی و به دست آوردن مهارت و تجربه، او

۱ - سوسیالیسم می‌گوید که مساوات کامل در درآمد الان ممکن نیست امّا اگر بر اصول ابتدایی آن عمل گردد وقتی چنین خواهد آمد که مساوات در درآمد یا اشتراک فی‌الاملاک پدید می‌آید و آن دور کامل کمونیزم خواهد شد.



متحمّل شده است، آن هم در این شامل است. اشتراکیت در ادوار ابتدایی خویش، این تفاوت در آمد را پذیرفته است. چنانکه در تمام کشورهای سوسیالیستی در طبقات مختلف عمران و آبادی، تفاوت بی اندازه در حقوق یافته می‌شود. امّا اشتباه در اینجاست که تمام وسایل درآمد و تولید در اختیار حکومت گذاشته شده، و تعیین وظایف برای وسایل و توزیع درآمد متناسب به آن هم سپرد، حکومت قرار گرفته است، حال آن که چنانکه پیش از این ذکر گردید، برای برقراری تناسب میان فرایض و حقوق نزد انسان هیچ معیاری وجود ندارد، چنانکه در تحت پوشش روند کار اشتراکیت تعیین رزق مردم در کل کشور در دست چند تا کارگر آمده است و آنها مختار شده‌اند که به هر کس چقدر که بخواهند بدهند، و چقدر که بخواهند باز دارند، اوّلاً آنها به میدان وسیع بد دیانتی و اقربا نوازی نایل شده‌اند، که مأمورین دولتی در آن پرورش می‌شوند، ثانیاً اگر تمام کارمندان دولتی را فرشته تصوّر کنید که آنها فی الواقع می‌خواهند که توزیع در آن کشور بر اساس حق و انصاف باشد، ولی نزد آنها چه معیاری وجود دارد که طبق آن بتوان قضاوت کرد، که در میان فرایض یک مهندس با یک کارگر چه تفاوتی وجود دارد، و مناسب با آن چقدر تفاوت در درآمد قرین انصاف است.

حق این است که قضاوت صحیح این امر، از ادراک عقل انسان برتر است، بنابراین قدرت الهی این را به اختیار خود گذاشته است، و در آیه مورد بحث ﴿**و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات**﴾ خداوند متعال به آن اشاره نموده است که ما تعیین این تفاوت را به جای اینکه به مردم محوّل بکنیم، به دست خود گرفته‌ایم، و مفهوم به دست گرفتن آن در اینجا، این است که در این جهان نیازهای هر یکی به دیگری چنان وابسته کرده چنین نظامی ساخته‌ایم، که هر شخص به دادن آنقدر مزد به دیگری که او مستحق باشد

مجبور است، در اینجا هم نظام بنای عرضه و تقاضا بر احتیاج همدیگر، درآمد هر شخص را معین می‌کند، یعنی هر کسی این را خود قضاوت می‌کند که چقدر وظایف من به دوش خود گرفته‌ام برای آنها چقدر پاداش کافی خواهد شد، که اگر از آن کمتر برسد، راضی به کار کردن نمی‌شود، و اگر اضافه بخواهد کارفرما حاضر نمی‌شود از او کار بگیرد، مفهوم آیه ﴿**لیتخذ بعضهم بعض سخریا**﴾ همین است که ما در درآمد بدین خاطر تفاوت برقرار کردیم تا که یکی بتواند از دیگری کار بگیرد، و اگر درآمد همه با هم مساوی می‌شد، پس به درد کسی نمی‌خورد.

البته در بعضی اوضاع غیر معمول، ثروتمندان بزرگ از این نظام عرضه و تقاضا سوء استفاده نموده می‌توانند تنگدستان را بر این مجبور کنند، که آنها از استحقاق حقیقی خود بر اجرت کمتر، کار کنند، اسلام به وسیله احکام وسیع حلال و حرام و جایز و نا جایز، و نیز رهنمودهای اخلاقی و تصوّر آخرت، از پدید آمدن چنین حالاتی جلوگیری کرده است، و اگر گاهی در جایی این وضع پیش آید، حکومت اسلام اختیار دارد که در این اوضاع نابسامان، اجرتها را تعیین کند، امّا روشن است که این در اوضاع نابسامان است، لهذا برای این مطلب نیازی نیست که تمام وسایل تولید در اختیار حکومت گذاشته بشوند؛ زیرا که خسارات آن از فوائدش بیشترند.

مفهوم مساوات اسلامی

از اشارات سابق، این امر کاملاً واضح شد که مساوات کامل در درآمد، نه مقتضای عدل و انصاف است، و نه عملاً می‌تواند در جایی برگزار گردد، و نه مطلوب اسلام آن است، البتّه آن مساواتی که اسلام برپا نموده عبارت از مساوات قانون و معاشرت و ادای حقوق است، و مطلب آن این است که تحت روند کار سابق، قدرت الهی، برای هر شخصی چقدر حقوق تعیین

بشود، در به دست آوردن آن، آنها در حق قانون و تمدّن و معاشرت با هم برابرند، و معنی ندارد که شخص سردار و صاحب پست و مقام با احترام حق خود را حاصل کند، و گدا در به دست آوردن حق خود در به در گردد. و، ذلیل و خوار باشد، و قانون حق امیر را حفظ کرده تنگدست را بی یار و مددکار بگذارد، همین را حضرت ابوبکر صدّیق رضی الله عنه، در خطبه‌ی خود چنین بیان فرموده بود: **«والله ما عندی اقوی من الضعیف حتی آخذ الحق له و لا عندی اضعف من القوی حتی آخذ الحق منه»**. قسم به خداوند نزد من از مرد ضعیف قوی‌تر کسی نیست تا وقتی که حق او را بگیرم و به او بدهم و در نزد من از یک مرد قوی ضعیف‌تر کسی نیست تا وقتی که از او حق ضعیف را بگیرم.

از نقطه نظر اقتصاد صحیح، مراد از مساوات اسلامی این است، که در نظر اسلام برای هر شخص موارد کسب یکسان است، و اسلام نمی‌تواند این امر را تحمّل کند که چند تا ثروتمند بزرگ بر بابهای ثروت چیره شده برای خود پیمانکاری برپا کنند، و برای تجّار کوچک، نشستن در بازار را مشکل قرار دهند؛ چنانچه در اسلام، ربا، برد و باخت، قمار، احتکار، معاهدات تجارتی، اجاره دادن، ممنوع قرار داده شده است. و نیز با عاید کردن عشر، خراج، زکات، نفقات، صدقات و واجبات دیگر چنان فضایی پدید آورده شده است، که در آن هر انسان می‌تواند با در نظر گرفتن شایستگی، زحمت و سرمایه، مورد کسب مناسبی به دست آورد، و از آن می‌تواند یک محیط مرفّه تعمیر گردد و با وجود این بقا، تفاوت در درآمد، یک امر ناگزیری است، و چنان‌که در میان افراد انسان از نظر حسن و جمال، قوّت و صحت، عقل و اندیشه و آل و اولاد بر داشتن تفاوت ممکن نیست، هم چنین نمی‌توان این تفاوت را برداشت.

وَ لَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ
و اگر این امر نمی‌بود که تمام مردم بر یک دین قرار گیرند. ما می‌دادیم به منکران رحمن

لِبُيُوتِهِمْ سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ ﴿۳۳﴾ وَ لِبُيُوتِهِمْ
برای خانه‌های شان سقف نقره و نردبانها که بر آنها بالا روند. و برای خانه‌های‌شان

أَبْوَابًا وَ سُرُرًا عَلَيْهَا يَتَّكِئُونَ ﴿۳۴﴾ وَ زُخْرُفًا وَ إِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ
درب و تخت که بر آنها تکیه داده بنشینند. و طلا و نیستند همه اینها مگر استفاده

الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۳۵﴾
زندگی دنیا، و آخرت نزد رب تو برای کسانی‌است که می ترسند.

خلاصه‌ی تفسیر

(و این کفّار ازدیاد مال و ثروت را شرط صلاحیت نبوّت می پندارند، در صورتی که نبوّت یک امر گرانقدری است، لذا باید شرط صلاحیت آن هم گرانقدر باشد) و (ثروت و مقام دنیا در نزد ما چنان حقیر است که) اگر این امر (متوقع) نمی‌شد که (تقریباً) همه مردم بر یک طریقه می‌باشند (یعنی کافر می‌گردند) پس کسانی که به خدا کفر می‌کنند (و نزد خدا بسیار میغوض هستند) ما برای همه‌ی آنها سقفهای خانه‌های آنها را از نقره می‌کردیم و نردبانها را هم (از نقره می‌کردیم) که بر آنها بالا (و پایین) می‌رفتند و در بهای خانه‌ها راهم (از نقره می‌کردیم) و تخت هم (از نقره می‌کردیم) که بر آنها تکیه داده می‌نشینند و (همین اشیاء را) از طلا (می‌کردیم یعنی بعضی از نقره و بعضی از طلا، ولی همه این اسباب را بدین خاطر به کفّار ندادیم، که در طبایع بیشتر مردم حرص مال و متاع غالب است، و در این صورت ممکن، کفر سبب یقین تحصیل مال و متاع قرار می‌گرفت.

پس بجز چندی مردم تقریباً همه‌ی کفر را اختیار می‌کردند. بنابراین ما به تمام کفّار این وسعت ثروت و مال را ندادیم، و اگر این مصلحت مورد نظر قرار نمی‌گرفت، ما چنین نمی‌کردیم، و ظاهر است که چیزهای وسیع و با قدر به دشمن داده نمی‌شود، از این معلوم شد، که مال و متاع دنیا، در حقیقت چیزی عظیم الشّأن نیست، لذا آن نمی‌تواند برای صلاحیت مقام عظیم الشأن، مانند نبوّت شرط قرار بگیرد، و به جای آن شرط نبوّت آن ملکات عالیه‌اند که از طرف خدا به انبیا اعطا می‌گردد و این ملکات کاملاً در وجود محمّدﷺ، جمع هستند، پس نبوّت برای او زیبا بود، نه برای سرداران مکّه و طائف) و (علّت کاملاً روشن، حقارت دنیا را بیان می‌نماید که) همه این (ساز و سامان که در گذشته ذکر شدند) چیزی نیستند بجز کامرانی چند روزه زندگی دنیا (باز فنا آخر فنا) و آخرت (که ابدی است و از این جهت از آن بهتر است آن) نزد پروردگار تو برای خدا ترسان است.

معارف و مسایل

ازدیاد ثروت و مال، سبب فضل و کمال نیست

در این آیه نسبت به آنچه کفّار گفته بودند که چرا یکی از ثروتمندان دو شهر مکّه و طائف پیامبر قرار داده نشد، دومین پاسخ داده شده است، و خلاصه آن این‌که، یقیناً برای نبوّت وجود شرایط صلاحیت، لازم است، امّا نمی‌توان بر ازدیاد ثروت و مال به کسی نبوّت داد؛ زیرا ثروت و مال در نظر ما، آن قدر حقیر است که اگر خطر کافر شدن همه‌ی مردم نمی‌بود، ما بر کفّار طلا و نقره می‌بارانیدیم، و در حدیث صحیح ترمذی آمده که رسول خداﷺ، فرمود: «**لوكانت الدنيا تعدل عند الله جناح بعوضة ما سقىٰ كافرا منها شربة ماء**» یعنی اگر دنیا نزد خدا برابز وزن پر پشه‌ای قدری می‌داشت، او به کافر، یک جرعه آب نمی‌داد، از این معلوم شد که نه ازدیاد ثروت مال موجب

فضل و کمال است، و نه قلّت آن علامت کم بی ارجی انسان است، البتّه برای نبوّت قدری اوصاف عالی لازمی است، که آنها در سرور دو عالم به درجه‌ی کامل یافته می‌شوند، بنابراین ایراد کاملاً لغو و بیهوده است، و آنچه در این آیات گفته شد که اگر ثروت و مال بر کفّار افزون گردد، و همه‌ی مردم کافر می‌شوند، مراد از آن اکثریت قریب به اتّفاق مردم است، و اگر نه بعضی بندگان نیک خدا امروز هم موجود هستند که یقیناً می‌دانند که اگر آنها کفر را اختیار کنند، می‌توانند از ثروت و مال، خوش و خرّم و کامران باشند، امّا آنان به خاطر ثروت و مال، کفر را اختیار نمی‌کنند، شاید در آن زمان چنین افراد بر ایمان می‌ماندند، امّا شمار آنها در جمع مانند نمک و آرد قرار می‌گرفت.

وَ مَن یَعْشُ عَن ذِکْرِ الرَّحْمَٰنِ نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطَٰناً فَهُوَ لَهُ
و هر کسی‌که چشم پوشی‌کند از یاد رحمن مقرر می‌کنیم. بر او شیطانی‌که می‌باشد برای او

قَرِینٌ ﴿۳۶﴾ وَ إِنَّهُمْ لَیَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِیلِ وَ یَحْسَبُونَ أَنَّهُم
همراه. و آنها باز می‌دارند او را از راه و چنین تصور می‌کنند که ما

مُّهْتَدُونَ ﴿۳۷﴾ حَتَّىٰ إِذَا جَآءَنَا قَالَ یَٰلَیْتَ بَیْنِی وَ بَیْنَکَ بُعْدَ
بر راه هستیم. تا این‌که وقتی بیاید به نزد ما می‌گوید ای‌کاش، میان من و تو دوری

الْمَشْرِقَیْنِ فَبِئْسَ الْقَرِینُ ﴿۳۸﴾ وَ لَن یَنفَعَکُمُ الْیَوْمَ إِذ
مشرق ومغرب می‌بود، که چقدر همراه بدی‌است. وهیچ نفعی‌نیست شمارا امروز، وقتی‌که

ظَّلَمْتُمْ أَنَّکُمْ فِی الْعَذَابِ مُشْتَرِکُونَ ﴿۳۹﴾ أَفَأَنتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ
ظالم قرارگرفتید از این‌که شمادر عذاب شامل‌هستید. پس‌آیا تو می‌توانی بشنوانی کرهارا

أَوْ تَهْدِی الْعُمْیَ وَ مَن کَانَ فِی ضَلَٰلٍ مُّبِینٍ ﴿۴۰﴾ فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ
یاتفهیم کنی کورهارا و کسانی راکه در اشتباه صریح‌باشند. پس اگر گاهی‌ما شمارا بردیم.

فَاِنَّا مِنْهُم مُّنتَقِمُونَ ﴿۴۱﴾ اَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِى وَعَدْنٰهُمْ فَاِنَّا عَلَيْهِم
از اینها انتقام می‌گیریم. یا به تو نشان می‌دهیم آنچه به آنها وعده شده پس این در

مُّقْتَدِرُوْنَ ﴿۴۲﴾ فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِىٓ اُوْحِىَ اِلَيْكَ اِنَّكَ عَلٰى صِرٰطٍ
اختیار ماست. پس تو محکم بگیر راه آنچه به تو حکم شده، یقیناً تو هستی بر راه

مُّسْتَقِيمٍ ﴿۴۳﴾ وَ اِنَّهٗ لَذِكْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُوْنَ ﴿۴۴﴾
راست. و این یادگاری است برای تو و قوم تو. و به زودی از شما بازخواست می‌شود.

وَسْئَلْ مَنْ اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُّسُلِنَآ اَجَعَلْنَا مِنْ دُوْنِ
و بپرس از کسانی که رسول کرده فرستاده‌ایم پیش از تو، آیا ما گاهی قرار داده‌ایم بجز از

الرَّحْمٰنِ ءَالِهَةً يُّعْبَدُوْنَ ﴿۴۵﴾
رحمان حاکسانی دیگر، که عبادت کرده‌شوند.

خلاصه‌ی تفسیر

و هر کسی که از نصیحت (یعنی قرآن و وحی) خدا (عمداً) کور قرار گیرد، (مانند این کفّار که با وجود دلایل کافی و شافی، دست به تجاهل می‌زنند) ما بر او یک شیطان مسلّط می‌کنیم پس او (هر وقت) با او همراه می‌باشد و آنها (یعنی شیاطین همراه) آنان (یعنی اعراض کننده از قرآن) را (همیشه) از راه (حق) باز می‌دارند (اثر تسلّط این است) و اینها (با وجود دور شدن از راه حق) چنین تصوّر می‌کنند که آنها (یعنی ما) بر راه (درست) هستیم (پس کسی که گمراهی اش بدین صورت باشد، نسبت به راه یافتن او چه انتظاری می‌رود، پس چرا اندوهگین شد و چنین تسلّی داشته باشید که این تجاهل به زودی خاتمه می‌یابد، و به زودی اشتباه آنها بر آنان ظاهر می‌گردد، زیرا این تفاضل فقط در دنیاست) تا این‌که وقتی چنین شخص نزد ما می‌آید (و اشتباه او ظاهر می‌گردد) پس (به آن شیطان قرین) می‌گوید که

کاش در میان من و تو (در دنیا) به قدر شرق و غرب فاصله وجود می داشت (زیرا) که همراه بدی بودی (که تو مرا گمراه کردی، امّا حسرت در آنجا به درد نمی خورد) و (نیز به آنها گفته می شود که) وقتی که شما (در دنیا) کفر کرده بودید، پس (چنانکه امروز حسرت به دردتان نخورد، هم چنین) امروز این (هم) به دردتان نمی خورد که شما (و شیاطین) تمام در عذاب شریک باشیذ (آن چنان که در دنیا بسا اوقات بعضی را شریک مصیبت دیده یک گونه تسکین حاصل می شود، و چون در آنجا عذاب خیلی سخت می باشد، بنابراین به سوی دیگری التفاتی نمی باشد، هر شخص به حال خودش مبتلا می باشد، و خود را از دیگری بیشتر مبتلا به عذاب می پندارد) پس (وقتی که شما از این وضع آنها آگاه می شوید که برای آنها هیچ گونه توقّعی نیست پس) آیا شما می توانید.(چنین) کرانی را بشنوانید. یا (چنین) کورانی را و کسانی را که به گمراهی صریح (مبتلا) هستند به راه راست بیاورید (یعنی هدایت آنها از اختیار شما خارج شده، لذا شما درصدد این قرار نگیرید) باز (این سرکشی آنها خالی از دست نخواهد رفت، بلکه بر آن حتماً سزا مرتب خواهد شد، چه در حیات شما و چه بعد از وفات شما پس) اگر ما شما را (از دنیا) برداریم باز هم از آنها (کفّار) انتقام خواهیم گرفت، اگر آنچه به آنها وعده عذاب داده‌ایم آن را (در حیات شما بر آنها نازل کرده) به شما (هم) نشان دهیم باز هم (بعید نیست؛ زیراکه) ما بر آنها به هر شکل قادر هستیم، (مطلب این‌که عذاب حتماً خواهد آمد خواه هر وقت باشد، وقتی که چنین است) پس شما (تسلّی داشته باشید، و به اطمینان) بر قرآن پایدار باشید که به وسیله وحی بر شما نازل شده است؛ (زیرا) شما یقیناً بر راه راست هستید، (با این مطلب که کار خود را انجام دهید و به فکر کار دیگران نباشید) و این قرآن (که ما بر استوار ماندن بر آن امر می کنیم) برای شما و قوم شما موجب شرافت بزرگی است.

(برای شما از آنجا که شما مستقیماً به آن مخاطب قرار گرفته‌اید، و برای قوم بدین خاطر که آنها بالواسطه مخاطب قرار گرفته‌اند، هم کلام شدن به عموم پادشاهان شرف بزرگی فهمیده می‌شود، چه برسد به مخاطب قرار گرفتن ملک الملوک) و به زودی (در روز قیامت) از همه شما (نسبت به حقوق واجب خویش) بازخواست خواهد شد (پس از شما درباره‌ی تبلیغ سؤال می‌شود، که شما آن را کامل ادا کرده‌اید، و نسبت به عمل، از آنها سؤال می‌شود، پس نسبت به اعمال آنها از شما سؤال نخواهد شد، لذا شما چرا اندوهگین می‌شوید) و (آنچه ما وحی نازل شده بر شما را، حق قرار داده‌ایم، نسبت به آن از همه بزرگ‌ترین اعتراض کفّار درباره‌ی عقیده توحید است، که درباره حقانیت آن بیشتر بحث می‌کنند، پس آن در حقیقت چنان امر راستینی است، که تمام انبیاء علیهم‌السلام، بدان اجماع دارند، و چون انبیاء علیهم‌السلام، جامع دلایل عقلی و نقلی می‌باشند، بنابراین‌گویا بر آن هزاران دلایل عقلی و نقلی اقامه شده است، چنان‌که اگر دل شما بخواهد پس) شما از تمام آن انبیا که ما آنها را پیش از شما فرستاده‌ایم، بپرستید. (یعنی از کتابها و صحیفه‌های آنها که بقایایی موجود است، تحقیق کنید.) که آیا غیر از خدای رحمن (گاهی هم) معبودی دیگز مقرّر کرده بودیم که عبادت آنها بجا آورده شود، (هدف از این، گوشزد کردن دیگران است که دل هر کسی می‌خواهد، تحقیق کند، مطالعه‌ی کتابها را به صورت مجاز، به پرسیدن از رسولان تعبیر کرد.)

معارف و مسایل

اعراض از یاد خدا سبب صحبت بد است

﴿**و من یعش عن ذکر الرحمن**﴾ مطلب این‌که هر کسی که از نصیحت خدا یعنی قرآن و وحی، دیده و دانسته اعراض کند، ما بر او یک شیطان مسلّط می‌کنیم، که در دنیا همنیشه با او همراه می‌باشد، و او را از نیکیها باز

داشته بر بدی وادار می‌کند، و در آخرت هم وقتی که این شخص از قبر بر می‌خیزد، شیطان با او همراه می‌باشد، تا این‌که هر دو در جهنّم داخل می‌شوند[۱]، از این معلوم شد که به اعراض از یاد خدا در دنیا آن قدر سزا می‌رسد، که صحبت انسان خراب می‌شود. و شیاطین چه از جنّات باشند یا از انسانها او را از خوبیها باز داشته و بر بدیها نزدیک می‌کنند، او کلاً کارهای گمراهی انجام می‌دهد. امّا چنین تصوّر می‌کند که من کار خوب انجام می‌دهم[۲]، شیطانی که در اینجا تسلّط آن ذکر شده، علاوه از آن شیطانی است که همراه با هر مؤمن و کافر مقرّر شده است؛ زیرا که او از مؤمن در اوقات بخصوصی جدا هم می‌شود، و این همیشه می‌ماند[۳].

﴿**و لن ینفعکم الیوم**﴾ در تفسیر این آیه دو امر می‌تواند باشد، یکی این‌که وقتی که کفر و شرک شما ثابت شده است، پس در آخرت این آرزوی شما به درد نمی‌خورد که کاش این شیطان از من دور می‌شد؛ زیرا در آن زمان شما در عذاب شریک می‌باشید، در این صورت ﴿**انکم فی العذاب**﴾ به معنای **لانکم** می‌باشد، و ضمیر فاعل ینفع به طرف مقوله ﴿**یا لیت بینی**﴾ بر می‌گردد.

و تفسیر دوم این ممکن است، که پس از رسیدن به آنجا شریک شدن شما و شیاطین در عذاب، به درد نمی‌خورد، در دنیا یقیناً چنین است که وقتی چند نفر در مصیبت شریک باشند، غم هر یکی سبک خواهد شد، امّا در آنجا چون هر کسی به خاطر خودش می‌باشد، و کسی درد دیگری را نمی‌تواند از بین ببرد بنابراین از این اشتراک چندان فایده نمی‌رسد، پس در این صورت «**انکم فاعل ینفع**» می‌باشد.

۱ - قرطبی.
۲ - قرطبی.
۳ - بیان القرآن.

شهرت نیک در دین پسندیده است

﴿و انه لذکر لک و لقومک﴾ و این قرآن برای شرف شما و قوم شما بسیار چیز بزرگی است، مراد از اذکر در اینجا نام نیک است، و مطلب این‌است که قرآن کریم برای شما و قوم شما باعث شرف عظیم، شهرت و نیک نامی است، لذا خداوند متعال آن را در اینجا به طور احسان ذکر نمود، و از اینجاست که حضرت ابراهیمعليه‌السلام، دعا کرده بود **﴿واجعل لی لسان صدق فی الاخرین﴾**(۱)

امّا این را باید یاد کرد که شهرت نیک زمانی مستحسن است که وقتی بدون این‌که مقصد زندگی قرار داده شود اعمال صالح از انسان خود بخود صادر گردند، و اگر کسی فقط به این خاطر نیکی می‌کند که از آن در دنیا نام نیکی از او بجا بماند، پس این ریا است که از آن تمام فواید نیکیها از بین خواهد رفت، و برعکس گناه لازم می‌گردد.

مراد از قوم او در این آیه، طبق تصریح بعضی از مفسّرین، تنها قبیله‌ی قریش است و از آن تنها فضیلت قریش به اثبات رسیده است، امّا علاّمه قرطبی فرموده است که صحیح این‌است که مراد از آن تمام امّت او است در هر رنگ و هر نسلی که باشند، قرآن برای همه‌ی آنها موجب عظمت و شرف و نام نیک است(۲).

﴿و سئل من ارسلنا من قبلک رسلنا﴾ شما از همه‌ی این پیامبران که ما آنها را قبل از شما مبعوث کرده‌ایم، بپرس.

در اینجا این سؤال پدید می‌آید که انبیای گذشته فوت کرده‌اند، چگونه دستور داده می‌شود، که از آنان سؤال شود، جواب آن را بعضی از مفسّرین چنین داده‌اند، که مطلب آیه این‌است، که خداوند متعال به صورت معجزه شما را با انبیا گذشته به ملاقات می‌رساند، آنگاه این را از آنان سؤال

۱ - تفسیر کبیر. ۲ - قرطبی.

بفرمایید، چنان‌که در شب معراج آن‌جنابﷺ، با تمام انبیاءعلیهم السلام ملاقات کردند. و علاّمه قرطبی بعضی از روایات را نقل کرده که از آنها چنین معلوم می‌شود که آن جنابﷺ بعد از این‌که امام الانبیاء قرار گرفت و آنها را به جماعت نماز داد، از آنها سؤال فرموده بود، امّا ما نتوانستیم اسناد این روایات را دریابیم، بنابراین بعضی از مفسّرین مطلب آیه را چنین بیان فرموده‌اند، که مراد از آن سؤال از خود انبیاءعلیهم السلام، نیست، بلکه مراد از آن اینکه از کتب و صحائف که بر آنها نازل شده تحقیق کرد، و از علمای امّت آنها سؤال کرد، چنانچه آن صحیفه‌های که از انبیای بنی اسرائیل بالفعل موجود هستند، با وجود تحریفات زیادی که در آنها به‌کار رفته است.

تعلیم توحید و بیزاری از شرک تا هنوز در آنها وجود دارد، که به طور نمونه می‌توان از عبارات بائبل عصر حاضر که در ذیل درج می‌گردند ملاحظه کرد.

تعلیم توحید در صحائف انبیاءعلیهم السلام

در تورات فعلی آمده است تا بدانی که فقط خداوند خداست و بجز از او کسی دیگر نیست[۱].

و بشنو ای اسرائیل خداوند که خدای ماست فقط یک خداست[۲].

در صحیفه یسعیاه‌علیه السلام، آمده است:

منم خداوند و کسی دیگر نیست، بجز از من خدایی نیست از مشرق تا مغرب همه‌ی مردم بدانند که بجز من کسی نیست، منم خداوند و بجز من کسی دیگر نیست[۳]

این قول حضرت مسیح در انجیل عصر حاضر مذکور است:

۱ـ استثناء ۴ ـ ۳۵.
۲ـ استثناء ٦ ـ ۴.
۳ـ یسعیاه ۴۵ ـ ۵ و ٦.

ای اسرائیل بشنو، خداوند خدای ما یک خداست و تو با خداوند خدای خود، به تمام مال و به تمام جان و به عقل محبوب خود و به تمام توان خود محبّت داشته باش[۱].

منقول است که باری آن جناب در حال مناجات، فرمود: زندگی جاویدانی این است که او تو را خدای واحد و بر حق و یسوع مسیح را که تو فرستاده‌ای، بداند[۲].

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَیٰ بِئَایَٰتِنَآ إِلَیٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَإِیْهِ فَقَالَ إِنِّی رَسُولُ
و ما فرستادیم موسی را با نشانی‌های خود به سوی فرعون و سرداران او، پس گفت که من فرستاده‌ی

رَبِّ الْعَٰلَمِینَ ﴿۴۶﴾ فَلَمَّا جَآءَهُم بِئَایَٰتِنَآ إِذَا هُم مِّنْهَا یَضْحَکُونَ ﴿۴۷﴾
ربّ جهانم. پس وقتی که آورد به پیش آنها نشانیهای ما را، شروع کردند به آنها به خنده.

وَ مَا نُرِیهِم مِّنْ ءَایَةٍ إِلَّا هِیَ أَکْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَ أَخَذْنَٰهُم بِالْعَذَابِ
و هر چه نشان دادیم به آنها نشان از گذشته بزرگتر است و گرفتیم ما آنها را به مشقت

لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ ﴿۴۸﴾ وَ قَالُوا یَٰٓأَیُّهَ السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّکَ بِمَا
تا که آنها باز آیند. و گفتند ای ساحر بخوان برای ما خدایت را هم چنان‌که

عَهِدَ عِندَکَ إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ ﴿۴۹﴾ فَلَمَّا کَشَفْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ
آموخته تو را ما حتماً به راه خواهیم آمد. پس وقتی برداشتیم ما از آنها مشقت، ناگهان آنها

یَنکُثُونَ ﴿۵۰﴾ وَ نَادَیٰ فِرْعَوْنُ فِی قَوْمِهِ قَالَ یَٰقَوْمِ أَلَیْسَ لِی
وعده می‌شکنند. و اعلان کرد فرعون در قوم خود، گفت ای قوم من آیا به‌دست من نیست

مُلْکُ مِصْرَ وَ هَٰذِهِ الْأَنْهَٰرُ تَجْرِی مِن تَحْتِیٓ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿۵۱﴾
پادشاهی مصر و این جویها جاری هستند در زیر ساختمان من آیا شما نمی‌بینید.

۱ ـ مرقس ۱۴:۲۹ و متی ۲۲:۳۶.
۲ ـ یوحنا ۱۷:۳.

أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَـٰذَا الَّذِی هُوَ مَهِینٌ وَ لَایَکَادُ یُبِینُ ﴿۵۲﴾ فَلَوْلَا
آیا منم بهتر یا از کسی که او عزتی ندارد و نمی‌تواند درست صحبت بکند. پس چرا

أُلْقِیَ عَلَیْهِ أَسْوِرَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَـٰئِكَةُ مُقْتَرِنِینَ ﴿۵۳﴾
انداخته نشد بر او النگوی طلایی یا می‌آمدند با او فرشتگان پر بسته.

فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَـٰسِقِینَ ﴿۵۴﴾ فَلَمَّا
پس استحمار کرد قوم خود را پس از او اطاعت‌کردند، یقیناًبودند قوم نافرمان. پس وقتی‌که

ءَاسَفُونَا انتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَـٰهُمْ أَجْمَعِینَ ﴿۵۵﴾ فَجَعَلْنَـٰهُمْ
مارا به‌خشم درآوردند، انتقام گرفتیم از آنها پس غرق‌کردیم همه‌را. پس قرار دادیم آنهارا

سَلَفًا وَ مَثَلًا لِّلْآخِرِینَ ﴿۵۶﴾
گذشته و نمونه‌ای برای باز ماندگان.

خلاصه‌ی تفسیر

و ما موسی علیه‌السلام را با دلایل خود (یعنی معجزات عصا و ید بیضا) نزد فرعون و امرا او فرستاده بودیم، پس او (نزد آنها آمده،) فرمود: من از طرف پروردگار جهانیان (برای هدایت شما مردم) برانگیخته شده و پیامبر هستم (ولی فرعون و اهل او قبول نکردند) باز (ما دلایل دیگر به شکل عذاب جهت اثبات نبوّت او ظاهر کردیم، یعنی قحط سالی و غیره، ولی باز هم حالت آنها چنین ماند که) وقتی موسی علیه‌السلام پیش آنها با (آن) نشانه‌های ما که (به آنها آیات تسعه می‌گویند) آمد، پس ناگهان بر آن (معجزه‌ها) شروع به خندیدن کردند (که اینها چه معجزات خوبی هستند، بلکه فقط وقایع و حوادث سطحی هستند، زیرا قحط و غیره همینطور می‌باشند، امّا این حماقت آنها بود؛ زیرا از قرائن دیگر معلوم می‌شود که این وقایع سطحی نیستند، بلکه به صورت معجزه هستند، لکن آنها به او تهمت ساحری زدند،

چنان‌که در آیه‌ی ۱۳۲ سوره‌ی اعراف جمله ﴿**لتسحرنا بها**﴾ بر آن گواه است،) و (کیفیت آن نشانه‌ها از این قرار بود، که) آنچه ما به آنها نشانی نشان داده بودیم از نشانه‌های دیگر بزرگ‌تر بودند (با این مطلب که همه نشانه‌ها بزرگ بودند، و مطلبش این نیست، که هر نشانی از هر نشانی بزرگ‌تر بود، این نوعی محاوره‌ای است که هرگاه کمال چند چیز را بخواهند، بیان کنند، می‌گویند که هر یکی از دیگری بزرگتر و این هم امکان دارد که در حقیقت هم هر معجزه آینده نسبت به معجزه گذشته، دارای فضیلتی باشد،) و ما (با واقع کردن آن نشانه‌ها) مردم را در عذاب گرفتار کرده بودیم، تا که آنها (از کفر خود) باز آیند، (یعنی آن نشانه‌ها هم دلیل نبوت بودند، و هم برای آنها عذاب، ولی آنها باز نیامدند، با وجود این‌که بر وقوع هر نشانی چندین بار از آنها عهد گرفته شده بود) و آنها (بر هر نشانی به موسی عليه السلام، چنین) گفتند که ای ساحر (این لفظ طبق معمول از فرط بد حواسی از دهن‌شان بیرون آمده، و اگر نه در چنین وقت خواسته عاجزانه، گفتن چنین کلمه شرارت انگیز، بعید معلوم می‌گردد، به هر حال، مطلب این است، که ای موسی) برای ما به پیش خدایت چنین دعا کن، که او به تو عهد کرده است، (و آن این است که بر باز آمدن ما قهر ازاله شود، ما تعهد می‌دهیم که اگر شما این عذاب را بردارید، پس) ما حتماً بر راه خواهیم آمد، باز وقتی که ما آن عذاب را از آنها برداشتیم آنها عهد (خود) را شکستند. (بیان این نه نشانی در سوره اعراف آمده است) و فرعون غالباً به این خاطر که نشاید عموم مردم با مشاهده معجزات مسلمانان بشوند) در قوم خود اعلان کرد و (در آن اعلان) گفت، (دستور داد تا بگویند که) ای قوم من آیا پادشاهی مصر (با توابع) برای من نیست و (ببینید) این جویها در زیر (ساختمان) من جاری هستند، آیا شما (این چیزها را) نمی‌بینید (که پیش حضرت موسی عليه السلام، هیچ چیزی نیست، پس بگویید که آیا من افضل و قابل پیروی هستم، یا

موسی علیه السلام،) بلکه من برترم از آن شخصی (موسی علیه السلام که (از نظر ثروت و مقام انسان) کم قدری است و نیروی بیان هم ندارد.

(و اگر این شخص خود را پیغمبر معرّفی می‌کند) پس چرا بر (دستهای) او النگوی طلایی انداخته نشده است، (چنانکه عادت پادشاهان دنیاست، که وقتی که بر کسی عنایت خاص مبذول می‌دارند پس به او در عموم دربار النگوی طلایی می‌پوشانند، با این مطلب که اگر به این شخص پیغمبری می‌رسید پس از طرف خدا در دستهای او النگوی طلایی می‌بود، یا فرشتگان در جلو او پر بسته می‌آمدند، (چنان‌که دسته‌ی امرای شاهی بدین شکل بیرون می‌آیند،) کوتاه سخن این‌که (این چنین صحبت کرده) قوم خود را مغلوب (العقل) کرد و آنها به گفته او آمده شدند (و) آنها (از قبل) نافرمان بودند (از اینجاست که سخنان فرعون بیشتر بر آنها مؤثر واقع می‌شدند) باز وقتی که آنها (بر کفر و عناد اصرار کردند) ما را به خشم درآوردند، پس ما از آنها انتقام گرفتیم، و همه آنها را غرق کردیم و ما آنها را برای نسل آینده نمونه (عبرت) از متقدّمین خاصّی قرار دادیم.

(مراد از متقدّمین خاص این‌که مردم به یاد کردن داستان آنها عبرت بیاموزند که ببینید که در متقدّمین چنین کسانی هم گذشته‌اند و حالت آنها این چنین هم بوده است.)

معارف و مسایل

داستان حضرت موسی علیه السلام، در ماقبل چندین بار گذشته است، وقایعی که در این آیات به آنها اشاره شده، در سوره‌ی اعراف به تفضیل آمده‌اند. هدف از یادآوری آنها در اینجا، این است، که آنچه کفّار مکّه نسبت به عدم ثروت آن‌حضرت صلی الله علیه وسلم، بر عدم نبوّت او ایراد شبهه می‌کنند، شبهه‌ی جدیدی نیست، بلکه فرعون و قوم او این را بر نبوّت حضرت موسی علیه السلام، وارد کرده بودند. فرعون چنین گفته بود که من مالک کشور مصر هستم، و در

زیر ساختمانهای من جویها جاری هستند، لذا من از حضرت موسی علیه السلام، (معاذاللّه) افضل هستم، پس چگونه او در مقابل من می‌تواند به نبوّت برسد، امّا چنان‌که این ایراد شبهه او به درد او نخورد، و با قوم خود غرق گردید، هم چنین این اعتراض کفّار مکّه هم آنها را از وبال دنیا و آخرت نمی‌تواند نجات دهد.

﴿**و لا یکاد یبین**﴾ آنکه قوّت بیان هم ندارد. اگر چه خداوند به برکت دعای حضرت موسی علیه السلام، لکنت زبان او را دور کرده بود، امّا فرعون به یاد منظره‌ی قبل او بود، بنابراین بر حضرت موسی عیب گرفت، و این هم می‌تواند باشد که مراد از قوّت بیان در اینجا، به جای روانی زبان، قوّت و توضیح دلایل باشد، و مطلب فرعون این باشد، که پیش حضرت موسی علیه السلام، چنان دلایل کافی نیست که بتواند مرا قانع کند، در صورتی که این اتّهام بی‌جای فرعون بود، و اگر نه حضرت موسی علیه السلام، فرعون را در مقابل به دلایل و براهین، مبهوت کرده بود[۱].

﴿**فاستخف قومه**﴾ این می‌تواند، دو تا ترجمه داشته باشد: یکی این‌که فرعون قوم خود را به سهولت تابع خود کرد (**طلب منهم الخفة فی مطاوعته**)، دوم این‌که او قوم خود را احمق یافت (**وجدهم خفیفة احلامهم**)[۲].

﴿**فلما ءاسفونا**﴾ این از اُسف مشتق است، که معنای لغوی آن تأسّف است، لذا معنای لفظی این جمله می‌باشد، که وقتی آنها ما را افسوس دادند، و افسوس به کثرت، به معنای خشم استعمال می‌شود، لذا ترجمه‌ی محاوره‌ای آن عموماً چنین می‌باشد، که وقتی آنها ما را به خشم درآوردند، و چون باری تعالی از کیفیات انفعالی خشم مبرّاست، بنابراین، مطلب آن این‌که: آنها آن چنان کارهایی انجام دادند که ما به سزا دادن آنان تصمیم

۱ـ تفسیر کبیر و روح المعانی.
۲ـ روح المعانی.

قطعی گرفتیم[1].

وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلاً إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ ﴿۵۷﴾ وَ قَالُوا
وقتی که مثال پسر مریم بیان شد، ناگهان قوم تو از آن فریاد می‌کشند. و می‌گویند

ءَأَلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلاً بَلْ هُمْ قَوْمٌ
آیا معبودان ما بهتراند یا او، این مثال را برای نزاع بیان می‌کنند بلکه ایشان هستند

خَصِمُونَ ﴿۵۸﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَ جَعَلْنَهُ مَثَلاً لِبَنِي
جدل باز. او کیست یک بنده ایست که ما بر او فضل کردیم و قرار دادیم او را مثال برای بنی

إِسْرَءِيلَ ﴿۵۹﴾ وَ لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَئِكَةً فِي الْأَرْضِ
اسرائیل. و اگر ما بخواهیم در می‌آوریم از شما فرشته که باشند در زمین

يَخْلُفُونَ ﴿۶۰﴾ وَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَذَا
بجای شما. و آن نشانی قیامت است پس در آن شک نکن، و گفته مرا قبول کن این

صِرَطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿۶۱﴾ وَ لَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطَنُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ
راهی است راست. و باز ندارد شما را شیطان، او برای شما دشمن

مُبِينٌ ﴿۶۲﴾ وَ لَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَ
صریح است. وقتی که آورد عیسی نشانیان را گفت آورده‌ام به پیش شما سخنان پخته و

لِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ ﴿۶۳﴾
نشان‌دادن بعضی‌چیزکه درآن اختلاف‌می‌کردید. پس‌بترسیداز خدا وگفته مرا قبول‌کنید.

إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿۶۴﴾
یقیناً خداست پروردگار من و پروردگار شما، پس از او بندگی کنید. این است راه راست.

۱ - روح المعانی.

فاختلف الأحزابُ من بينهمْ فويلٌ للّذين ظلموا من عذاب يوم
پس شدند چندین فرقه از میان خود پس هلاکت است برای گناهکاران از عذاب روز

أليم ﴿۶۵﴾
دردناک.

خلاصه‌ی تفسیر

(باری آن حضرتﷺ، فرموده بود(که هر آنچه بجز از خدا بندگی آن‌ها بجا آورده می‌شود، در هیچ یکی از آنها خیری نیست، بعضی از قریش بر این ایراد گرفتند، که نصاری از حضرت عیسی بندگی می‌کنند، و شما در باره‌ی او می‌پذیرید، که او سرا پا خیر بود، در پاسخ به آن، خدا می‌فرماید) وقتی که در باره‌ی (حضرت عیسی) پسر مریم (از طرف یک معترض) مضمون عجیبی بیان شد، (عجیب به این خاطر که از نگاه سطحی می‌توانستند بطلان آن را در یابند، پس با وجود عقل و هوش چنین اعتراض، امر بسیار عجیبی بود. الغرض، وقتی این ایراد گرفته شد،) پس ناگهان قوم تو از (شنیدن) این (اعتراض از بس که خوش شدند) سر و صدا راه انداختند و (با آن معترض متّفق شده،) گفتند که بگو معبودان ما پیش شما بهترند یا عیسیعليه‌السلام، بهتر است، بدین مقصود که شما حتماً حضرت عیسیعليه‌السلام، را بهتر می‌دانید، حال آن که آنچه شما گفته بودید که هر کسی که غیر از خدا بنا حق بندگی شود، در آنها هیچ خیری نیست، مقتضای آن این است که در حضرت عیسی، عليه‌السلام، هم هیچ گونه خیری نباشد، از این، یکی این قول شما (معاذاللّه) درست نماند، ثانیاً معلوم شد که کسی که شما او را خیر می‌گویید از او هم عبادت کرده می‌شود، لذا از این صحّت شرک ثابت شد، در آینده نسبت به این اعتراض پاسخ داده شده، اوّلاً به صورت اجمال، بعداً به صورت تفصیل، اجمال آن این‌که) آنچه آن‌ها (اعتراض

عجیب) بیان کردند، فقط به خاطر غرض بود (نه برای طلب حق، و اگر نه بیهودگی این اعتراض بر آنها مخفی نمی‌ماند، و این نزاع آنها با این اعتراض، مخصوص نیست،) بلکه آنها (حسب عادت خویش) هستند جدل باز (که در بیشتر امور نزاع بر پا می‌کنند، باز جواب تفصیلی است) که عیسی علیه السلام فقط آن چنان بنده‌ای است که ما بر او (با اعطای مقبولیت و کمالات نبوّت) احسان کرده‌ایم و او را (مستقمیاً) برای بنی اسرائیل (و من غیر مستقیم برای دیگران به عنوان) نمونه‌ای (از قدرت خویش) قرار داده بودیم (تا مردم بدانند که برای خدا چنین خلق بدون از پدر هم، مشکل نیست، از این، نسبت به هردو اعتراض آنها، پاسخ داده شد، که تفصیل آن در معارف و مسایل خواهد آمد)، ما (از این هم بر امور عجیب و غریب‌تر توانا هستیم چنان‌که) اگر می‌خواستیم از شما فرشته می‌آفرید (چنان‌که فرزندان شما از شما آفریده می‌شوند) که آنها بر زمین‌مانند انسان یکی بعد از دیگری ساکن می‌شدند (یعنی آفرینش آنها هم مانند انسان می‌شد، و مرگ نیز از آفرینش بدون پدر لازم نمی‌آید، که حضرت عیسی علیه السلام، بنده‌ی خدا و ما تحت قدرت او نباشد، لذا این نمی‌تواند دلیل معبود بودن حضرت عیسی قرار بگیرد، بلکه در چنین آفرینش، بعضی حکمتها وجود داشت که یکی از آنها در سابق بیان شد، که او را نمونه‌ای از قدرت خود قرار داده بود) و (حکمت دیگر این بود که) او (یعنی در چنین آفرینش حضرت عیسی علیه السلام) وسیله‌ی یقینی (امکان) قیامت است، (بدین شکل که در زندگی دوباره در قیامت از این بالاتر چه استبعادی وجود دارد، که آن خلاف عادت است، و از آفرینش حضرت عیسی علیه السلام، بدون پدر ثابت شد، که خداوند متعال بر صادر کردن امور بر خلاف عادت، قادر است، پس از این، صحّت عقیده‌ی قیامت و آخرت، به اثبات رسید، و وقتی که شما این دلیل عقیده آخرت را شنیدید)، پس شما در (صحّت) این، شک نکنید و (در عقاید توحید و

آخرت و غیره) از من پیروی کنید این (مجموعه که من شما را به آن دعوت می‌دهم) راه راست است و نباید شیطان شما را (از آمدن بر این راه) باز دارد، او یقیناً دشمن صریح شماست و (تا اینجا، پاسخ به اعتراض مذکور کفّار بود، و در آینده از خود مضمون دعوت حضرت عیسی علیه‌السلام، تأییدی برای اثبات توحید و ابطال شرک است، یعنی) وقتی حضرت عیسی علیه‌السلام با معجزات صریح آمد، پس او (با مردم) گفت که من به نزد شما سخنان دانش آورده‌ام (تا که عقاید شما را اصلاح کنم) و تا که بعض امور (که از آن جمله اعمال حلال و حرام) را که شما در آن اختلاف می‌کنید با شما بیان کنم (که تا از آن اشتباه و اختلاف برطرف گردد، وقتی که من چنین آمده‌ام) پس شما از خدا بترسید (و نبوّت مرا انکار نکنید؛ زیرا این مخالفت با خداست) گفته مرا قبول کنید، (زیرا که برای تصدیق نبوّت این لازم است، و حضرت عیسی علیه‌السلام، چنین هم فرمود که) یقیناً خداست پروردگار من و پروردگار شما پس (تنها) از او عبادت کنید (و) همین (توحید) است راه راست، پس (با وجود این بیان صریح حضرت عیسی علیه‌السلام، نسبت به توحید، باز هم) گروه‌های متعدّد (در این باره) با هم اختلاف کردند، (یعنی بر خلاف توحید، مذاهب مختلف ایجاد کردند، چنان‌که درباره‌ی توحید اختلاف نصاری و غیر نصاری هم واضح است.)

پس ویرانی است برای ظالمان (یعنی مشرکان اهل کتاب و غیر اهل کتاب) از عذاب روز دردناک (پس از خود این دعوت حضرت عیسی علیه‌السلام، توحید تأیید شد، لذا از عبادت بی‌جای حضرت عیسی علیه‌السلام، استدلال بر صحّت شرک، مثال مدّعی سست و گواه چیست.)

معارف و مسایل

﴿**و لما ضرب ابن مریم مثلاً اذا قومک منه یصدون**﴾ درباره‌ی شأن نزول

این آیات، مفسّرین سه روایت بیان فرموده‌اند، یکی این‌که باری آن‌حضرتﷺ، به قبیله‌ی قریش خطاب کرده فرمود، یا معشر قریش «**لا خیر فی احد یعبد من دون الله**» یعنی ای مردم قریش آن کسی که بجز خدا از او عبادت شود در او خیری نیست، بر این مشرکین گفتند که نصاری از حضرت عیسی علیه السلام عبادت می‌کنند و خود شما این را تسلیم دارید که او بنده‌ی نیک و نبی خدا بود، در پاسخ به این شبهه این آیات نازل شدند[۱].

دومین روایت این است که وقتی آیه‌ی ۹۸ سوره انبیاء ﴿**انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم**﴾ یقیناً شما ای مشرکان و آنچه عبادت آنها را می‌کنید، آتش افروز جهنّم قرار می‌گیرید، بر آن نازل شد.

عبدالله بن الزبعری که تا آن زمان کافر بود، گفت: بهترین پاسخ برای این آیه به نزد من است، و آن این‌که نصاری از حضرت مسیح عبادت می‌کنند، و یهود از حضرت عزیر، آیا این دو تا هم آتش افروز جهنّم قرار می‌گیرند، با شنیدن این، کفّار قریش بسیار مسرور شدند، آنگاه خداوند بر این، آیه ۱۰۱ سوره‌ی انبیاء ﴿**ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون**﴾ و آیات مذکور سابق سوره‌ی زخرف را نازل نمود[۲].

سومین روایت این است که باری مشرکین مکّه این خیال بیهوده را اظهار کردند، که حضرت محمّدﷺ، می‌خواهند ادّعای خدایی داشته باشند، و مورد سندش این است، که همانگونه که نصاری حضرت مسیح را عبادت می‌کنند، ما هم از او عبادت کنیم، بر این، آیات مورد بحث سابق نازل گردید، و در حقیقت در میان آن هیچ تعارضی وجود ندارد، امکان دارد، که کفّار هر سه تا قول راگفته باشند، که در پاسخ به آنها این آیات جامع نازل شده‌اند، که از آنها به هر سه شبهه پاسخ داده شده است، پاسخ این شبهه آخر در آیات مذکور کاملاً روشن است. کسانی که از حضرت مسیح عبادت

۱- قرطبی.
۲- ابن کثیر و غیره.

کرده‌اند نه به دستور خدا کرده و نه این آرزوی حضرت مسیح بوده، و نه قرآن آن را تأیید می‌کند آنها از تولّد حضرت مسیح بدون پدر، در اشتباه قرار گرفته‌اند، و قرآن آن اشتباه را رد می‌نماید، پس این چگونه ممکن است که آن حضرت ﷺ، معاذالله با مشاهده مسیحیان، ادّعای خدایی کرده باشند.

در روایت اوّل و دوم حاصل اعتراض کفّار تقریباً یکی است، و پاسخ آن از آیات مذکور چنین بر می‌آید، که آنچه خدا فرموده بود، آن کسانی که بجز خدا مردم آنها را معبود قرار داده‌اند، آتش افروز جهنّم قرار می‌گیرند، یا که آن‌حضرت ﷺ فرموده بود که در آنها خیری نیست، مراد از آنها، آن معبودانی بودند که بدون روح بودند، مانند بتهای سنگی یا ذی‌روح که به عبادت خود دستور داده باشند، یا حداقل از آن راضی باشند، مانند شیاطین، فرعون، نمرود و غیره، و حضرت عیسی علیه السلام، چطور می‌تواند در آنها داخل باشد، که او هرگز در هیچ مرحله‌ای عبادت کردن خود را پسند نمی‌کند، و نصاری بنابر دستور او از او عبادت نمی‌کردند، بلکه ما او را نمونه از قدرت خود قرار داده بدون پدر آفریده بودیم، تا که این امر بر مردم روشن گردد، که خداوند متعال در آفرینش خویش، به هیچ واسطه از اسباب نیازمند نیست، امّا نصاری از آن، اشتباه استنباط کرده، او را معبود قرار داده‌اند، در صورتی که این معبود قرار دادن او از نظر عقل هم اشتباه بود، و بر خلاف دعوت خود حضرت عیسی، علیه السلام، هم بود؛ زیرا که او همیشه به توحید تعلیم داده بود، الغرض بیزاری حضرت مسیح از این‌که عبادت او به جای توحید آورده شود، مانع از این است، که او در صف معبودین باطل دیگر قرار داده شود، از این، آن اعتراض کفّار هم دفع شد که در خلاصه تفسیر آمده است که کسی که خود شما به آن خیر می‌گویید یعنی حضرت عیسی علیه السلام، از او هم عبادت می‌شوَد، پس از این معلوم شد که عبادت غیرالله

چیز بدی نیست، از آیات مذکور جواب آن روشن است، که آنچه به حضرت عیسی عبادت شده بر خلاف رضای خدا بوده. و نیز مخالف به دعوی خود حضرت عیسی علیه السلام، بوده است. لذا نمی‌توان از آن بر صحّت شرک استدلال کرد.

﴿**و لو نشاء لجعلنا منکم ملائکة فی الارض یخلفون**﴾ این پاسخ به آن اشتباه نصاری است که بنابر آن، حضرت مسیح علیه السلام، را معبود قرار داده بودند، آنها از تولّد حضرت عیسی علیه السلام، بدون پدر، بر خدایی او استدلال کرده بودند، باری تعالی در رد آنها می‌فرماید که این فقط مظهری از قدرت ما بوده، و ما بر کارهای خلاف عادت بالاتر از این، هم قادر هستیم، و آفرینش بدون پدر چندان خلاف عادت نیست؛ زیرا حضرت آدم علیه السلام، بدون مادر و پدر آفریده شده بود، و اگر ما بخواهیم این را هم می‌توانیم انجام بدهیم که هنوز نظیری نداشته است، و آن این‌که از انسان فرشته بیافرینیم.

﴿**و انه لعلم لساعة**﴾ و یقیناً حضرت عیسی علیه السلام، یگانه وسیله‌ی یقین کردن بر قیامت است، این را دو گونه تفسیر کرده‌اند، یکی آن‌که در خلاصه‌ی تفسیر بیان شد، یعنی تولّد حضرت عیسی علیه السلام، بر خلاف عادت، بدون پدر، دلیل بر این است که خداوند متعال می‌تواند بدون اسباب ظاهر، مردم بیافریند، از این ثابت شد که زنده کردن مردگان دوباره از این مشکل تر نیست، امّا بیشتر مفسّرین مطلب این آیه را چنین بیان کرده‌اند، که نزول حضرت عیسی علیه السلام، از آسمانها علامت قیامت است، چنان‌که در آخر زمان آمدن دوباره آن‌جناب علیه السلام، و قتل دجال از دست او، از احادیث متواتر ثابت است، قدری از تفسیر این مسأله زیر آیه ۵۵ سوره آل عمران صفحه‌ی ۷۹ جلد ۳ و قدری در آیه‌ی ۱۱۷ سوره مائده صفحه ۵۷۱ جلد ۴ گذشته است و برای مزید تفاصیل آن به رساله احقر، «التصریح بماتواتر فی نزول

المسیح» و رساله «مسیح موعود کی پهچان» و غیره رجوع شود.

﴿و لا بین لکم بعض الذی تختلفون فیه﴾ و تا که من بیان کنم برای شما بعضی از آن امور که شما در آن اختلاف می‌کنید، و چون در بنی اسرائیل ضد و عناد غلبه داشت، لهذا آنها در بعضی احکام شرعی تحریف کرده بودند، حضرت عیسی علیه السلام، حقیقت آن را روشن کرد، و پاره‌ای امور بدین خاطر فرمود، که بعضی امور مختص به دنیا بودند و حضرت رفع اختلاف در آنها را لازم نفهمید[1].

هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَن تَأْتِيَهُم بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۶۶﴾
الآن در انتظارند که قیامت بر آنها ناگهان برپا بشود و آنها متوجه هم نشوند.

الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ ﴿۶۷﴾ يَـٰعِبَادِ
دوستان در آن روز دشمن یکدیگر می‌شوند، بجز کسانی که ترس دارند. ای بندگان من

لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَ لَا أَنتُمْ تَحْزَنُونَ ﴿۶۸﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا
نه ترس هست بر شما امروز و نه شما غمگین می‌شوید. کسانی که یقین کردند

بِـَٔايَـٰتِنَا وَ كَانُوا مُسْلِمِينَ ﴿۶۹﴾ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنتُمْ وَ أَزْوَٰجُكُمْ
بر آیات ما و شدند حکم بردار. بروید در بهشت شما و همسران شما که از شما

تُحْبَرُونَ ﴿۷۰﴾ يُطَافُ عَلَيْهِم بِصِحَافٍ مِّن ذَهَبٍ وَ أَكْوَابٍ وَ فِيهَا
عزت افزانی شود. دور می‌زنند با بشقابهای طلایی و لیوانها، و در آنجاست

مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَ أَنتُمْ فِيهَا خَـٰلِدُونَ ﴿۷۱﴾ وَ
آنچه دل آنها بخواهد و چشمها آرام گیرند و شما در آن برای همیشه می‌مانید. و

تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۷۲﴾ لَكُمْ
این همان بهشت است که به ارث بردید شما در عوض کارهایی که می‌کردید. برای شما

۱ - بیان القرآن.

فیها فـکـهةٌ کـثیرةٌ مـنها تـأکـلون ﴿۷۳﴾ إن الـمجرمین فـی عـذاب
در آنـجا بسـیار مـیوه است کـه از آن مـی‌خورید. البته کسـانی کـه گـناهکارانـد در عـذاب

جـهنم خـلدون ﴿۷۴﴾ لا یـفتر عـنهم و هـم فـیه مـبلسون ﴿۷۵﴾ و
دوزخ بـرای هـمیشه مـی‌مانند. تـخفیف نـمی‌شود از آنـها و آنـها در آن نـاامـید مـی‌مانند. و

مـا ظـلمنـهم و لـکـن کـانوا هـم الظـلمین ﴿۷۶﴾ و نـادوا یـملك
بـر آنـها ظـلم نکـردیم امـا بـودند آنـها بـی‌انـصاف. و مـی‌خوانـند. ای مـالک

لیقض علینـا ربك قـال إنکـم مـکثـون ﴿۷۷﴾
قضاوت‌می‌کردبرماپروردگار تو. اومی‌گویدشمابرای همیشه‌می‌مانید.

خلاصه‌ی تفسیر

ایشان (با وجود وضوح حق، بر باطل اصرار دارند، پس) فقط در انتظار قیامت هستند که آن ناگهان بر آنها واقع بشود، و از آن خبری نداشته باشند، (و مراد از انتظار با وجود انکار، این است که انکار آنها، به منزله‌ی این است که کسی در انتظار مشاهده باشد، که هرگاه به چشم خود ببیند آنگاه می‌پذیرد، و در آن روز وقایع قیامت از این قراراند که) تمام دوستان (دنیوی) در آن روز دشمن یکدیگر قرار می‌گیرند، بجز خدا ترسان (یعنی اهل ایمان زیرا در آن روز ضرر دوستی باطل، نمایان می‌گردد، پس حتماً از آن کراهت و از دوستان نفرت می‌باشد، که ایشان سبب ضرر، قرار گرفتند و هم چنان نفع و ثواب دوستی حق، محسوس می‌شود، لذا آن باقی خواهد ماند، و از طرف خدا به مؤمنان منادی کرده می‌شود که) ای بندگان من امروز بر شما هیچ خوفی (واقع شدنی) نیست و نه شما غمگین می‌شوید، یعنی آن بندگان من که بر آیات ما ایمان آورده بودند و (علماً و عملاً) فرمانبردار (ما) بودند، شما و همسران (اهل ایمان) شما با شادمانی در جنّت داخل باشید،

(و پس از دخول به جنّت برای آنها چنین انتظام می‌شود که) نزد آنها بشقابهای طلایی (پر از اشیای خوردنی) و لیوان (مملوّ از مشروبات طلایی یا از چیز دیگر) آورده می‌شوند، (یعنی غلامان آنها را می‌آوردند) و در آنجا چیزهایی هست که دل آنها را می‌خواهد، و چشم از آنها لذّت می‌برد و (به آنها گفته می‌شود) شما در اینجا برای همیشه می‌مانید و (نیز گفته می‌شود که) این همان جنّتی است، که شما مالک آن قرار داده شدید (که گاهی از شما گرفته نمی‌شود) در عوض اعمال (نیک) تان (و) برای شما در آن میوه بسیار است، که از آنها می‌خورید (این حالت اهل ایمان می‌باشد، در آینده وضع کفّار بیان می‌شود که) یقیناً نافرمانان (کافر) در عذاب دوزخ برای همیشه می‌مانند (که) آن (عذاب) از آنها تخفیف داده نمی‌شود، و آنها در آن (عذاب) مأیوس می‌مانند و (در آینده حق تعالی می‌فرماید که) ما بر آنها (کوچک ترین) ظلمی نکرده‌ایم (که بنا حق آنها را در عذاب گرفتار کنیم) ولی خود آنها ظالم بودند (که با ارتکاب کفر و شرک بر خود ضرر وارد کردند) و (در آینده بقیه‌ی احوال آنها ذکر می‌گردد، که وقتی کاملاً از نجات مأیوس می‌شوند متمنّی موت شده، مالک، نگهبان جهنّم را) فرا می‌خوانند که ای مالک (تو دعا کن که) پروردگار تو (به ما مرگ بدهد و) کار ما را تمام کند، او (یعنی فرشته) پاسخ می‌دهد که شما همیشه در این حالت خواهید ماند (نه گاهی بیرون می‌آیید نمی‌میرید.)

معارف و مسایل

دوستی در اصل همان است که برای خدا باشد

﴿الا خلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین﴾ و تمام دوستان در آن روز دشمن یکدیگر قرار می‌گیرند بجز خدا ترسان.

این آیه این را روشن بیان کرده، که روابط دوستانه که انسان در دنیا بر

آنها می‌نازد، و به خاطر آنها در میان حلال و حرام به فرق و امتیاز قایل نیست، نه این‌که تنها در قیامت به درد نمی‌خورند، بلکه به عداوت تبدیل می‌گردند، چنان‌که حافظ ابن کثیر ذیل این آیه این قول حضرت علی، کرّم اللّه وجهه، را به روایت مصنف عبد الرزاق و ابن ابی حاتم نقل کرده است، که دو تا مؤمن با هم دوست بودند و دو تا کافر، از دو دوست مؤمن یکی فوت کرد و مژده‌ی جنّت به او داده شد، پس او به یاد دوستش افتاد و دعا کرد که خداوندا فلان دوست من مرا به اطاعت تو و رسول تو تأکید می‌کرد، و به معروف امر می‌کرد، و از منکر باز می‌داشت، و به من تذکّر می‌داد، که روزی به دربار تو احضاری هست، لهذا خدایا تو او را پس از من گمراه نکن، تا که او هم آن مناظر جنّت را ببیند که شما به من نشان داده‌اید، و هم چنان که شما از من راضی شده‌اید، هم چنان از او هم راضی باشید.

در پاسخ به این دعا به او گفته می‌شود، که برو اگر تو بدانی که من چقدر اجر و ثواب برای این دوست تو مقرّر کرده‌ام گریه می‌کنی کم و می‌خندی زیاد.

و پس از آن، وقتی آن دوست دوم می‌میرد، ارواح هر دو تا با هم جمع می‌شوند، خداوند به آنها می‌گوید که از شما هر یکی دیگر را تعریف کند. پس هر یکی از آن دو تا نسبت به دیگری می‌گوید او بهترین برادر و بهترین رفیق و بهترین دوست است، و برعکس این، وقتی که از آن دو تا دوست کافر، یکی فوت می‌کند و به او گفته می‌شود که تو در جهنّم انداخته می‌شوی او به یاد دوستش قرار می‌گیرد، و آنگاه چنین دعا می‌کند که ای خدا فلان دوستم مرا به نافرمانی تو و رسول تو دستور می‌داد، به ارتکاب بد تأکید می‌نمود، و از نیکی باز می‌داشت، و به من می‌گفت که من گاهی به دربار تو حاضر نمی‌شوم، لهذا خدا، او را پس از من هدایت نفرما، تا که او هم آن مناظر را (در دوزخ) ببیند که به من نشان داده شده است، چنان‌که تو از من

ناراضی شده‌ای از او هم ناراضی باشی. سپس آن دوست دیگر فوت می‌کند و روح هر دو با هم جمع می‌شود، و به آنها گفته می‌شود، که هر یکی از شما از دوستش ستایش کند، پس هر یکی نسبت به دیگری می‌گوید که این بدترین برادر و بدترین رفیق و بدترین دوست است[1].

بنابراین از نظر دین و دنیا، بهترین دوستی آن است که برای خدا باشد، برای هر آن دو مسلمانی که به خاطر خدا محبت داشته باشند.

فضایل زیادی در احادیث وارد شده، که از آن جمله یکی این‌که در میدان محشر زیر سایه‌ی عرش قرار می‌گیرند، و منظور از محبت برای خدا، این است که با یکدیگر به این خاطر تعلّق و رابطه داشته باشند که پیرو بر حق دین خدا هستند، مانند دوستی با استاد علوم دین، شیخ و مرشد، علما و اهل اللّه و نیز محبّت بی شائبه، به تمام مسلمانان عالم اسلام، در این داخل است.

لَقَدْ جِئْنَٰكُم بِالْحَقِّ وَ لَٰكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَٰرِهُونَ ﴿۷۸﴾ أَمْ
ما آوردیم پیش شما دین بر حق، ولی بسیاری از شما حق را قبول نمی‌کنید. آیا

أَبْرَمُوٓا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ ﴿۷۹﴾ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ
مقرر کردند کاری. پس ما هم مقرر خواهیم کرد. آیا می‌پندارند که ما نمی‌دانیم راز آنها را و

نَجْوَىٰهُم بَلَىٰ وَ رُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ ﴿۸۰﴾ قُلْ إِن كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ
مشورت آنها را، چرا نه و فرستادگان ما به نزد آنها می‌نویسند. بگو اگر باشد برای رحمان

وَلَدٌ فَأَنَا۠ أَوَّلُ الْعَٰبِدِينَ ﴿۸۱﴾ سُبْحَٰنَ رَبِّ السَّمَٰوَٰتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ
فرزند، پس من نخستین عبادت گزارم. پاک است پروردگار آسمانها و زمین مالک

۱- ابن کثیر ج ۴، صفحه ۱۳۴.

الْـعرْش عَـمّا يـصفون ﴿۸۲﴾ فـذرهم يـخوضوا و يـلعبوا حتى
عرش. از آنچه اینها بیان می‌کنند. پس بگذار ایشان را تا بیهوده بحث کنند و بازی کنند. تا

يلقوا يومهم الذى يوعدون ﴿۸۳﴾ و هو الذى فى السماء إلـه و
برخورد کنند با آن روز خود که به آنها وعده شده است. و اوست معبود در آسمانها و

فى الْأرْض إلـهٌ و هو الْحكيمُ الْعليمُ ﴿۸۴﴾ و تبارك الّذى له مُلْكُ
معبود در زمین و اوست با حکمت از همه آگاه. و با عظمت است آنکه از اوست پادشاهی

السّمٰوٰت والْأرْض و ما بيْنهما و عنده علْمُ السّاعة و إليْه
آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست، و نزد اوست خبر قیامت و به سوی او

تُرْجعُون ﴿۸۵﴾ و لا يمْلكُ الّذين يدْعُون من دُونه الشّفاعة إلّا
برگشته می‌رسید. و اختیار ندارند کسانی که اینها می‌خوانند بجز از او سفارشی را، مگر

من شهد بالْحقّ و هُمْ يعْلمُون ﴿۸۶﴾ و لئن سألْتهُم مّنْ خلقهُمْ
کسی که گواهی داد بحق وآنها خبرداشتند. واگر تو از آنها بپرسی که چه کسی آفرید آنها را،

ليقُولُنّ اللّـهُ فأنّى يُؤْفكُون ﴿۸۷﴾ و قيله يٰـربّ إنّ هٰـؤُلاء قوْمٌ
خواهند گفت الله، پس کجا به عقب می‌روند. و قسم به آن گفته رسول که ای رب ایشان اند

لايُؤْمنُون ﴿۸۸﴾ فاصْفحْ عنْهُمْ وقُلْ سلٰمٌ فسوْف يعْلمُون ﴿۸۹﴾
که یقین نمی‌آورند. پس تو درگذر از آنها وبگو سلام است پس بزودی خواهند دانست.

خلاصه‌ی تفسیر

(مجازاتهایی که در بالا ذکر شد، علّتش این است که) ما دین بر حق به شما رسانیدیم، ولی بیشتر شما مردم از دین برحق نفرت دارید، (یا بدین خاطر بیشتر مردم گفت، که بعضی در آینده ایمان آور بودند، و یا بدین خاطر، که در اصل بعضی نفرت داشتند، و بعضی دیگر فقط از روی تقلید

راه حق را گذاشته بودند، و این نفرت شامل مخالفت رسول و مخالفت توحید هر دو تاست، و در آینده از هر دو تفصیلی آمده است که) بله آیا آنها (نسبت به زیان رسانی پیغمبر) انتظام برقرار کرده‌اند، (و ظاهر است در مقابل انتظام خدا نمی‌تواند انتظام آنها به راه افتد، چنان‌که آن‌جنابﷺ، محفوظ ماندند و آنها ناکام و سرانجام دربدر به هلاکت رسیدند، که تذکره‌ی مفصّل آن در آیه‌ی ۳۰ رکوع چهارم سوره انفال ﴿**اذ یمکر بك الذین کفروا**﴾ آمده است) آری (ایشان که در ضرر رسانی به شما، در نهان سازش می‌کنند) آیا آنها چنین می‌پندارند که ما سخنان مخفی آنها را و مشورت‌های (نهان) آنها را نمی‌شنویم، (و اگر ما را شنوا می‌پنداشتند، هرگز چنین جرأت نمی‌کردند، در آینده این پندار آنها را رد می‌نماید که) ما حتماً خواهیم شنید و (علاوه بر این) فرشتگان ما که (کاتب اعمال آنها می‌باشند و) نزد آنها هستند، آنها هم می‌نویسند (اگر چه به آن نیازی هم نیست، ولی عادت عامّه این است که پرونده‌ی تنظیم شده پلیس از معاینه‌ی حاکم، بیشتر مورد توجّه قرار می‌گیرد، این بیان مخالفت آنها با رسول بود، در آینده نسبت به مخالفت توحید می‌فرماید که ای پیغمبر!) شما (به آن مشرکان) بگویید که (شما در بعضی اقوال شرک‌آمیز خویش، فرزند به خداوند منسوب می‌کنید پس) اگر (به فرض محال این چنین باشد که) خدای رحمن اولادی داشته باشد، پس نخستین عبادت گزار او من می‌باشم (چنان‌که شما فرشتگان را دختران خدا پنداشته، آنها را عبادت می‌کنید، هم چنین من هم، در این صورت از اولاد خدا عبادت می‌کردم، با این مطلب که من مانند شما از تسلیم حق منکر نیستم، پس اگر شما ثابت کنید، پس از همه نخست، من آن را تسلیم می‌کنم، و وقتی آن را اولاد خدا بپذیرم و چون اولاد خدا هم باید خدا باشد، و خدا مستحق عبادت است، بنابراین من او را عبادت هم خواهم کرد، ولی چون این امر باطل محض است، بنابراین نه من

تسلیم می‌کنم و نه از آن عبادت بجا می‌آورم، سپس پاکی خدا از شرک بیان می‌شود، یعنی) مالک آسمانها و زمین که مالک عرش هم هست.

. از آنچه آنان (مشرکان درباره‌ی او) بیان می‌کنند، منزّه است، (پس وقتی که ایشان با وجود روشنی حق از عناد خود باز نمی‌آیند) پس شما آنها را در همان شغل و تفریح بگذارید، تا این‌که به آن روز خود برخورد کنند که به آنها وعده داده شده است (آنگاه همه‌ی حقیقت معلوم می‌گردد، و مراد از) بگذارید (این نیست که تبلیغ نکنید، بلکه مطلب این است که به مخالفت آنها توجّه نکنید، و از عدم ایمان آنها غمگین نباشید) و اوست کسی که در آسمانها و هم در زمین قابل عبادت است، و اوست صاحب حکم بزرگ و علم زیاد (و کسی در علم و حکمت با او شریک نیست، پس خدایی هم مختصّ اوست) و بی نهایت با عظمت است، آن ذاتی که پادشاهی آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها مخلوق وجود دارد برای ثابت است، و (علم او چنان کامل است که) او از قیامت (هم) با خبر است، (که هیچ مخلوقی از آن آگهی ندارد) و (مالک جزا و سزا هم اوست چنانکه) همه‌ی شما به سوی او بر می‌گردید، و (به او حساب باز پس خواهید داد) و (آنگاه مالک بودن خداوند متعال بدون شرکت دیگری برای جزا و سزا چنان ظاهر و آشکار می‌شود) معبودانی را که آنها غیر از خدا می‌خوانند اختیار سفارشی هم ندارند، بلی کسانی که به سخن حق (یعنی کلمه ایمان) اقرار کرده بودند، و (از ته دل) آن را تصدیق هم می‌کردند (آنها می‌توانند به اجازه‌ی الهی برای اهل ایمان سفارش کنند، ولی از آن به کفّار هیچ نفعی نمی‌رسد،) و (آنچه ما در بالا مضمون توحید را بیان کرده‌ایم، که ایشان در آن اختلاف می‌کنند، پس مقدّمات آن را خود ایشان می‌پذیرند، چنانکه) اگر شما از آنها سؤال کنید که آنها (یعنی شما) را چه کسی آفریده است، خواهند گفت: خداوند (آن را آفریده است) پس (ظاهر است که کسی

می‌تواند مستحق عبادت باشد که بر آفرینش قدرت داشته باشد، پس) ایشان (مقدّمات را تسلیم دارند، ولی باز به هنگام تسلیم مطلوب، خدا می‌داند) کجا واپس می‌روند، (از تمام این امور واضح است که جرایم این کفّار چقدر سنگین است. لهذا مجازات هم یقیناً شدید خواهد شد، و در آینده برای تأکید بیشتر سنگینی سزای، امر دیگری بیان می‌نمایند، چنان که خداوند از قیامت آگهی دارند هم چنین) او از این گفتار رسول هم با خبر است که پروردگارا ایشان چنین مردمانی هستند که (با وجود این میزان تفهیم من، باز هم) ایمان نمی‌آورند، (از این شدّت سزا باز اضافه شد، که جرایم از قبل سنگین بودند، و با آن، گزارش رسول هم، همراه است، پس باید دانست که چگونه عذاب شدید خواهد آمد، و وقتی که شما این را دانستید که سرانجام آنها این چنین خواهد بود،) پس از آنها بی تعلّق باشید (یعنی نسبت به ایمان آنها آن چنان توقّعی نداشته باشید، که سرانجام موجب رنج باشد،) و (اگر آنها با شما از در مخالفت و جهالت پیش آیند، پس شما به خاطر دفع شر) چنین بگویید، که من به شما سلام می‌گویم (و چیز دیگری نمی‌گویم و نه رابطه‌ای دارم، در آینده، حق تعالی جهت خاطر داری می‌فرمایند که شما قدری صبر کنید) پس آنها هم (به محض مردن) خواهند دانست.

معارف و مسایل

﴿ان کان للرحمن ولد فأنا اوّل العٰبدین﴾، اگر خدای رحمن فرزندی می‌داشت، پیش از همه من عبادت او را بجا می‌آوردم، مفهوم آن، این نیست که معاذ اللّه تولّد ولد از خدا در حد امکان است، بلکه هدف در اصل نشان دادن این است که من از عقاید شما با ضدّیّت و عناد سرباز نمی‌زنم، بلکه از روی دلایل آنها را انکار می‌کنم، و اگر از دلایل صحیح و خوب، اولاد برای

خدا به اثبات برسد، من حتماً آن را تسلیم خواهم کرد، امّا تمام دلایل عقلی و نقلی آن را دارند انکار می‌کنند، لذا بحث از پذیرش پیش نمی‌آید، از این معلوم می‌شود، که با اهل باطل به هنگام مباحثه به خاطر اظهار حق پسندی خویش، جایز، بلکه مناسب است، که چنین بگویند، اگر ادعای شما با دلایل صحیح ثابت باشد. من آن را تسلیم خواهم کرد؛ زیرا بسا اوقات بدین نحو سخن گفتن، در دل مخالف، چنان نرمی پدید می‌آید، که او را بر قبول حق آماده می‌کند.

﴿**و قیله یـٰرب إن هـٰؤلاء قوم لایؤمنون**﴾، این جمله برای واضح کردن این امر آورده شد، که برای نزول غضب خدا بر این کفّار، چقدر اسباب وجود دارد، از یک طرف جرائم آنها فی نفسه سنگین هستند، و از طرف دیگر وقتی که خود آن رسولی که رحمته للعالمین و شفیع للمؤمنین قرار داده و برانگیخته شده است، از دست آنها شکایت می‌کند، و می‌فرماید: آنها با وجود تفهیم مکرر ایمان نمی‌آورند، پس می‌توان از این ارزیابی کرد، که آنها چقدر به رسول خداﷺ، اذیت رساندند، و اگر نه بر اذیتهای سطحی آنها رحمة للعالمین هرگز چنین شکایت پر درد نمی‌کرد، و طبق این تفسیر ﴿**و قیله**﴾ بر لفظ ﴿**الساعة**﴾ آیه‌ی ماقبل معطوف است، و نسبت به این آیه تفاسیر متعدّدی ذکر شده است، مثلاً یکی این‌که در اینجا «**و**» عاطفه نیست، بلکه «قسیمه» است، و «**یارب**» مقوله قیل است، و «**ان هولاء**» جواب قسم است، علما می‌توانند تفاصیل این تفاسیر را در تفسیر روح المعانی و غیره ملاحظه نمایند.

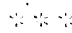
﴿**و قل سلام**﴾ و سرانجام همان تلقین شد که همیشه به هر دعوتگر ارشاد شده است، که دلایل و شبهات مخالفین را جواب بدهید، امّا اگر آنها جهالت و حماقت کرده یا دست به فحاشی زدند، جواب آنها را به جای ترکی به ترکی، به سکوت و خاموشی بدهید، و آنچه در اینجا گفته شده



است، که بگویید بر شما سلام می‌کنم، مقصد از آن این نیست که السلام علیکم گفته شود؛ زیرا سلام گفتن مشرک با این الفاظ، جایز نیست، بلکه این، نمونه‌ی محاوره‌ای است، برای قطع تعلّق از کسی که می‌گوید: از طرف من سلام یا به تو سلام می‌کنم، هدف از آن حقیقت سلام دادن نیست، بلکه مطلب این است که من با روشی نیکو می‌خواهم رابطه خودم را قطع کنم، لهذا کسانی که به استدلال از این آیه، السلام علیکم، گفتن به کفّار یا سلام گفتن را جایز قرار داده‌اند، قول آنها مرجوح است[1].

الحمد لله که امروز به تاریخ سوم رجب روز دوشنبه به هنگام عشاء تفسیر سوره زخرف ظرف یک هفته تمام شد.

و الحمد لله اوّلاً و آخرا و صلی الله علیه و سلم علی خیر خلقه محمّد و اصحابه اجمعین و قد تمت الترجمة بتاریخ ۱۷ ربیع الثانی سنه ۱۴۰۹ هـ بعد صلوة المغرب.



۱- روح المعانی.

سورة الدخان

سورة الدخان مكية و هی تسع وخمسون آية و ثلث ركوعات
سوره‌ی دخان در مکه نازل شده دارای پنجاه و نه آیه و سه رکوع است

بسم الله الرَّحمٰن الرَّحيم
شروع بنام خدای بی‌حدمهربان، بی‌نهایت رحیم

حمٓ ﴿۱﴾ وَ الْكِتٰبِ الْمُبِينِ ﴿۲﴾ إِنَّآ أَنزَلْنٰهُ فِى لَيْلَةٍ مُّبٰرَكَةٍ إِنَّا كُنَّا
حمٓ. قسم به این کتاب واضح. ما آن را نازل کردیم در شب بابرکتی، ما هستیم

مُنذِرِينَ ﴿۳﴾ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ﴿۴﴾ أَمْراً مِّنْ عِندِنَآ إِنَّا كُنَّا
شنواننده. در آن جدا می‌شود هر کار آزموده شده. دستور شده از طرف ما، ما هستیم

مُرْسِلِينَ ﴿۵﴾ رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۶﴾ رَبِّ
فرستنده. از رحمت پروردگارت، یقیناً اوست شنوا و دانا. مالک

السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَآ إِن كُنتُم مُّوقِنِينَ ﴿۷﴾ لَآ إِلٰهَ إِلَّا هُوَ
آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست، اگر شما یقین دارید. نیست معبودی بجز او.

يُحْيِ وَ يُمِيتُ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ ءَابَآئِكُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿۸﴾ بَلْ هُمْ فِى
زنده می‌کند و می‌میراند رب شما و رب آبا و اجداد گذشته شما. نیست چیزی، آنها در

شَكٍّ يَلْعَبُونَ ﴿۹﴾
فریب بازی‌کنان هستند.

خلاصه‌ی تفسیر

﴿حمٓ﴾ (معنای آن را خدا می‌داند) قسم به این کتاب واضح (المعنی) که ما آن را (از لوح محفوظ به آسمان دنیا) در یک شب با برکت (یعنی شب قدر) نازل کرده‌ایم؛ (زیرا که) ما (به وجه شفقت، بندگان خود را به اراده‌ی خویش) آگاه کننده‌ایم. (یعنی در نظر ما بود که آنها را بخاطر نجات از ضررها بر خیر و شر مطّلع بگردانیم، هدف از نازل کردن قرآن این بود، در آینده منافع و برکات آن شب بیان می‌گردند که) در آن شب هر معامله با حکمت بنابر (صدور) دستور از طرف ما به تصویب می‌رسد، (یعنی کاروبار تمام سال که مبنی بر حکمت می‌باشد، به هر نحوی که خدا بخواهد که انجام گیرند، آن را معیّن کرده، به فرشتگان اطّلاع داده، به آنها محوّل می‌شوند، و چون آن شب چنین است، و نزول قرآن از همه‌ی کارها با حکمت‌تر بود، لذا برای آن هم، این شب منتخب شد، و این قرآن بدین خاطر نازل گردید که) ما به وجه رحمت که از طرف پرودرگارت می‌باشد، شما را پیامبر می‌نمودیم (تا که به وسیله‌ی شما بندگان خود را آگاه کنیم،) یقیناً او بسیار شنوا و بسیار داناست. (بنابراین، ملاحظه‌ی بندگان را می‌کند، و او چنین است که) مالک آسمانها و زمین است. و آنچه (مخلوقاتی) که در میان آنها هستند (مالک آن هم) اگر شما می‌خواهید یقین بیاورید، (پس این دلایل توحید برای یقین کردن کاملاً موجودند، در آینده تصریح به توحید است که) غیر از او کسی لایق عبادت نیست، او جان می‌دهد و او جان می‌گیرد، و او پروردگار شما هم هست و پروردگار آباء و اجداد گذشته‌ی شما هم هست (و مقتضای این تصریح و توضیح این بود، که آنها می‌پذیرفتند، ولی باز هم آنها قبول نکردند،) بلکه (درباره‌ی حقایق توحید هم) دچار شک هستند. و در (این دنیا در) بازیچه مشغولند، (و به فکر آخرت نیستند، که حق را تلاش کنند، و در آن فکر و تأمّل به کار برند.)

معارف و مسایل

فضیلت سوره: از حضرت ابوهریره روایت است که رسول الله ﷺ، فرمود: هر کسی که در شب جمعه سوره دخان را بخواند به هنگام صبح گناهان او آمرزیده می‌شوند و از حضرت ابوامامه روایت است که رسول‌الله ﷺ، فرمود: هر کسی که در شب جمعه یا روز آن، سوره‌ی دخان را بخواند، خداوند متعال برای او در بهشت، خانه‌ای می‌سازد[۱].

در آیات مذکور عظمت قرآن و بعضی از صفات خاص آن بیان شده است، مراد از ﴿**والکتٰب المبین**﴾ یعنی کتاب واضح، قرآن است، در این آیه خداوند متعال به قرآن قسم یاد نموده، فرمود: که ما آن را در یک شب مبارک نازل نمودیم، هدف از آن بیدار کردن مردمان غافل است، این قبیل قسمها با این الفاظ در ابتدای سوره‌ی زخرف هم گذشت و در آنجا بیان آنها آمده است.

مراد از ﴿**لیلة مبٰرکة**﴾ نزد جمهور مفسّرین، شب قدر است که در دهه‌ی آخر رمضان المبارک قرار دارد، مبارک گفتن آن شب، بدین معنی است که در آن از طرف خدا بر بندگان او خیرات و برکات بی شماری نازل می‌گردد، نزول قرآن در شب قدر در آیه‌ی ۱ سوره‌ی قدر از قرآن به تصریح آمده است که: ﴿**انا انزلناه فی لیلة القدر**﴾ از آن آشکار می‌شود که در اینجا هم مراد از لیله مبارک، شب قدر است، و در حدیثی از آن‌حضرت ﷺ، منقول است که هر مقدار کتاب که خداوند از بدو آفرینش جهان تاکنون، بر پیامبران خود نازل فرموده، همه در تاریخ‌های مختلف ماه رمضان مبارک نازل شده‌اند.

حضرت قتاده به حواله‌ی روایت ثعلبه نقل کرده است که رسول‌الله ﷺ، فرموده است که: صحف ابراهیم علیه‌السلام، در یکم رمضان، تورات

۱ - قرطبی به روایت ثعلبی.

در ششم رمضان، زبور در دوازدهم رمضان، انجیل در هیجدهم رمضان، و قرآن پاک بعد از گذشت بیست و چهارم رمضان یعنی در شب بیست و پنجم نازل شده‌اند.

مقصود از نزول قرآن در شب قدر این است که از لوح محفوظ کل قرآن بر آسمان دنیا در آن شب نازل گردید، سپس ظرف ۲۳ سال کم کم به تدریج بر آن حضرتﷺ، نازل شد، و بعضی فرموده‌اند که در هر سال چه مقدار نزول قرآن مقدر بود، همان مقدار در شب قدر از لوح محفوظ بر آسمان دنیا نازل می‌شد[۱].

از بعضی مفسّرین مانند عکرمه و غیره منقول است که آنها از ﴿**لیلة مبارکه**﴾ در این آیه، شب برائت یعنی پانزدهم شعبان را مراد گرفته‌اند، ولی نزول قرآن در این شب بنابر تمام نصوص دیگر قرآن و احادیث معارض است، با بودن آیات صریح مانند آیه‌ی ۱۸۵ سوره‌ی بقره ﴿**شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن**﴾ و آیه‌ی ۱ سوره‌ی قدر ﴿**انا انزلناه فی لیلة القدر**﴾ بدون دلیل قوی، چگونه می‌توان گفت که نزول قرآن در شب برائت به وقوع پیوسته است، البتّه شب پانزدهم شعبان در بعضی از روایات حدیث، به نام شب برائت یا «**لیلة الصك**» تعبیر شده است، و مبارک بودن آن شب و نزول رحمت الهی در آن مذکور است، و در بعضی از روایات همراه با این صفات که در اینجا صفت ﴿**لیلة مبارکه**﴾ قرار گرفته‌اند، یعنی ﴿**فیها یفرق کل امر حکیم امراً عندنا**﴾ یعنی در این شب نسبت به هر معامله‌ای با حکمت از طرف ما قضاوت می‌شود، نیز مذکور است که حضرت ابن عبّاس تفسیر آن را چنین ذکر فرموده است که: این شب که در آن قرآن نازل شده یعنی شب قدر تمام امور اهم متعلّق به مخلوقات که قضاوت آنها در این سال تا شب قدر دیگر واقع شدنی هستند، به تصویب می‌رسند، که چه کسانی در این سال

۱- قرطبی.

آفریده می‌شوند، و چه کسانی در این می‌میرند، و به چه کسی به چه میزان روزی در این سال داده می‌شود، همین تفسیر از دیگر ائمّه‌ی تفسیر مانند حضرت قتاده، مجاهد، حسن و غیره منقول است، و مهدوی فرموده است که معنای آن از این قرار است که تمام این تعیّن که در تقدیر الهی از قبل طی شده بودند، در این شب به فرشتگان مربوط، محوّل می‌گردند؛ زیرا نصوص دیگر قرآن و حدیث بر این گواهند که خداوند متعال این قضاوتها را قبل از آفرینش انسان در ازل نوشته بودند، پس حاصل از تصویب شدن آنها در این شب، این می‌تواند باشد که احکام کل این سال به آن فرشتگانی که مأمور اجرا و تنفیذ قضا و قدر هستند، در این شب محوّل می‌گردد[1].

و چون در بعضی روایات جدیث درباره شب برائت یعنی پانزدهم شعبان هم آمده است که در آن داوری آجال و ارزاق نوشته می‌شود، لذا بعضی **«لیلة مبارکه»** را در آیه مذکور **«لیلة البراءت»** تفسیر کرده است، ولی این صحیح نیست؛ زیرا در این شب ذکر نزول قرآن از همه جلوتر آمده است، و تحقّق آن در رمضان به نصوص قرآن مشخّص است، و آنچه نسبت به شب برائت در بعضی از روایات آمده است، که در آن ارزاق و غیره تقسیم می‌شوند، ابن‌کثیر درباره این روایت آورده است، که این مرسل است و چنین روایاتی در مقابل نصوص صریح نمی‌توانند مورد اعتماد قرار گیرند، هم چنین قاضی ابوبکر بن عربی فرموده است که درباره‌ی شب پانزدهم شعبان چنین روایتی که مورد اعتماد باشد، و از آن تقسیم رزق و اجل در این شب مشخّص گردد، نیست، بلکه او فرموده است درباره‌ی فضیلت این شب هم حدیث مورد اعتمادی نیامده است.

امّا روح المعانی روایتی بدون سند، از حضرت ابن عبّاس نسبت به این مضمون نقل نموده است که داوری رزق و موت و حیات در این شب نوشته

۱ - قرطبی.

می‌شوند، و در شب قدر به فرشتگان تحوّل می‌گردند. اگر این روایت به ثبوت برسد، پس بدین شکل در هرد و تا قول می‌تواند تطبیق برقرار گردد، در غیر این صورت اصل سخن که از ظاهر قرآن و احادیث صحیح ثابت است، این است که «**لیلة مبارکه**» در سور دخان ﴿**و فیها یفرق کل امر حکیم**﴾ و غیر آن تمام این الفاظ، درباره شب قدر می‌باشند، امّا معامله فضیلت شب براءت معامله‌ی جداگانه‌ای است که از بعضی روایات حدیث منقول است ولی بیشتر آن روایات ضعیف هستند، بنابراین قاضی ابوبکر بن عربی هر نوع فضیلت این شب را مورد انکار قرار داده است، ولی اگر چه روایات فضیلت شب برائت از ضعف خالی نیستند، امّا از تعدّد طرق و روایات، در آنها یک نوع تقویت آمده است، لذا بعضی از مشایخ آنها را قبول کرده‌اند، زیرا درباره‌ی فضایل اعمال می‌توان به روایات ضعیف هم عمل کرد. واللّه اعلم.

فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِى السَّمَآءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ ﴿۱۰﴾ يَغْشَى النَّاسَ پس انتظار بکش روزی را که بیاورد اسمان دود صریح. که بپوشد مردم را

هٰذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۱﴾ رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ ﴿۱۲﴾
این است عذاب دردناک. ای رب بردار از ما این عذاب را ما یقین می‌آوریم.

أَنَّىٰ لَهُمُ الذِّكْرَىٰ وَ قَدْ جَآءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ ﴿۱۳﴾ ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ
از کجاست برای آنها فهم و آمد نزد آنها رسول واضح بیان کننده. پس برگشتند از او، و

قَالُوا مُعَلَّمٌ مَّجْنُونٌ ﴿۱۴﴾ إِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ
گفتند آموخته شده دیوانه‌ی است. ما بر می‌داریم این عذاب را تا مدت کوتاه، شما

عَآئِدُونَ ﴿۱۵﴾ يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنتَقِمُونَ ﴿۱۶﴾
باز همان خواهید کرد. روزی‌که بگیریم گرفتن بزرگ، به تحقیق ما انتقام گیرنده هستیم.

خلاصه‌ی تفسیر

(وقتی که آنها با وجود وضوح حق قبول نمی‌کنند) پس شما (برای آنها) انتظار روزی را بکشید که از طرف آسمان دودی پدید آید که تمام مردم را بپوشد، این (هم) سزایی دردناک است، (که بر آنها واقع می‌شود، مراد از آن قحط محصول است، که اهل مکّه در اثر دعای بد رسول‌خداﷺ به آن مبتلا شده بودند، و این دعای بد یک بار در مکّه واقع شده بود و باری دیگر در مدینه، و این قاعده است که دراثر شدّت گرسنگی و خشکی در میان آسمان و زمین دود مانندی به چشم می‌خورد.

کوتاه سخن این‌که اهلِ مکّه از جان خود بیزار شده عاجز شدند، چنان‌که به صورت پیش گویی می‌فرماید: که در آن زمان به دربار حق تعالی عرض می‌کنند که پروردگارا این مصیبت را از ما دور بدار، ما حتماً ایمان خواهیم آورد، چنان‌که پیشگویی بدین شکل انجام گرفت که ابوسفیان و دیگر قریش به آن حضرتﷺ، نامه نوشتند و به خدمت حاضر شدند که شما دعا کنید و به ثمامه رئیس یمامه که صادر کردن گندم را سد کرده بود، تفهیم کنید، و صاحب روح المعانی وعده‌ی ابوسفیان را نسبت به ایمان آوردن نقل کرده است، در آینده می‌فرماید که این وعده از صدق دل نیست، پس) آنها کی (این) نصیحت را می‌پذیرند، (که از آن بتوان بر ایمان آنان توقّع داشت،) در حالی که (پیش از این) پیغمبر ظاهر الشأن آمد یعنی کسی که شأن نبوّتش آشکار بود باز هم ایشان از امر او سرپیچی می‌کردند و می‌گفتند که آموخته (انسان دیگر و) دیوانه است، (پس وقتی که با وجود تشریف فرمایی چنین رسول بزرگواری که نمی‌توان در دلایل رسالتش تأویل کرد، ایشان ایمان نیاوردند، پس بر وقوع قحط سالی که شخص بی انصافی می‌تواند چنین احتمال پیش آورد که این واقعه سطحی است، که در اثر اسباب طبیعی به وقوع پیوسته و بسزاء کفر نیست، از کجا امید ایمان می‌رود،

این گفتار آنها فقط دفاع وقتی است، ولی خیلی خوب) ما (برای اتمام حجّت) مدّتی، عذاب را بر می‌داریم، (ولی) باز بر حالت (نخست) خود بر می‌گردید، (چنان‌که پیشگویی هم چنین واقع شد که آن جنابﷺ دعا کرد، باران آمد و به ثمامه نامه نوشت که بگذارد، گندم بیاید و اهل مکّه فارغ البال شدند، ولی از کجا ایمان آوردند، بلکه همان نرمی و شکستگی رفت، باز با همان شور و زور قرار گرفتند، «چندی» بدین خاطر فرمود که مدّت برطرف شدن عذاب زندگی دنیاست، باز مصیبتی که پس از مرگ می‌آید آن خاتمه نخواهد یافت، چنان‌که می‌فرماید) روزی که ما بگیریم گرفتن سخت، (آن روز،) ما (کاملاً) انتقام می‌گیریم (یعنی در آخرت سزا کامل خواهد شد.)

معارف و مسایل

﴿**دخان مبین**﴾ که در آیه‌ی مذکور به صورت پیشگویی آمده است که شما انتظار بکشید به آن دودی واضح که در آسمان پدید می‌آید، و مردم را فرا می‌گیرد، در این باره از صحابه و تابعین سه قول منقول است، نخست این‌که یکی از علامات قیامت است که به نزدیکی قیامت واقع می‌شود، قول حضرت علی مرتضی و ابن عبّاس و ابن عمر و ابوهریره و زید بن علی و حسن بصری و ابن ابی ملیکه و غیره همین می‌باشد، و نیز این از حضرت ابوسعید خدری و حذیفه بن اسید غفاری مرفوعاً روایت است، و تفصیل آن در آینده می‌آید. قول دوم این‌که این پیشین‌گویی به وقوع پیوسته است، و مصداق آن قحط سالی مکّه‌ی مکرّمه است که در اثر دعای بد رسول خداﷺ، بر آنها مسلّط گردیده، و قریب به مرگ رسیده بودند، تا جایی که به خوردن مردار اقدام نمودند و بر آسمان به جای ابر دود دیده می‌شد این قول حضرت عبدالله بن مسعود و غیره است، قول سوم این‌که مراد از این، دخان آن گرد و غباری است که به روز فتح مکّه بر فراز آسمان

مکّه پدیدار شد، این قول عبدالرحمن اعرج و غیره است[۱].

بیشتر دو قول اوّل معروفند، ابن‌کثیره درباره‌ی قول سوم فرموده است که «**هٰذا القول غریب بل منکر**» و ذکر دو قول اوّل در احادیث صحیحه آمده است صاحب روح المعانی از میان دو قول اوّل، دوّمی را ترجیح داده است، و در خلاصه‌ی تفسیر بیان القرآن که در سابق گذشت، نیز اوّل و دوم اختیار شده است. و از رویه ابن‌کثیر و قرطبی ترجیح قول اوّل معلوم می‌شود. واللّه اعلم.

روایات هر دو قول در ذیل درج می‌گردند. در صحیح مسلم از حضرت حذیفه بن‌اسید روایت است که رسول اللّهﷺ، از بالا خانه بر ما نظر انداخت، ما با هم دیگر نسبت به علامات قیامت بحث می‌کردیم آن‌حضرتﷺ، فرمود: که قیامت برپا نخواهد شد مگر آن که شما ده علامت ببینید: ۱- طلوع آفتاب از جانب مغرب، ۲- دخان، ۳- دابة الارض، ۴- خروج یأجوج و مأجوج، ۵- نزول عیسیؑ، ۶- خروج دجّال و سه تا خسف یعنی فرو رفتن در زمین، ۷- خسف در مشرق، ۸- دوم در مغرب، ۹- سوم در جزیرة العرب، ۱۰- و آتش که از قعر عدن بیرون می‌آید، و مردم را سوق می‌دهد، هر کجا که شب مردم بنشینند متوقّف می‌شود، و هر کجا که مردم در ظهر استراحت کنند نیز متوقّف می‌شود[۲].

ابن جریر از ابو مالک اشعری روایت کرده است، رسول اللّهﷺ، فرمود: من شما را از سه چیز می‌ترسانم یکی دخان (دود) که برای مؤمنان نوعی زکام پدید می‌آورد، و در تمام بدن کافر داخل می‌شود تا جایی که هر مسمع و مشام او بیرون می‌آید، و دوم دابة (دابة الارض) که نوعی حیوان عجیب از زمین بیرون می‌آید و سوم دجّال، این روایت را ابن‌کثیر نقل کرده و فرمود: «**هذا اسناد جید**».

۱ - قرطبی.
۲ - ابن کثیر.

ابن‌کثیر روایتی نسبت به این مضمون به اسناد ابن‌ابی حاتم از حضرت ابوسعید خدری نیز نقل کرده است. و نیز به اسناد ابن‌ابی حاتم از حضرت علی نقل نموده است، که پیشگویی دخان هنوز نگذشته است. بلکه نزدیک قیامت این دود برای مؤمن همانند زکام پیش می‌آید، و بدن کافر از آن پر می‌شود تا جایی که از هر منفذ آن خارج می‌شود، و این چنین مضمونی به اسناد ابن جریر از حضرت عبدالله ابن عمر و حضرت ابن عباس هم نقل کرده است که ابن‌کثیر آن را نقل نموده است که:

«هذا اسناد صحیح الیٰ ابن عباس رضی الله عنه حبرالامة و ترجمان القرآن و هٰکذا قول من وافقه من الصّحابة و التابعین (رض) مع الاحادیث المرفوعه من الصّحاح و الحسان و غیرهما التی اوردوها مما فیه مقنع و دلالة ظاهرة علی ان الدّخان من الاٰیات المنتظره مع انّه ظاهر القراٰن ﴿فارتقب یوم تأتی السّماء بدخان مبین﴾ و علیٰ ما فسره ابن مسعود انما هو خیال رأوه فی اعینهم من شدّة الجوع و الجهد و هٰکذا قولی تعالیٰ ﴿یغشی النّاس﴾ ای یتغشاهم و یعمهم و لوکان امراً خیالیا یخص اهل مکّه المشرکین لما قیل فیه یغشی النّاس»

این اسناد تا حضرت ابن عبّاس حبرامّت و ترجمان القرآن اسناد صحیح است، و همین قول صحابه و تابعین است که از حضرت ابن عبّاس موافقت کردند، و توأم با این، احادیث مرفوع صحیح و حسنی هم برای اثبات این وجود دارد که دخان از آن علائم قیامت است که مردم در انتظار آنها می‌باشند و تاکنون وقوع نیافته‌اند، بویژه وقتی که ظاهر الفاظ قرآن هم بر آن گواه است و تذکره دودی که در تفسیر مشهور حضرت عبدالله بن مسعود آمده آن دود تخیّلی بود که در اثر شدّت گرسنگی به چشم احساس می‌شد، که برای آن لفظ یغشی الناس بعید معلوم می‌شود؛ زیرا که این دود تخیّلی مختص به اهل مکّه بود، و از لفظ یغشی الناس چنین معلوم می‌شود که آن همه مردم جهان را عموماً در برمی‌گیرد. و روایت قول اوّل یعنی قول حضرت ابن مسعود در صحیحین و مسند امام احمد و ترمذی و نسائی و

غیره چنین آمده است که حضرت مسروق نقل کرده، روزی در مسجد کوفه که نزدیک به ابواب کنده بود، داخل شدیم، دیدیم که در آنجا واعظی سخنرانی می‌کند، و نسبت به آیه‌ی سوم ﴿**تأتی السماء بدخان مبین**﴾ از شنوندگان سؤال کرد که آیا می‌دانید مراد از این دخان چیست؟ سپس فرمود: این دودی است که در روز قیامت بیرون می‌آید، که چشم و گوش منافقین را می‌گیرد و در حق مؤمن فقط به قدر زکام می‌باشد، مسروق می‌گوید که پس از شنیدن این قول واعظ، ما به محضر حضرت عبدالله ابن مسعود رفتیم و آن را برای او ذکر کردیم، خود خفته بود، لرزیده بلند شد و نشست. و فرمود: خداوند متعال پیامبر شماﷺ، را چنین هدایت نموده است که ﴿**و ما اسئلکم علیه من اجر و ما انا من المتکلفین**﴾[1]، یعنی من از شما در عوض این خدمت تعلیم و تبلیغ معاوضه نمی‌گیرم، و نه من از کسانی هستم که به تکلّف سخن بسازند، بنابراین مقتضای علم این است که آنچه مردم آن را نمی‌داند به صراحت بگوید که من نمی‌دانم، خدا آن را می‌داند، یعنی به تکلّف سخن نسازد، باز فرمود پس نسبت به تفسیر این آیه، داستانی برای شما نقل می‌کنم، و آن این‌که وقتی کفّار قریش از پذیرش دعوت رسول خداﷺ، به سوی اسلام، سرباز زده بر کفر خود اصرار ورزیدند، رسول خداﷺ، در حق آنها دعای بد کرد، که پروردگارا بر آنها چنان قحط سالی بیاور که در عهد حضرت یوسفعلیه السلام، آورده بودی، در اثر دعای بد، آنان به قحط سالی شدیدی مبتلا شدند، تا جایی که نوبت به خوردن استخوان و مردار رسید، وقتی که ایشان به سوی آسمان نگاه می‌کردند، جز دود چیزی دیگری دیده نمی‌شد.

در روایت دیگر آمده است که هر کدام از ایشان وقتی به سوی آسمان نگاه می‌کرد، از شدّت گرسنگی، دود مانندی به چشم او می‌خورد، سپس

۱ـ ص. ۶۸.

حضرت عبدالله بن مسعود در استدلال این آیه را تلاوت نمود ﴿**فارتقب یوم تأتی السماء بدخان مبین**﴾ وقتی که این حادثه اتّفاق افتاد، مردم در خدمت رسول خداﷺ، حاضر شدند و تقاضا کردند که برای قبیله‌ی قریش از خدا بخواه تا باران بدهد، در غیر این صورت تمام هلاک خواهند شد، رسول خداﷺ، دعا نمود، خداوند باران بارانید، آنگاه این آیه نازل شد: ﴿**انا کاشفوا العذاب قلیلا انکم عائدون**﴾ یعنی ما این عذاب را از شما تا چند روزی بر می‌داریم، ولی وقتی که شما از مصیبت رهایی یابید باز به کفر خود بر می‌گردید، چنان‌که هم چنین شد، که آنها به حال اوّل خود برگشتند، پس خداوند این آیه را نازل نمود.

﴿**یوم نبطش البطشة الکبری انا منتقمون**﴾ یعنی بترسید از روزی که ما به گرفتاری سختی می‌گیریم، سپس حضرت ابن مسعود فرمود: این «**بطشة کبری**» یعنی گرفتاری سخت، در غزوه‌ی بدر انجام پذیرفته است، حضرت عبدالله بن مسعود پس از نقل این واقعه فرمود: پنج چیز گذشته است، یعنی: دخان، روم، قمر، بطشه، لزام[1].

پس مراد از دخان، مطابق با این تفسیر، قحط سالی مکّه است، و مراد از روم آن پیشگویی است که در آیه‌ی ۳ سوره ﴿**و هم من بعد غلبهم سیغلبون**﴾ آمده است، و مراد از قمر انشقاق قمر است که در آیه‌ی ۱ سوره قمر ﴿**اقتربت الساعة و انشق القمر**﴾ آمده است، و بطشه مطابق تفسیر مذکور، سرانجام کفّار قریش در غزوه بدر است، و لزام، اشاره به آیه ۷۷ سوره فرقان ﴿**فسوف یکون لزاما**﴾ است، در آیات مذکور بیندیشید که در آنها چند پیشگویی آمده است، نخست پدید آمدن دود در آسمان و فرا گرفتن آن به همه مردم، دوم عاجز ماندن مشرکین و دعا کردن آنها در درگاه خدا، سوم به دروغ افتادن وعده‌ی آنها، و باز منکر شدن، چهارم برطرف

۱ - از ابن کثیر.

کردن خدا عذاب را از آنها با وعده‌ی دروغ به صورت اتمام حجّت، و نشان دادن آنها که شما بر این وعده پای بند نخواهید شد، پنجم باز گرفتن آنها باز گرفتنی شدید، و طبق تفسیر حضرت عبداللّه بن مسعود تمام این پیش‌گویی‌ها تکمیل شده چهار مورد اوّل به هنگام تسلّط قحط بر اهل مکّه و دفع آن از آنها انجام گرفتند، و پنجمین به هنگام غزوه بدر تکمیل شد،مطابق با این تفسیر، از ظاهر الفاظ قرآن، بعید به نظر می‌رسد، که در اثر شدّت گرسنگی به چشم خوردن دودی تخیلی آسمانی را، قرآن با الفاظ ﴿ **تأتی السماء و دخان مبین و یغشی الناس**﴾ تعبیر کند، زیرا از ظاهر الفاظ قرآن چنین معلوم می‌شود که دود همه آسمان را فرا می‌گیرد، و همه‌ی مردم از آن متأثّر می‌شوند، و در تفسیر مذکور نه گسترده شدن دود بر آسمان ثابت می‌شود، و نه متأثر شدن مردم از آن معلوم می‌گردد، بلکه این دود مانند، اثر شدّت مصیبت خود آنها بود، بنابراین حافظ ابن‌کثیر مطابق به ظاهر قرآن، این را ترجیح داد که این دخان یکی از علایم قیامت است، و این از این جهت هم ترجیح دارد که از روایات مرفوعه ثابت است، و این تنها قول خود حضرت عبداللّه ابن مسعود است، امّا بر این تفسیر در ظاهر از ﴿ **انا کاشفوا العذاب قلیلا انکم عائدون**﴾ این اشکال پیش می‌آید که در قیامت از کفّار هیچ گونه عذابی برطرف نمی‌شود، و در اینجا برطرف شدن عذاب در چند روز، مذکور است، پس چگونه آن درست است؟ ابن‌کثیر فرموده است: برای آن دو معنی می‌تواند وجود داشته باشد: یکی این‌که مراد از آن این‌که اگر مطابق با گفتن شما عذاب را برطرف کنیم و شما را باز به دنیا برگردانیم باز هم شما به همان کفر و انکار خود می‌پردازید، چنان‌که در آیه‌ی ۷۵ سوره‌ی مؤمنون آمده است، که ﴿ **و لو رحمنا هم و کشفنا ما بهم من ضر للجوا فی طغیانهم یعمهون**﴾ و در آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی انعام آمده که ﴿ **و لو ردو العادو لما نهوا عنه**﴾ و معنای دیگر می‌تواند این هم باشد که مراد از کشف عذاب

در ﴿ **کاشفوا العذاب** ﴾ این است، که اگر چه اسباب وقوع عذاب کامل هستند، و عذاب به نزدیک شما آمده است، ولی تا چند روزی ما آن را به تأخیر می‌اندازیم، چنان‌که درباره‌ی قوم موسی علیه السلام، آمده است، کما فی آیه‌ی ۹۸ سوره‌ی یونس ﴿ **کشفنا عنهم عذاب الخزی** ﴾ در صورتی که بر قوم یونس عذاب نیامده بود، فقط آثار عذاب نمودار بود، که از آن به کشف عذاب تعبیر شده است.

خلاصه این‌که اگر پیش گویی دخان در علامات قیامت به شمار برود، پس از الفاظ «**کاشفوا العذاب**» بر آن هیچ اشکالی باقی نمی‌ماند، و مطابق این تفسیر، مراد از ﴿ **یوم نبطش البطشة الکبریٰ** ﴾ گرفت، روز قیامت می‌باشد، و آنچه در تفسیر حضرت عبدالله بن مسعود گرفت، غزوه‌ی بدر را فرمود، آن به جای خود صحیح است که آن هم یک گرفت سختی بود.

امّا از آن لازم نمی‌آید که در آینده در قیامت گرفت سختی نباشد، و در این هم چندان استبعادی معلوم نمی‌شود، که قرآن کریم در این آیات، کفّار مکّه را از عذاب آینده بترساند، و پس از این، هر عذابی که آمده تا حدی آن را صحابه مصداق آن قرار داده این آیات را ذکر فرموده باشند، و از آن نفی علامت بودن آن برای قیامت لازم نمی‌آید، چنان‌که در روح المعانی به اسناد کتاب البحور الزاخرة علاّمه سفارینی از حضرت ابن مسعود روایت است که:

«هما دخانان مضیٰ واحد والذی بقی یملاء ما بین السماء و الارض و لا یصیب المؤمن الا بالزکمة و امّا الکافر فیشق مسامعه فیبعث الله تعالی عند ذلك الریح الجنوب من الیمن فتقبض روح کل مؤمن و یبقی شرار الناس»[1].

دخانها دو تاست که یکی گذشته است (یعنی به هنگام قحط سالی مکه و دومی که باقی است فضای میانی آسمان و زمین را پر می‌کند، و برای

۱ - روح.

مؤمن از آن فقط یک زکام مانندی می‌رسد، و تمام منافذ کفّار را می‌شکافد آنگاه خداوند از طرف یمن باد جنوبی می‌فرستد که روح هر مؤمن را قبض می‌کند، و تنها کفّار شرار الناس باقی می‌مانند - اگرچه صاحب روح المعانی مطابق با تفسیر مختار خویش نسبت به صحّت این روایت شک و تردید اظهار کرده است، ولی اگر این روایت ثابت باشد، پس در ظاهر قرآن و روایت احادیث مرفوعه، هیچ تعارضی باقی نمی‌ماند.

وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ ﴿۱۷﴾
و آزمایش گرفتیم پیش از اینها از قوم فرعون، و آمد به نزد آنها رسولی باعزت.

أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿۱۸﴾ وَأَنْ
که بسپارید به من بندگان خدا را من آمده‌ام نزد شما رسول فرستاده معتبر. و این‌که

لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ ﴿۱۹﴾ وَإِنِّي عُذْتُ
بلند پروازی نکنید در مقابل خدا، من می‌آورم به نزد شما سند واضح. من پناه برده‌ام

بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ ﴿۲۰﴾ وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاعْتَزِلُونِ ﴿۲۱﴾
بر رب خود و رب شما از این‌که مرا سنگسار کنید. و اگر شما یقین نمی‌کنید به من از من دور شوید.

فَدَعَا رَبَّهُ أَنَّ هَٰؤُلَاءِ قَوْمٌ مُجْرِمُونَ ﴿۲۲﴾ فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا
پس دعا کرد به درگاه رب خود، ایشانند قوم گنهکار. پس بیرون ببر بندگان مرا شب.

إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ ﴿۲۳﴾ وَاتْرُكِ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُغْرَقُونَ ﴿۲۴﴾
البته شما را تعقیب می‌کنند. و بگذار دریا را آرام البته آن لشکر غرق شدنی است.

كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿۲۵﴾ وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿۲۶﴾ وَ
و بسیار گذاشته‌اند باغ‌ها و چشمه‌ها. و مزرعه و خانه‌های خاص. و

نَعْمَة كَانُوا فِيهَا فَكِهِين ﴿۲۷﴾ كَذٰلِكَ وَ أَوْرَثْنٰهَا قَوْماً
وسایل آرامش که در آنها سخن می‌ساختند. این چنین شد. و آنها را دادیم به دست قوم

ءاخَرِين ﴿۲۸﴾ فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا
دیگر. پس گریه نکرد بر آنها آسمان و زمین و نرسید به آنها

مُنظَرِين ﴿۲۹﴾ وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرٰءِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِين ﴿۳۰﴾
فرصت. و ما نجات دادیم بنی اسرائیل را از عذاب ذلت آمیز.

مِن فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَالِياً مِنَ الْمُسْرِفِين ﴿۳۱﴾ وَ لَقَدِ اخْتَرْنٰهُمْ
که از طرف فرعون بود یقینا او بود سرکش از حد متجاوز. و ما برگزیدیم آنها را

عَلٰى عِلْمٍ عَلَى الْعٰلَمِين ﴿۳۲﴾ وَ ءاتَيْنٰهُم مِنَ الْأٰيٰتِ مَا فِيهِ
دیده و دانسته بر جهانیان. و دادیم به آنها نشانی‌ها، آنچه بود در آن

بَلٰـؤٌا مُبِينٌ ﴿۳۳﴾
مدد صریح.

خلاصه‌ی تفسیر

و ما پیش از این قوم فرعون را آزمودیم (و آن آزمون این بود که) در نزد آنها پیامبری مکرّم، (یعنی موسی علیه السلام،) آمده بود (هدف از آمدن پیغمبر، این آزمون بود که چه کسی ایمان می‌آورد و چه کسی نمی‌آورد، و او تشریف آورده به فرعون و قوم او فرمود) که این بندگان خدا (یعنی بنی اسرائیل) را (که در انواع و اقسام مشقّتها مبتلا کرده‌اید) به من حواله بکنید (و از آنها دست بردارید، تا که من آنها را هر کجا و به هر شکلی که مناسب باشد، آزاده نموده اسکان بدهم) و هم من به طرف شما فرستاده، (خدا) شده (آمده) ام (و) امانتدار هستم (هیچ چیزی) در وحی کم و زیاد نمی‌کنم، هر چه امر باشد درست می‌رسانم، پس شما باید بپذیرید) و (این

را هم فرمود که) شما بر خدا سرکشی نکنید (در بالا دستور به ادای حق بندگان بود، و اینجا دستور به ادای حق الله هست) من در جلو شما دلیل واضح (بر نبوّت خود) عرضه می‌کنم، (مراد از آن معجزه‌ی عصا و ید بیضاست) و (وقتی فرعون و اهل او تسلیم نشدند، بلکه با همدیگر نسبت به قتل او مشورت کردند، آنگاه او شنیده فرمود که) من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می‌برم از این‌که شما مرا به سنگ (و غیره) به قتل برسانید و اگر شما بر من ایمان نمی‌آورید، پس از من جدا باشید، (یعنی در پی آزار و اذیت من قرار نگیرید؛ زیرا به من ضرری نمی‌رسد، چراکه خدا در آیه ۳۵ سوره قصص فرموده است: ﴿**فلا یصلون الیکما**﴾ ولی جرم شما سنگین‌تر می‌شود، لذا من از نظر خیر خواهی می‌گویم که چنین نکنید، امّا آنها کجا باز می‌آمدند،) پس موسی عليه السلام به درگاه خدا دست به دعا شد، که ایشان مردمان بسیار مجرمی هستند، (که دست از جرم بر نمی‌دارند، این‌که آنها را فیصله دهید، دستور رسید که ما دعای شما را پذیرفتیم، و زمان فیصله آنها رسیده است،) شما اکنون بندگان (یعنی بنی‌اسرائیل) را شب برداشته بروید، (زیرا) شما (از طرف فرعون) در تعقیب (هم) قرار می‌گیرید، (پس به شب تا حد زیادی دور می‌روید که تعقیب کنندگان شما را دستگیر نکنند،) و شما دریا (که در اثنای سفر حایل قرار می‌گیرد، عصای خود را بزنید که او خشکیده به شما راه می‌دهد، باز پس از عبور، وقتی شما آن را در این حال می‌بینید، پس در این فکر نباشید که شاید فرعون هم بتوانید عبور کند، بلکه شما آن) را (در حالت سکون یعنی بر شکلی که دریا شکافته و راه پدید آمده است) بگذارید (و بی فکر باشید، زیرا حکمت ماندن آن بر این حالت این است که) تمام فوج آنها (فرعونیان در آن دریا) غرق می‌شوند (بدین شکل که آنها در آن داخل می‌شوند، وقتی که در وسط قرار می‌گیرند، از هر طرف آب بر آنها می‌آید، چنان‌که هم چنین شد، که موسی عليه السلام، عبور کرد و

فرعونیان غرق شدند و) آنها چقدر باغ و (چقدر) چشمه‌ها (یعنی نهرها) و (چقدر) مزرعه و (چقدر) ساختمانهای عمده و (چقدر) وسایل آرام بخش که در آنها به شادمانی سکونت می‌کردند، بجای گذاشتند، (این داستان) هم چنین شد، و ما قوم دیگر را مالک آنها قرار دادیم، (مراد از آن بنی اسرائیل است) پس (چون آنها بی نهایت مبغوض بودند، لذا) نه بر آنها آسمان و زمین گریه کردند، و نه به آنها (اندکی از عذاب) فرصت داده شد (یعنی اگر چند روزی دیگر زنده می‌ماندند از عذاب جهنّم دور قرار می‌گرفتند) و ما (این چنین) بنی اسرائیل را از عذاب بسیار ذلیلی یعنی از (ظلم و ستم) فرعون نجات دادیم، واقعاً او (فرعون) بسیار سرکش و از حد (عبودیت) متجاوز شونده بود (یکی این نعمت بر بنی اسرائیل عنایت شد) و (اضافه بر این) ما بنی اسرائیل را (نعمتهای دیگر هم داده) از روی علم (و حکمت) خویش (در بعض امور) بر (تمام) جهانیان (یا در تمام امور بر یک گروه بزرگی از مخلوق مثلاً بر مردم آن زمان) برتری دادیم و (علاوه بر این‌که این نعمتها انعامی از جانب خدا بودند، دلیل بر قدرت او تعالی هم بودند، که) ما آنها را چنان نشانه‌های (بزرگی بر قدرت خود) دادیم که در آنها انعام صریح (یافته شده) بود. (یعنی در احسانی که بر آنها کرده شد، دو صفت یافته شد: یکی انعام شدن، دوم دلیل بر قدرت او، پس بعضی از آنها نعمت محسوس بود، و مانند نجات از فرعون، و بعضی معنوی بود، مانند علم و کتاب و مشاهده معجزات.)

معارف و مسایل

﴿و انا عذت بربی و ربکم ان ترجمون﴾ من به پروردگار خود و شما پناه می‌برم از این‌که شما مرا رجم کنید، رجم به معنای سنگسار یعنی سنگ زده هلاک کرده هم می‌آید، و به معنای فحش و بد گفتن به کسی هم می‌آید، در

اینجا هر دو معنی بی توانند مراد باشند، امّا راجح آن است که مراد از آن در اینجا سنگسار کردن است؛ زیرا قوم فرعون حضرت موسی علیه السلام، را به قتل تهدید می‌کردند.

﴿**و اترک البحر رهواً**﴾ و بگذارید دریا را به حالت سکون، و «رهو» به معنای ساکن است، در اصل خواهش حضرت موسی و قوم او این بود که پس از عبور آنها از دریا، دریا بر حالت اوّلیّه‌ی خویش برگردد تا که لشکر فرعون نتواند، عبور کند، بنابراین خداوند متعال آنها را متنبّه کرد، که پس از عبور خود دریا را بر همین حالت ساکن خود بگذارید، و به فکر جاری شدن آب نباشید، تا که فرعون راه خشک را دیده در پیچ و تاب دریا برسد، آنگاه ما دریا را به جریان می‌اندازیم و این لشکر غرق می‌شود[1].

﴿**و اورثنها قوما آخرین**﴾ و ما وارث آنها قوم دیگر را قرار دادیم، و در سوره‌ی شعراء تصریح شده است که مراد از قوم دیگر، بنی اسرائیل است، و آنچه در اینجا ایراد اشکال شده است، از هیچ تاریخ مشهوری ثابت نمی‌شود، که بنی اسرائیل بار دُوم به مصر اسکان یابند، جواب آن در تفسیر شعراء گذشت.

گریه آسمان و زمین

﴿**فما بکت علیهم السماء و الارض**﴾ پس آسمان و زمین بر آنها گریه نکردند.

هدف از آن، این است، که آنها بر روی زمین چنین عمل شایسته‌ای نکرده بودند که از مردن آنها زمین بگرید، و نه عمل نیک از آنها بر آسمان رسیده بود که آسمان بر آنها بگرید، و این امر از روایات متعدّدی ثابت است، که با مردن مردم نیک، آسمان و زمین می‌گریند، حافظ ابویعلیٰ به روایت حضرت انس از آن حضرت صلی الله علیه و سلم، نقل کرده است که در آسمان برای

۱ - ابن کثیر.

هر بنده دو تا درب مقرّر است، که از یکی رزق او نازل می‌گردد، و از دیگری عمل و گفتار او به آسمان بالا می‌رود، وقتی که او می‌میرد، پس این دو درب به یاد او می‌گریند، و سپس آن‌حضرت ﷺ به صورت استشهاد همین آیه را تلاوت نمود که: ﴿**فما بکت علیهم السماء و الارض**﴾ چنین روایاتی از حضرت ابن عبّاس هم منقول است[۱].

و نیز حدیثی از حضرت شریح بن عبید حضرمی روایت است که آن حضرت فرمود: هر مؤمن که در حالت غریب الوطنی بمیرد، که بر او گریه کننده‌ای نباشد آسمان و زمین بر او می‌گریند، باز بر این هم آن‌جناب ﷺ همین آیه را تلاوت نموده و فرمود: این آسمان و زمین بر هیچ کافری نمی‌گریند[۲]، از حضرت علی نیز منقول است که او گریه آسمان و زمین را بر مردم نیک ذکر فرموده است[۳].

و بعضی الفاظ آیه را بر مجاز و استعاره حمل کرده است، که مراد از این حقیقت گریه آسمان و زمین نیست، بلکه مقصد این است که وجود آنها چنان ناقابل التفات بود، که کسی بر فوت آنها افسوس نخورد، امّا در پرتو روایات راجح همین معلوم می‌شود، که مراد از آن گریه حقیقی آسمان و زمین است؛ زیرا وقتی که معنی حقیقی آیه می‌تواند باشد، و از روایات هم تأیید می‌گردد، نیازی نیست که خواه ناخواه آن را بر مجاز یا استعاره حمل کرد، امّا این شبه که آسمان و زمین شعوری ندارند، تا بتوانند بگریند، پاسخ آن روشن است که در هر مخلوق کاینات، مقداری شعور موجود است، چنان‌که از آیه‌ی ۴۴ سوره‌ی اسراء ﴿**ان من شیء الا یسبح بحمده**﴾ معلوم می‌شود، و الان به مرور زمان علوم جدید هم به این رسیده است، آری این لازم نیست که گریه آسمان و زمین مانند گریه انسان باشد، بلکه کیفیت گریه

۱ - ابن کثیر.
۲ - ابن جریر.
۳ - ابن کثیر.

آنها حتماً جدا خواهد بود، که ما از حقیقت آن آگاهی نداریم.

﴿**ولقد اخترنـهم علی علم علی العلمین**﴾ و ما بنی اسرائیل را از روی علم خود بر جهانیان برتری دادیم.

از این لازم نمی‌آید که بنی اسرائیل بر امّت محمّدی فایق و برتر باشد، زیرا مراد از آن، جهانیان آن زمان هستند، و در آن زمان بدون از تردید آنها بر همه مردم جهان برتری داشتند، و این مانند آن فضیلتی است که قرآن در آیه‌ی ۴۲ سوره‌ی آل عمران برای مریم بر ﴿**نساء العـالمین**﴾ ذکر نموده است، و امکان دارد که از یک بعد بخصوص، بر تمام دنیا و مردم هر زمان فضیلتی داشته باشند، من حیث المجموع فضیلت کلّی مختص به امّت محمّدی است[1]، و مطلب «**علی علم**» از روی علم خود، این است، که در هر کار ما، حکمت می‌باشد، پس چون برتری دادن به آنها، مقتضای علم و حکمت ما بود، به آنها برتری دادیم.

﴿**واتینـهم من الایات ما فیه بلـٰؤ مبین**﴾ و ما به آنها چنان نشانه هایی نشان دادیم که در آنها انعامی صریح بود.

مراد از نشانه‌ها، معجزات عصا و ید بیضا و غیره بودند و بلـٰؤ به دو معنا می‌آید: یکی انعام، دوم آزمایش، و در اینجا هر دو معنی بدون از تکلّف امکان دارند[2].

إِنَّ هَـٰؤُلَآءِ لَيَقُولُونَ ﴿۳۴﴾ إِنْ هِىَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ

اینها می‌گویند. چیز دیگر نیست همین مردن اولی ماست و نیست برای ما

بِمُنشَرِينَ ﴿۳۵﴾ فَأْتُوا بِـَٔابَآئِنَآ إِن كُنتُمْ صَـٰدِقِينَ ﴿۳۶﴾ أَهُمْ خَيْرٌ

باز بلند شدن. بیاورید آبا و اجداد ما را اگر هستید راستگو. آیا ایشان بهترانند

۱ـ جهت تفصیل ملاحظه شود به ابن کثیر و غیره.

۲ـ قرطبی.

اَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ اَهْلَكْنٰهُمْ اِنَّهُمْ كَانُوا
یا قوم تبع و کسانی که پیش از انها بودند. ما انها را هلاک کردیم. یقینا بودند

مُجْرِمِينَ ﴿۳۷﴾ وَ مَا خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا
گنهکار. و آنچه ما آفریدیم آسمان و زمین و نیست آنچه در میان آنهاست.

لٰعِبِينَ ﴿۳۸﴾ مَا خَلَقْنٰهُمَا اِلَّا بِالْحَقِّ وَ لٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ
بازیچه. ما انها را بر حق آفریدیم. و بسیاری از مردم

لَا يَعْلَمُونَ ﴿۳۹﴾ اِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ اَجْمَعِينَ ﴿۴۰﴾ يَوْمَ
نمی‌فهمند. یقینا روز فیصله وعده همه آنهاست. روزی که

لَا يُغْنِي مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئًا وَ لَا هُمْ يُنْصَرُونَ ﴿۴۱﴾ اِلَّا مَنْ
به درد نخورد هیچ رفیقی برای رفیق دیگر هیچ، و نه به آنها کمکی برسد. مگر کسی که

رَحِمَ اللّٰهُ اِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿۴۲﴾
رحمت کند بر او خدا، یقیناً اوست غالب مهربان.

خلاصه‌ی تفسیر

آنها (با شنیدن وعیدهای قیامت، آن را انکار می‌کنند و) می‌گویند، سرانجام فقط، همین مردن دنیوی ماست، و ما دوباره زنده نمی‌شویم، (با این هدف که سرانجام آن، زندگی اخروی نیست، بلکه مردن این جهان سرانجام است، که پس از آن چیزی دیگر نیست،) پس (ای مسلمانان) اگر شما (در ادعای آخرت) راستگو هستید پس (چه کسی انتظار می‌کشد، اینک) آبا و اجداد ما را (زنده کرده) بیاورید و حاضر سازید، (در آینده بر کفریات آنها تهدید است، که آنها باید قدری بیندیشند، که) آنها (در قوّت و شوکت) افزونی دارند، یا قوم تبع (پادشاه یمن) و کسانی که پیش از آنها گذشته‌اند، (مانند عاد و ثمود و غیره، یعنی این قومها بیشتر ترقّی یافته بودند، ولی) ما

آنها را (هم فقط بدین خاطر) هلاک کردیم (که) نافرمان بودند، (پس اگر اینها از نافرمانی باز نیایند، پس چگونه خود را نجات می دهند) و (در آینده حقّانیت قیامت و حکمت آن بیان می گردد که)

آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها است، آنها را چنین نیافریدیم که کار بیهوده انجام داده باشیم، (بلکه) ما آنها را (همراه با مخلوقات دیگر) مبنی بر حکمت آفریده‌ایم. (مثلاً یکی دلالت بر قدر کامل خدا باشد، دوم ثبوت سزا و جزا می‌باشد) ولی بیشتر مردم نمی‌فهمند (که ذاتی که بر آفریدن چنین اجسام گرانقدر در ابتدا توانا باشد، بر آفرینش دوباره هم قادر است،) یقیناً روز فیصله (قیامت) وقت مقرّر (زندگی دوباره و رسیدن به سزا و جزا) همه است (که بر وقت خویش حتماً واقع خواهد شد، در آینده برخی از وقایع قیامت است یعنی) روزی که هیچ علاقه‌مندی برای علاقه‌مندی دیگری به درد نمی‌خورد و نه (از طرف کسی دیگر مثلاً از طرف خدایان خیالی) آنها مورد حمایت قرار می‌گیرند، مگر بر کسی که خداوند رحم کند (که در اثر رحمت، سفارشی که به اجازه خدا شده، به درد بخورد، و خدا یاور او باشد) خداوند غالب (بر انتقام از کفّار و) مهربان (است که بر مسلمانان رحمت می‌نماید.)

معارف و مسایل

﴿**فاتو بابائنا ان کنتم صدقین**﴾ اگر شما راستگو هستید آبا و اجداد ما را بیاورید و حاضر کنید.

قرآن بدین اعتراض آنها از این جهت، پاسخ نداد که آن کاملاً ظاهر بود، و آن این‌که ادّعای زندگی دوباره تمام مردم در آخرت، می‌باشد، و آنگاه خداوند متعال همه مردم را زنده می‌کند و مرگ و حیات در این جهان پایبند مصالح و قوانین مخصوص قدرت خداوندی است، اگر خداوند

متعال اکنون کسی را دوباره زنده نمی‌کند، آن چگونه می‌تواند دلیل این قرار بگیرد، که او در آخرت هم نتواند زنده کند، و در اصطلاح منطق این جواب را چنین می‌توان تعبیر کرد که عدم وقوعْ مقیّد نمی‌تواند مستلزم عدم وقوع مطلق قرار گیرد[۱].

واقعه‌ی قوم تبع

﴿**اهم خير ام قوم تبع**﴾ آیا ایشان از نظر شأن و شوکت پیشرفت کرده‌اند یا قوم تبع؟

ذکر قوم تبع دو جا در قرآن آمده است: یکی در اینجا و دیگری در سوره «ق»، امّا در هر دو جا فقط نام مذکور است، واقعه‌ی مفصّل از او مذکور نیست بنابراین در اینجا مفسّرین بحثهای طولانی ایراد نموده‌اند، که مراد از او چه کسی است.

حقیقت این است که تبع نام فرد خاصّی نیست، بلکه این لقب متواتر پادشاه حمیر در یمن است، که تا مدّت طولانی جانب غربی یمن را پایتخت خود قرار داده بر عرب و شام و عراق و بعضی مناطق آفریقا حکومت کرده‌اند، بنابراین جمع تبع تبابعه آمده است، و به آن شاهان تبابعه یمن، گفته می‌شود، در اینجا از آن «**تبابعه**» کدام تبع مراد است، در این باره تحقیق حافظ ابن کثیر راجح‌تر معلوم می‌شود، که مراد از او تبع اوسط است به نام اسعد ابوکریب بن ملکیکرب یمانی، که حدود هفت صد سال قبل از بعثت آن‌حضرت ﷺ، گذشته است، و از تمام پادشاهان یمن، مدّت سلطنت این بیشتر بوده است، و در عهد حکومت خویش، مناطق زیادی فتح کرده تا این‌که به سمرقند رسیده است، و در روایت محمّد بن اسحق آمده است، که او در زمان فتوحات خود یک بار به مدینه گذشت، و خواست بر آن حمله

۱ ــ بیان القرآن.

کند، اهل مدینه این طریقه را اختیار کردند که روز با او می جنگیدند، و در شب از او پذیرایی و میهمانی می‌کردند، و در نتیجه او از این خجالت کشید و اراده‌ی فتح مدینه را ملغیٰ کرد، و در آن زمان دو عالم یهودی او را متنبّه کردند، که تو نمی‌توانی بر این‌شهر تسلط بیابی؛ زیرا این جای هجرت پیامبر آخر الزمانﷺ است، چنانکه او آن یهود را با خود به یمن برد، و در اثر تعلیم و تبلیغ آن یهود او نصرانی شد، زیرا در آن زمان آن دین بر حق بود، سپس قوم او از او متأثّر شده مسلمان شدند، امّا بعد از وفات او مجدداً گمراه شدند و به بت پرستی و آتش پرستی اقدام نمودند، که در اثر آن بر آنها قهر الهی نازل شد، که ذکر مفصّل آن در سوره‌ی سبأ آمده است، «خلاصه‌ای از تفسیر ابن‌کثیر صفحه ۱۴۴ جلد ۴».

از این واقعه چنین ظاهر می‌گردد، که خود این تبع که اینجا ذکر شده ایمان آورده بود، البتّه قوم او پس از او گمراه شده بودند، اینجاست که در هر دو جای قرآن از قوم تبع ذکر شده، نه از خود تبع، و نیز این مؤیّد است به روایت حضرت سهل بن سعد و حضرت ابن عبّاس که ابن ابی حاتم و امام احمد و طبرانی و غیره روایت کرده‌اند، که آن‌حضرتﷺ فرمود: «**لا تسبوا تبعا فانه قدکان اسلم**» به تبع بد نگویید، زیرا او اسلام آورده بود[۱]

﴿**ما خلقنهما الا بالحق و لکن اکثر الناس لا یعلمون**﴾ آنها یعنی آسمان و زمین را مبنی بر حکمتی آفریده‌ایم، امّا بیشتر مردم نمی‌فهمند.

با این مطلب که اگر عقل متفکّر و فهمیده باشد، پس آسمان و زمین و آنچه در میان آنها مخلوقات آفریده شده‌اند، همه آنها بر حقایق زیادی دلالت می‌کنند، مثلاً یکی بر قدرت خداوندی، دوم بر امکان آخرت؛ زیرا آن ذاتی که این‌اجسام بزرگ را از عدم به وجود آورده است، یقیناً بر این‌هم تواناست که آنها را یک بار تباه کرده، دوباره مجدّداً بیافریند، سوم بر لزوم

۱ - حواله مذکور.

جزا و سزا. زیرا که اگر جزا و سزا آخرت نباشد. پس کل این کارخانه‌ای وجود، معطّل می‌گردد، حکمت و فلسفه آفرینش این است. که دار الامتحان قرار گیرد، و پس از آن در آخرت جزا و سزا داده شود، در غیر این صورت، لازم می‌آید، که سرانجام نیک و بد، یکی باشد، که این، از شأن حکمت الهی، بعید است، چهارم این‌که این کاینات کسانی را که فهم و تدبر داشته باشند بر اطاعت خداوند، وا می‌دارد؛ زیرا کلّ این مخلوقات بسیار انعام بزرگی است، و بر بنده واجب است که در سپاس از این نعمت، اطاعت خالق آن را بجا آورد.

إن شجرة الزقّوم ﴿۴۳﴾ طعامُ الأثيم ﴿۴۴﴾ كالمهل يغلى
یقیناً درخت زقوم. خوراک گنهکار است. مانند قیر گداخته، می‌جوشد در

البطون ﴿۴۵﴾ كغلى الحميم ﴿۴۶﴾ خذوه فاعتلوه إلى سواء
شکمها. مانند آب جوش. بگیرید او را و هُل دهید و ببرید او را در پیچهای

الجحيم ﴿۴۷﴾ ثم صبّوا فوق رأسه من عذاب الحميم ﴿۴۸﴾
دوزخ. باز بریزید بر سر او عذاب آب جوش.

ذق إنك أنت العزيز الكريم ﴿۴۹﴾ إن هذا ما كنتم به
بچش. همانا تو بسیار عزیز و محترم بودی. این همان است که شما مبتلا بودید

تمترون ﴿۵۰﴾ إن المتقين فى مقام أمين ﴿۵۱﴾ فى جنّت و
در فریب. یقیناً ترسندگان در خانه پرامن هستند. در باغها و

عيون ﴿۵۲﴾ يلبسون من سندس و إستبرق متقبلين ﴿۵۳﴾
چشمه‌ها. می‌پوشند لباس ابریشم باریک و ضخیم. روبروی یکدیگر.

كذلك و زوجنهم بحور عين ﴿۵۴﴾ يدعون فيها بكل
چنین می‌باشد، و به ازدواج آنها می‌دهیم حوران بزرگ چشم. می‌طلبند در آنجا هر نوع

فَكِهَةٍ ءامِنِينَ ﴿۵۵﴾ لا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلّا الْمَوْتَةَ الأُولَى وَ
میوه به خاطرجمعی. نمی‌چشند در آن مرگ مگر آنچه قبلا آمده است. و

وَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴿۵۶﴾ فَضْلاً مِّنْ رَبِّكَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ
نجات داد آنها را از عذاب دوزخ. از فضل رب تو. این است پیروزی

الْعَظِيمُ ﴿۵۷﴾ فَإِنَّمَا يَسَّرْنَهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿۵۸﴾
بزرگ. پس این قرآن را آسان کردیم به زبان تو. تا که آنها یاد کنند.

فَارْتَقِبْ إِنَّهُم مُّرْتَقِبُونَ ﴿۵۹﴾
پس انتظار بکش که آنها هم انتظار می‌کشند.

خلاصه‌ی تفسیر

یقیناً درخت زقوم (که تحقیق آن در رکوع دوم سوره‌ی صافات آیه ۶۲ گذشت،) غذای مجرم بزرگ (یعنی کافر) است که (در ناگواری از روی صورت) مانند ته نشین روغن می‌باشد (و) آن در شکم چنان می‌جوشد که آب جوش، جوش می‌خورد (و به فرشتگان دستور می‌رسد) او را بگیرید، باز کشیده تا وسط جهنّم ببرید، پس بر سر او آب جوش بریزید (و به او به صورت استهزا گفته می‌شود که) بچش بسیار معزّز و مکرّم هستی، (این تعظیم بجا آوردن تو می‌باشد چنان‌که تو در دنیا خود را معظّم و مکرّم فهمیده از احکام ما ننگ می‌کردی، و به اهل دوزخ گفته می‌شود که) این همان چیزی است که شما در آن شک (و انکار) می‌کردید، (این وضع کفّار اهل جهنّم بود، در آینده وضع اهل ایمان ذکر می‌گردد) یقیناً ترسندگان از خدا در جای امن (آرامش) می‌باشند یعنی در باغها و جویها (و) آنها لباس می‌پوشند ابریشم باریک و ضخیم، رویاروی یکدیگر می‌نشینند (و این) امر چنین است، و ما آنها را با زنان سفید رنگ و بزرگ چشم ازدواج می‌دهیم

(و) در آنجا با اطمینان هر نوع میوه طلب می‌کنند (و) در آنجا غیر از آن مرگ که در دنیا به آنها آمده بود، ذایقه مرگ دیگری را نمی‌چشند (یعنی نمی‌میرند) و خداوند متعال آنها را از دوزخ (هم) نجات می‌دهد (و) این همه از فضل پروردگار تو می‌باشد و همین رستگاری بزرگ است، (ای پیغمبر،) کار تو فقط این است که شما به آنها بگویید) پس (بدین خاطر) این قرآن را در زبان (عربی) شما آسان کردیم تا که اینها (آن را فهمیده، از آن،) نصیحت قبول کنند، پس (اگر اینها نپذیرفتند پس) شما در انتظار (نزول مصایب بر آنها) باشید، آنها هم در انتظار (نزول مصایب بر شما) هستند (پس شما نسبت به تبلیغ در فکر بیشتر قرار نگیرید، و از مخالفت آنها رنج ببرید یا معامله‌ی آنها را به خدا سپرده صبر کنید، آنها خود خواهند فهمید.)

معارف و مسایل

در این آیات برخی از احوال آخرت بیان گردیده است، و طبق عادت، در اینجا هم قرآن کریم احوال بهشت و جهنّم را یکی بعد از دیگری بیان می‌نماید.

﴿**ان شجرة الزقوم**﴾ بعضی از امور ضروری نسبت به حقیقت زقوم در تفسیر سوره‌ی صافات آورده شده، در آنجا ملاحظه نمایید، در اینجا قابل ذکر است که از ظاهر آیات قرآن، چنین بر می‌آید که درخت زقوم قبل از ورود به جهنّم به خورد کفّار داده می‌شود؛ زیرا در اینجا پس از خوردن زقوم این حکم مذکور است که او را کشیده به وسط جهنّم ببرید، و علاوه بر این از آیه‌ی ۵۶ سوره‌ی واقعه ﴿**هذا نزلهم یوم الدین**﴾ هم بعضی چنین فهمیده‌اند، زیرا نزل در نزد آنها به آن خاطر داری و تواضعی گفته می‌شود که پیش از اصل غذای دعوتی برای میهمانان انجام داده می‌شود، و به

خوراک بعدی ضیافت یا مأدبه می‌گویند، و در الفاظ قرآن این احتمال هم می‌رود، که به خورد دادن زقوم پس از دخول جهنّم انجام گیرد. پس در این صورت به‌کار بردن «**نزل**» به معنای طعام اصلی دعوت، به صورت مجاز می‌باشد، و آنچه در آیه تحت التفسیر آمده، که بعد از آن به سوی‌کشیده و برده می‌شوند، بدین معنی است که او قبلاً هم در جهنّم بود، امّا پس از خوردن زقوم جهت تذلیل بیشتر و آزار رسانی، به سوی وسط جهنّم برده می‌شود، والله اعلم[1].

﴿**ان المتقین فی مقام امین**﴾ به ذریعه این آیات به نعمتهای سرمدی جنّت اشاره شده است و تقریباً تمام اصناف نعم جمع آوری شده‌اند؛ زیرا که لوازم زندگی انسان عموماً، از این قرارند: ۱- منزل عمده، ۲- لباس عمده، ۳- بهترین شریک زندگی، ۴- بهترین مأکولات، ۵- باز تضمین بقای همه اینها، ۶- مصون بودن کامل از هر نوع رنج و مشتقت.

در اینجا این شش تا برای اهل جنّت ثابت شده‌اند، چنان‌که از تأمّل بر این شش آیات، صاف روشن است، در اینجا اقامت گاه اهل جنّت را این بسیار پر امن دانسته اشاره به این فرمود که از ستوده‌ترین وصف اقامت گاه، پر امن یعنی مصون بودن آن از خطرات است.

﴿**سندس و استبرق**﴾ این هر دو، نامی برای لباس ابریشم هستند، سندس به لباس ابریشم بازیک و استبرق به لباس ابریشم ضخیم گفته می‌شود.

﴿**و زوجنهم بحور عین**﴾ تزویج در اصل به معنای جفت قرار دادن کسی باکسی است، و سپس به کثرت به معنای ازدواج به‌کار رفته است، و در اینجا هر دو معنی می‌تواند باشد، با توجّه به معنای دوم، هدف از آن، این است که عقد ازدواج مردان جنّت طبق قانون با حوران عین منعقد می‌گردد،

۱ - ملخص از بیان القرآن.

و اگر چه در جنّت کسی مکلّف به احکام نمی‌باشد، ولی این عقد نکاح به خاطر اعزاز و اکرام انجام می‌گیرد. لذا بر آن هیچ اشکالی وارد نمی‌گردد، و اگر معنای اوّل مراد گرفته شود، پس مطلب این است که حوران عین جفتهای مردان جنّت قرار داده می‌شوند، و زنان بهشتی به صورت هبه به آنها اعطا می‌گردند، و برای آنها همانند دنیا نیازی به عقد نکاح نمی‌باشد.

﴿**لا یذوقون فیها الموت الا الموتة الاولی**﴾ با این مطلب که اگر مرگی در آمد، پس از آن برای او مرگ دیگری نمی‌آید، و این امر اگر چه بر اهل جهنّم هم متحقّق می‌گردد، امّا ظاهر است که آن در حق آنها موجب ناراحتی بیشتر قرار می‌گیرد، و برای اهل بهشت موجب از دیار سرور و شادمانی می‌باشد، و هرگاه اهل جنّت، چنین تصوّر کنند، که این نعمتها هرگز از ما ربوده نمی‌شوند، از این، سرور آنها اضافه می‌شود.

الحمد لله که امروز به تاریخ ٦ رجب سنه ۱۳۹۲ هـ به روز پنجشنبه به هنگام نماز عشاء تفسیر سوره دخان تکمیل گردید، و لله الحمد اوّلاً و آخرا و صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و اٰله و اصحابه اجمعین.

الحمد لله که امشب به تاریخ ۴ جمادی الاولی سنه ۱۴۰۹ ترجمه آن نیز به اتمام رسید.

سورة الجاثية

سورة الجاثية مكية و هى سبع و ثلثون آية و اربع ركوعات
سورهٔ جاثية در مکه نازل شده دارای سی و هفت آیه و چهار رکوع است

بسم الله الرّحمن الرّحيم
شروع بنام خدای بی‌حد مهربان، بی‌نهایت رحیم

حم ﴿١﴾ تنزيل الكتب من الله العزيز الحكيم ﴿٢﴾ إنّ فى
حم. نازل کردن کتاب از جانب خدا غالب و حکیم است. یقینا در

السمٰوٰت والأرض لأيٰت للمؤمنين ﴿٣﴾ و فى خلقكم و ما
آسمانها و زمین نشانیهای بسیار برای تسلیم کنندگان است. و در آفرینش شما و آنچه

يبثّ من دابّة ءايٰت لقوم يوقنون ﴿٤﴾ و اختلٰف الّيل و النّهار و
گسترده حیوانات نشانیهاست برای کسانی که یقین دارند. و در تبدیلی شب و روز و

ماَ أنزل الله من السّماء من رزق فأحيا به الأرض بعد موتها و
آنچه نازل کرده خدا از آسمان رزق، پس زنده کرد به آن زمین را پس از مردن آن. و

تصريف الرّيح ءايٰت لقوم يعقلون ﴿٥﴾ تلك ءايٰت الله
تبدیلی بادها نشانیهاست برای کسانی که از فهم کار می‌گیرند. این سخنان خدا هستند

نتلوها عليك بالحقّ فبأىّ حديث بعد الله و ءايٰته
که می‌خوانیم آنها را بر تو درست، پس چه سخنی را پس از گذاشتن خدا و سخنان او

يُـؤْمِنُون ﴿۶﴾ وَيْـلٌ لِكُـلِّ أَفَـاكٍ أَثـيمٍ ﴿۷﴾ يَسْـمَعُ ءايـٰتِ اللّـهِ
قبول می‌کنند. بر بادی است برای هر گنهکار دروغگو. که می‌شنود سخنان خدا را که

تُـتْلَىٰ عَـلَيْهِ ثُـمَّ يُـصِرُّ مُسْـتَكْبِراً كَـأَن لَـمْ يَسْـمَعْها فَـبَشِّرْهُ
خوانده می‌شوند بر او پس ضد می‌کند از تکبر. گویا که نشنیده است، پس مژده بده او را

بِـعَذابٍ أَلِـيمٍ ﴿۸﴾ وَ إِذا عَـلِمَ مِـنْ ءايـٰتِنا شَيْئاً اتَّـخَذَها هُـزُوا
به عذاب دردناک. و هرگاه باخبر بشود به بعض سخنان به استهزاء می‌گیرد آن را.

أُولـٰئِكَ لَهُمْ عَذابٌ مُـهِينٌ ﴿۹﴾ مِـن وَرائِـهِمْ جَـهَنَّمُ وَ لا يُـغْنِي عَـنْهُم
برای ایشان است عذاب ذلت. پشت سر آنها دوزخ است و به‌دردشان نمی‌خورد

مَا كَسَبُوا شَـيْئاً وَ لا مَـا اتَّـخَذُوا مِـن دُونِ اللّـهِ أَوْلِـيآءَ وَ لَـهُمْ عَـذابٌ
آنچه کسب کرده‌اند هیچ، و نه آنها که قرار داده بجز از خدا رفیق، و برای آنهاست عذاب

عَـظِيمٌ ﴿۱۰﴾ هـٰـذا هُـدًى وَالَّـذِينَ كَـفَرُوا بِـايـٰتِ رَبِّـهِمْ لَـهُمْ
بزرگ. این تفهیم است، و کسانی که منکرانند از سخنان رب خود برای آنهاست

عَذابٌ مِن رِجْزٍ أَلِيمٌ ﴿۱۱﴾
بلایی دردناک.

خلاصه‌ی تفسیر

﴿حمٓ﴾ این کتاب از جانب خداوند غالب و حکیم نازل شده است (وقتی آن، چنین کتابی است، پس باید به آن با توجّه گوش داد، چنانکه در این مقام مضمونی از توحید وجود دارد از این قرار که) در آسمانها و زمین برای (استدلال) اهل ایمان دلایل زیادی (بر قدرت و توحید) است و (هم چنین) در آفرینش خود شما و آن حیواناتی که آنها را (بر روی زمین) گسترش داده است، (نیز) دلایل (قدرت و توحید) است برای (تفهیم)

کسانی که یقین دارند و (هم چنین) در آمدن شب و روز، یکی بعد از دیگری و (هم چنین) در (ماده) آن رزقی که آن را، خداوند متعال از آسمان نازل کرده است (مراد از آن باران است،) باز از آن (بارش) زمین را تر و تازه کرده است، پس از خشک شدن آن و (هم چنین) در تبدیلی بادها (از نظر جهت و کیفیت که گاهی باد صبا می‌وزد، و گاهی باد دبور و گاهی گرم است و گاهی سرد، کوتاه سخن این‌که در تمام اینها) دلایل (قدرت و توحید وجود دارد،) برای کسانی که عقل (سلیم) دارند (از این طریقه‌ی استدلال بر توحید، در ذیل آیه‌ی ۱۶۴ سوره‌ی بقره جزء دوم ﴿**ان فی خلق السمٰوات**﴾ گذشت و مضمون دیگر نبوّت است، و توضیحش از این قرار است که) آنها آیات الهی هستند که ما درست آنها را بر شما می‌خوانیم (که از آن نبوّت به اثبات می‌رسد، امّا با وجود این دلیل بزرگ معجزه هم، اگر اینها قبول نمی‌کنند،) پس بعدا خدا و (این چنین) آیات او بر کدام یک امر (بالاتر از این) ایمان می‌آوردند، (و مضمون سوم نسبت به آخرت است، که در آن به مخالفان حق سزا هم می‌رسد، و بیان آن از این قرار است که) هلاکت باد، بر هر آن شخصی که (در اقوال متعلّق به عقاید) دروغگو (و در اعمال) نافرمان باشد، آنکه (با وجودی که) آیات خدا که رو بروی او خوانده می‌شوند، می‌شنود (و) باز هم تکبر ورزیده (بر کفر خود) چنان اصرار می‌کند که گویا او آن (آیه) ها را نشنیده است، پس او را به غذابی دردناک مژده بده (و وضع شرارت او از این قرار است که) وقتی او به یک آیه‌ای از آیات اطّلاع می‌یابد. آن را به باد مسخره می‌گیرد، برای ایشان (در آخرت) عذاب ذلت خواهد شد (با این مطلب که آیاتی را که به هنگام تلاوت می‌شنود آنها را هم تکذیب می‌کند، و آیاتی را که این چنین می‌شنود، نیز تکذیب می‌کند، کوتاه سخن در تکذیب آیات بسیار تجاوز کرده است، در آینده تعیین آن عذاب بیان شده است) که در جلوی آنها جهنّم (آمدنی) است و (آنگاه) آن چیزهایی

که (در دنیا) کسب کرده بودند به دردشان می‌خورند، همه‌ی این اموال و اعمال مشمول آن هستند و نه آنها (به دردشان می‌خورند) که غیر از خدا آنها را کارساز (و معبود) قرار داده بودند و برای آنها عذاب بزرگ خواهد بود.

(و علّت آن عذاب این است که) این قرآن سرتاپا هدایت (و واجب التسلیم) است و (مقتضای آن این است،) کسانی که (این) آیات پروردگار خود را قبول نمی‌کنند برای آنها عذاب دردناک شدیدی خواهد بود.

معارف و مسایل

همه‌ی سوره مکّی است، فقط نظری این است که آیه‌ی ۱۴.

﴿**قل للذین امنوا یغفر والذین لا یرجون ایام الله**﴾ مدنی است و بقیه مکّی است، امّا مطابق قول جمهور کلّ سوره قبل از هجرت نازل شده است، مضامین اساسی آن مانند بقیه‌ی سوره‌ها مکّی، برای اصلاح عقاید هستند، چنانکه در آن عقاید توحید، رسالت و آخرت با طرق مختلف مدلّل شده‌اند بویژه دلایل اثبات آخرت، شبهات منکرین و رد دهریها در این، با تفصیل بیشتر بیان شده است.

﴿**ان فی السمٰوات و الارض لأیٰت للمؤمنین**﴾ هدف از این آیات اثبات توحید است، شبیه آیه‌ی ۱۶۴ سوره‌ی بقره و ۱۹۰ سوره آل عمران که: ﴿**ان فی خلق السمٰوات و الارض**﴾ گذشته است، که تفسیر کامل آنها در آنجا آمده است، و نیز این‌که، چگونه از آنها توحید ثابت می‌گردد، نکات متعلّق به فرق کوچک عنوان در این دو مقام را علما می‌توانند در تفسیر کبیر امام رازی ملاحظه می‌نمایند، البتّه یک امر قابل ذکر در اینجا، این است، که نشانه‌های مختلف کاینات را بیان کرده، در یک جا فرموده است، که دراین، برای اهل ایمان نشانه‌هاست، و در جای دیگر فرموده است که برای اهل یقین

نشانه‌هاست، و در جای سوم فرموده است که برای خردمندان نشانه‌ها وجود دارد، علاوه بر تنوّع اسلوب، در اینجا، اشاره به این است، که از این نشانه‌ها کسانی می‌توانند استفاده کامل ببرند که اوّلاً ایمان آورند و در درجه‌ی دوم اینها برای کسانی می‌توانند مفید قرار گیرند که اگر ایمان نمی‌آورند حداقل در قلوب آنها یقین پدید آید که اینها بر توحید دلالت می‌کنند؛ زیر این یقین در یک روزی می‌تواند سبب ایمان قرار گیرد، و در درجه سوم برای کسانی می‌توانند مفید باشند که اگر چه در حال حاضر ایمان و یقین ندارند، امّا عقل سلیم داشته باشند و در آنها با بصیرت بیندیشند؛ زیرا هرگاه در آنها عاقل و بصیرت بیندیشند سرانجام به ایمان و یقین خواهند رسید. آری کسانی که از خرد برخوردار نیستند، یا از عقل خود در اینها، بهره نمی‌گیرند، در جلو آنها ارائه هزاران دلیل هم بی‌فایده است.

﴿**ویل لکل افاک أثیم**﴾ ویرانی بزرگی است برای کسی که دروغگو و نافرمان باشد، در شأن نزول این آیه روایات متعدّدی آمده است، از بعضی معلوم می‌شود که این درباره نضربن حارث نازل شده، و در بعضی آمده است که این درباره‌ی حارث بن کلده است، و بعضی گفته‌اند که مراد از آن ابوجهل و اصحاب او هستید[1]، و در حقیقت برای تشریح مفهوم قرآنی تعیین هیچ شخصی لازم نیست، لفظ «**کل**» نشان می‌دهد، که اگر چه نزول این آیه درباره این سه شخص می‌باشد، امّا مراد از آن، هر شخصی است که حامل چنین صفاتی باشد.

﴿**من ورائهم جهنم**﴾ لفظ ورا در لغت عرب بیشتر به معنای پشت و کمتر به فضای جلو به‌کار می‌رود، ولی بیشتر مفسّرین در اینجا به معنای جلو قرار داده‌اند، چنانکه در خلاصه‌ی تفسیر مطابق به این ترجمه شده

۱ - قرطبی.

است، البّته بعضی از مفسّرین آن را به معنای پشت سر قرار داده، و مطلب آن را چنین بیان کرده‌اند که آن تکبّر و نخوتی که در دنیا زندگی را با آن می‌گذرانید پشت سر آن، یعنی بعد از آن جهنّم خواهد آمد[۱].

اللّٰهُ الَّذِی سَخَّرَ لَکُمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِیَ الْفُلْکُ فِیهِ بِأَمْرِهِ وَ
الله آن است که مسخر کرد برای شما دریا را که راه بروند در آن کشتیها به دستور او، و

لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ ﴿۱۲﴾ وَ سَخَّرَ لَکُمْ مَا فِی
تا تلاش کنید از فضل او تا شما حق را بپذیرید. و در کار شما انداخت آنچه در

السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً مِنْهُ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰتٍ لِقَوْمٍ
آسمانها و زمین است همه را از طرف خود، در این نشانیهاست برای کسانی که

یَتَفَکَّرُونَ ﴿۱۳﴾ قُلْ لِلَّذِینَ ءَامَنُوا یَغْفِرُوا لِلَّذِینَ لَا یَرْجُونَ أَیَّامَ
می‌اندیشند. بگو به ایمان‌داران در گذرانند از کسانی که امید ندارند روزهای

اللّٰهِ لِیَجْزِیَ قَوْماً بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ ﴿۱۴﴾ مَنْ عَمِلَ صَٰلِحاً
الله را تا که او سزا دهد قومی را در عوض آنچه کسب می‌کرد. هر کسی که کار نیک کرد

فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَیْهَا ثُمَّ إِلَیٰ رَبِّکُمْ تُرْجَعُونَ ﴿۱۵﴾
پس برای خود و هر کسی که بد کرد پس در حق خود، باز به‌سوی رب خود برگردانده می‌شود.

خلاصه‌ی تفسیر

خداوند، ذاتی است که برای (استفاده) شما، دریا را مسخر (قدرت) قرار داد تا که به دستور او در آن کشتی‌ها راه بروند، و تا که شما (در آن کشتی‌ها سفر کرده) در تلاش روزی او قرار گیرید، تا که (آن رزق را به

۱ - قرطبی.

دست آورده) شکر خداوند را بجا آورید، و (هم چنین) هر چه در آسمانها است و هرچه در زمین است همه را از طرف خود (یعنی از حکم و فضل خویش) مسخر (قدرت) قرار داد (تا که سبب منافع شما قرار گیرند) یقیناً در این امور برای کسانی دلایل (قدرت) وجود دارد که می‌اندیشند، (و بسا اوقات مسلمانان بر شرارت کفّار خشمگین می‌شدند، که در آینده به آنها دستور به گذشت می‌دهد) شما به مؤمنان بگویید از کسانی گذشت کنند که نسبت به معاملات خداوندی (یعنی جزا و سزای آخرت) یقین ندارند، تا که خداوند متعال به قومی (یعنی به مسلمانان) پاداش (خوب) این عمل (نیک) آنان را بدهد، (زیرا قاعده کلی آنجاست که) هر کسی کار نیکی انجام دهد، پس برای نفع (ثواب) ذاتی خودش (انجام می‌دهد) و هر کسی که کار بدی می‌کند، وبال آن بر خود او واقع می‌شود، آنگاه (پس از انجام تمام نیک و بد) شما به سوی پروردگار خود برگردانیده می‌شوید، (پس در آنجا به شما پاداش خوب اعمال و اخلاق خوب و برای مخالفان بدترین سزای کفر و معاصی آنها داده شود، لذا برای شما در اینجا در گذر مناسب است.)

معارف و مسایل

﴿**الله الذی سخر لکم البحر** (تا) **و لتبتغوا من فضله**﴾، مراد از تلاش فضل در قرآن کریم عموماً جد و جهد کسب معاش می‌باشد، در اینجا مطلب آن می‌تواند، این هم باشد، که به شما در دریا بر کشتیرانی بدین خاطر قدرت داده شد، تا به وسیله آن بتوانید تجارت کنید، و این هم امکان دارد که تلاش فضل، با کشتی‌رانی هیچ تعلّقی نداشته باشد، بلکه نوع مستقلّی از تسخیر بحر باشد، با این مطلب که ما در دریا اشیای بسیار مفیدی را آفریده، دریا را برای شما مسخّر کرده‌ایم، تا که شما در پی تلاش آنها قرار گیرید و استفاده ببرید، چنانکه از روی علوم جدید معلوم شده است، که در دریا آنقدر

ذخایر معدنی و ثروت پوشیده زمینی وجود دارد، که در خشکی وجود ندارد.

﴿**قل للذین امنوا یغفر والذین لا یرجون ایام الله**﴾، و شما به اهل ایمان بگویید که از کسانی گذشت کنند که نسبت به معاملات خدا یقین ندارند، درباره‌ی شأن نزول این آیه دو روایت وجود دارد، یکی این‌که یکی از مشرکین در مکّه‌ی مکرّمه به حضرت عمر فحّاشی کرد، حضرت عمر خواست که او را قدری آزار برساند، آنگاه این آیه نازل شد، پس مطابق با این روایت این آیه مکّی است، روایت دیگر این‌که در غزوه‌ی بنی‌المصطلق آن‌حضرتﷺ، با اصحاب بر سر چاه مریسیع منزل گرفتند، رئیس منافقین، عبدالله بن ابی، نیز با لشکر مسلمانان بود، و غلام خود را برای برداشتن آب از چاه، فرستاد که در آب کشیدن و برگشتن قدری دیر کرد، عبدالله وجه تأخیر را دریافت، او گفت: غلام عمر بر کناره چاه نشسته بود، و نگذاشت که کسی آب بردارد، تا وقتی که مشک آن حضرتﷺ، و مشک ابوبکر صدّیق پر نشوند، بنابراین عبدالله بن ابی گفت: بر ما و آنها این مثال صادق می آید که «**سمن کلبك یأكلك**»، سگت را فربه کن تو را می‌گزد، حضرت عمر از این گفته او اطّلاع یافت، شمشیر به دست گرفت و به سوی عبدالله حرکت کرد، آنگاه این آیه نازل گردید، پس مطابق با این روایت این آیه مدنی است[۱].

اگر در اثر تحقیق اسنادی این روایات، این دو روایت صحیح ثابت باشند، پس می‌توان بین آن دو چنین تطبیق نمود که در اصل این آیه در مکّه‌ی مکرّمه نازل شده بود، پس وقتی که شبیه به آن در غزوه بنی‌المصطلق واقع شد، آن حضرتﷺ، آیه را بر او خواند، و و تطبیق داد و در روایات شأن نزول به کثرت چنین شده است، یا باز این هم ممکن است که حضرت جبرئیل علیه السلام، جهت یاد دادن در واقعه‌ی غزوه‌ی بنی‌المصطلق این آیه را

۱- قرطبی و روح المعانی.

دوباره آورده باشد، که این موقع عمل بر این آیـه است، و طـبق اصـطلاح اصول تفسیر به آن نزول مکرّر گفته می‌شود. و مراد از ایام اللّه در آیه نزد بیشتر مفسّرین آن معاملات خداوندی است، که در آخرت آنها را با مردم انجام می‌دهد. یعنی جزا و سزا، زیرا لفظ ایام در زبان عربی به معنای وقایع و معاملات هم به کثرت به‌کار می‌رود، در اینجا امر دوم قابل تـوجّه، ایـن است، که می‌توانست بگوید که به مؤمنان بگو تا از مشرکان درگذرند، چرا به جای آن، چنین گفت که از آنها گذشت کنند، که در معاملات خـداونـدی یقین ندارند، شاید از این، اشاره به این شده است، که به آنها سزای اصلی در آخرت داده می‌شود، لذا این سزا برای آنها غیر متوقع و ناگهانی می‌باشد، و مشقّت غیر متوقّع بیشتر سخت می‌باشد، بنابراین، این عذاب واقع شده بر آنها بسیار سخت است، و به وسیله آن از تمام بد عنوانیهای آنها انتقام کامل گرفته می‌شود، لذا شما در دنیا به فکر این سخنان کوچک آنها نباشید.

بعضی فرموده‌اند که: حکم این آیه با نزول احکام جهاد منسوخ شده است، امّا بیشتر مفسّرین محقّق گفته‌اند که ایـن آیـه بـا حکـم جـهاد هـیچ ارتباطی ندارد، بلکه این آیه تلقین شده که در معاشرت عمومی از سخنان کوچک که عموماً در هر زمان پیش می‌آیند نباید انتقام گرفت، و امروز هم حکم آن پابرجاست، لهذا منسوخ دانستن آن صحیح نیست، به ویژه وقتی که شأن نزول، آن واقعه بنی‌المصطلق باشد، پس آیات جهاد نـمی‌توانـند پاسخ آن قرار گیرند؛ زیرا آیات جهاد خیلی جلوتر از این نازل شده بودند.

﴿و لقد اتینا بنی اسرائیل الکتـب و الحکمة و النبوة﴾، و ما به بنی اسرائیل کتاب و حکومت و پیامبری دادیم.

وَ لَقَدْ ءَاتَیْنَا بَنِیٓ إِسْرَٰٓءِیلَ الْکِتَـٰبَ وَ الْحُکْمَ وَ النُّبُوَّةَ وَ رَزَقْنَـٰهُم

و مـا بـه بـنی اسـرائیل کـتاب. حکـومت و پـیامبری دادیـم، و بـه خـوردن دادیـم آنـها را

مَن الطَّيبٰت و فَضَّلْنٰهُمْ علی العٰلمین ﴿۱۶﴾ و ءاتَیْنٰهم بیّنٰت
اشیای پاکیزه و برتری دادیم آنها را بر جهانیان. و دادیم به آنها سخنان

مِّنَ الْأَمْر فما اخْتلفُوا إِلا من بعْد ما جاءَهُمُ الْعلْمُ بغْیا بیْنهُمْ إِن ربك
واضح دین، پس اختلافی که آنها انداختند پس از آمدن فهم از روی ضد به همدیگر، رب تو

یقْضی بیْنهُمْ یوْم الْقیٰمة فیما کانُوا فیه یخْتلفُون ﴿۱۷﴾ ثُمّ
فیصله می‌کند میان آنها روز قیامت در آنچه با هم دیگر اختلاف می‌کردند. باز

جعلْنٰك علیٰ شریعة مّن الأمْر فاتّبعْها و لا تتّبعْ أهْواء
قرار دادیم تورا بر راه از کار دین، پس بر آن راه برو، و مرو بر خواهش‌های

الّذین لا یعْلمُون ﴿۱۸﴾ إنّهُمْ لن یُغْنوا عنك من الله شیْئًا و إنّ الظّٰلمین
نادانان. و آنها هرگز به‌درد تو نمی‌خورند در جلو خدا هیچ، و بی انصافان

بعْضُهُمْ أوْلیاءُ بعْض و اللّهُ ولیُّ الْمُتّقین ﴿۱۹﴾ هٰذا بصٰئرُ رفیق یکدیگرند، و
خدا رفیق ترسندگان است. و اینها پندانند

للنّاس و هُدی و رحْمةٌ لقوْم یُوقنُون ﴿۲۰﴾
برای مردم و هدایت و رحمت اند بر کسانی که یقین بیاورند.

خلاصه‌ی تفسیر

و (نبوّت چیز تازه‌ای نیست که از آن سرباز زده شود، چنان‌که پیش از این) ما به بنی اسرائیل کتاب (آسمانی،) حکمت (علم احکام) و نبوّت داده بودیم، (یعنی در میان آنها انبیایی مبعوث کرده بودیم) و ما چیزهای نفیسی برای خوردن آنها داده بودیم (بدین شکل در میدان تیه، منّ و سلویٰ نازل کردیم، و آنها را مالک کشور شام قرار دادیم، که معدن برکات زمینی است) و ما (در بعضی از امور مانند شکافتن دریا، سایبان قرار دادن ابر و غیره،) آنها

را بر جهانیان برتری دادیم و ما آنها را درباره‌ی دین دلایل واضح دادیم. (یعنی به آنها معجزات بزرگ و صریح نشان دادیم، کوتاه سخن این‌که هر نوع نعمت حسی، معنوی و علمی به آنها دادیم) پس (می‌بایستی که کاملاً اطاعت می‌کردند، امّا) آنها بعد از آمدن علم به سبب ضد بین یکدیگر با هم اختلاف کردند. (بیان این در آیه‌ی ۲۱۱ سوره‌ی بقره ﴿**سل بنی اسرائیل**﴾ گذشته است، با این مطلب که علمی که می‌بایست سبب قطع اختلاف می‌شد، آنها به سبب خواهش‌های نفسانی خویش آن را بر عکس موجب اختلاف قرار دادند، پس) پروردگارت در میان آنها در روز قیامت در اموری که با هم اختلاف می‌کردند (عملاً) داوری خواهند کرد، باز (پس از خاتمه یافتن دور نبوّت بنی اسرائیل) ما، شما را (نبوّت دادیم و شما را) بر طریق ویژه‌ای از دین قرار دادیم، پس شما بدان راه بروید، (یعنی هم در عمل و هم در تبلیغ) و بر خواهش‌های آن جاهلان نروی (یعنی خواهش آنها این بود که شما از تبلیغ دست بکشید، و به این خاطر انواع و اقسام مشقّت بر تو می‌آرند و ترا پریشان می‌کنند، تا که از آن دست بردار باشید، پس اگرچه این از شما محتمل نیست، ولی به خاطر اهمّیّت امر تبلیغ مجدّداً به شما دستور می‌رسد، در آینده علّت دستور بر این طریقه را بیان می‌نماید که) آنها در مقابل با خدا کوچک‌ترین دردی برای شما نمی‌توانستند بخورند، (پس نباید از آنها پیروی بشود) و ظالمان دوست یکدیگر می‌باشند (و با گفته یکدیگر کار می‌کنند،) و اللّه دوست اهل تقوی است، (و اهل تقوی به گفته او عمل می‌کنند، پس وقتی که شما تبهکار نیستید، بلکه سردار پرهیزگاران می‌باشید، پس شما به پیروی آنها چه نسبتی دارید، البتّه به پیروی احکام الهی، نسبت خاصّی دارید، کوتاه سخن این‌که شما صاحب نبوّت و شریعت راستین هستید، و) قرآنی که به شما رسیده است برای عموم مردم موجب دانش و وسیله‌ی هدایت و برای اهل یقین (اهل ایمان) رحمت بزرگی است.

معارف و مسایل

موضوع این آیات اثبات رسالت آن حضرتﷺ، است. و در ضمن آن، نیز به آن حضرتﷺ، در مقابل آزار رسانی کفّار تسلیت هم داده شده است. ﴿ان ربک یقضی بینهم﴾ از مضمون آیات تا اینجا، دو امر مستفاد می‌گردد: یکی با اعطای کتاب و نبوّت به بنی اسرائیل، نبوّت آن‌حضرتﷺ، تأیید گردید، دوم به آن حضرت تسلّی داده شد که همان علل اختلافی که به بنی اسرائیل پیش آمده بود، همان نیز در اختلاف قوم تو با تو، وقوع یافته است، یعنی حبّ دنیا و حسد و انانیت، نه این‌که در دلایل شما نقصی وجود دارد، لذا غمگین نباشید[۱].

حکم شرایع امّتهای گذشته برای ما

﴿ثم جعلنـٰک علیٰ شریعة من الامر﴾، سپس ما شما را بر یک طریقی خاص از دین قرار دادیم.

در اینجا این امر را باید در ذهن نشاند، که بعضی از مسایل مربوط به اصول عقاید است، مانند توحید، آخرت و غیره، و بعضی مربوط به احکام عملی زندگی، آنچه به اصول عقاید تو مربوط است، برای امّت هر پیغمبر، یکسانند، و در آنها گاهی تبدیل و تغییری نمی‌آید.

امّا احکام عملی در شرایع مختلف انبیای گذشته علیهم السلام، با توجّه به اختلاف زمان آنها، تغییر می‌کردند، در آیه‌ی مذکور احکام قسم دوم را به روش خاصّی تعبیر نمود، و بنابراین فقها از این آیه چنین نتیجه‌گیری کرده‌اند، که برای امّت محمّدی تنها شریعت محمدی واجب العمل است، و آن احکامی که به امّتهای گذشته داده شده است، اینک برای ما واجب العمل نیست، مگر در صورتی که قرآن و سنّت آنها را تأیید نماید، سپس

۱- بیان القرآن.

یکی از صورتهای تأیید این است که در قرآن یا حدیث به صراحت گفته شود که این حکم امّت فلان پیغمبر برای ما واجب العمل است، صورت دوم این‌که قرآن یا نبی کریمﷺ، حکم امّتهای گذشته را بطور تحسین و مدح بیان نموده، بر آن خاموش باشند و نگویند که این حکم در حق ما منسوخ است. از این معلوم می‌شود که این حکم هم، در شرع ما جاری است، و در حقیقت واجب العمل بودن این حکم هم به حیث آن است، که جزء شریعت محمدی است،. در اینجا برای درک حقیقت مسئله، همین قدر کافی است. تفاصیل آن در کتابهای اصول فقه مذکور است.

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ
چه گمان می‌کنند آنان که بدی کسب کرده‌اند، که آیا آنها را برابر قرار دهیم مانند کسانی که

ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّلِحَٰتِ سَوَآءً مَّحْيَاهُمْ وَ مَمَاتُهُمْ سَآءَ مَا
یقین آوردند و کردند کار خوب، برابر است زنده شدن و مردن آنها. بد است آنچه

يَحْكُمُونَ ﴿۲۱﴾ وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَٰوَٰتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ لِتُجْزَىٰ
ادعا می‌کنند. و آفریده است الله آسمانها و زمین را به حق و راستی، و تا که جزا بیابد

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿۲۲﴾
هر کسی کسب خود را و بر آنها ظلم نخواهد شد.

خلاصه‌ی تفسیر

آنان‌که (منکر قیامت هستند و) کار بد (کفر و شرک و ظلم و معصیت) انجام می‌دهند، آیا چنین فکر می‌کنند که ما آنها را برابر با کسانی قرار می‌دهیم که ایمان و عمل صالح اختیار کرده‌اند تا زنده شدن و مردن همه آنها یکسان باشد (یعنی مردن و زنده شدن مؤمنان بدین معنی یکسان باشد،

که چنان‌که در زندگی از لذّتها بهره‌مند نشدند، هم چنین پس از مرگ هم محروم گردند، و همین‌طور مردن و زنده شدن کفّار هم بدین معنی یکسان باشد، چنان‌که در این زندگی از عذاب و مشقّت نجات یافته‌اند، هم چنین پس از مرگ هم از عذاب ایمن گردند، با این مطلب.که از انکار معاد لازم می‌آید که بندگان اطاعت شعار هیچ گاه به نتیجه‌ی اطاعت خود نرسند، و بر مخالفان گاهی وبال مخالفت واقع نشود) ایشان بد حکم می‌کنند، خداوند متعال آسمان و زمین را به حکمت آفریده است (یک حکمت این است که از مشاهده‌ی قدرت بر آفرینش این مخلوقات گرانقدر، هر ذی عقلی چنین می‌فهمد، کسی که ابتدا می‌تواند آنها را بیافریند، باز می‌تواند آنها را فنا کرده، مجدّداً آنها را همانگونه بیافریند و از این موضوع، وجود قیامت و آخرت ثابت می‌گردد،) و (حکمت دوم این است که) تا به هر شخصی نتیجه‌ی کارش برسد، (و همه این را می‌دانند که در دنیا پاداش کامل نیست، لذا وقوع آخرت ضروری است و) در (این پاداش) بر آنها ستم نمی‌شود.

معارف و مسایل

عالم آخرت و پاداش و عقاب در آن عقلاً ضروری است

حاصل نخستین آیه از دو آیه‌ی مذکور، یک استدلال عقلی است بر لزوم روز جزا، و آن این‌که این امر را هر کسی می‌تواند مشاهده کند، و برای کسی مجال انکار، وجود ندارد، که در دنیا عوض اعمال نیک و بد، کاملاً نمی‌رسد، بلکه عموماً کفّار و فجّار در عیش و عشرت و ثروت و مال، زندگی به‌سر می‌برند، و بندگان اطاعت شعار خدا، در فقر وفاقه و مصائب و آفات مبتلا هستند، اوّلاً در این جهان از جرم مجرمان بد کردار آگاهی بیشتری به‌دست نمی‌رسد و اگر آگاهی برسد، بیشتر دستگیر نمی‌گردند، و اگر دستگیر بشوند، پس بدون توجّه به حلال و حرام و دروغ و راست، در

تلاش راهی می‌باشند که بدون سزا نجات یابند، و اگر از صدها نفر به یکی سزا هم برسد، باز هم آن سزای کامل کردار او نمی‌تواند باشد، و این‌چنین باغیان خدا پیروان خواهش‌های خویش در این زندگی دنیوی، در عیش و عشرت می‌گذراند، و مؤمنان پایبند شرع بسیاری از ثروت و لذّتها را حرام پنداشته از آنها کناره‌گیری می‌کنند، و برای نجات از مصایب و آفات هم فقط به راههای جایز دست می‌زنند، بنابراین، محرومیت او از بسیاری راحت و لذّت ظاهر است، و وقتی که این معلوم گردید که در این جهان، جزای کامل اعمال، نمی‌رسد، پس پشت سر این جهان، اگر عالم آخرت و زنده شدن در آن، جزا و سزا به وقوع نیابد، پس در دنیا دزدی و راهزنی، زنا، قتل و غیره را جرم دانستن غیر از حماقت چیزی دیگر نخواهد بود.

این قبیل مردم، بیشتر در دنیا، زندگی پیروزمندانه‌ای را می‌گذرانند. یک دزد راهزن در طول شب آن قدر ثروت به‌دست می‌آورد، که یک تحصیل کرده دارای مدرک، ظرف چندین سال نمی‌تواند با کار و زحمت آنها را به دست آورد، پس اگر آخرت و حساب و داد آن، نباشد، لازم می‌آید که دزد راهزن را از این شخص تحصیل کرده شریف، بهتر و افضل بدانیم، در صورتی که هیچ عاقلی نمی‌تواند آن را بپسندد. امّا این قول که برای این قبیل مردم در دنیا سزاهای سختی در هر دولت و کشور مقرّر است، ولی تجربه‌ی امروزی چنین نشان می‌دهد، که فقط آن قبیل مجرمانی دستگیر می‌شوند، که احمق و نادان باشند، برای نجات مجرم عادی و هوشیار، راهها باز هستند، یک درب رشوه ستانی، برای فرار او کافی است.

خلاصه این‌که یا باید پذیرفت که در دنیا هیچ خوب و زشت و بد و نیکی وجود ندارد، و رسیدن به مقصود خویش به هر شکلی که باشد عین صواب است، ولی هیچ کس در دنیا به این نظر قایل نیست، پس وقتی، امتیاز میان بدی و نیکی قابل پذیرش است، پس باز مساوی قرار گرفتن سرانجام

هر دو. بلکه بدو و مجرم از نیک بیشتر در آرامش قرار گیرد، از این بالاتر ستمی نمی تواند عنوان یابد، در آیه ی مذکور در قرآن مجید همین بیان شده است، که آیا می خواهید که مجرم و غیر مجرم هر دو، در دنیا و آخرت مساوی قرار داده شوند، ﴿ **محیاهم و مماتهم** ﴾ این قضاوت احمقانه‌ای است. وقتی که در این جهان جزا و سزای نیکی وبدی کامل نمی رسد، پس زندگی دومی آخرت و جزا و سزا در آن ضروری است، در آیه ی دوم برای تکمیل این مطلب فرمود: ﴿ **و لتجزی کل نفس بما کسبت و هم لا یظلمون** ﴾ یعنی: برای از بین بردن ظلم و جور و اقامه ی عدل و انصاف وقوع روز جزاء الزامی است، امّا این شبهه که چرا در این جهان انتظام برای رسیدن به جزای نیکی و کیفر بدی بر گزار نشده است، جوابش این است که این منافی با حکمت تکوینی است، زیرا حق تعالی این جهان را دارالعمل و دارالامتحان قرار داده است، دارالجزاء نیست.

أَفَرَءَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ
خوب بنگر کسی که قرار داد او خواهش خود را خدای خود و گمراه کرد او را خدا با دانشش.

وَ خَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَن يَهْدِيهِ
و مهر زد بر گوش و قلب او و انداخت بر چشم او تاریکی. پس که به راه بیاورد او را

مِن بَعْدِ اللَّهِ أَ فَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿۲۳﴾ وَ قَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا
بعد از خدا، پس آیا شما فکر نمی‌کنید. و می‌گویند چیزی نیست جز زندگی دنیوی ما. که

نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَ مَا لَهُم بِذَٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ
می‌میریم و زنده‌می‌شویم. و ماکه می‌میریم از زمانه‌است وآنها نسبت به‌این خبری‌ندارند.

إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿۲۴﴾ وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ
فقط تخمین می‌زنند. و هرگاه خوانده شود بر آنها آیات واضح ما. نیست دلیلی برای آنها

إلاَ أن قالوا ائتوا بـاٰبائنا إن كنتم صـدقين ﴿۲۵﴾ قل الله يحييكم
مگر این‌که می‌گویند بیاورید آبا و اجداد ما را اگر هستید راستگو. بگو خدا زنده می‌کند

ثم يميتكم ثم يجمعكم إلىٰ يوم القيـمة لا ريب فيه و لـكن أكثر
باز می‌میراند و باز جمع می‌کند شما را تا روز قیامت. نیست شکی در آن. ولی بسیاری

الناس لايعلمون ﴿۲۶﴾
مردم نمی‌فهمند.

خلاصه‌ی تفسیر

پس آیا (بعد از بیانات واضح توحید و آخرت) شما حالت آن شخص را دیدید که خدای خود را، خواهش‌های نفسانی خود قرار داد، (که آنچه در دلش می‌آید، از آن پیروی می‌کند،) و خداوند او را با دانش و فهمش، گمراه کرده است، (که حق را شنید و نیز فهمید، ولی از پیروی خواهش‌های نفسانی گمراه شد) و (خداوند متعال) بر گوش و قلب او مهر زد و بر چشم او پرده انداخت، (یعنی در اثر نفس پرستی صلاحیت قبول حق او ضعیف شد،) پس چه کسی بعد از (گمراه کردن) خداوند او را هدایت می‌کند، (در این تسلّی هم هست، در آینده به منکرین بطور زجر خطاب شده است که) آیا شما (با شنیدن این بیانات) باز هم نمی‌فهمید (یعنی چنین فهمیدن که مفید باشد اگر چه به اعتبار عموم معنی می‌فهمید.) و ایشان (یعنی منکرین قیامت) چنین می‌گویند، که غیر از همین زندگی دنیوی، زندگی دیگری (در آخرت) وجود ندارد ما (فقط یک بار) می‌میریم و (فقط همین یک بار) زنده شده‌ایم، (با این هدف که زندگی هم مانند مرگ، مختص به دنیاست) و فقط با (گردش) زمانه به ما مرگ فرا می‌رسد (با این مطلب که با گذشت زمان نیروی جسمی صرف می‌شود، و به این اسباب طبیعی مرگ می‌آید، و هم چنین

سبب حیات هم امور طبیعی هستند، پس وقتی که مرگ و زندگی تابع امور طبیعی هستند، و اسباب طبیعی متقاضی حیات اخروی نیستند، زندگی آخرت نمی‌آید.) و بر این، نزد آنها هیچ گونه دلیلی وجود ندارد، فقط تخمین می‌زنند (یعنی بر نفی زندگی اخروی هیچ دلیلی وجود ندارد) و (نمی‌توانند به دلایل اهل حق، پاسخ دهند، چنان‌که) هرگاه (در این‌باره) در جلو آنها آیات واضح ما خوانده شوند، (که برای اثبات مطلب کافی می‌باشند،) پس آنها (بر این) جز این پاسخی ندارند که می‌گویند، آبا و اجداد ما را (زنده کرده) بیاورید اگر شما (در این ادّعا) راستگو هستید! (غیر از این جواب دیگری نمی‌توانند بدهند، مانند این‌که، به‌وسیله‌ی دلیل عقلی از نظر عقل محال بودن آن را ثابت کنند،) شما (در پاسخ به آن) چنین بگویید که خداوند متعال شما را (تا وقتی که بخواهد) زنده نگه می‌دارد، سپس (وقتی که بخواهد) می‌میراند، سپس در روز قیامت که در (وقوع) آن کوچک‌ترین شکی نیست، (زنده کرده) جمع می‌کند (پس ادّعای زنده کردن در آن روز است و از زنده نکردن مردگان در این دنیا عدم زنده کردن در آن روز لازم نمی‌آید) ولی بیشتر مردم نمی‌فهمند (و بدون دلیل حق را انکار می‌کنند.)

معارف و مسایل

﴿**من اتخذ الهه هَواهُ**﴾ یعنی، آن کسی که خواهش‌های نفسانی خود را معبود خود قرار داده.

بدیهی است که هیچ کافری هم خواهش‌های نفسانی خود را خدا یا معبود خود نمی‌گوید، ولی این آیه‌ی قرآن کریم نشان می‌دهد، که عبادت در حقیقت نام اطاعت است، هر کسی که در مقابل اطاعت خدا، اطاعت دیگری را اختیار کند، معبود آن شخص گفته می‌شود، پس هر کسی که به حلال و حرام و جایز و نا جایز باکی نداشته باشد، در آنچه خدا حرام کرده

او به جای تسلیم حکم خدا، از خواهش‌های نفس خود پیروی کند، پس اگر چه نفس خود را به زبان معبود خود نمی‌گوید، امّا در حقیقت همان نفس معبود اوست، همین مطلب را عارفی در یک شعر چنین بیان کرده است.

سوده گشت از سجده راه بتان پیشانیم

چند بر خود تهمت دین مسلمانی نهم

در اینجا خواهش‌های نفسانی را به بتها تعبیر نموده است، که هر کسی که خواهش‌های خود را امام و مقتدای خود قرار داد، و پشت سر آن راه رفت، گویا که این خواهش‌های بت او هستند.

حضرت ابوامامه فرموده است، که من از رسول اللّهﷺ، شنیدیم که فرمود: معبودانی که زیر آسمان دنیا عبادت می‌شوند مبغوض‌ترین آنها در نزد خداوند «هوا» یعنی خواهش‌های نفسانی است.

از حضرت شداد بن اوس روایت است که رسول اللّهﷺ، فرمود: دانشمند کسی است که نفس خود را در کنترل بگیرد، و برای پس از مرگ عمل کند، و فاجر کسی است که نفس خود را پشت سر خواهش‌ها قرار دهد، و با وجود آن، آرزوی بهتری قیامت را داشته باشد، و حضرت سهل ابن عبداللّه تستری فرموده است: مرض شما خواهش‌های نفسانی شماست، آری، اگر شما با آنها مخالفت کنید، همین مرض خودش مداوای شما هم هست[۱].

﴿**و ما یهلکنا الا الدهر**﴾، لفظ «دهر» در اصل، به مجموعه تمام آن مدّتی گفته می‌شود که از ابتدای این عالم تا انتهای آن است، و گاهی به‌مدیدی هم «دهر» می‌گویند.، کفّار این قول را به عنوان دلیل تقدیم کردند، که مرگ و حیات ما با مشیّت و حکم خدا هیچ گونه ارتباطی ندارد، بلکه تابع اسباب طبیعی است، که آنها را در ارتباط با مرگ، هر کس مشاهده می‌کند.

۱ - همه این روایات از قرطبی مأخوذ است.



که اعضای انسانی و نیروی او به سبب استعمال کاسته می‌شود. و بعد از گذشت مدّت طولانی کلاً معطّل می‌گردند که به آن موت گفته می‌شود. و حیات را نیز بر این قیاس بکنید، که آنهم در اثر خدایی نیست، بلکه از حرکات طبعی ماده حاصل می‌گردد.

بد گفتن دهر یا زمان خوب نیست

کفّار و مشرکین گردش زمان را علّت کل کاینات و سایر احوال آن قرار می‌دادند، و به آن منسوب می‌کردند، هم چنان‌که در این آیه ذکر گردید، حال آنکه در حقیقت همه این افعال از قدرت و اراده الله تعالی جلّ شأنه می‌باشد، بنابراین، در احادیث صحیح از بد گفتن دهر یا زمان ممانعت آمده است؛ زیرا قوّت که کفّار آنرا بلفظ دهر یاد می‌کنند در حقیقت آن‌قدرت حق تعالی است، لذا نتیجه‌ی بد گفتن دهر در حقیقت به خدا می‌رسد.

رسول الله ﷺ فرمود: که دهر را بد نگویید؛ زیرا دهر در حقیقت الله تعالی است، مراد این‌که این نادانان کاری را که به آن کار دهر می‌گویند، در حقیقت آن کار قوّت و قدرت خداست، دهر چیزی نیست، از این لازم نمی‌آید که دهر یکی از نامهای خدا باشد، زیرا در اینجا مجازاً به الله تعالی دهر گفته شده است.

وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ
و برای خداست پادشاهی آسمانها و زمین، و روزی‌که برپا می‌شود قیامت آن روز

يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ ﴿۲۷﴾ وَ تَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ
زیان‌می‌بینند‌دروغگویان. ومی‌بینی‌هرفرقه‌را که‌نشسته‌به‌زانو، هرفرقه‌خوانده‌می‌شود

إِلَىٰ كِتٰبِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۲۸﴾ هٰذَا كِتٰبُنَا
به سوی دفترش امروز جزا داده می‌شوید آنچنان که می‌کردید. این دفتر ماست که

ینطق علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون ﴿۲۹﴾ فاما
بازگو می‌کند کار شما را درست ما می‌نوشتیم آنچه شما می‌کردید. پس هر

الذین ءامنوا و عملوا الصلحت فیدخلهم ربهم فی رحمته
کسی که یقین کرد و کار نیک انجام داده، پس آنها را داخل می‌کند رب‌شان در رحمت خویش

ذلك هو الفوز المبین ﴿۳۰﴾ و اما الذین کفروا أفلم تكن ءایتی
همین است پیروزی آشکار. و کسانی که منکر شده‌اند آیا بر شما خوانده نمی‌شدند آیات من

تتلی علیکم فاستکبرتم و کنتم قوما مجرمین ﴿۳۱﴾ و اذا قیل
پس شما تکبر کردید، و شدید شما قوم گنهکار. و وقتی که گفته بشود که

إن وعد الله حق و الساعة لا ریب فیها قلتم ما ندری
وعده خدا درست است و در قیامت هیچ شکی نیست، شما می‌گفتید ما نمی‌دانیم که

ما الساعة إن نظن إلا ظنا و ما نحن بمستیقنین ﴿۳۲﴾ و بدا لهم
چیست قیامت، به‌ما خطور می‌کند خیالی، و به‌ما یقین نمی‌آید. واضح می‌شوند بر آنها

سیئات ما عملوا و حاق بهم ما کانوا به یستهزءون ﴿۳۳﴾ و
بدیهای آنچه کرده بودند، و بر عکس احاطه کرد آنها را آنچه به آن استهزا می‌کردند. و

قیل الیوم ننسکم کما نسیتم
دستور می‌رسد که امروز شما را فراموش می‌کنیم هم چنان‌که شما فراموش کرده بودید

لقاء یومکم هذا و مأواکم النار و ما لکم من نصرین ﴿۳۴﴾
ملاقات این روز خود را، و خانه‌ی شما دوزخ است و کسی نیست برای شما مددگار.

ذلکم بأنکم اتخذتم ءایت الله هزوا و غرتکم
این بر شما بدین خاطر است که شما قرار دادید سخنان خدا را مسخره، و مغرور شدید

الحیوة الدنیا فالیوم لا یخرجون منها و لا هم یستعتبون ﴿۳۵﴾
بر زندگی دنیا، پس امروز نه اخراج می‌شوند از آن، و نه توبه‌شان پذیرفته می‌شود.

فلله الحمد رب السموٰت و رب الأرض رب العلمين ﴿۳۶﴾ و
پس برای خداست همه‌ی ستایش آنکه رب آسمانها و رب زمین و رب جهانیان است. و

له الکبریاء فی السموٰت والأرض و هوالعزیز الحکیم ﴿۳۷﴾
برای اوست بزرگواری در آسمانها و در زمین و اوست غالب با حکمت.

خلاصه‌ی تفسیر

و (آنچه در سابق گفته شد که الله تعالی شما را جمع می‌کند، آن نباید مشکل تصوّر شود؛ زیرا که) برای خداست سلطنت در آسمانها و زمین (آنچه او بخواهد تصرّف می‌کند، پس زنده و جمع کردن شما بعد از مرگ هم برای او کار مشکلی نیست) و روزی‌که قیامت برپا می‌شود، در آن روز اهل باطل درخسارت قرار می‌گیرند، و شما (در آن روز) هر فرقه را می‌بینی که (از ترس) به زانو می‌افتند هر فرقه به‌سوی (اعمال نوشته) در اعمالنامه‌ی خود خوانده می‌شود (این است مطلب خوانده شدن بسوی اعمال نامه، و اگر نه اعمال نامه به پیش خودشان می‌باشد، و به آنها گفته می‌شود که) امروز به شما جزای کردار شما می‌رسد (و گفته می‌شود که) این (نامه اعمال) دفتر (نوشته شده) ماست که درست در مقابل شما صحبت می‌کند (یعنی اعمال شما را اظهار می‌نماید، و) ما (در دنیا تمام) اعمال شما را (به‌توسط فرشتگان) می‌نوشتیم (و این مجموعه‌ای از آن است) پس (بعد از حساب چنین قضاوت می‌شود که) کسانی که ایمان آورده بودند، و کارهای نیک انجام داده بودند، پس آنها را خدای‌شان در رحمت خویش، داخل می‌کند واین است پیروزی صریح.

و کسانی که کافر بودند (به آنها گفته می‌شود که) آیا آیات من بر شما خوانده نمی‌شد پس شما (از قبول آنها) تکبّر کرده بودید، و (بنابراین) شما بودید مجرمان بزرگ و (وضع تان از این قرار بود که) وقتی (به شما) گفته

می‌شد که وعده‌ی الله (نسبت به زندگی بار دوم و به جزا و سزا) بر حق است، و در قیامت هیچ شکی نیست، پس شما (با نهایت بی‌باکی) می‌گفتید که ما نمی‌دانیم قیامت چه چیزی است (فقط از گفت و شنید) یک خیال محض به‌گمان ما می‌آمد، و ما (نسبت به آن) یقین نداریم و (آنگاه) بر آنها تمام اعمال بدشان ظاهر می‌گردد، و آن (عذابی) که آنها به آن استهزا می‌کردند آنها را فرا می‌گیرد، و (به آنها) گفته می‌شود که ما امروز شما را در فراموشی می‌اندازیم (یعنی از رحمت دور نگاه می‌داریم، که با آن مجازاً در فراموشی انداختن می‌گویند) هم چنانکه شما آمدن این روز خود را فراموش کرده بودید، و (از امروز) جای شما جهنّم است و برای شما هیچ مددکاری نیست، این (سزا) به این خاطر است که شما به آیات خدا مسخره می‌کردید، و زندگی دنیا شما را در فریب انداخته بود، (که در آن مشغول شده از آخرت کلاً غافل، بلکه منکر شده بودید) پس امروز ایشان نه از دوزخ بیرون آورده می‌شوند، و نه از آنها ناراضی خدا تدارک دیده می‌شود (یعنی به آنها فرصت داده نمی‌شود که توبه کرده خدا را از خود راضی بکنند، پس وقتی که تمام این مطالب را شنیدند، پس (از آن این هم مفهوم شد که) تمام ستایش برای خدا (ثابت) است که پروردگار آسمانها و پروردگار زمین است (و آسمان و زمین چه خصوصیت دارند بلکه او) پروردگار تمام جهان است و برای او بزرگواری (که ظهور آن از آثار و علامات) در آسمان و زمین (می‌باشد) و اواست غالب و با حکمت.

معارف و مسایل

﴿**و تری کل امة جاثیة**﴾ از جثو مشتق است که به معنی نشستن به زانو است، و حضرت سفیان فرموده است که جثو آن نشستن را می‌گویند که تنها زانو و طرف پایین پاها به زمین بخورند، و اینگونه نشستن در صورت خوف و

بیم می‌باشد، و ظاهر لفظ کل امة، این است، که این صورت خوف بر تمام اهل محشر چه مؤمن باشند یا کافر نیک باشند یا بد بر همه عارض می‌گردد، و آنچه در بعضی آیات و روایات دیگر که انبیا و صلحا از این خوف و نزع اهل محشر مستثنی شده‌اند. با این منافی نیست؛ زیرا امکان دارد که این دهشت و خوف به مدّت کوتاهی بر انبیا، صلحا هم عارض گردد، امّا به علّت خیلی کوتاه بودن مدّتش در حکم عدم قرار داده شده است، و این هم می‌تواند باشد که مراد از کل امة عموم اهل محشر نباشند، بلکه مراد از آن اکثر آن باشند، چنان‌که لفظ کل بسا اوقات به معنی اکثر گفته می‌شود، و بعضی جاثیه را به آن نشستن اطلاق کرده‌اند که به وقت نماز می‌نشینند، پس این اشکال خود بخود پایان می‌یابد؛ زیرا این نشست بنابر خوف نمی‌باشد، بلکه این نشست مؤدّبانه است.

﴿**کل امة تدعی الی کتـبها**﴾ مراد از کتاب در اینجا نزد بیشتر مفسّرین، نامه‌ی اعمال است، که فرشتگان می‌نویسند، سپس در محشر این صحایف اعمال منتشر می‌شوند، اعمال نامه هر کسی به‌دست خودش می‌رسد، و به او گفته می‌شود که: ﴿**اقراء کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیباً**﴾[1]، یعنی نامهٔ اعمالت را بخوان و خودت محاسبه بکن که باید در مقابل این اعمالت چه به تو برسد، و مراد از خوانده شدن او به‌سوی اعمال نامه، خواندن او برای محاسبه‌هاست، هم چنان‌که در خلاصهٔ تفسیر بیان شده است و الله اعلم بالصواب.

تمت سورة الجاثیة لحادی عشرین من رجب سنة ۱۳۹۲هـ یوم الثلثاء و لله الحمد و المنه. وکذلک تمت الترجمه لعشرة من جمادی الالی سنة ۱۴۰۹هـ صبیحة یوم الثلثاء ولله الحمدو المنة و اسال انه ان یوفقنی لا تمام بقیةالترجمة و ماذلک علی الله بعزیز.

* * *

۱. اسراء، ۱۴.

سورة الاحقاف

سورة الاحقاف مكية وهى خمس و ثلثون آية واربع ركوعات

سوره‌ی احقاف در مکه نازل شده و دارای سی و پنج آیه و چهار رکوع است

بسم الله الرحمن الرحيم

شروع بنام خدای بی‌حدمهربان، بی‌نهایت رحیم

حٰمٓ ﴿۱﴾ تنزيل الكتٰب من الله العزيز الحكيم ﴿۲﴾ ما خلقنا

حم. نازل کردن کتاب است از طرف خدای غالب با حکمت. ما که آفریده‌ایم

السمٰوٰت والأرض و ما بينهما إلا بالحق و أجل مسمى والذين

آسمان و زمین و آنچه در میان آنهاست بر حق و وعده مقرر شده‌داست و کسانی که

كفروا عما أنذروا معرضون ﴿۳﴾ قل أرءيتم ما تدعون من دون الله

منکرند از شنیدن ترس رو می‌گردانند. بگو ببینید آنچه می‌خوانید بجز خدا

أروني ماذا خلقوا من الأرض أم لهم شرك في السمٰوٰت

به‌من نشان دهید که چه چیز آفریده‌اند در زمین یا دارند شراکتی در آسمانها.

ائتوني بكتٰب من قبل هٰذا أو أثٰرة من علم إن كنتم

بیاورید پیش من کتابی که پیش از این باشد یا علمی که منقول باشد، اگر هستید

صٰدِقِينَ ﴿۴﴾ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِن دُونِ اللَّهِ مَن لَا يَسْتَجِيبُ
راستگو. و کیست گمراه‌تر از او که بخواند بجز خدا کسی را که نرسد

لَهُ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ وَهُمْ عَن دُعَائِهِمْ غٰفِلُونَ ﴿۵﴾ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ
به فریاد او تا روز قیامت و آنها بی‌خبراند از صدای آنها. و وقتی که مردم جمع می‌شوند

كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كٰفِرِينَ ﴿۶﴾
می‌باشند بر آنها دشمن و می‌باشند از پرستش آنها منکر.

خلاصه‌ی تفسیر

﴿حمٓ﴾ معنای آنرا خدا می‌داند، این کتاب از طرف خدای غالب با حکمت نازل شده است (لذا مطالب آن قابل بررسی هستند، در آینده بحث از توحید و معاد است که) ما آسمان و زمین و انچه را که در میان آنهاست با حکمت و (تا) میعاد معیّن آفریده‌ایم، و کسانی که کافراند از آنچه آنها ترسانیده می‌شوند (مانند این‌که بر انکار توحید در قیامت به شما عذاب داده می‌شود) روگردانی (و بی‌التفاتی) می‌کنند (و توحید را قبول ندارند) شما (به آنها درباره‌ی توحید) بگویید که به من خبر دهید، آنچه را شما بجز خدا عبادت می‌کنید، (چه دلیلی برای استحقاق عبادت آنها دارید، اگر دلیل عقلی هست پس) به من نشان دهید که انها کدام زمین را آفریده‌اند، یا که (در آفرینش) آسمانها شراکتی دارند، (و ظاهر است که شما هم آنها را خالق نمی‌دانید، که بتواند دلیل استحقاق عبادت باشد، بلکه به آنها مخلوق می‌گویید که منافی با استحقاق عبادت آنهاست، پس دلیل عقلی مفقود شد، و اگر نزد شما دلیل نقلی هست پس) نزد من کتاب (صحیح بیاورید که در آن نسبت به شرک حکمی باشد) که از این (قرآن) جلوتر باشد؛ (زیرا شما هم می‌دانید که شرک در قرآن منفی است، پس نیاز به کتاب دیگری هست) یا

(اگر کتابی نباشد، پس) مضمونی دیگر که (معتبر و سینه به سینه شفاهاً) منقول باشد، بیاورید اگر شما (در ادّعای شرک) راستگو هستید، (مطلب این‌که دلیل نقلی باید مستند و قابل تصدیق باشد، برابر است که کتاب پیامبری باشد یا قول او) و (ظاهر است که کسی نمی‌تواند چنین دلیلی بیاورد، و اگر کسی باز هم از عقیده‌ی باطل خویش، باز نیاید، درباره‌ی این گونه افراد، می‌فرماید که) کیست گمراه‌تر از او که (باوجود عاجز شدن از دلیل، و اقامه دلیل بر خلاف آن) بجز خدا چنین معبودانی را بخواند، که تا قیامت به‌گفته‌ی او عمل نکنند، و حتّی آنها از فریاد او هم آگاه نباشند. و (باز) وقتی (در قیامت) همه‌ی مردم (برای محاسبه) جمع شوند، پس آن (معبود) ها دشمن این (عبادت کننده) ها قرار می‌گیرند، و عبادت آنها را انکار می‌نمایند (پس از عبادت کردن به چنین معبودهای بالاتر، چه گمراهی است که وجهی معقول برای عبادت نباشد و بر عدم آن، اسباب و علل زیادی هست.)

معارف و مسایل

﴿**قل ارءیتم ما تدعون من دون الله**﴾ در این آیات برای ابطال ادّعای شرک مشرکین، از آنها بر ادّعایشان دلیل مطالبه شده است؛ زیرا هیچ ادّعایی بدون شهادت و دلیل عقلاً و شرعاً قابل عمل نمی‌باشد، پس در این، هر نوع دلایل که امکان داشت بیاید همه را جمع فرمود و ثابت کرد که بر ادّعای شما هیچ نوع دلیل و شهادتی وجود ندارد، لذا پا برجا بودن بر ادّعا بدون دلیل، گمراهی است، در این آیه دلایل را بر سه قسم بیان کرد:

یکی دلیل عقلی، که بر نفی آن فرمود: ﴿**ارونی ماذا خلقوا من الارض ام لهم شرک فی السموات**﴾، قسم دوم دلیل نقلی است و این ظاهر است که درباره‌ی حق تعالی همان دلیل نقلی می‌تواند معتبر قرار بگیرد که از طرف

حق تعالی باشد، مانند کتب آسمانی تورات و انجیل و قرآن و غیره یا اقوال کسانی که خداوند آنها را رسول و نبی منتخب فرموده است، نفی قسم اوّل از این دلیل چنین بیان شده که: ﴿**ایتونی بکتٰب من قبل هذا**﴾ یعنی اگر نزد شما بر بت‌پرستی‌تان دلیل نقلی هست، پس کتاب آسمانی ارائه بدهید که در آن به بت‌پرستی و شرک اجازه داده بشود.

نفی قسم دوم اقوال انبیاءعلیهم‌السلام را چنین بیان فرموده که: ﴿**او اثٰرة من علم**﴾ یعنی اگر شما نتوانستید در کتاب آسمانی دلیل جواز شرک و بت‌پرستی ارائه دهید، پس لااقل قول یکی از انبیاءعلیهم‌السلام را که با سند معتمد منقول باشد، نشان دهید، پس وقتی که شما نتوانستید این را هم ارائه دهید، پس قول و عمل شما بجز گمراهی چیزی دیگری نمی‌تواند قرار بگیرد، در لفظ ﴿**اثٰرة من علم**﴾ «اثٰرة» مصدر بر وزن شجاعت و سماجت و غیره است، که به معنی نقل و روایت آمده است، بنابراین حضرت عکرمه و مقاتل در تفسیر «**اثٰرة من علم روایة عن الانبیاء**» فرموده‌اند.

قرطبی آن را به اسناد حسن تفسیر فرموده است، خلاصه این‌که دو قسم از دلایل نقلی معتبر است، یکی کتاب آسمانی که خداوند آن را بر پیغمبری نازل فرموده است، دوم قول پیغمبرﷺ، که با سند معتبر از پیغمبرﷺ، ثابت باشد، و همین است مفهوم ﴿**اثٰرة من علم**﴾ همه‌ی این مطالب از تفسیر قرطبی مأخوذ است و همین‌است تفسیر مختار و بی‌غبار، و از بعضی حضرات در تفسیر ﴿**اثٰرة من علم**﴾ اقوال دیگری هم منقول است، امّا آنها به اثبات نرسیده‌اند، و نیز با نظم قرآنی جور در نمی‌آیند، لذا نزد جمهور مفسّرین مختار قرار نگرفته‌اند، والله اعلم.

وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَـٰتُنَا بَيِّنَـٰتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا

وقتی‌خوانده شود برآنها سخنان واضح‌ما می‌گویند منکران نسبت به‌سخن حق وقتی‌که

جَـاءَهُمْ هَـٰـذَا سِـحْرٌ مُـبِينٌ ﴿۷﴾ أَمْ يَـقُولُونَ افْـتَرَاهُ قُـلْ إِنِ
به آنها برسد. ایـن سحری‌است صریح. آیـا مـی‌گویند ایـن را خـود آورده است. بگـو اگـر

افْـتَرَيْتُهُ فَـلَا تَـمْلِكُونَ لِـي مِـنَ اللَّـهِ شَيْئًا هُـوَ
من خود ساخته باشم، پس شما نمی‌توانید ذره‌ای خیراندیشی بکنید بـرای مـن بـا خـدا. او

أَعْـلَمُ بِـمَا تُـفِيضُونَ فِـيهِ كَـفَىٰ بِـهِ شَـهِيدًا بَيْنِي وَ بَـيْنَكُمْ وَ
بهتر می‌داند آنچه شما در آن قرار گرفته‌اید، او کافی است به بیان حق میان مـن و شـما. و

هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿۸﴾ قُلْ مَا كُنتُ بِدْعًا مِّنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ
اوست آمرزندی مهربان. بگو من رسول تـازه نیامده‌ام و مـن نـمی‌دانـم کـه چـه مـی‌شود

بِي وَ لَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَ مَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿۹﴾
بـا من و با شما، و مـن از آن پیروی می‌کنم که به من دستور شده، وایـن است کـار من که بترسانم واضح.

قُـلْ أَرَءَيْـتُمْ إِن كَـانَ مِـنْ عِـندِ اللَّـهِ وَ كَـفَرْتُم بِـهِ وَ شَـهِدَ شَـاهِدٌ
بگو خوب بنگرید اگر این آمده ازجانب الله وشـما آن‌را تسـلیم‌ندار یـد. وگـواهـی داده یک‌گـواه

مِّـنْ بَـنِي إِسْـرَٰءِيلَ عَـلَىٰ مِـثْلِهِ فَـآمَنَ وَ اسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللَّـهَ
از بـنی اسـرائـیل بـر چـنین کـتابی، پس او یـقین کـرد و شـما تکـبر کـردید، یـقینا الله

لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۱۰﴾
راهنمایی نمی‌فرماید گنهکاران را.

خلاصه‌ی تفسیر

وقتی که آیات واضح ما (کـه بـه عـلّت مـعجره بـودن آنهـا دلیـل رسالت‌اند) در جلو ایشان (یعنی منکران رسالت) خوانده می‌شوند پس این منکران نسبت به سخن حق وقتی که به آنها برسد چنین می‌گویند کـه ایـن سحری صریح است (در صورتی‌که امکان آوردن نظیر سحر و عدم امکان



آوردن نظیر این دلیل صریح است بر بطلان آن، و بالاتر از این هم بشنوید) آیا ایشان چنین هم می‌گویند که این شخص (یعنی آن جناب ﷺ، العیاذ بالله) این قرآن را از طرف خود ساخته است (و به‌سوی خدا منسوب نموده، در آینده نسبت به این قول، پاسخ داده شده که) شما بگویید که اگر من این را از طرف خود ساخته (و به خدا منسوب کرده) ام پس خدا طبق سنّت خویش برای نجات مردم از فریب، مرا بر ادّعای دروغی نبوّت، بزودی هلاک خواهند کرد) باز (وقتی که او بخواهد که مرا هلاک کند، پس) شما (یا) مردم (دیگر) نمی‌توانید مرا از (عذاب خدا) ذرّه‌ای نجات دهید (منظور این‌که نزول عذاب بر ادّعای نبوّت دروغی چنان لازم است که هیچ حامی و مددکاری نمی‌تواند جلو آن را برای من بگیرد، ولی به من عذاب نرسیده، پس این دلیلی است بر این‌که من در ادّعای نبوّتم دروغگو نیستم، و وقتی که من دروغگو نیستم، پس بدانید که) او بهتر می‌داند آنچه را شما در قرآن صحبت می‌کنید (بنابراین به شما سزا خواهد رسید غرض این‌که) برای (قضاوت صدق و کذب) در میان من و شما او گواه (یعنی آگاه) کافی است (لهذا اگر من دروغگو باشم فوراً به من عذاب می‌دهد، و اگر شما دروغگو باشید، پس شما را دیر یا زود عذاب خواهد داد) و (اگر کسی در این شبهه باشد که وقتی او از سخنان ما آگاه است، و باز هم بر ما عذاب نیامد، پس همانگونه که عدم وقوع عذاب بر مدّعی نبوّت دلیل صدق اوست هم چنین عدم وقوع عذاب بر ما منکران می‌تواند دلیل صدق ما باشد، پس جواب آن این‌که) او بسیار آمرزنده است، بنابراین بعضی اقسام مغفرت، مانند عدم وقوع عذاب بر کفّار در دنیا را، هم واقع می‌کند و) بسیار مهربان است (بنابراین، بعضی اقسام رحمت را که به آن رحمت عامّه می‌گویند، بر کفّار هم واقع می‌فرماید، لهذا عدم وقوع عذاب بر انکار منکران در دنیا، نمی‌تواند دلیل صدق آنها قرار بگیرد، بر خلاف ادّعای نبوّت که در آنجا

ادّعای نبوّت دروغی و نزول عذاب باهم لازم و ملزوم‌اند: زیرا عدم وقوع عذاب بر مدّعی نبوّت دروغی در دنیا امکان دارد موجب گمراهی مردم قرار بگیرد، برخلاف مجرمان دیگر، در آینده تأکید اثبات نبوّت است که) شما بگویید که من رسول نو آمده نیستم، (که برای شما باعث تعجّب باشم. زیرا قبل از من هم پیغمبران بسیار آمده که اخبار آنها را شما به‌تواتر شنیده‌اید) و (هم چنین من مدّعی یک چیز عجیبی نیستم، مانند علم غیب چنان‌که من خود می‌گویم که من از اخبار غیب آنها را می‌دانم که به‌وسیله‌ی وحی به من نشان داده شده است، و از اخبار دیگر غیب من اگهی ندارم حتّی) من نمی‌دانم که با من چه می‌شود و نه (می‌دانم) که با شما (چه می‌شود، بنابراین وقتی که من مدّعی احوال آینده خود و شما نیستم پس چگونه نسبت به امور غیبی دور ادّعا می‌کنم، البتّه آنچه را که به‌وسیله‌ی وحی می‌دانم چه متعلّق به خود من باشد، یا غیر، و چه نسبت باحوال دنیا باشند یا آخرت، علم آن قطعاً کامل است، چنان‌که در آینده می‌فرماید که) من (در علم و عمل) فقط از آن پیروی می‌کنم که به‌وسیله‌ی وحی به من می‌رسد و (بدان تبلیغ می‌کنم، و اگر شما آن را تسلیم آن نشوید ضرر من نیست؛ زیرا که) من ترساننده واضح هستم (که آن را به دلایلی ثابت کرده‌ام، در بالا اتهام اختراع که از: ﴿**هو اعلم بما تفیضون فیه**﴾ شده بود رد گردید، در آینده نسبت به تفصیل آن فرمود که) شما بگویید، که شما به من نشان دهید که اگر این قرآن از جانب خدا باشد، و باز هم شما منکر آن باشید، و دلیل دیگر من که جانب الله بودن آن مزید تأیید بگردد، مثلاً این دلیل که) گواهی (معتبر) از علمای بنی‌اسرائیل (که از نظر علم و و دیانت مسلم و معتبر باشد چه یکی و چه بیشتر چه در گذشته و چه در آینده) بر چنین کتاب (یعنی من جانب الله بودن این کتاب) گواهی داده ایمان بیاورد و شما (باوجود بی علم بودن‌تان از ایمان آوردن بر این کتاب) در تکبّر قرار گیرید (پس در این صورت از شما

بی انصاف‌تر چه کسی می‌باشد، و وضع بی‌انصافان چنین است که) یقیناً الله تعالی بی‌انصافان را (به علّت عنادی که دارند) هدایت نمی‌فرماید (بلکه برای همیشه در گمراهی می‌مانند که سرانجام آن آتش است.)

معارف و مسایل

﴿**و ما ادری ما یفعل بی ولا بکم ان اتبع الا ما یوحیٰ الی**﴾ در این آیه جمله «اتبع» به معنی استثنا است یعنی من نمی‌دانم بجز آنچه بر من وحی بشود. بنابراین از امام تفسیر ضحاک، تفسیر این آیه چنان منقول است که در خلاصه‌ی تفسیر اختیار شده است، و حاصل آن این‌که علم امور غیبی فقط به‌وسیله‌ی وحی می‌تواند به من برسد، هر معامله که نسبت به ان از وحی به من علم نیاید چه متعلّق به خود من باشد یا به افراد مؤمن و کافر امّت، و چه آن معامله متعلّق بدنیا باشد و یا به آخرت، من از آن کوچکترین آگهی ندارم، و آنچه من نسبت به امور غیبی می‌گویم، همه از وحی است، چنانکه در خود قرآن کریم مذکور است، که خداوند متعال در باره‌ی امور غیبی علوم بی شماری به آن‌حضرتﷺ عنایت فرموده ملاحظه شود آیه‌ی ۴۹، سوره‌ی هود ﴿**تلک من انباء الغیب نوحیها الیک**﴾ که حاکی از این مطلب است، نسبت به امور آخرت از قبیل دوزخ، جنّت، حساب و کتاب، سزا و جزا، تفاصیل بیشماری در خود قرآن مذکور است، و تفاصیل زیادی نسبت به واقعات پیش آمده در آینده، از آن‌حضرتﷺ در احادیث صحیح منقول است، و از آن ثابت شد که حاصل آیه‌ی مذکوره این‌که من در علم محیط امور غیبی، مانند خدا نیستم و در دانستن آنها خود مختار نیستم، بلکه من آنچه راکه به‌وسیله‌ی وحی به من اطّلاع داده می‌شود، ذکر می‌کنم.

در تفسیر روح المعانی بعد از نقل این قول، نوشته که اعتقاد من بر این است که رسول‌خداﷺ از این جهان تا زمانی تشریف نبرد که به او در باره‌ی

ذات و صفات باری تعالی و معاملات مهم آینده دنیا و آخرت به‌وسیله‌ی وحی اطّلاع داده نشده بود، امّا علم معاملات و احوال جزئی و شخصی افراد که زید فردا چه کار می‌کند، و سرانجام او چگونه می‌شود، عمرو و بکر در خانه‌های خود چه‌کار می‌کنند، یا خواهند کرد، دانستن این‌گونه امور غیبی کمالی است، و نه از عدم آن در کمال نبوّت فرقی واقع می‌شود.

راجع به علم غیب آن‌حضرت ﷺ مقتضای ادب

راجع به علم غیب آن‌حضرت ﷺ مقتضای ادب این است که نباید گفت او غیب نمی‌داند، بلکه باید گفت که خدا علم بسیار بزرگی نسبت به امور غیب به او عنایت فرموده است که به نبی دیگری از انبیاء نرسیده است، و برخی از مفسّرین فرموده‌اند: که نفی علم در این آیه، تنها متعلّق به امور دنیوی است، و نفی علم غیب متعلّق به امور آخرت، در این شامل نیست[1]، آنها غالباً جمله ﴿**ان اتبع الا ما یوحی**﴾ را به معنی استثناء قرار نداده‌اند، بنابراین نفی علم غیب را به امور دنیا مختص قرار داده‌اند؛ زیرا در باره‌ی آخرت آن‌حضرت ﷺ به صراحت فرموده که کفّار در دوزخ، و مؤمنان به بهشت می‌روند.

﴿**و شَهِدَ شاهد من بنی اسرائیل علی مثله فامن و استکبرتم**﴾ مطلب این آیه تقریباً همان است که در آیه‌ی ۱۹۷ سوره‌ی شعراء رکوع آخر ﴿**اولم یکن لهم آیة ان یعلمه علماء بنی اسرائیل**﴾ و حاصل آن این‌که این یهود و نصاری جاهل که از قرآن و رسالت آن‌حضرت ﷺ را انکار می‌کنند، ایشان از کتب خود هم آگهی ندارند؛ زیرا که بسیاری از علمای بنی اسرائیل در کتابهای خودشان، نبوّت آن‌جناب ﷺ، و علامات او را مشاهده کرده، و به او ایمان آورده‌اند، آیا گواهی آن علمای برای این جاهلان کافی نیست، در این

۱ - کما ذکره القرطبی.

آیه می‌فرماید که آنچه شما می‌گویید، که ادّعای رسالت من، و کتاب بودن قرآن، غلط و افترا است، اوّلاً برای غلط بودن آن همین امر کافی است. که الآن در سابق ذکر گردید، که هر کسی که بر خدا این چنین افترایی واضح بر ببندد که او مرا پیغمبر مبعوث کرده و در حقیقت او نبی نباشد، لازم است که در این جهان بر او عذاب بیاید، و او هلاک شود، تا که عموم مردم از فریب بتوانند نجات بیابند، و بالفرض اگر شما سزا را هم نمی‌پذیرید، پس لااقل این احتمال در نظر بگیرید، که اگر ادّعای من صحیح و این کتاب از طرف خدا باشد، و شما از آن بر کفر و انکاراصرار بورزید، سرانجام شما چه باید باشد، بویژه وقتی که یکی از علمای بزرگ قوم‌تان بنی اسرائیل بر از جانب الله بودن آن، گواهی بدهد، و مسلمان شود، و شما پس از این علم بر ضد و تکبّر قرار بگیرید، پس در این صورت شما چقدر مستحق عذاب قرار می‌گیرید.

در الفاظ این آیه اسم یک عالم خاصّی از بنی‌اسرائیل برده نشده است، و نه این تعیین شده که این گواهی قبل از نزول این آیه در جلو مردم آمده است، یا در آینده می‌آید، بلکه بصورت یک جمله‌ی شرطیه فرموده که اگر در گذشته یا حال یا آینده آنطور باشد، شما باید به فکر خودتان باشید، که شما از عذاب چگونه نجات می‌یابید، لذا فهم مطلب آیه، بر این متوقّف نیست، که یکی از علمای بنی اسرائیل مصداق آن قرار داده شود، بلکه هر تعدادی که از یهود و نصاری در اسلام داخل شده‌اند، که در میان آنها حضرت عبدالله بن سلام بیشتر معروف است، همه‌ی آنها در مصداق این داخل اند، اگر چه ایمان آوردن عبدالله بن سلام پس از نزول این آیه درمدینه‌ی منوّره به وقوع پیوست، و کلّ این سوره مکّی است[1].

آنچه در بعضی روایات از حضرت سعد منقول است که این آیه

۱ـ ابن کثیر.

درباره‌ی حضرت عبدالله بن سلام نازل شده[1]. و نیز تمام ائمّه‌ی تفسیر مانند حضرت ابن عباس، مجاهد، ضحاک و قتاده بالاتفاق فرموده‌اند: که این آیه درباره‌ی حضرت عبدالله بن سلام نازل شده، پس این اقوال منافی با مکّی بودن این آیه نمی‌باشند؛ زیرا در این صورت این پیشگویی نسبت به آینده می‌باشد[2].

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءامَنُوا لَوْ كَانَ خَيْراً مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَ
وگفتند منکران بامؤمنان که اگر این دین بهتر می‌بود نمی‌دویدند به‌سوی آن از ما جلوتر. و

إِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَٰذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ ﴿۱۱﴾ وَمِن قَبْلِهِ كِتَٰبُ
وقتی که به‌راه نمی‌آیند می‌گویند که این دروغی است بسیار کهنه. و پیش از این کتاب

مُوسَىٰ إِمَاماً وَ رَحْمَةً وَ هَٰذَا كِتَٰبٌ مُصَدِّقٌ لِسَاناً عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ
موسی بود راهنما و رحمت، و این کتاب تصدیق کننده‌ی آنست در زبان عربی، تا بترساند

الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَىٰ لِلْمُحْسِنِينَ ﴿۱۲﴾
گنهکاران را و مژده است برای نیکوکاران.

خلاصه‌ی تفسیر

و این کفّار نسبت (با ایمان آوردن) ایمانداران چنین می‌گویند، که اگر این قرآن (که ایشان به آن ایمان آورده‌اند) چیز خوبی (یعنی راستی) می‌بود پس این (فرومایه) ها بسوی آن از ما سبقت نمی‌گرفتند (یعنی ما مردمان بسیار عاقل هستیم و سخن حق را از همه نخست عاقلان می‌پذیرند، پس اگر این حق می‌بود پس ما جلوتر می‌پذیرفتیم، لذا این حق نیست، اینها به

۱ - کما رواه البخاری و مسلم و نسائی من حدیث مالک.
۲ - کذا قال ابن کثیر.

علّت بی عقلی به‌سوی آن می‌دوند، این قول کفّار دلیل تکبّر نهایی آنهاست، که ذکرش در جمله «استکبرتم» در سابق آمده است،) و وقتی که آنها (به علّت عناد و تکبّر) به هدایت قرآن نایل نگردیدند پس (بنابر ضدو عناد خود) چنین خواهند گفت که این (هم) یک (مضمون) دروغ است (مانند مضامین دروغی) قدیم و پیش از این (قرآن) کتاب موسی علیه السلام نازل شده) است، که (عموماً برای امّت موسی علیه السلام رهنما بود و (بویژه برای اهل ایمان) رحمت بود (هم چنان که در تورات برای آن پیشگویی هست) این (هم مانند آن) کتابی است که (پیشگویی) آن را تصدیق می‌نماید (و) در زبان عربی (است) برای ترسانید ن ظالمان و بشارت دادن نیکوکاران (نازل شده است.)

معارف و مسایل

﴿لو کان خیرا ما سبقونا الیه﴾ تکبّر و غرور عقل انسان را مسخ می‌کند، انسان متکبّر عقل و عمل خود را معیار حسن و قبح می‌فهمد، آنچه مورد پسند او نباشد، اگر چه دیگران آن را بسیار خوب بفهمند، او همه را نادان قرار می‌دهد، در صورتی که خود او نادان است، غرور و تکبّر کفّار تا این حد در این آیه بیان گردید که اسلام و ایمان چون مورد پسند آنها نبودند، نسبت به دیگران که دلداده‌ی ایمان بودند، می‌گفتند که اگر این ایمان چیز خوبی می‌بود، نخست از همه مورد پسند ما قرار می‌گرفت، و پسندیدگی فقرا و مساکین دیگر، چه اعتبار دارد؟

ابن منذر و غیره روایتی نقل کرده‌اند که هنگام که حضرت عمر بن الخطاب مسلمان نشده بود، کنیزی از او به نام رنین، جلوتر از او مسلمان شده بود و حضرت عمر او را بنابر مسلمان شدنش می‌زد و تهدید می‌کرد، تا که او به نحوی از اسلام دست بردار باشد، و کفّار قریش می‌گفتند که اگر اسلام چیز خوبی می‌بود زن حقیری مانند رنین، نسبت به ما در آن سبقت

نمی‌برد، آیه‌ی مذکوره در این باره نازل گردید[۱].

﴿ **و من قبله کتب موسی اماما و رحمة** ﴾ از این کلام یکی ﴿ **ما کنت بدعا من الرسل** ﴾ ثابت شد که آن‌حضرت ﷺ، رسول تازه و قرآن کتاب جدیدی نیست که مردم برای ایمان آوردن بر آن، به اشکال مواجه شوند، بلکه جلوتر از آن‌حضرت ﷺ، حضرت موسی علیه السلام، رسول مبعوث شده است، و تورات بر او نازل گردیده است، که این کفّار و یهود و نصاری آن را تسلیم دارند، دوم این‌که در بالا آمد ﴿ **شهد شاهد** ﴾ آن هم تقویت شد؛ زیرا که خود حضرت موسی علیه السلام، و تورات بر حقّانیت قرآن و رسول‌کریم ﷺ گواه‌اند.

إنَ الَّذین قَالُوا ربُّنا اللهُ ثُمَّ اسْتقَمُوا فلا خَوفٌ عليْهِمْ و لا
و یقیناً کسانی گفتند رب ما الله است باز ثابت قدم ماندند پس نه ترسی بر آنهاست و نه

هُمْ يَحْزَنُون ﴿۱۳﴾ أولَئِكَ أصحَبُ الْجَنَّةِ خَلِدِین فِیها جزاء
آنها غمگین می‌شوند. آنها هستند جنتی همیشه می‌مانند در آن جزای

بِما كانُوا يَعْمَلُون ﴿۱۴﴾ و وَصَّيْنا الانْسَنَ بِوَلِدَيْه إحْسَنا
آن کارهاست که می‌کردند. و ما دستور دادیم انسان را به نکویی به مادر و پدرش.

حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهاً و وضَعَتْهُ كُرْهاً وَ حَمْلُهُ
در شکم حمل کرد او را مادرش به مشقّت و زایمان کرد او را به مشقّت و در حمل ماندن او

و فِصَلُهُ ثَلَثُون شَهْراً حَتَّىٰ إذا بَلَغَ أشُدَّهُ و بَلَغَ أرْبَعِين سَنَة
از شیر گرفتن او سی ماه است تا این‌که وقتی رسید او به قوت خود و رسید به چهل سال

قالَ ربِّ أوْزِعْنِیَ أنْ أشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِیَ أنْعَمْتَ علَیَّ و علَىٰ و لِدَی
گفت‌ای رب من. موفق‌بگردان مرا که شکرکنم از احسانی‌که بر من ومادر و پدرمن کرده‌ای

۱ - مظهری.

وَ أَنْ أَعْمَلَ صَـٰلِحًا تَرْضَاهُ وَ أَصْلِحْ لِی فِی ذُرِّیَّتِیٓ إِنِّی تُبْتُ
واین‌که انجام دهم کار نیک که تو از آن راضی باشی، و نیک بگردان اولاد مرا، من توبه کردم

إِلَیْكَ وَ إِنِّی مِنَ الْمُسْلِمِینَ ﴿۱۵﴾ أُولَـٰئِكَ الَّذِینَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ
به‌سوی تو و من هستم فرمانبردار. اینها هستند که ما می‌پذیریم از آنها

أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ نَتَجَاوَزُ عَن سَیِّـَٔاتِهِمْ فِیٓ أَصْحَـٰبِ الْجَنَّةِ وَعْدَ
بهترین کاری را که کرده‌اند و در گذر می‌کنیم از بدیهای آنها ماندگاراند در جنتیان، وعده‌ی

الصِّدْقِ الَّذِی كَانُوا یُوعَدُونَ ﴿۱۶﴾ وَ الَّذِی قَالَ لِوَٰلِدَیْهِ أُفٍّ لَّكُمَآ راست است که
با آنها داده می‌شد. و کسی‌که گفت مادر و پدر خود را که من بیزارم از شما

أَتَعِدَانِنِیٓ أَنْ أُخْرَجَ وَ قَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِن قَبْلِی وَ
آیا به‌من وعده می‌دهیدکه من بیرون‌آورده شوم‌ازقبر وگذشته‌اند بسیارگروه پیش از من‌و

هُمَا یَسْتَغِیثَانِ اللَّهَ وَیْلَكَ ءَامِنْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ
آن‌دو تافریادمی‌کشند بخدا که ویرانی‌است بر تو ایمان‌بیاور، یقیناً وعده‌ی‌خدابرحق‌است،

فَیَقُولُ مَا هَـٰذَآ إِلَّآ أَسَـٰطِیرُ الْأَوَّلِینَ ﴿۱۷﴾ أُولَـٰئِكَ الَّذِینَ حَقَّ
پس می‌گوید که این همه نقل‌اند از گذشتگان. اینها کسانی هستند که ثابت شده

عَلَیْهِمُ الْقَوْلُ فِیٓ أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِم مِّنَ الْجِنِّ وَ الْإِنسِ إِنَّهُمْ
بر آنها قول عذاب در جمع گروههایی که گذشته‌اند پیش از آنها از جن و انس، یقیناً آنها

كَانُوا خَـٰسِرِینَ ﴿۱۸﴾ وَ لِكُلٍّ دَرَجَـٰتٌ مِّمَّا عَمِلُوا وَ لِیُوَفِّیَهُمْ
بودند زیانکار. برای هر فرقه‌ای درجات هست موافق به کردارشان و تا کاملاً بدهد به آنها

أَعْمَـٰلَهُمْ وَ هُمْ لَا یُظْلَمُونَ ﴿۱۹﴾ وَ یَوْمَ یُعْرَضُ الَّذِینَ كَفَرُوا عَلَی
(حق)کردارشان را و بر آنها ظلم نمی‌شود. و روزی که عرضه می‌شوند کفار بر

النّـــار أذْهَــبْتمْ طــيبــتكمْ فـــی حَــياتكمْ الدّنْــيا و اسْــتمْتعْتم بــها
کنارەی آتش، ضایع کردید شما لذتهای خـود را در زنـدگی دنـیا، و از آنـها اسـتفاده کـردید.

فَـــالْيوْم تُـجْزوْن عَـذاب الْـهُون بـما كُـنتمْ تسْـتكْبرُون فِـی الْأرْض
پس امروز سـزا داده مـیشوید بـه عـذاب ذلت، بـه عـوض آنـچه تکبر مـیکردید در مـلک

بغيرالْحَق وبماكُنتمْ تفْسُقون ﴿۲۰﴾
به ناحق، و به آنچه شما نافرمانی میکردید.

خلاصەی تفسیر

کسانی که (از صدق دل) گفتند که رب ما الله است (یعنی توحید را طبق تعلیم رسول قبول کردند) باز (بر آن) پایدار ماندند (یعنی آن را رها نکردند) پس (نتیجەی آن این است که) بر آنها (در آخرت) هیچ (سخن) ترسناکی (واقع شونده) نیست و نه (در آنجا) غمگین میشوند (این بیان نجات آنها از مضرت بود، و در آینده منفعت آنها بیان میگردد که به آنها خواهد رسید که) ایشان اهل جنّتاند که در آن برای همیشه میمانند در عوض آن کارهای (نیک) که انجام میدادند (که از آن جمله ایمان آوردن و استقامت بر آن در بالا ذکر گردید) و (هم چنانکه ما حقوق الله راکه ذکر آنها گذشت واجب کردهایم، هم چنین حقوق العباد را هم واجب کردهایم، چنانکه از آنها بزرگترین حق، حق والدین است، بنابراین) ما به انسان نسبت به مادر و پدرش دستور به حسن سلوک دادهایم (و بالخصوص به مادر بیشتر؛ زیرا که) مادر او را با مشقّت در شکم حمل نموده و (باز) با مشقّت بزرگی او را زاییده و حمل او در شکم و باز داشتن او از شیر گرفتن (اغلب به) سی ماه (تکمیل) میباشد (و در این مدّت انواع مصیبت را متحمّل میشود. و کم و بیش در آن مصایب پدر هم شریک است، بلکه پدر عموماً به انتظام

بیشتر امور اقدام می‌کند. و اختلال در راحت. به هر دو تا، یکنواخت پیش می آید، بنابراین حق مادر و پدر بر مردم بیشتر واجب گردید، خلاصه بعد از این نشو و نما می‌آید،) تا این‌که وقتی (نشو و نما یافته) به جوانی خود (یعنی به سن بلوغ) می‌رسد و (باز پس از بلوغ در زمانی) به (سن) چهل سالگی می‌رسد، پس (همین که سعادتمند شد، او) می‌گوید که ای پروردگار من، مرا بر این، مداوم نگهدار، که از آن نعمتهای تو شکر بجا آورم، که تو بر من و مادر و پدر من انعام فرموده‌ای (اگر مادر و پدر مسلمان‌اند که نعمت دین‌هم، و اگر نه نعمتهای دنیوی ظاهراند، و اثر نعمت مادر و پدر، به فرزند می‌رسد چنان‌که در اثر وجود و بقاء آنها که نعمت دنیوی است، وجود و بقای اولاد مترتّب می‌شود، واثر نعمت دینی این‌که تعلیم و تربیت مادر و پدر وسیله‌ی علم و عمل فرزند قرار می‌گیرد) و (چنین هم می‌گوید که به من چنین استقامتی هم نصیب بگردان که) من کارهای نیک انجام دهم که از آنها شما خشنود باشید، و در اولاد من هم برای (نفع) من صلاحیت ایجاد بفرما (نفع دنیوی این‌که با دیدن او شاد شوم، و نفع دینی این‌که اجر و ثواب حاصل کنم و) من به دربار تو (از گناهانم) توبه می‌کنم، و من فرمانبردار (تو) هستم (مقصد از این، اعتراف به غلامی خویش است، نه که ادّعا، در آینده نتیجه‌ی این اعمال را بیان می‌فرماید که) ایشان کسانی هستند که ما کارهای نیک آنها را می‌پذیریم، و از گناهان آنها در می‌گذریم، اینطور که ایشان از اهل جنت می‌باشند (و این همه) بنابر آن وعده‌ی درست (انجام گرفت) که به آنها (در دنیا) وعده داده می‌شد تا آنجا بیان محسنان و خوش بختان بود، در آینده از بدبختان و ظالمان یادآوری می‌شود یعنی) کسی که (حقوق الله و حقوق العباد هر دو تا را پایمال کردند چنان‌که از این حال آنها معلوم می‌شود، که او) به مادر و پدر خود گفت (در صورتی که حق آنها از جمله حقوق العباد بیشتر مؤکّد شده بالخصوص

وقتی که مسلمان باشند، و بویژه وقتی که به اسلام دعوت بدهند) که تف بر شما، آیا شما مرا به این (خبر) وعده می‌دهید که من (در روز قیامت بار دوم زنده شده) از قبر بیرون آورده می‌شوم، حال آنکه پیش از من بسیاری امّت گذشته است (که به آنها در هر زمان پیغمبران‌شان چنین خبر داده‌اند، ولی تا هنوز هیچ خبری ظاهر نشده، از این معلوم شد که همه‌ی اینها شایعات‌اند) و آن دو تا (مادر و پدر غریب از این انکار او که کفر عظیمی است، ترسیده) به دربار خدا فریاد می‌کنند (و با سوز وگداز به او می‌گویند) که وای بر تو، ایمان بیاور (و قیامت را بر حق بدان) یقیناً وعده الله راست است، پس این (بر اینهم) می‌گوید که این سخنان بی‌سند از گذشتگان منقول‌اند، (مطلب این‌که چنان بد نصیب است که به کفر و به بد سلوکی با مادر و پدر مرتکب شده، و بدسلوکی هم تا آن حد که علاوه بر مخالفت مادر و پدر، در گفتگو با آنها هم با بد رفتاری پیش می‌آید، در آینده نتیجه‌ی آن اعمال را بیان می‌فرماید که) اینها کسانی هستند که در حق آنها قول الله یعنی وعده عذاب همراه با کسانی که پیش از آنها از کفّار جن و انس گذشته‌اند به‌اتمام رسید یقیناً اینها (همه) در زیان هستند و (در آینده تفصیل مُذکور به صورت خلاصه و چکیده بیان می‌فرماید که) برای هر یک (فریق از دو فریق گذشته) به سبب اعمال (مختلف) آنها درجات جداگانه (به بعضی جنّت و به بعضی دوزخ) می‌رسد و (درجات مختلف به این خاطر می‌رسند) تا که الله تعالی به همه (جزای) اعمال‌شان را کامل بدهد و بر آنها (هیچ گونه) ظلمی نخواهد شد (و در بالا جزای محسنین به تعیین جنّت بیان گردید، ولی عذاب ظالمان متعیّن نشد، بلکه به‌طور اجمال فرمود: که ﴿**حق علیهم القول**﴾ و ﴿**کانوا خسرین**﴾ بنابراین، در آینده عذاب را تعیین می‌فرماید، که آن روز هم قابل یادآوری است، که) روزی که کفّار بر آتش عرضه می‌گردند (و به آنها گفته می‌شود که) شما اشیای لذّتی خود را در زندگی دنیوی خود حاصل کردید

(در اینجا شما به هیچ لذّاتی نایل نخواهید شد) و از آنها کاملاً بهره‌برداری کردید (تا جای که در آنها فرو رفته ما را هم فراموش کردید) پس امروز به شما سزای ذّلت داده می‌شود (چنانکه برای سزا آتش هست، و برای ذلّت ملامت و لعنت است.)

بنابراین‌که، شما در دنیا بی‌جا تکبر می‌کردید، (مراد از تکبّر، آنچنان تکبّر است که مانع از ایمان باشد؛ زیرا عذاب دایم مختص به آنست) و به این خاطر که شما نافرمانی می‌کردید (در این، کفر، فسق، ظلم و تمام صور آنها داخل شدند.)

معارف و مسایل

در آیات فوق الذکر دو آیه‌ی نخست، تکلمه‌ی کلام گذشته است، که در آیات ما قبل آمده بود، که برای ظالمان وعید عذاب و برای مؤمنان صالح مژده‌ی فوز و فلاح بود، در نخستین آیه یعنی ﴿**ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا**﴾ با بلاغت کامل کلّ اسلام و ایمان و اعمال صالح، همه یک جا جمع شده است، اقرار ﴿**ربنا الله**﴾ ایمان کامل است، و در استقامت پا برجا بودن بر ایمان تا قیامت، شامل است، و نیز عمل کامل بر مقتضیات آن، تشریح و تفصیل لفظ استقامت و اهمّیّت آن در سوره‌ی حم سجده بیان شده است، و در آیه‌ی مذکور بر ایمان و استقامت، این وعده شده که این قبیل مردم نه در آینده از مشقّت و پریشانی احساس خطر می‌کنند، و نه بر مشقت گذشته رنج و تأسّف می‌خورند، در آیه‌ی بعد نسبت به این راحت بی نظیر و دایم و غیر منقطع، مژده آمده است، و در چهار آیه بعد از آن به انسان هدایت گردید، که نسبت به والدین حسن سلوک کند، و نیز مذمّت مخالفت آن بیان شده، و ضمناً احسانات والدین و تحمّل مشقّت و زحمت که برای اولاد کشیده‌اند، ذکر گردیده است و نیز به انسان تلقین شده در کهنسالی به سوی خدا رجوع و توبه و انابت کند.

مناسبت و ربط آن به آیات گذشته طبق قول ابن‌کثیر از این قرار است، که اسلوب عمومی قرآن کریم این است که هر کجا او انسان را به اطاعت و عبادت خدا دعوت می‌دهد، در ضمن او را به حسن رفتار با والدین و خدمت و اطاعت آنها هم دعوت می‌دهد، آیات متعدّدی از قرآن در سوره‌های مختلف بر این گواه است، مطابق همان اسلوب، در اینجا هم، در ضمن دعوت الی التوحید، حسن سلوک با والدین ذکر شده است.

قرطبی به حواله قشیری وجه ربط آن را چنین بیان کرده که در این نسبت به تسلّی رسول خداﷺ، یک بعد وجود دارد، که شما به ایمان و توحید دعوت بدهید، اگر بعضی قبول کردند، و بعضی نکردند، غمگین نباشید؛ زیرا حالت انسان چنین است که همه آنهانسبت به مادران و پدران یکسان نمی‌باشند، بعضی به آنها با حسن سلوک پیش می‌آیند، و بعضی بد سلوکی می‌کنند. والله اعلم

به‌هر حال در این چهار آیه، اصل مضمون تلقین به انسان است که با والدین به حسن سلوک پیش بیاید، و تعالیم دیگر در ضمن آمده‌اند، اگر چه از بعضی روایات حدیث معلوم می‌شود، که این آیات درباره‌ی حضرت ابوبکر صدّیق نازل شده‌اند، و بنابراین در تفسیر مظهری «الف لام» را در الانسان عهد خارجی قرار داده و ابوبکر صدّیق را از آن مراد گرفته است، امّا این روشن است که اگر سبب نزول آیه‌ی قرآنی فرد خاصّی یا واقعهٔ خاصّی باشد، باز هم حکم برای همه عام می‌باشد، پس اگر شأن نزول بطور خصوصی، حضرت صدّیق اکبر باشد، و تخصیصات مندرج آیه صفات او قرار بگیرند، باز هم مقصد از آیه، تعلیم عموم است، و اگر اصل آیات تعلیم عمومی قرار داده شود، در آن هم صدّیق اکبر نخستین مصداق این تعلیم قرار می‌گیرد و تخصیصات جوان شدن بعد از چهل سالگی که در این آیات مذکوراند، بطور تمثیل می‌باشند، الآن تشریح بعضی الفاظ را ملاحظه

بفرمایید.

﴿**و وصینا الانسان بوالدیه احسنا**﴾ لفظ وصیت به معنی حکم مؤکّد می‌آید، و احسان یعنی حسن سلوک که در آن خدمت واطاعت آنها هم، داخل است و تعظیم و تکریم نیز.

﴿**حملته امه کرها و وضعته کرها**﴾ لفظ «کرها» بضم کاف به آن مشقّت گفته می‌شود که انسان به نحوی متحمّل آن باشد، و کرها به فتح کاف عبارت از آن زحمت و مشقّت است، که کسی دیگری را بر آن اجبار بکند، و اکراه از این مشتق است، در نخستین جمله که نسبت به والدین دستور حسن رفتار شده است، جمله‌ی دوم تأکید آن است، که یکی از علل لزوم خدمت و اطاعت والدین این هم هست که آنان از زمان تولّد شما تا زمان جوانی برای شما مشقّتهای زیادی متحمّل شده‌اند، بویژه مشقّت و زحمت مادر بسیار آشکار است، بنابراین در اینجا تنها مشقّت او ذکر گردید که او تا مدّت طولانی نه ماه شما را در شکم حمل نموده و در آن انواع و اقسام رنج‌ها را تحمّل نموده است، باز هم به هنگام ولادت، وجود شما همراه با درد شدید و مشقّت به دنیا آمد.

حق مادر نسبت به پدر بیشتر است

در ابتدای آیه دستور حسن رفتار به مادر و پدر هر دوتاست، امّا در ذکر رنج و زحمت مادر به تنهایی، این حکمت مضمر است، که زحمت و مشقت او لازمی است، مشقّتهای دوران حاملگی باز هنگام وضع حمل و درد زایمان در هر حال و برای هر نوزاد لازمی است، که مادر با آن مواجه است، برای پدر در پرورش اولاد تحمل زحمت آنقدر لازم و ضروری نمی‌تواند باشد، که او متحمّل زحمت و رنجی باشد، بویژه وقتی که او ثروتمند و صاحب حشم و خدم باشد، از دیگری خدمت اولاد را بگیرد، و

یا به کشور دیگر برود و مخارج آنها را تأمین می‌کند. از اینجاست که رسول‌خداﷺ، حق مادر را بر اولاد بیشتر مقرّر فرموده است.

در حدیث آمده است که: «**صل امک ثم امک ثم اباک ثم ادناک فادناک**»[۱]. یعنی خدمت و صله رحمی به مادر بکن باز به مادر باز هم به مادر، سپس به پدر آنگاه به خویشاوندان نزدیکتر، باز به بعدی‌ها، ﴿**و حمله و فصٰله ثلٰثون شهرا**﴾ در این جمله هم رنج و زحمت مادر بیان شده است؛ زیرا بعد از این هم، قدرت غذا بچه را در پستان مادر گذاشته است، که او را شیر می‌دهد. در آیه فرمود، که حمل و از شیر باز داشتن بچه در ظرف سی ماه می‌باشد.

حضرت علی از این آیه چنین استدلال می‌کند که حداقل مدّت حمل شش ماه است؛ زیرا قرآن کریم اکثر مدّت رضاع را دو سال کامل متعین فرموده، چنان‌که در آیه ۲۳۳ بقره فرموده که ﴿**والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین**﴾ و در اینجا مدّت حمل و رضاع هر دو تا سی ماه قرار داده شده است، پس بعد از بیرون کردن دو سال یعنی ۲۴ ماه مدّت رضاع، شش ماه باقی می‌ماند، که آن حدّاقل حمل قرار داده شده است.

در روایتی آمده که در عهد حضرت عثمان غنی از زنی بر شش ماه نوزادی متولّد شد، او آن را بچه‌ی نامشروع قرار داده دستور به سزاء داد. وقتی که حضرت علی کرم‌الله‌وجهه اطّلاع یافت، حضرت عثمان را از سزا باز داشت و فرمود که: در قرآن مجموعاً مدّت حمل و رضاع سی ﴿۳۰﴾ ماه است، باز ۲۴ ماه مدّت رضاع از آیه دیگر متعیّن است، لذا شش ماه باقی مانده، اقلّ مدّت حمل می‌باشد، حضرت عثمان استدلال او را پذیرفت و دستور سزا را بازگرفت[۲].

بنابراین درباره اقلّ مدّت حمل، تمام ائمّه‌ی امّت متّفق شده‌اند، که آن می‌تواند شش ماه باشد، البتّه درباره‌ی اکثر مدّت حمل اقوال ائمّه مختلف است.

۱ - مظهری.
۲ - قرطبی.

فایده: در این آیه اقلّ مدّت حمل بیان شده است و به اکثر مدّت رضاع در این جا اشاره شده است، که حدّاقل مدّت حمل شش ماه مشخّص شده است و در مدّت کمتر از این نمی‌تواند نوزادی صحیح و سالم متولد بشود، امّا این‌که بیشترین مدّتی که بتواند حمل در ان باقی بماند چقدر است، در این باره عادات مختلف‌اند، و آن متعیّن نشده است، هم چنین اکثر مدّت رضاع معیّن شده که تا دو سال می‌تواند بچه را شیر داد، ولی حداقل آن مشخّص نیست بعضی زنها اصلا شیر ندارند، و از بعضی ظرف چند ماه قطع می‌شود، و بعضی بچه، شیر مادر را نمی‌خورد یا برای او مضر واقع می‌شود، نیاز می‌آید که برای او دایه مقرّر کنند.

اختلاف ائمّه‌ی درباره‌ی اکثر مدّت رضاع و اکثر مدّت حمل

اکثر مدّت حمل نزد امام ابوحنیفه دو سال است، و از امام مالک روایات مختلفی از چهار سال و پنج سال و هفت سال منقول است، و نزد امام شافعی و روایت مشهور از امام احمد چهار سال است[۱]، و اکثر مدّت رضاعت که احکام حرمت رضاعت به آن متعلّق است نزد جمهور فقها دو سال است، که امام شافعی، مالک و احمد از احناف، امام ابویوسف و امام محمّد بر آن متفق‌اند، و نیز از صحابه حضرت عمرو ابن عبّاس هم چنین فرموده‌اند[۲]. و همین است قول حضرت علی و عبدالله بن مسعود[۳]، تنها از امام ابو حنیفه منقول است که می‌توان بچه را تا دو سال و شش ماه شیر داد، ماحصل آن نزد جمهور احناف اینست که اگر بچه ضعیف باشد که بجز از شیر مادر غذای دیگر تا دو سال نمی‌خورد، پس اجازه است که شش ماه دیگر به آن شیر داد؛ زیرا بر این همه اتّفاق دارند که پس از کامل شدن مدّت

۱ - مظهری.
۲ - رواه الدار قطنی.
۳ - اخرج ابن ابی شیبه.

رضاعت شیر دادن مادر به فرزند حرام است، ولی فتوای فقهای احناف هم بر مسلک جمهور ائمّه می‌باشد، که پس از دو سال اگر به بچه شیر دادند. از آن حرمت رضاعت ثابت نمی‌شود.

سیدی حضرت حکیم الامة در «بیان القرآن» فرموده است: که اگر چه فتویٰ بر قول جمهور است، ولی در عمل باید احتیاط کرد، که اگر به بچه ظرف دو سال و شش ماه شیر داده شد در مناکحات با او احتیاط باید کرد.

بعضی حضرات از آیه ﴿ **حمله و فصٰله ثلٰثون شهرا**﴾ استدلال کرده‌اند تا بتوانند مدّت رضاع را دو سال شش ماه مطابق قبول امام ابوحنیفه ثابت بکنند، در تفسیر مظهری آمده که این صحیح نیست، زیرا گروهی از صحابه‌ی کرام مانند حضرت علی و حضرت عثمان تفسیر آیه را معیّن کردند که مراد از آن شش ماه اقلّ مدّت حمل و ۲۴ ماه دیگر مدّت شیردهی است، و حضرت ابن عبّاس فرموده که قرآن مدّت مشترک برای حمل و رضاع را سی ﴿۳۰﴾ ماه بیان فرموده است، و حدّ هر یکی را جداگانه بیان نکرده، سبب این که عادت عموم چنین است که بچه در ظرف نه ماه متولّد می‌شود پس وقتی که بچه در ظرف نه ماه متولّد شود نیاز شیر دادن مادر فقط ۲۱ ماه باقی می‌ماند، و هرگاه ظرف شش ماه متولّد شود نیاز به شیر دادن او تا ۲۴ ماه باقی می‌ماند[1].

﴿ **حتی اذا بلغ اشده و بلغ اربعین سنة**﴾ معنی لغوی لفظ اشد، قوّت است که در آیه‌ی ۱۵۲ سوره‌ی انعام ﴿ **حتی یبلغ اشده**﴾ به بلوغ تفسیر شده است، یعنی تا وقتی که بچه به سن بلوغش برسد حضرت ابن عبّاس فرموده که مراد از بلوغ رشد هیجده سالگی است، در آیه فوق الذکر هم بعضی «**بلغ اشده**» را چنین تفسیر کرده‌اند که بچه به سن بلوغ برسد، و پس ﴿ **بلغ اربعین سنة**﴾ را منزل دیگر از عمر قرار داده‌اند، اینست قول شعبی و ابن زید، و

۱ - مظهری.

حضرت حسن بصری، «**بلغ اشده و بلغ اربعین سنة**» را هم معنی دانسته و «**بلغ اربعین**» را تفسیر و تأکید «**بلغ اشده**» قرار داده است[۱].

تقدیر عبارت از این قرار است که حاصل «**حتی اذا بلغ**» بعد از ذکر بدو حمل، و وضع آن، و مدّت شیردهی، اینست که «**فعاش و استمرت حیاته حتی اذا اکتهل و استحکم قوته و عقله**»﴾[۲]، یعنی بعد از شیرخوارگی بچه زنده ماند و عمر یافت تا این‌که بالغ و قوی شد و قوّت و عقل او مکمّل گردید، پس الآن او با آفریدگار و پروردگار خویش موفّق به رجوع شد، و چنین دعا خواست که: ﴿**رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علیَّ و علیٰ والدّی و ان اعمل صالحا ترضٰه و اصلح لی فی ذریّتی**﴾، پروردگارا مرا موفّق بگردان تا از آن نعمت تو سپاسگزاری کنم که تو بر من و بر والدین من مبذول فرموده‌ای و نیز موفّقم بگردان تا آن عملی را انجام دهم که تو از من راضی باشی، و فرزندانم را برای من اصلاح بفرما، من به سوی تو رجوع می‌کنم، و من تابع فرمان تو هستم و از مسلمانانم، قرآن در اینجا از﴿ **حتی اذا بلغ اشده** (تا) **من المسلمین**﴾ همه را به صیغه ماضی، به کار برد، فرمود، و به ظاهر هدف بیان واقعه‌ای خاص از شخص خاصّی است، که به هنگام نزول آیه واقع شده است، بنابراین، تفسیر مظهری این را اختیار فرموده که این همه احوال حضرت ابوبکر صدّیق می‌باشند، و آنها بخاطر این حکمت با الفاظ عام بیان شده‌اند، که به مسلمانان دیگر را ترغیب کند، و آنها هم این چنین عمل بکنند، و دلیلش آن روایتی است که قرطبی به روایت عطا از حضرت ابن عبّاس نقل کرده، که وقتی رسول خدا در سن بیست سالگی به قصد تجارت مال حضرت خدیجه عازم کشور شام شد، در این سفر حضرت صدّیق با او همراه بود، که سنّش هیجده سال بود که مصداق ﴿**بلغ اشده**﴾ است، باز او در این سفر آنچنان احوال از آن‌حضرتﷺ، مشاهده کرد که چنان گرویده شد

---

۱ - قرطبی. ۲ - روح.

که پس از برگشت از سفر، هر وقت به آن‌جنابﷺ مرافقت اختیار کرد. تا این‌که وقتی به سن چهل سالگی رسید، این دعا را خواند که در بالا در آیه ذکر شده، که ﴿**اوزعنی**﴾ و همین‌است مصداق ﴿**بلغ اربعین سنة**﴾ و وقتی که این دعا را خواند که ﴿**ان اعمل صالحا ترضـه**﴾ خداوند این دعای او را قبول فرموده، و او را بخرید چنان بردگان، موفّق گردانید که مسلمان شده بودند، و مالکان‌شان آنها را بخاطر مسلمان شدن، تحت شکنجها قرار داده بودند، و هم چنین این دعای او هم که ﴿**اصلح لی فی ذریتی**﴾ قبول شد و کسی از اولاد او چنین باقی نماند که ایمان نیاورده باشد، اینچنین در صحابه کرام خداوند این خصوصیت را به حضرت ابوبکر صدّیق عطا فرموده بود، که او خود هم مسلمان شد و والدینش هم و اولادش هم همه به شرف صحبت آن‌حضرتﷺ مشرّف گشتند.

در تفسیر روح المعانی آمده است که تأیید این امر از اینجاست، که در جمع کلّ اصحاب از مهاجرین و انصار، این خصوصیت صدّیق اکبر بود که او خود مسلمان شد و والدین او نیز مسلمان شدند. امّا این سؤال که پدر ابوبکر صدّیق ابوقحافه پس از فتح مکّه مسلمان شد، و این سوره کاملاً مکّی است، بنابراین، این آیات هم در مکّه نازل شده‌اند، پس در آن وقت ذکر نعمت الٰهی بر والدین چگونه مناسب می‌باشد، جواب آن این‌که بعضی حضرات این آیات را مدنی گفته‌اند، بر این، هیچگونه ایرادی باقی نمی‌ماند، و اگر مکّی هم باشند پس مراد از آن دعاء نمودن به مشرّف شدن‌شان با مردم است(۱).

با توجّه با این تفسیر اگر چه در اینجا تمام احوال از حضرت صدّیق اکبر بیان شده، ولی باز هم حکم عام و شامل همه مسلمانان جهان است، که هرگاه عمر کسی قریب به چهل سال برسد، باید فکر آخرت بر او غالب

۱ - روح.

گردد، و توبه خود را نسبت به گناهان گذشته، تجدید نماید، و در اجتناب از آنها در آینده اهتمام ورزد؛ زیرا عادت و تجربه اینست، که هر اخلاق و عاداتی که در چهل سالگی کسی داشته باشد تغییر در آنها بسیار مشکل است.

از حضرت عثمان غنی روایت است که رسول خداﷺ فرمود: هرگاه بنده‌ی مؤمن به سن چهل سالگی برسد، الله تعالی حساب او را آسان می‌گرداند، و هرگاه به شصت سال برسد، او را به رجوع و انابت به سوی خویش موفّق می‌نماید، و همین‌که به هفتاد سال برسد، همه اهل آسمانها با او رابطهٔ دوستی برقرار می‌کنند، و وقتی که به هشتاد سالگی برسد، خداوند حسنات او را برقرار داشته و سیئات او را محو می‌کند، و زمانی که به نود سالگی برسد، خداوند همه‌ی گناهان گذشته و آینده او را می‌آمرزد، و به او درباره‌ی اهل بیتش شفاعت می‌دهد، و در آسمان همراه با نام او می‌نویسد، که این «**اسیر الله فی الارض**» است، یعنی او از جانب خدا در زمین اسیر است(۱).

و ظاهر است که مراد از او همان بنده‌ی مؤمن است که زندگی خود را تابع احکام شرع کرده با تقوا انجام داده است، چون ابن کثیر نخستین تفسیر را اختیار فرموده که مراد از او عام است، پس الفاظی که به طور خصوصیت آمده مانند ﴿**حتی اذا بلغ اشده و بلغ اربعین سنة**﴾ را بر تمثیل حمل نموده، که هدف در آن تلقین انسان که وقتی به چهل سال می‌رسد، باید به فکر اصلاح خویش و اصلاح اهل و عیال خویش و آخرت قرار بگیرد، والله سبحانه و تعالی اعلم.

﴿**اولـئک الذین نتقبل عنهم احسن ما عملوا و نتجاوز عن سیئاتهم**﴾ یعنی آن دسته از مؤمنان که حالشان در بالا گذشت حسنات آنها پذیرفته می‌شوند، و گناهان‌شان آمرزیده می‌شوند، این حکم هم عام است، و اگر

۱ - ذکر ابن کثیر عن ابی یعلی و مسند احمد و غیره.

سبب نزول این هم، صدّیق اکبر باشد، پس او نخستین مصداق آن می‌باشد. از قول حضرت علی که در ذیل ذکر می‌شود معلوم می‌شود که مفهوم آیه عام است.

ابن‌کثیر در تفسیر خود با سند از محمّد بن حاطب نقل فرموده که من یک مرتبه در محضر حضرت امیرالمؤمنین حضرت علی حاضر بودم، و عدّه‌ای دیگر هم در محضر او بود، که نسبت به حضرت عثمان طعنه زدند، حضرت علی بر آن فرمود که: «**کان عثمان رضی الله عنه من الذین قال الله تعالی فی حقهم ﴿اولـئک الذین نتقبل عنهم احسن ما عملوا و نتجاوز عن سیاتهم فی اصحاب الجنة وعد الصدق الذی کانوا یوعدون﴾ قال والله عثمان واصحاب عثمان رضی الله عنهم قالها ثلاثا**»[1].

عثمان رضی الله عنه از کسانی بود که حق تعالی در حق آنها فرموده که **﴿اولـئک الذین نتقبل عنهم احسن ما عملوا و نتجاوز عن سیاتهم فی اصحاب الجنة وعد الصدق الذی کانوا یوعدون﴾** بخدا که مصداق این آیه، عثمان و رفیقان او بودند و این قول را حضرت علی تا سه بار تکرار فرمود.

﴿و الذی قال لوالدیه اف لکما﴾ در آیات سابق از خدمت و اطاعت والدین ذکری به میان آمده بود، در این آیه سزا و عذاب کسی ذکر شده که با والدینش به بدسلوکی و بدزبانی پیش بیاید، خصوصاً وقتی که والدین او را به اسلام و اعمال صالح دعوت کنند، و عدم تسلیم به صحبت او در این وقت گناه دبلی خواهد شد، ابن‌کثیر فرموده که مفهوم آیه عام است، هر کسی که با والدینش به بدرفتاری پیش بیاید مصداق این آیه است، آنچه که مروان در یکی از سخنرانیهای خود که عبدالرحمن بن ابی‌بکر رضی الله عنها را مصداق این آیه گفته، تکذیبش در صحیح بخاری از حضرت عایشه صدّیقه منقول است، حق این است که مفهوم آیه عام است، در هیچ روایتی

۱ - ابن کثیر.

صحیح کسی تعیین نشده، که مصداق آیه باشد. «**اذهبتم طیّباتکم فی حیاتکم الدنیا**»، یعنی به کفّار خطاب کرده فرموده می‌شود که اگر شما قدری کارهای خوبی در دنیا انجام داده بودید، پس پاداش آنها هم به شما بصورت عیش و عشرت و نعمتهای دنیوی داده شده است، الآن در آخرت برای شما هیچ سهمی باقی نمانده، این خطاب به کفّار است، که از آن معلوم می‌شود که اعمال نیک کفّار که در اثر عدم ایمان، نزد خدا مقبول نیستند، در آخرت هیچگونه ارزشی ندارند، امّا در دنیا خداوند پاداش آنها را به آنان می‌دهد، و آنچه به کفّار و فجّار ثروت و مال، عزّت و وجاهت و غیره که در دنیا می‌رسد، همه‌ی آنها معاوضه اعمال نیک آنهاست، از قبیل سخاوت، همدردی، راستگویی و غیره، ولی این حکم برای مؤمنان نیست، که اگر در دنیا به نعمت ثروت و مال و غیره نایل آیند از حق آخرت محروم گردند.

ترغیب به اجتناب از لذایذ و تنعم دنیا

در این آیه که کفّار مورد عتاب و عقاب قرار گرفتند، بنابر فرو رفتن آنان در لذایذ دنیا بود، از اینجاست که رسول خداﷺ، اصحاب و تابعین، خود را به ترک لذایذ دنیا خوگر کرده بودند، چنان‌که سیرت آنها بر این گواه است، و رسول خداﷺ به هنگام اعزام حضرت معاذ به یمن به او توصیه فرمود که از تنعّم در دنیا پرهیز کن، و از حضرت علی کرم الله وجه، روایت است که رسول‌خداﷺ فرمود: هر کسی از خداوند بر رزق راضی خواهد شد، خداوند هم از او به عمل قلیل راضی خواهند شد[1].

وَاذْكُرْ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَ قَدْ خَلَتِ النُّذُرُ

و یاد کن برادر عاد را وقتی که ترساند قوم خود را در احقاف، گذشته بودند ترسانندگان

۱ - مظهری عن البغوی.

مِن بَين يدَيه و مِنْ خَلفه اَلَّا تعْبُدوا الا الله اِنی اَخاف علیکم
در جلوی او، واز عقب او، که بندگی کسی را بجز خدا نکنید، من احساس خطر می کنم بر شما

عذاب یوم عظیم ﴿۲۱﴾ قالُوا أجِئتنا لتأفِكنا عنْ ءالِهتِنا فأتنا
عذاب روز بزرگی را. گفتند آیا تو آمده‌ای پیش ما که برگردانی ما را از معبودان ما. بیاور برما

بما تعدُنا إن كُنت من الصّدقين ﴿۲۲﴾ قال إنما العلْم عند الله و
آنچه وعده می‌کنی اگر هستی راستگو. گفت این خبر نزد خداست و

أُبلِّغكُم مَا أُرسِلْتُ به و لكنى أراكُم قوْما تجْهلُون ﴿۲۳﴾ فلما
من می رسانم آنچه به دست من فرستاده شده، ولی می بینم که شما نادانی می کنید. پس وقتی که

رأوْهُ عارضاً مُستقبل أوْدِيتهم قالُوا هذا عارِضٌ مُمطِرنا
دیدند آن را ابری که جلو آمد به رود خانه‌هایشان، گفتند این ابری است که بر ما می‌بارد.

بلْ هُو ما اسْتعْجلْتُم به ريحٌ فيها عذابٌ أليمٌ ﴿۲۴﴾
خیر، بلکه این چیز یست که شما زود می‌خواستید، بادی است که درآن عذاب دردناک است.

تُدمّرُ كُلّ شىْء بأمْر ربِّها فأصْبحُوا لا يُرىٰ إلا
ریشه‌کن می‌کند هرچیز را بدستور رب خود، پس فرداشدند بگونه که دیده نمی‌شد بجز از

مسكنُهُمْ كذلِك نجْزِى القوْم المُجْرمين ﴿۲۵﴾ و لقدْ مكّنّهُمْ
خانه‌هایشان، این چنین سزا می‌دهیم مردمان گناهگار را. و اسکان دادیم به آنها

فيما إن مكّنّكُمْ فيه و جعلْنا لهُمْ سمْعاً و أبْصاراً و أفْئدة
در آنچه به شما ندادیم، و داده بودیم به آنها گوش و چشم و دل.

فما أغْنىٰ عنْهُمْ سمْعُهُمْ و لا أبْصرُهُمْ و لا أفْئدتُهُم من شىْء
پس به دردشان نخورد گوشهای شان و نه چشمهایشان و نه دلهایشان چیزی.

إذْ كانُوا يجْحدُون بئايت الله و حاق بهم ما كانُوا به
زیرا که منکر بودند از سخنان خدا و برگشت بر آنها آنچه به آن

یسْتهْزءُون ﴿۲۶﴾
استهزا می‌کردند.

خلاصه‌ی تفسیر

و شما برادر قوم عاد (یعنی هود علیه السلام را (به آنها) ذکر کنید وقتی که او به قوم خود که در چنین مقام سکونت داشتند که در آنجا تپهٔ ریگ مستطیل پیچ خورده بود، (این مقام به این خاطر نشان‌دهی شد که در ذهن مشاهده کنندگان مستحضر باشد) بر این (امر از عذاب الهی) که شما بجز خدا کسی را عبادت نکنید، (و اگر نه بر شما عذاب نازل می‌شود) و (این آنچنان امر لازم و صحیح است که) پیش از او (یعنی هود علیه السلام و پشت سر او (نسبت به این مطلب) بسیار ترساننده (پیامبر تا هنوز) گذشته‌اند (و تعجّب نیست که هود علیه السلام متّفق بودن همه‌ی آنها را در دعوت الی التوحید، در جلوی آنها هم بیان کرده باشند، پس اضافه کردن جمله **«و قد خلت النذر»** در میان، برای آن، فوایدی است که مضمون دعوت الی‌التوحید مؤکّد گردد، و هودعلیه السلام در انذار، چنین فرموده بود که) من بر شما از عذاب روز (بسیار سخت و) بزرگی احساس خطر می‌کنم (اگر می‌خواهید از آن نجات بیابید پس توحید را قبول کنید) آنها گفتند آیا شما به نزد ما باین خاطر آمده‌اید، که ما را از معبودان ما برگردانید، پس (ما برگردنده نیستیم، امّا) اگر شما راستگو هستید، پس آن (عذابی) راکه به ما وعده می‌دهید، بر ما واقع بکن، او فرمود: که علم کامل نزد خداست (که عذاب تا کی می‌آید) و من احکامی را که به من پیام شده، به شما می‌رسانم (چنان‌که در آنها یکی به من این گفته شده، که بر شما عذاب خواهد آمد، و من به شما اطّلاع دادم، و بیش از این نه من علم دارم و نه قدرتی) ولی من شما را می‌بینم که شمادارید صحبتهای نادانی می‌کنید (که یکی توحید را قبول ندارید، باز به دهن خود بلا را می‌خواهید،

سپس از من آن را مطالبه می‌کنید، البتّه من مدّعی صدق خود هستم که بر آن دلیل اقامه نمودم، و واقعه‌ای که شما در شک قرار گرفته‌اید، وقت وقوع آن به من اعلام نشده است، خود وقوع را وقتی که خدا بخواهد، خواهید دید.

الغرض وقتی ک آنهابه هیچ نحوی حق را قبول نکردند، پس اکنون برای عذاب آنها چنین انتظام شد، که نخست ابری بر آمد) پس وقتی که آنها آن ابر را دیدند که در مقابل رود خانه‌هایشان می‌آید، گفتند که این ابری است که برما می‌بارد (فرمود که) خیر (ابر بارنده نیست) بلکه این همان (عذاب) است که شما نسبت به آن شتاب می‌کردید (که آن عذاب را زود بیاور، و در این ابر) بادی است که در آن عذابی دردناک است، آن (باد) هر چیز را (که نسبت به هلاک آن دستور رسیده باشد) بنابه دستور پروردگار خود هلاک می‌کند، چنان‌که (آن باد بلند می‌شد مردم و حیوانات را برداشته بر زمین می‌انداخت که در اثر آن) آنها چنان (تباه) شدند که بجز ازمکانات آنها چیزی دیگر)از مردم و حیوان) دیده نمی‌شد، ما به مجرمان چنین سزا می‌دهیم و ما آنها (یعنی قوم عاد) را در اموری قدرت داده بودیم که شما را در آنها قدرت نداده بودیم (مراد از آن امور، آن تصرّفاتی است که بر قوّت جانی و مالی موقوف باشند) و ما به آنها گوش و چشم و دل (همه) داده بودیم، ولی چون آنها آیات الهی را انکار می‌کردند، بنابراین (وقتی که بر آنها عذاب آمد، پس) نه گوشهایشان به درد آنها خوردند، و نه چشمهایشان، و نه دلهایشان، و همان عذابی که آنها آن را مسخره می‌کردند آنها را فرا گرفت (یعنی نه حواس آنها توانست آنها را از عذاب نجات بدهد، و نه تدبیر آنها که به قلب ادراک می‌شد، و نه نیروی آنها، پس شما در مقابل با آنها چه حقیقتی دارید.)

وَ لَقَدْ اَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُم مِنَ الْقُرىٰ وَ صَرَّفْنَا
وما تباه کردیم هرچه دور و بر شما روستاهاست و بگونه‌های مختلف رسانیدیم به گوش آنها

الْآيٰتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿۲۷﴾ فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا
صحبتها را تا بر گردند. پس چرا کمک نکردند آنها را کسانی که قرار دادند آنها را

مِن دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا ءَالِهَةً بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَ ذٰلِكَ إِفْكُهُمْ
بجز خدا معبود. برای گرفتن درجه بزرگ. چیزی نیست گم شدند از آنها، و این دروغ آنها بود

وَ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۲۸﴾
و آنچه در دل خود می‌بستند.

خلاصه‌ی تفسیر و ربط آیات

در بالا واقعه قوم عاد با تفصیل ذکر شد، در آینده از این قبیل قومهای دیگر ذکر می‌شوند، که به علّت کفر و مخالفت انبیا، بر آنها عذاب آمده و هلاک شده‌اند، روستاهای ویران شده آنها در وقت سفر بر سر راه اهل مکّه می‌آمدند، که برای عبرت گرفتن، وضع اجمالی آنها در این آیات، ذکر شده است.

و ما روستاهای دیگر دوروبر شما را به سبب کفر و شرک تباه کردیم، (مانند ثمود و قوم لوط که هنگام سفر شام از آن ده‌ها می‌گذشتید، و چون در یک طرف مکّه یمن آمده و در طرف دیگر شام، بنابراین «**ما حولکم**» فرمود) و ما قبل از تباه کردن (جهت تفهیم آنها) گاه و بی‌گاه، نشانی‌های خود را (به آنها) نشان داده بودیم که آنها (از کفر و شرک) باز بیایند (ولی باز نیامدند و هلاک شدند) پس آنچه را که شما بجز از خدا بخاطر تحصیل تقرّب الی الله معبود قرار داده بودید (که آنها بوقت مصیبت به درد ما می‌خورند) چرا (به وقت هلاکت و عذاب) آنها به هم کمک نکردند، بلکه همه‌ی آنها از آنان

غایب شدند و (معبود و شفیع قرار دادن) آنها سخن خود تراشیده و خود ساخته‌ی خودشان بود (و در حقیقت آنها از کجا شفیع و معبود بودند.)

وَ إِذْ صَرَفْنَآ إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْءَانَ
و وقتی متوجه گردانیدیم به سوی تو چندین نفر از جن که استماع کردند قرآن را

فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوٓا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ
پس وقتی که به آنجا رسیدند گفتند خاموش باشید. پس وقتی ختم شد برگشتند به‌سوی

قَوْمِهِم مُّنذِرِينَ ﴿۲۹﴾ قَالُوا يَٰقَوْمَنَآ إِنَّا سَمِعْنَا كِتَٰبًا أُنزِلَ مِنۢ بَعْدِ
قوم خود ترساننده. گفتند ای قوم ما، ما شنیدیم کتابی که نازل شده پس از

مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِيٓ إِلَى الْحَقِّ وَ إِلَىٰ طَرِيقٍ
موسیٰ تصدیق کننده‌ی همه کتابهای گذشته است، راه می‌نماید به دین بر حق و راه

مُّسْتَقِيمٍ ﴿۳۰﴾ يَٰقَوْمَنَآ أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَ ءَامِنُوا بِهِۦ يَغْفِرْ لَكُم
راست. ای قوم ما، اجابت کنید داعی خدا را، و یقین کنید به او می‌آمرزد بعضی

مِّن ذُنُوبِكُمْ وَ يُجِرْكُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿۳۱﴾ وَ مَن لَّا يُجِبْ دَاعِيَ
از گناهان شما را و نجات می‌دهد شما را از عذاب دردناک. و هر کسی که اجابت نکند داعی

اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَيْسَ لَهُۥ مِن دُونِهِۦٓ أَوْلِيَآءُ
خدارا، پس‌اونمی‌تواند عاجزکند به‌فرارنمودن در زمین ونیست برای‌او بجزاو مددکاری.

أُولَٰٓئِكَ فِي ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴿۳۲﴾
آنها هستند در گمراهی صریح.

خلاصه‌ی تفسیر

و (به آنها داستان آن زمان را ذکر بفرما که) وقتی ما گروهی از جنّیان را

به‌سوی شما آوردیم که (سرانجام اینجا رسیده) به قرآن گوش داده بودند، الغرض وقتی که آن‌ها به قرآن (در هنگام تلاوت) رسیدند پس (با خود) گفتند که خاموش باشید (و به این کلام گوش کنید) پس وقتی که قرآن خوانده شد (یعنی هر آن مقداری که در آن وقت پیغمبر در نماز می‌خواست بخواند تمام شد) پس آنها (بدان ایمان آوردند و) بخاطر رسانیدن این خبر بسوی قوم خود برگشتند (و رفتند و به آنها) گفتند: ای برادران ما کتابی (عجیب) شنیده و آمده‌ایم که پس از موسی علیه السلام نازل شده است، وکتابهای ما قبل خود را، تصدیق می‌کند و به سوی (دین بر) حق و راه راست راهنمایی می‌نماید (این اثبات حقّانیت دین اسلام واظهار آن است، در آینده امر است، به قبول کردن آن، اوّل به صورت ترغیب، باز به صورت ترهیب یعنی) ای برادران سخن داعی الی الله را قبول کنید، (و مراد از داعی نبی بزرگوار یا قرآن است) و (مراد از قبول کردن این‌که) به او ایمان بیاورید (در این اشاره شده که داعی است برای ایمان آوردن، نه به‌طرف هدفی دیگر از اغراض دنیا، پس اگر شما اینطور می‌کنید) الله (هم) گناهان شما را می‌آمرزد و شما را از عذاب دردناک حفظ می‌نماید، و هر کسی که گفته داعی الی الله را قبول نمی‌کند، پس او در (هیچ گوشه‌ای از) زمین (گریخته خدا را) نمی‌تواند، شکست بدهد (یعنی به این گونه که دستگیر نشود) و (هم چنان که خود نمی‌تواند نجات بیابد هم چنین) بجز خدا کسی دیگر حامی او هم نخواهد شد (که بتواند او را نجات بدهد و) ایشان در گمراهی صریح (مبتلا) هستند (که با وجود ارائه‌ی دلایل بر حقّانیت داعی الی الحق، باز هم او را اجابت نکنند.)

معارف و مسایل

در آیات ما قبل از این، برای شنوانیدن کفّار مکّه مذمّت کفر واستکبار

و مهلک بودن آنها بیان گردید، و در آیات مذکور جهت عار دادن به اهل مکه، داستان ایمان آوردن جنّیان بیان شد. که جنّیان در تکبّر و غرور از شما هم بالا دست‌تراند، ولی با شنیدن قرآن دلهای آنان هم موم شد، و آنها مسلمان شدند، در صورتی‌که خداوند به شما بیش از جنّیان، عقل و شعور عنایت فرموده است، ولی با وجود این، شما ایمان نمی‌آورید، و داستان اجنّه که قرآن را شنیده و ایمان آورده‌اند، در احادیث صحیح از این قرار است، که وقتی به هنگام بعثت رسول خداﷺ، جنّیان از استماع سخنان آسمان باز داشته شدند، پس بعد از بعثت و نبوّت آن‌جنابﷺ وقتی که به جنّیان‌سوی آسمان جهت استماع سخنان ملایکه پرواز می‌کردند، بر آنها شهاب ثاقب انداخته می‌شد، و رانده می‌شدند، در میان جنّیان ذکر گردید که می‌بایست علّت این را پیدا کرد، که چه حادثه‌ای در دنیا پدید آمده، که به سبب آن، جنّیان از استماع اخبار آسمان باز داشته شده‌اند، گروههای مختلف از جنّیان به گوشه‌های مختلف دنیا، گسیل داشته شدند، تا از آن تحقیق به عمل بیاورند، چنان‌که یک گروهی به حجاز رسید، که در آن روز آن‌حضرتﷺ، با عدّه‌ای از صحابه به اراده‌ی رفتن به سوی بازار عکاظ (که مردم عرب بخاطر امور تجارت و معاشرت در مناطق مختلف در روزهای خاصّی بازار برقرار می‌کردند، که در آن مردم هر منطقه مغازه باز می‌کرد، و اجتماع و جلسه بر گزار می‌شد، چنان‌که در این زمان از این قبیل نمایشگاهها برگزار می‌شود، که از آن‌جمله یک بازاری در مقام عکاظ برگزار می‌شد، وغالباً رسول خداﷺ، بخاطر دعوت و تبلیغ در آنجا تشریف می‌برد) در مقام بطن نخله تشریف فرما بودند و در اینجا آن‌جنابﷺ برای مردم نماز صبح می‌خواندند، که جنّیان به آنجا رسیدند، و با شنیدن قرآن گفتند که آن حادثه جدید فقط همین است، که در میان ما و اخبار آسمان

حایل شده است[۱].

و در یک روایت آمده که وقتی آن گروه از اجنّه به آنجا آمدند با هم گفتند که خاموش شده قرآن را بشنوید، وقتی که آن‌حضرتﷺ از نماز فارغ شدند، بر حقّانیت اسلام یقین و ایمان آورده به سوی قوم خود برگشتند، و آنها را از علّت اصلی این واقعه آگاه ساختند، و به آنها خبر دادند، که ما مسلمان شده‌ایم، شما هم باید ایمان بیاورید، ولی رسول خداﷺ از آمدن و جنّیان شنیدن قرآن و ایمان آوردن آنها آگاه نشدند، تا این‌که سوره‌ی جن نازل شد، و به آن حضرت ﷺ نسبت به این داستان اطّلاع داده شد[۲].

در یک روایت دیگر آمده که این گروه از جنّیان ساکنان مقام نصیبین بودند، که تعدادشان نه نفر یا طبق بعضی روایات هفت نفر بود، وقتی که آنها قوم خود ار از این خبر آگاه کردند، و به ایمان ترغیب دادند، از آن قوم سیصد نفر بخاطر قبول کردن اسلام در خدمت آن‌حضرتﷺ، حاضر شدند[۳].

در احادیث دیگر آمدن اجنّه بگونه‌ی دیگری هم بیان شده است، ولی چون این واقعات متعدّد در مقامات مختلف اتّفاق اُفتاده است، لذا در میان آنها هیچگونه تعارضی نیست، و تأیید آن از آن روایت هم می‌باشد، که طبرانی در اوسط و ابن مردویه از حضرت ابن عبّاس نقل کرده که جنّیان چندین بار در محضر آن‌حضرتﷺ حاضر شده‌اند.

خفاجی فرموده که از جمع کردن روایات احادیث، چنین معلوم می‌شود که واقعات حضور جنات در محضر آن‌حضرتﷺ، و استفاده‌شان، شش بار پیش آمده[۴]، و تفصیل آن در آیات فوق الذکر بیان شده است.

۱ - رواه الامام احمد و البخاری و مسلم و الترمذی والنسائی و جماعة عن ابن عباس.
۲ - رواه ابن المنذر عن عبدالملک.
۳ - رواه ابونعیم و الواقدی عن کعب الاحبار و الروایات کلها فی الروح.
۴ - کذا فی الروح واخذته عن بیان القرآن.

﴿ كتبا انزل من بعد موسى﴾ در اينجا با اضافه کردن قيد «من بعد موسى»، بعضی چنين فهميده‌اند که اين جنّيان يهود بوده‌اند؛ زيرا که بعد از موسى عليه السلام انجيل بر حضرت عيسى عليه السلام نازل شده بود. که از آن ذکر نشد، امّا نسبت به اين، روايت صريحی نيست، و از عدم ذکر انجيل، استدلال بر يهود بودن آنها، کافی نيست، زيرا امکان دارد که عدم ذکر انجيل، اين هم می‌تواند باشد، که انجيل در بيشتر احکام تابع تورات است، و قرآن مثل تورات کتاب مستقلّی است، و احکام و شرايع آن در بسياری مقامات مخالف تورات است، پس اين می‌تواند باشد که هدف از آن نشان دادن اين است، که قرآن مثل تورات کتاب مستقلّی است.

﴿ يغفر لكم من ذنوبكم﴾ حرف «من» در اصل برای تبعيض يعنی به معنای جزئيت می‌آيد، واگر اين معنی مراد باشد، پس از اضافه کردن «من» اين استفاده می‌شود که از پذيرفتن اسلام حقوق العباد عفو نمی‌شود، بنابراين اينچنين گفتن، که بعضی گناه يعنی حقوق الله عفو می‌گردد، بجاست، و بعضی فرموده که اين «من» حرف زايد است، پس در اين صورت نيازی به اين توجيه نمی‌ماند.

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْيَ بِخَلْقِهِنَّ
آيا نديدند که آن خدايی که آفريده آسمانها و زمين را و خسته نشد از آفريدن آنها،

بِقٰدِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۳۳﴾ وَ
تواناست که زنده کند مردگان را، چرا نه، او هر چيز می‌تواند بکند. و

يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هٰذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَ
روزی‌که عرضه شوند کفار بر آتش، آيا اين بر حق نيست، گفتند چرا نيست. و قسم

رَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿۳۴﴾ فَاصْبِرْ كَمَا
به رب ما، گفت بچشيد عذاب در عوض آنچه شما منکر بوديد. پس تو صبر بکن همانطوری

صبر أُولوا الْعزْم من الرّسل و لا تستعْجل لهُمْ كأنّهمْ يوْم يروْن
که صبر کرده‌اند رسولان با همت. و شتاب نکن دربارهٔ انها. گویا آنها روزی که ببینند

ما يُوعدُون لمْ يلْبثُوا إلا ساعة من نهار بلٰغ
آنچه را که به آنها وعده شده، مهلت نیافته بودند مگر یک ساعت از روز، این ابلاغ است.

فهلْ يُهْلكُ إلاّ الْقوْمُ الْفسقُون ﴿۳۵﴾
پس کسانی هلاک می‌شوند که نافرمان‌اند.

خلاصه‌ی تفسیر

آیا آنها ندانستند خدایی که آسمانها و زمین را آفریده است و در آفریدن آنها هیچ خسته نشده بر این (به درجه اولیٰ) تواناست که مردگان را (در قیامت) زنده بکند (و او بر این) چرا (قادر) نباشد یقیناً او بر هر چیز قادر است (این اثبات امکان است) و روزی که (آن واقع بگردد و) کفّار در جلو دوزخ آورده می‌شوند (و از آنها سؤال می‌شود که) آیا این دوزخ امر واقعی نیست (آنچنان که در دنیا وقوع آن نفی می‌شد، کما قال تعالی فی آیه ۱۳۸ سوره الشعراء ﴿**و ما نحن بمعذبين**﴾) آنها می‌گویند که قسم به پروردگار خود، حتماً امر واقعی است، می‌فرماید (بسیار خوب) در معاوضه‌ی کفر خود (که در آن انکار دوزخ هم آمد) عذاب این (دوزخ) را بچشید (در آینده برای تسلّی آن‌حضرتﷺ فرمود، که وقتی معلوم گردد که از آنها انتقام گرفته می‌شود) پس شما (هم چنین) صبر کنید هم چنان که انبیای اولوالعزم صبر کرده بودند، و درباره‌ی آنها انتقام الهی را زود نخواهید که آن‌جنابﷺ، آن را بخاطر تسلّی و دلجویی مسلمانان می‌خواست، و عجیب‌تر این‌که خود مستحقّین عذاب، آن را به شتاب می‌خواستند، و عجیب‌تر بودن ظاهر است، که اگر مدّعی سزای مدّعیٰ علیه

را زود بخواهد دور از ذهن نیست، ولی اگر مدّعی علیه سزا را به زودی بخواهد، این بی‌نهایت امر عجیبی است، پس اگر چه در اثر حکمت الٰهی عذاب فوری نمی‌آید، ولی هنگام مشاهده‌ی آنها همان اثر را دارد که عذاب فوری دارد؛ زیرا که) روزی‌که آنها آن چیز (یعنی عذاب) را ببینند، که به آنها وعده داده شده، (پس آنگاه بعلت شدّت نهایی عذاب چنان معلوم می‌شود که) گویا آنها (در دنیا) در تمام روز یک ساعت مانده‌اند. (یعنی مدّت طولانی دنیا کوتاه معلوم می‌شود، که فوراً عذاب آمده است، در آینده به کفّار هشدار داده شده که) این (از طرف خدا برای اتمام حجّت) ابلاغ است (که توسط رسول خداﷺ، انجام گرفته است) پس بعد از این کسانی نابود می‌شوند که نافرمانی می‌کنند، (زیرا که بعد از تبلیغ هیچ عذری باقی نخواهد ماند، و برای رسول در آن هیچ‌گونه ضرری نیست، و از آن تأکید تسلیت هم شده است.

تمت سورة الاحقاف.

تمت الترجمة فی لیلة السبت فی ثمانیة و عشرین من جمادی الاولی سنة ۱۴۰۹ هـ

پایان جلد دوازدهم

* * * * *

فهرست مطالب

* * *

سورة حم السجدة ۱۸۵

* * *

سورة الزخرف ۳۰۷

* * *

سورة الدخان ۳۶۵

* * *